بنیاد فرهنگ ایران

ریاست افتخاری

علیاحضرت فرح پهلوی شهبانوی ایران

نیابت ریاست

والاحضرت شاهدخت اشرف پهلوی

برای آنکه در تاریخ و جغرافیای تاریخی ایران تحقیقی جامع و کامل و دقیق انجام بگیرد نخستین کار آن است که مآخذ و مدارک مهم و معتبر در دسترس محققان واقع شود.

بسیاری از این آثار که در ادوار مختلف به زبان فارسی تألیف شده هنوز به چاپ نرسیده و چاپ بعضی دیگر با دقتی شایسته انجام نگرفته است اما کتابها و رسالاتی که به زبانهای دیگر نوشته شده نیز فراوان است والبته هر پژوهنده ای نمی تواند با چندین زبان بیگانه آشنائی داشته باشد.

برای رفع این مشکل بنیاد فرهنگ ایران می کوشد کتابهای فارسی را که از این جهت ارزش و اهمیت دارد و نسخه های خطی آنها از دسترس علاقه مندان دور است منتشر کند و کتابها و رسالاتی را که به زبانی دیگر تألیف یافته است به فارسی درآورد و انتشار دهد.

پرویز ناتل خانلری

دبیرکل بنیاد فرهنگ ایران

منابع تاریخ و جغرافیای ایران
« ۸۰ »

نامه‌های پراکندهٔ قائم‌مقام فراهانی

بخش یکم

نامه‌های مربوط به جنگهای ایران و روسیه

به کوشش
دکتر جهانگیر قائم‌مقامی



انتشارات بنیاد فرهنگ ایران
« ۲۷۰ »

از این کتاب
۱۲۰۰ نسخه در سال ۲۵۳۷ شاهنشاهی در چاپخانه زر
چاپ شد

تقدیم به روان پاک سائس ادیب و شهید

سیّدالوزرا قائم مقام فراهانی

جهانگیر قائم مقامی

فهرست مندرجات

غلط‌های چاپی کتاب را این چنین تصحیح کنید:

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۸	۲۳	نمود	می‌نمود
۳۳	۲۰	با	ما
۴۵	۶	چرا	فرمودند چرا
۴۵	۱۱	مرزوایچی	مزراویچی
۷۰	۱۱	سفید رشت	سفید دشت
۹۳	۱۳	سنگین	سنگینی
۹۵	۵	به بیجن	بیجن
۹۶	۴	ذی‌حجه	ربیع‌الاول
۹۷	۱۱	اوج کلیسا	اوچ کلیسا
۱۲۰	۱۲	عیسی‌خان وقاجار	عیسی‌خان قاجار
۱۲۵	ماقبل آخر	نشود	نرسد
۱۳۸	۱۴	خمزیان	حمزیان
۱۴۴	۷	اوارد	وارد
۱۴۴	۹	رومی	ارومی
۱۴۸	۳	اواخر	اواسط
۱۶۴	۱۰	ماخود	با خود
۱۷۱	۲	نوری	رشتی
۱۷۱	۱۰	کروراست	کرورات
۱۸۱	۲	مواد	سواد
۲۲۲	۱۵	وافشار	افشار
۲۳۴	۱۱	سفید رشت	سفیددشت
۲۳۷	۱	پسرخویش	پسر برادرخویش
۲۴۶	۵	می‌توانم	می‌توانیم
۲۴۷	۳	rar	par
۲۵۳	۱۷	ولك سید	ولك رسید
۲۵۴	۸	د مربوط	و مربوط
۲۶۲	۵	اخراج	افواج
۲۷۴	۱۲	باغ جارچی	باغ پارچی
۲۷۵	۵	یقین وبود	یقین بود
۲۸۸	ماقبل آخر	قرارداد	قراردارد
۲۸۹	۵	سنوات دوم	سنوات جنگ دوم

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۹۹	۱۹	از جایی	از جای
۳۰۷	۳	ذکر آن نظر	آن نظر
۳۱۵	۷	ایران	ایروان
۳۲۵	سطر آخر	یا نبی	یا بُنَیّ
۳۲۹	۷	سفدها	روزها
۳۲۹	۸	عباس	عباس میرزا
۳۶۳	۱۰	عباس	عباس میرزا
۳۷۰	۲۲	ناصرالدین	ناصرالدین شاه
۳۷۸	۲	با شیکی	باشیگری
۳۸۲	۲	جعفرخان	جعفرقلی‌خان
۳۹۶	۱۷	درست	در دست
۳۹۹	۲	می‌بود	می‌شه
۳۹۹	سطر آخر	۳۷	۱۳۷

استدراک

مطالب زیر راکه زیرنویسی‌های حواشی‌نامه شانزدهم است در پایان صفحه ۲۴۲ باید افزود:

۱ـ شمارهٔ ۶ سال هشتم

۲ـ ر.ك. به‌ص۸۰ درهمین کتاب

۳ـ همان مرجع، همان صفحه

۴ـ لسان‌الملك، ج ۱، ص۲۲۳ و صنیع‌الدوله، منتظم ناصری، ج۳ ص۵ ـ ۱۲۴

۵ـ لسان‌الملك، ص۲۲۱ وهدایت، روضة الصفای‌ناصری، ج نهم، ص۲۷۰

۶ـ لسان‌الملك. ص ۲۱۶ تا ص ۲۱۹ وهدایت، ص ۲۶۷

۷ـ ر. ك به نامهٔ یازدهم، ص ۶۵



تصویر مجسمه قائم مقام که به‌مناسبت بزرگداشت دویستمین سال

درسال ۲۵۳۳ شاهنشاهی در دانشگاه تهران برگزار ش

(اصل مجسمه درکتابخانه و مرکز اسناد دانشگاه تهران

مقدمه

مجموعه‌های منشآت و ترسل ها را ــ اعم از سلطانیات،دیوانیات و اخوانیات ــ که تنظیم و تدوین آنها در ادبیات فارسی سابقه‌ای قدیم و بسیار دارد، از نظر کیفی به‌دو دسته می‌توان تقسیم کرد:

در دسته اول، مجموعه‌هائی قرار دارند که حاوی بهترین نمونه‌ها از سلطانیات و دیوانیات و اخوانیاتند و برای آداب دبیری و نگارش تدوین می‌شدند، مثل التوسل الی الترسل تألیف بهاءالدین محمد مؤید بغدادی از منشیان خوارزمشاهیان (متوفی در ۵۸۸ هجری قمری) و دستورالکاتب فی تعیین‌ـ المراتب تألیف محمدبن‌هندوشاه نخجوانی منشی سلطان احمد جلایری (۷۸۶ ۸۱۳ ه.ق) و نیز ترسلهائی که در مکاتب قدیم خوانده می‌شد.

مندرجات ومضامین این‌مجموعه‌ها بیشترمبتنی بر تخیل وتصور نویسندگان و منشیان بوده که برای نشان دادن قدرت قلم خود و احاطه خویش بر شقوق مختلف ادب نگاشته‌اند وکمتر نامه و نمونه‌ای در میان آنها می‌توان یافت که مصداق‌واقعی داشته است. بدین‌جهات، این مجموعه‌ها بیشتر وگاهی‌هم انحصاراً در بررسی‌های ادبی و جنبه‌های متعدد ادبیات شایان توجه‌اند.

دسته دوم شامل مجموعه‌هائی می‌باشد که محتوای نامه‌های آنها مصداق واقعی و مورد حقیقی داشته است. از این دسته، در قدیم منشآت منتجب‌الدین علی بدیع اتابك جوینی، صاحب دیوان‌انشاء سلطان سنجر سلجوقی (۵۱۱ــ ۵۵۲ه.ق)، به‌نام عتبة‌الکتبه ومجموعه‌ای از رشیدالدین وطواط به‌اسم عرایس‌ـ

الخواطر ونفایس‌النوادر را باید ذکر کرد. و درقرون اخیر، منشآت میرزامهدی خان استرآبادی، معتمدالدوله نشاط،سپس منشآت‌امیرنظام‌گروسی ومحسن‌میرزا قاجار ونامه‌های میرزا علی‌خان‌امین‌الملك‌ازاین‌گروه هستند.

این دسته از نوشته‌ها، حاوی مطالب و نکات فراوان دربارهٔ مسائل تاریخی،فرهنگی، هنری، سیاسی، اقتصادی، جغرافیایی،اجتماعی، قضائی، مالی و نظامی زمان نویسندگان است و چنانچه محتویات‌آنها برطبق اصول وضوابط علمی تدوین و مورد بررسی و تحقیق قرارگیرند، بسیاری از نکات فراموش شده وناشناخته در فرهنگ و تمدن و تاریخ را ازخلال سطور آنها می‌توان دریافت. از این رو، این‌گروه نوشته‌ها از مدارك معتبر و اصیل تاریخ نگاری محسوب می‌شوند و جمع‌آوری وتنظیم و انتشارآنها از وظایف محققانی است که بدانها دست می‌یابند.

منشآت میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی‌که چندین بار به‌چاپ رسیده[1] و نامه‌های دیگری از اوکه به‌تفاریق بدست‌آمده و می‌آید (و کتاب حاضر و مجلدات بعدی‌آن حاوی مقداری از آنهاست) از همین‌گروه می‌باشند.

مجموعهٔ این منشآت ـ اعم ازآنچه تاکنون چاپ شده و یا چاپ نشده- در جمع حاوی‌سلطانیات، دیوانیات و اخوانیات است و محتوای‌آن‌که بدون تردید از شاهکارهای نثر زبان فارسی می‌باشد، به‌همان اندازه که در ادبیات فارسی‌صاحب ارزش و مقامی والا است‌برای تاریخ علمی ومستند نیمه اول‌قرن سیزدهم هجری ایران نیز اهمیت وجودی‌دارد. به‌عبارت‌دیگر، این‌نامه‌ها به‌منزله آئینه‌ای هستندکه حقایق اوضاع ۲۵سال(۱۲۲۶ــ۱۲۵۰) از۳۸سال‌پادشاهی فتحعلی‌شاه‌قاجار (۱۲۱۲←۱۲۵۰ ه.ق) رابی کمی‌وکاستی‌منعکس‌می‌سازند. زیرا یك یك این‌آثار (شامل فرمان‌ها، رقم‌ها، دستورها، احکام، گزارش‌هاو نامه‌ها) به‌اقتضای وقت وبه‌مناسبت رویدادی خاص، از جانب شاه یا ولیعهد و یا شخص قائم مقام‌که خود در طول این زمان سمت وزارت و پیشکاری نایب‌السلطنه عباس میرزا و صدارت اعظم محمدشاه را داشته (از ۱۲۲۶ تا

---

۱ ــ ر.ك به‌مقدمهٔ‌منشآت‌قائم‌مقام به‌تصحیح وکوشش نگارنده، از انتشارات کتابفروشی ابن‌سینا

۱۲۵۱ه.ق)، نوشته شده است و بالطبع، چون در جزء و کل محتوای خود، مربوط به‌وقایع روزمره دربار ودولت وامور کشور بوده‌اند لامحاله از دروغ‌ها و ریاها، ازپرده پوشی‌ها و خویشتن داری‌ها، از تحریفات و تغییرات عاری هستند. ازاین‌رو، بااطمینان خاطر ازخلال مطالب آنها به‌وضع اجتماعی،سیاسی تاریخی، نظامی، اقتصادی و مالی ایران وحتی خلقیات مردم آغاز دورهٔ قاجاریه می‌توان پی برد. محتوای این اسناد مارا از وضع داخلی دربار آن روز، از تحریکات و دسته‌بندی‌ها و زدوبندهای درباریان آگاه می‌کند. شاه وقت یعنی فتحعلی‌شاه را به‌مامعرفی می‌نماید که چگونه تصمیم وارادهٔ او بازیچه نظریات و نیات و حرفها و سخنهای درباریان و نوکرها ومستخدمین بوده است وچطور به‌حرفی تصمیمی می‌گیرد و یك روز بعد، به‌سخن دیگری، فسخ تصمیم می‌کند. در خلال سطور این نامه‌ها و نوشته‌ها می‌بینیم وضع مملکت ومصالح عالی کشور چگونه دستخوش اغراض و امیال اشخاص بوده است، خادم چه‌سان خائن معرفی می‌شده و خاطی چطور خدمتگزار صمیمی جلوه می‌کرده است. شاه بی‌تصمیم و «دهان‌بین» چگونه به‌حرف چند تن مغرض نسبت به‌فرزند خدمتگزار و صدیق خود بدگمان می‌شود و چطور یك خدمتگزار دستگاه و وزیری سیاستمدار وحقیقت‌گو را ازکار برکنار می‌سازد وباز می‌بینیم که براثر این خرابی‌های داخلی دربار وکارشکنی‌ها و سعایت‌های اطرافیان شاه، ولیعهد یك کشور تا چه حد جرأت ندارد حقایقی را بیان کند و به‌مصلحت واقعی کشور و شاه نظر دهد.

با خواندن این نامه‌ها نیز، ما به‌نحوهٔ قضاوت و تفکر درباریان و امنای دولت و همچنین شخص شاه واقف می‌شویم و به‌علاوه مطالب دیگری از این نامه‌ها استنباط می‌شود که مورخان دورهٔ قاجار بنا به‌مقتضیات احوال و زمان، یا از بیم و ترس جان و یا به‌علت عدم توجه، ازآن مطالب صحبتی و ذکری نکرده‌اند.

برخی از این نامه‌ها تابلوهای حساس و زنده‌ای هستند که‌از شاهکارهای قلم قائم مقام‌اند. و در این‌گونه نامه‌ها، قائم مقام دوصحنه حساس و متضاد را در مقابل یکدیگر قرار داده است. از جمله در نامهٔ شمارهٔ ۱۵ در این کتاب،

جلوه‌ای از بی‌حالی و بی‌اعتنائی فتحعلی‌شاه نسبت به آب و خاك ایران و مردم را که دستخوش حمله و تاخت و تاز ژنرال مدداوف بوده‌اند، در برابر شرحی دقیق و تکان دهنده از قحط وغلا ورنج ومشقاتی که آن مردم متحمل می‌شده‌اند گذاشته است و در جای دیگر (نامهٔ ۲۰) ، پس از ذکر اینکه سپاهیان روسیه در سه‌ستون و از سه‌جهت به‌سوی خاك ایران حمله کرده‌اند، صحنه‌ای از تعلل‌ها و مضایقه کردن‌های شاه درامداد به‌عباس میرزارا مجسم کرده و درصحنهٔ دیگر از بلاتکلیفی مرگباری که برای عباس میرزا در پیش بوده و فریاد می‌کرده است «امروزوقت تعطیل نیست. اگر تعجیل وقتی دارد، حالاست وبس. هرچه تاحال تأخیر و اغفال شده، بس است. کار از قول‌ما گذشت که باورنکنید، به‌فعل‌روسی رسید که‌نمی‌توان باور نکرد...»، صحبت کرده‌است(نامه ۲۰)ولی سرانجام ازبیم آنکه‌آتش خشم وغرور شاه مشتعل شود و خرمن هستی همه رابسوزاند، یك‌جا (درنامهٔ ۱۵) می‌نویسد:«اینها همه سهل است. خدا سایه بلندپایه قبله عالم را کم نکند. تدارك احوال آنها را [یعنی‌مردم‌را] به‌سهولت می‌توان کرد.» ودرنامهٔ ۲۰ می‌گوید:«بلی شق ثالثی داردکه مکرر تجربه کرده‌ایم وعالم به امتحان رسانده‌اند که نظر لطف خدا،طوری باوجود مبارك‌شاهنشاهی صاحبقران هست که‌نحوس افلاك به‌یمن این‌طالع مسعود، خاصیت‌مسعودمی‌دهد و اسباب ارضی که اغلب اوقات علی‌الظاهر برماست، آخرالامر با ما می‌شود وکارهای چند از پرده غیب ظهور می‌کند که هیچ‌عقلی باورنمی‌کند و هیچ عاقلی گمان‌نمی‌برد.» و باز در نامه‌ای دیگر دو جلوه از دو طرز تفکر و دو نحوهٔ تلقی اوضاع را نشان می‌دهد، بدین گونه که عباس میرزا وقائم‌مقام پیشرفت در جنگ‌ها را بسته به‌بودن «اسباب» ووسایل جنگ می‌دانسته‌اند و شاه، آن را به«مسبب‌الاسباب» وابسته‌می‌کند وسیاست کشورداری را بر«اساس دریافت‌های» خود ودریافت‌های خود را «به‌مقتضای صلاح باطن امر خدا» می‌داند که خدا «به قلب سایه خدا می‌اندازد» (نامهٔ ۵).

و بالاخره، در این مجموعهٔ چند جلدی از اردوکشی‌ها و خرابی‌هائی که به‌دنبال داشته است، از رفتار سربازان در شهرها و دهات سر راه، از زورگوئی‌ها و اعمال بی‌رویه قاطرچی‌های پادشاه، از بی‌حسابی‌های دروگسر و

آسیابان قشون، از فقر وفاقه وبی‌برگ و نوائی مردم، ازبی‌حسابی‌های دستگاه سلطنت وقت، از نبودن اسباب جنگ و سرب و باروت، از ولخرجی‌های دربار و خلعت بخشی‌ها و اعطای فرمان‌های بی‌مورد، از توصیه‌ها و سفارشهای بی‌جا و ناروا و از پیشکشها و رشوه دادنها و درنتیجه از ضعف واقعی دستگاه‌حاکمه که‌علیرغم ضعف خودمی‌کوشید خود را در ظاهر دارای قدرتی مطلق وکامل نشان دهد، سخن‌ها رفته است واین دقایق‌ونکات است که از نوك خامهٔ هیچ تاریخ‌نویس این زمان‌تراوش ننموده است و اهمیت و ارزش واقعی و وجودی نامه‌های قائم‌مقام برای‌تاریخ نگاری ایران، از این‌نظرها و به این‌جهات‌است.

کیفیت تدوین

سابقه جمع‌آوری نامه‌های‌پراکنده قائم‌مقام به‌سال ۱۳۱۶ خورشیدی (۲۴۹۶ شاهنشاهی) یعنی به‌روزهایی‌که در محضر شادروان استاد میرزا عبدالعظیم‌خان قریب‌گرکانی تازه بامنشآت چاپی قائم مقام و قلم سحار اوآشنا شده بودم، می‌رسد.

نگارنده از همان روزها به‌اندیشه جمع‌آوری نامه‌های دیگر قائم‌مقام‌که درمنشآت چاپی نمی‌بود، افتاد و استاد قریب‌نیز همواره مشوق من بود. اینك پس از گذشت سی‌ونه سال، نزدیك‌به‌پانصد نامه از قائم‌مقام‌به‌صورت‌رونوشت، میکروفیلم، عکس، فتوکپی و اصل فراهم‌آمده‌که در منشآت چاپی او نیست و جز معدودی انگشت شمار ازآنها که به‌همت برخی از فضلا و دوستداران قلم قائم‌مقام در بعضی از مجلات وکتابها نقل و معرفی شده است، بقیه‌که هریك بارنج بسیار ازگوشه وکناری‌فراهم‌آمده است، برای عشاق قلم سحار قائم‌مقام و دوستداران تاریخ ایران ناشناخته و مجهول می‌باشد و تازه، این مقدار به مثابهٔ‌مشتی ازخروار است زیرا دربیست وپنج‌سال‌که قائم‌مقام مستمراً درسیاست واداره‌کردن‌کشورایران منشأ اثرات وجودی بوده نمی‌توان تصورکرد فعالیت او به‌همین پانصد نوشته ویکصد و چندنامه‌که درمنشآت چاپی او هست،منحصر بوده است. بیست وپنج سال‌کار یعنی در حدود نه‌هزار روز و چنانچه فقط‌یك سوم‌آن را هم روزهای فعالیت قائم مقام به‌شمارآوریم و در هرروز فقط پنج

فرمـان و حکم و نامه و دستور نوشته بـاشد جمع آن خود برپانـزده هـزار نسخه بالغ می‌شود و به‌فرض که مقداری ازآنها به‌کلی از میان رفته باشد، باز در حدود ده‌هزار نامه و حکم و دستور بایست موجود باشد و این رقـم نشان می‌دهد که چه مقدار بسیار از نوشته‌های قائم‌مقام هنوز به‌دست نیامده و بالنتیجه چه بسیار از رویدادها و نکات و مسائل مربوط به‌تاریخ آن بیست و پنج سال ایران هنوز ناشناخته و مکتوم مانده است.

این انبوه مدارك را قاعدةً درآرشیوها، کتابخانه‌ها، مـوزه‌هـا، عتیقه‌ـ فروشی‌ها و در نزد اشخاص باید جستجو کرد که متأسفـانه از بسیاری از ایـن مراجع خبری نداریم،آنهائی را هم که می‌شناسیم بدبختانه به‌علل گوناگـون درهایشان به‌روی محققان و دوستداران تاریخ بسته است و از میان‌آنها، تأسف نگارنده بیشتر از بابت مراجعی است که باهمه انتظاری کـه ازآنهـا می‌رود، علیرغم رسمیت و نام و نشانشان و باوجودآنکه در فهرست‌های پرنقش ونگار خود به‌تصریح وجود نامه‌های مهمی را ازقائم‌مقام‌درگنجینه خودتأیید کرده‌اند، معهذا راه‌امکان استفاده را بکلی‌مسدود نموده‌اند.با همهٔ این‌احوال باز امیدبرـ آنست که روزی درهای بسته گشاده شود وآثارگم شدهٔقائم مقام‌جمع‌آوری‌گردد و درمعرض‌استفاده دوستداران تاریخ و ادب ایران قرارگیرد.

اما در چگونگی نحوه تدوین و تنظیم نامه‌های این مجموعهٔ چندجلدی باید گفت،آنچه فراهم‌آمده است، نخست برحسب موضوع کلـی در چنـد جلد تقسیم شده وسپس در هرجلد که محتوای‌آن در مورد یك موضـوع کلی و واحد است به‌ترتیب تاریخ نگارش‌آنها مرتب‌گردیده است تـا سیر وقایع و نظم و توالی رویدادها حفظ و روابط میان اتفاقات آشکار شود. ولـی به‌طوری کـه خوانندگان در مرور نامه‌ها، خود خواهند دید، بیشتر نامه‌ها تاریـخ نگـارش ندارند و این وضع‌دشواری بزرگی درراه تنظیم‌آنها فراهم نمود. ناگزیر برای تشخیص تاریخ تحریر هریك ازنامه‌ها از قرائن و اشاراتی که درمتن‌آنها یافت می‌شد کمك گرفته‌شدوتاریخی ـ گاه دقیق ولی‌اغلب به‌طورتقریب ـ بدست‌آمد.

لیکن، تدوین‌وانتشار نامه‌های قائم‌مقام اگر به‌همین صورت عرضه می‌شد اگر چه باز وبه‌همه جهت متضمن‌فوایدخاص‌خودمی‌بود ـ امادشواری‌هائی برای

محققان و خوانندگان فرا راه می‌داشت زیرا نوشته‌های قائم مقام، خواه آنها که به‌صورت فرمان و رقم و حکم نوشته شده و خواه آنهائی که او خود به‌اشخاص مختلف نگاشته است اولا مشحون از شرح وقایعی است که یامسبوق به‌سوابق بوده و یا درجائی،ازآنها ذکر و نشانی نمی‌یابیم، ثانیاً قائم مقام در نامه‌های خود به‌کرات از اشخاصی نام می‌بردکه اگر هویت آنها معلوم نشود درشناخت و توجیه وقایع با دشواری‌ها و ابهام‌ها روبرو خواهیم بود. برای رفع این دشواری‌ها، تا سرحد امکان کوشش شده است و به‌این نظر برای هرنامه، حواشی و توضیحاتی داده‌ایم که اگر نتواند همه دشواری ها را برطرف سازد لااقل میزان‌آنها را به‌نیم و شاید به‌کمتر برساند و جمع این حواشی و تعلیقات یکجا در پایان‌کتاب به‌ترتیب درج و ضبط نامه‌ها جای دارد.

در مورد معرفی کسانی‌که نامشان در هریك از نامه‌ها‌آمده است، مدار کار را براختصار و یك توجیه ساده‌گذاشته‌ایم‌زیرااستقصاء کامل در این مورد در خور کتب تراجم احوال است و مبادرت به‌آن، قطع نظر از افزایش حجم کتاب، مشکلات دیگری نیزپیش می‌آورد.

بنابراین خوانندگان گرامی برای‌آگاهی بیشتر از محتوای هرنامه می‌توانند به‌توضیحات مربوط به‌همان نامه درپایان‌کتاب وبرای شناختن‌کسانی که نامشان درآن نامه‌آمده به‌بحث تراجم احوال‌آنها که مرتب به‌ترتیب‌الفبایی است، مراجعه فرمایند.

بدین ترتیب مجموعه نامه‌های پراکنده قائم مقام (البته آنچه تاکنون به دست نگارنده رسیده است) شامل پنج جلد می‌شود و در هرجلد، سه قسمت متمایز متن‌ها،حواشی وتعلیقات، ترجمهٔ احوال‌به‌ترتیب‌آمده است وبه‌هرصورت ترتیب مجلدت این مجموعه چنین است:

جلد یکمــ شامل‌نامه‌هاواسناد مربوط‌به‌جنگهای اول ودوم‌ایران‌وروسیه.

جلد دومــ متضمن اسناد راجع به‌قضیه قتل‌گریبایدوف و روابط ایران و روسیه تا سال ۱۲۵۱ هجری قمری (۲۳۹۴ شاهنشاهی) که پایان زندگی قائم‌مقام بوده‌است.

جلدسومــ محتوی مراسلاتی که دربارهٔ مناسبات ایران و عثمانی است.

جلد چهارمــ شامل مکاتبات در خصوص روابط ایران با فرانسه و انگلستان.

جلدپنجمــ متضمن نامه‌های مربوط به‌اردوکشی یزد وکرمان و خراسان و هرات و مسائلی‌دیگر از قبیل اوضاع اجتماعی، درباری، اقتصادی و مالی ایران و نامه‌های دوستانه قائم مقام.

رسم‌الخط متنها:

در مورد رسم‌الخط این مجموعه نیز توضیحی لازم است گفته شود.

از مطابقت رسم‌الخط اصل نامه‌های قائم‌مقام که عکس برخی ازآنها در کتاب حاضر چاپ شده با رونویس متن‌آنها، این پرسش برای خوانندگان پیش می‌آیدکه چرا ما در نقل متن‌ها در پاره‌ای از موارد از رسم‌الخط متون اصلی، که‌قائم‌مقام خود به‌کار برده است پیروی نکرده‌ایم.

پاسخ این است که از بررسی و دقت در نوشته‌های متعدد قائم‌مقام که به‌خط خود او هستند معلوم می‌شود قائم‌مقام در نگارشات خویش، هرگز خود را به‌رعایت پاره‌ای از ضوابط مقید نمی‌کرده و پابند مقررات ثابتی نبوده‌است و به‌همین سبب کلمات و اصطلاحات را به‌صورت‌های مختلف می‌نوشته است، مثل «به‌او» و «باو» «آن جناب» و «آنجناب»، «می‌گویند، می‌گفتند،می‌گویم، می‌کردند» و امثال آنها به‌صورت «میگویند، میگفتند، میگویم، میکردند و...»، «رخ‌نمود» و«رخنمود»، «همایون» و«همیون»، «بدین موجب» و «بدینموجب»، «آن‌جا، این‌جا» و «آنجا ، اینجا»، «این‌که وآن‌که» و «اینکه، آنکه»، «جناب جلالت‌مآب» و«جناب‌جلالتمآب»، «گزارش» و«گذارش» وبسیاری دیگر امثال آنها. درنتیجه مادر متن‌حاضررعایت ضوابط صحیح‌وقطعی‌رسم‌الخط رانموده‌ایم و در مجلدات بعد نیز روش ما برهمین‌منوال خواهد بود.

نگاهی به‌زندگانی قائم‌مقام

(۱۱۹۳ ← ۱۲۵۱ قمری)

با آنچه درمقدمه گفته‌شد، شایدبی‌مناسبت نباشدبه‌زندگانی پرنشیب وفرازمردی که اینك بخشی از آثارگمشدهٔ او در دست انتشار است، نگاهی‌هم بیفکنیم ــ نگاهی که هرقدر هم کوتاه و زودگذر باشد، لازم و مفید فاید تهایی‌است[1].

در ۱۱۹۳ هجری قمری، در قریه کمال‌آباد فراهان کودکی‌دیده به‌جهان خاکی‌گشود. او را ابوالقاسم نام نهادند. چند سالی از دوران کودکی را با پدرش میرزا محمد عیسی، در شیراز و در خانهٔ عموی پدرش، حاجی‌میرزامحمدحسین فراهانی‌متخلص‌به‌وفا که ازروشنفکران و ادیبان وقت و از پیشگامان ایجاد نهضت ادبی و تحول شعر فارسی وهمچنین وزیر سه‌تن‌ازپادشاهان زندیه، محمدصادق‌خان، علی‌مرادخان و محمد جعفرخان بوده، گذرانید.

زندگی در شیراز و درآن خانه که روزها درآنجا سخن ازبست

۱ــ ترجمه حال مفصل ومبسوط قائم‌مقام توسط نگارنده آمــاده شده و به‌زودی انتشار خواهدیافت.

و گشود مسائل و گیردار امور وزارت بوده و شبها به‌قیل و قال جمعی از شاعران و ادیبان نوپرداز که گرد هم می‌آمدند، می گذشت،در روح مستعد و آماده ابوالقاسم اثرات عمیقی برجای گذاشت و از آنجـا، او برای دو جهان سیاست و ادب مایه‌ها گرفت.

با برافتادن خاندان زندیه، این کانون گرم و پراز فیض و امید برچیده شد وابوالقاسم جوان، بادامنی پر به‌همراهی پدر به‌تهران آمد. در تهران به‌خدمت دولتی وارد گشت. نخست کاتب صدارت عظمی، بعدوزیر دستگاه‌ولایتعهد در تبریز و سرانجام صدر اعظم ایران گردید. ولی این آخرین‌منصب او، دولتی بس مستعجل‌بود ــ آن چنان‌مستعجل که فرصت و مجالی نیافت تا منشاء اثراتی شود. اماآنچه او را «سید الوزرا میرزا ابوالقاسم قائـم‌مقام فـراهانی» کرد و از اوسائسی‌ادیب ساخت، ۲۵ سال خدمت پرفراز ونشیب وی در دستگاه عبـاس میرزا نایب‌السلطنه و محمد شاه بوده (از ۱۲۲۶ تا ۱۲۵۱ هجری قمـری) و آنچه در جهان سیاست و ادب از او برجای مانده محصـول همین ۲۵ سال پرآشوب و متلاطم زندگی اوست.

نامه‌ها...

جنگهای روسیه و ایران

ما در این‌جا به‌جزئیات این جنگها نمی‌پردازیم. خوانندگان کتاب، شرح این جنگها را در تاریخ‌های نظامی ایران و تواریخ دورهٔ قاجاریه به تفصیل می‌توانندیافت ولی چون شصت و یك نامه مندرج در این کتاب مربوط به‌رویدادهائی ازآن جنگها می‌باشد وازآن‌وقایع درکتابهای تاریخی‌آن دوره ذکر ونشانی نمی‌یابیم، توضیحی مختصرکه بتواند زمینه وقایع را روشن‌نماید وخوانندگان را تاحدودی در محیط‌آن وقایع بگذارد تاانطباق محتوای نامه‌ها با حوادث‌آن ایام‌آسانتر شود،اشاره‌ای‌به‌جریان‌آن طوفان «پراز نحوست وبلا» لازم خواهدبود.

جنگهای روسیه و ایران‌که شصت ویك نامه مندرج در این‌کتاب مربوط به‌آنها است به‌سبب جهانگشائی‌های امپراتوری روسیه‌آغاز شد. دورهٔ اول این جنگ‌ها ده سال یعنی از ۱۲۱۸ه.ق تا ۱۲۲۸ ه.ق به‌طول انجامید و بامعاهدهٔ گلستان (بیست و نهم شوال ۱۲۲۸ برابر با ۱۲/۲۴ اکتبر ۱۸۱۳)[۱] پایان یافت. به‌موجب این عهدنامه قسمتی از ولایات ماوراء ارس متعلق به ایران با مرزهائی به صورت «استاتوسکو او پرزنتم *Status quo au praesentem*» که به‌معنی «هرکس‌هرچه در دست دارد» است بـه‌امپراتوری روسیه تعلق یافت.

۱ـ این تاریخ برابر می‌شود با دوم آبان ۲۳۷۲ شاهنشاهی.

این سرزمین پهناور، ولایات قراباغ، گنجه، اولکاء خوانین‌نشین شکی، شیروان، قبه، دربند، باکویه، قسمتی ازطالش، داغستان، گرجستان، محال‌شوره‌گل، اچوق‌باش، کورته، منکریل و ابخاز را با مرزهائی مبهم شامل می‌شد و همان ابهام درمرزها، راه را برای‌روسها بازگذاشت که قلمروخود را به‌تدریج توسعه دادند و پاسگاههای خود را چه در اراضی مورد شك و چه در نواحی که به‌آنها تعلق نمی‌داشت مستقر می‌کردند. ولی با همه این احوال چون خط مرزی‌میان ایران وروسیه‌برای‌روسیه‌حائز شرایط کامل نظامی نمی‌بود، از طرفی تجاوزات تدریجی‌آنها هم موجب اعتراضات متوالی دولت ایران شده بود، بعد از ۱۳ سال کشمکش باز جنگ دیگری از ماه ذی‌الحجه‌سال ۱۲۴۱ه.ق[1] آغاز شد و این بار مدت‌آن دوسال بود. روسها از رودخانه ارس گذشته تا تبریز را اشغال و «حکومت مستعاری»[2] در آنجا برای اداره نواحی اشغال‌شده وضع کردند (ربیع‌الثانی ۱۲۴۳)[3] تا اینکه چهارمعاهده ترکمانچای در پنجم شعبان به‌امضا رسید.

عهدنامه ترکمانچای مرزهای روسیه را به‌کرانه‌های رودخانه ارس رسانیدکه موضعی طبیعی و حائز شرایط نظامی بیشتر می‌بود. به‌موجب این معاهده که محتوای فصول‌آن تا انعقاد معاهده‌فوریه سال ۱۹۲۱ ایران و شوروی (جمادی‌الثانی سال ۱۳۳۹ه.ق برابر با اسفند ۲۴۷۹ شاهنشاهی) برروابط دولتین و سرنوشت ایران حاکم می‌بود ناحیهٔ وسیع وآباد و زرخیزی، ازخاك ایران‌منتزع شد (فصول سوم و چهارم و پنجم)، حقوق حاکمیت دریائی ایران در دریای خزر سلب‌گردید (فصل هشتم)، دولت ایران مجبور به‌پرداخت ده کرور تومان اشرفی طلا به دولت روسیه شد (فصل ششم و قرارداد جداگانه ضمیمه عهدنامهٔ ترکمانچای) و تا این وجه را پرداخت، چه بسیار مشقات و

۱ـ برابر با امرداد ماه سال ۲۳۸۴ شاهنشاهی.

۲ـ این اصطلاحی بودکه روسها خود برای سازمانی که به منظور ادارهٔ آذربایجان‌تاوصول‌هشت‌کرورتومان غرامت جنگی به وجود آورده بودند، اطلاق می‌کردند.

۳ـ برابر با آبان سال ۲۳۸۶ شاهنشاهی.

خفت‌ها که‌متحمل گردید. وبالاخره، فصل هفتم قرارداد تجارتی ترکمانچای‌هم که‌حق‌قضاوت کنسولی (کاپیتولاسیون) برای روسیه قائل‌شد، زیانها،گرفتاری‌ها و مشکلات فراوان دیگر برای ایران فراهم نمود.

۱

رقم عباس میرزا نایب‌السلطنه به‌میرزا بزرگ قائم‌مقام[1]

هوالله تعالی

[دههٔ اول رجب ۱۲۲۸ هـ.ق]

«چاکر سرکار قائم مقام دولت پایدار میرزابزرگ فدوی بداند که‌شروح مسطورهٔ آن‌عالیجاه به‌نظر رسید ومضمون شوری که اولیای دولت روز افزون به‌نظر موفور رأفت و مرحمت از ما کرده بودند معلوم شد. عریضهٔ ملفوفه به‌مضمونی که مناسب دانستیم در جواب نوشتیم و لکن حقیقت مطلب آنست که به‌دلائل مفصله، تشریف‌آوردن موکب همایون را صلاح می‌دانیم:

اول آنکه در تشریف‌آوردن موکب همایون امیدآن داریم که به‌فضل خدا قراری درکارهای ما داده بشود که من بعد، به‌این وضع به‌خون دل نگذرد و خرج و دخل سرحد داری اعم از اینکه بردخل

۱ــ از مجموعهٔ خطی منشآت قائم‌مقام، شمارهٔ ۷۸۲ کتابخانهٔ مجلس شورای ملی.

افزاید یا از خرج کاهد مطابق آید، ماهم راهی به کار خود ببریم و خرج خود را موافق آنچه از دیوان همایون عنایت شود قرار دهیم.

دیگر آنکه هرگاه موکب همایون تشریف نیاورد و امر متارکه و مصالحه صورت نگیرد و کاری که برای ما علی‌الظاهر [تا] حدامکان پیشرفت دارد از طرف عراق و کردستان [ـ][1] نه ما خاطر جمع می‌شویم که با ازدحام روس در قراباغ به‌آن طرف رویم نه دشمن، حسابی ازدیگران می‌برد که خیال تعرض درغیاب ما نکند. آوازهٔ نزول اردوی همایون ُعظم دیگر دارد و دشمن حساب کار خود را خواهد کرد.

با حضور اولیای دولت روزافزون در صورتی که آن عالیجاه هم متوقف اردوی همایون شود، خاطرجمع می‌توان شد که قلعهٔ خوی و اهر دراین وقت کم با آن جمع پر، ساخته شود ویقین داریم که تاقبلهٔ عالم خود به‌دوای دردکار سرحدداری اینجا نرسند ساخلوی که به درد ما دوا شود دراین زمستان به‌ما نخواهد رسید. اتمام قلعه و انجام تدارك قلعه در این‌وقت فی‌الواقع کار ما و دیگری از چاکران نیست. زورشاهی و حکم شاهی وخزانهٔ شاهنشاهی وهمت سلطانی می‌خواهد که بحمدالله، خدا داده و ماشاءالله همه چیز موجود و آماده است.

هرگاه ما ازطرف ایروان برویم وآن‌عالیجاه که بلدکار است در آستانهٔ همایون متوقف‌باشد، اطمینان داریم که به‌اندك همتی که صرف کار دشمن شود از قراباغ و گنجه و شکی و شیروان و بادکوبه و قبه

۱ـ ازسیاق‌عبارت پیدا است که عباراتی چند افتاده است و چون نسخهٔ مأخذ ما منحصر به‌فرد بود تصحیح ممکن نشد.

و طالش بلکه در هند [؟] و داغستان هم به‌اقسام مختلفه اسباب کاری فراهم خواهد آمد که قوهٔ هواخواهان دولت و ضعف دشمنان حضرت برهزار واندك از بسیار شود و هیچیك از ولایات متصرفی دشمن‌خالی از فتنه و آشوبی نماند که همان مایهٔ پریشانی کار و اختلال هواس دشمن شده شاید به‌عنایت‌الهی امری در لشکر ایران و ولایات متصرفی از پیش برود یاهمین قدر بشود که دشمن به‌فکر خود، از افتادن به‌فکر ما مشغول و امر ما در اوقات مشغولی او به‌فکر خود، به‌طور دلخواه درین سرحد مضبوط شود.

سرباز وسپاه آذربایجانی که به‌سان حضوراقدس خواهند گذشت هم رفع‌سخنهائی که دربارهٔ چاکران مارفته می‌شود، هم [از] نزدیکی آنها که یکبار به‌حضور مبارك سرافراز شوند امیدواری و شوق آنها یکی برهزار خواهد شد و هم، هرچه از آنها کم کردنی است کم خواهند کرد، هرچه بایدافزود خواهند افزود. قراری درکارشان‌خواهد شد که من بعد همان دستورالعمل ما باشد. بنائی به‌کار مهمانان هم خواهندگذاشت که هر کس رفتنی است به‌طور خوش ملتزم رکاب همایون شده‌آهسته‌آهسته برود و هرکس ماندنی است طوری بماند که نه‌او درکارخود مجال‌عرضی داشته باشد، نه ما هرروز درعرض‌حساب دیوان خجلتی از عرض مخارج بی‌حساب داشته باشیم. به‌همین سبب حساب ما را هرگز در دیوان همایون نرسند وسالنمای سال محاسبات دیوانی ما نگذشته نماند و ما هم دایم مشغول اسکات و استرضی و رفع طمع مهمانان باشیم.

عمدهٔ محاسن عزیمت همایون‌آن است که هرگاه قرار امر

برمتارکه ومصالحه شود، خودتشریف دارند و هرچه شود به‌اذن و اجازهٔ اولیای دولت روز افزون می‌شود و هرگاه بنای کار برجنگ باشد،مابه‌فراغت‌برسرجان نثاری می‌رویم واطمینانی‌داریم‌که [بابودن] اولیای دولت [احتیاجی][1] به‌حضور ما نیست. خود به‌دردکار مملکت می‌رسند و تا نظامی که مایهٔ اطمینان درکار این سرحد نباشد نـدهند راه نهضت و پای رجعت نخواهند داشت و هرگاه برفرض محال باز قراری درکارها نشود وموکب همایون به‌دارالخلافه معاودت‌کنند باز ماکه ضرب زد و خورد دشمن را درپیش داریم طعن و ملامتهای‌معهود را در پی نخواهیم داشت و بالجمله، ما همیشه در این‌کار بایست دو درد داشته باشیم. همینکه موکب همایون متوقف اوجان شود فکر ما منحصر به‌همان فکرجان نثاری است و ازکار سرحد داری فراغتی خواهیم داشت و در این صورت شکی نیست که همینکه درد یکی شود چارهٔ آن با عنایت خدا آسان است و امید تقدیم خدمتی به‌فضل الهی و طالع شاهنشاهی در این سفر می‌توان داشت.

و اگر این مطالبی که ما داریم در صورت موقوفی عزیمت همایون‌انجام پذیر نیست، آن‌عالیجاه بهتر می‌داندکه درآستانهٔ علیه‌بوده و در این سفر مزید استحضاری حاصل نموده.

درباب تعیین روز حرکت ماکه استفساری نموده بود،ان‌شاءالله تعالی روز دوازدهم شهر جاری ازتبریز حرکت به‌خارج شهر خواهیم نمود و سربازان مظفر را از اطراف خواسته‌ایم که به‌انتظار وصول

---

۱ در نسخه مأخذ، «اطمینانی» نوشته شده قیاساً تصحیح شد.

موکب جهانگشا در چمنهای شهر مشغول مشق و تعلیم خواهند بود و هروقت که جانبازان عراقی وارد چمن اوجان شوند ما خود به آنجا رفته اوقاتی صرف نظام آنها خواهیم نمود. ایلچی را هم بعد از ملاقات و مقاولات درتبریز خواهیم گذاشت و هروقت ایلچی عثمانی وارد شود به‌نحوی که از دربار دولت قاهره امر شد، حجت بغداد در حضور یسنچی زاده [سید] عبدالوهاب پاره خواهد شد. از جهت سیورسات ملتزمین رکاب همایون هم اطمینانی حاصل است که ان‌شاء‌الله اوائل شعبان که اول نزول معسکر همایون است غلهٔ محال گرمرود و سراب قریب به‌حصاد خواهد بود و معطلی رو نخواهد داد. قبل از آمدن محصول نوهم تا پانصد خروار غله در دهات عرض راه که‌منزل اردوی جهانگشا است، ازخلخال تا قراچمن عباسی، موجود می‌تواند شد و بعد از ورود رایات جهانگشا اگر رای ملك‌آرا قرار یابد و امر سلطانی نافذ شود به‌اندك فاصله با منتخب سوارها وجان بازان یابودار از طرف ایروان عظمی خواهیم نمود که اگر قرارکار برمتارکه شود در عین قوت و قدرت به‌متارکهٔ یکساله راضی شویم و ایلچی انگلیس را بسیارممنون کنیم وهرگاه جوابی برمراد نیاید به‌امیدتفضلات‌سبحانی به‌تأیید بخت‌مسعودسلطانی‌سر بر کف و پا در ولایت دشمن گذاشته‌هرچه شرط جان نثاریست به‌عمل آریم تا تقدیر چه باشد. امادر هرصورت‌امر ساخلوی سرحدات باید مضبوط شود که خواه درصورت‌صلح وخواه درصورت جنگ با بیگانه در همسایه داریم. هیچیك از قلاع را بی‌ساخلوی کافی نمی‌توان گذاشت وبه‌حکم انصاف هرجارا که پیش‌ازاین به‌دست امثال عالیجاهان اشرف‌خان و مهدیخان و محبعلی‌خان‌ومرحوم

میرزاعلینقی‌خان و حسن‌خان می‌سپردند بعد از این به‌نوکر چه قراـ گوزلو و گروس و خمسه و زلقی نمی‌توان مطمئن شد. ما اطمینانی که داریم همین است که اولیای دولت قاهره بعداز ورود به‌این‌حدود که استحضاری از وضع کار خواهند یافت و آنچه می‌شنیدند خواهند دید وخود به‌درد این کارها خواهند رسید و ضرورنیست که ما خود پیش از وقت درین موارد عرض یا اظهاری نمائیم. به‌همین جهت سکوت داریم. اما قرار گرفتن این نوکر پیاده و موقوفی آن سواره‌را بسیارپسندیده‌ایم و شکی‌نیست که اینها هم به‌مرور ازتربیت چاکران دربار همایون قابل تفویض هرخدمتی خواهند شد و بالفعل هم پیادهٔ آنها هزار مرتبه بیش از سواری که بود به‌کار خدمت می‌آید ولکن قلعه‌داری درد دیگری داردکه هرکس داشته خوب می‌داند. کسی را باید گماشت که قلعه‌داری کرده باشد یا اقل مراتب دیده باشد. اگر در پهلوی دو دسته نوکر پخته، یکدسته آدم خام باشد باز درجائی باید گذاشت که گمان دعوا نباشد نه‌مجال دعوا نباشد. چراکه وضع قلعهٔ لنکران‌وبلائی که ازوجود پیادهٔ تازه‌کار گیلانی برسرآن‌همه نوکرهای دولت آمد وخامی آنها خدمت‌سپاهی مثل عجم و فندرسکی ولاریجانی و سربازان افشار را ضایع نمود، برعالمی معلوم است و خدا عالم است که ماکه این فقرات را به‌این تفصیل مرقوم می‌داریم از برای دلسوزی و جان سوزی و دولتخواهی است. غرضی از خود نداریم و به‌مقتضای تجربه واستحضار هرچه بدانیم و ببینیم اظهار آن‌را واجب و لازم می‌دانیم. کاش وضعی می‌شدکه باز دستهٔ عالیجاه مهدیخان از ولایت می‌رسید تا باز او را نظر به‌غیرتی که دارد درین زمستان نگاه

می‌توانستیم داشت و ریاست گروهی سرباز جدید هم داشته باشد. از این سی هزار تومان وجهی که حال عنایت شده و [ـ][1] چهارده هزار تومان درازای طلب غازیان که آن عالیجاه خود مستحضر است باید داده شود و هزار تومان دیگر مساعده است که اگر آن عالیجاه نداده باشد خیلی زود باید داد و نصف آن مبلغ به‌ما خواهد برساند که از مواجب افواج قاهرهٔ سرباز سوای دو فوج تبریز، دیناری در سه ماههٔ ثانی داده نشده و جیره و علیق دوازده هزار سرباز و سوارهٔ نظام به انضمام سیورسات غازیان رکابی هم ماه به‌ماه و روز به‌روز از قسط ولایت و وجه دیوان باید برسد، سایر خرجها هم که آن عالیجاه دو روزی از شنیدن آن فراغت داشته باید بگذرد. تحریراً فی‌شهر رجب‌ـ المرجب.»

۱ــ یك کلمه ناخوانا.

۲

مخاطب‌نامه معلوم نیست[1]

[اوائل ربیع‌الاول ۱۲۳۲هق]

«برادر عزیز مهربان من   عالیجاه میرزا ابوالحسن‌خان که به‌سفارت دولت بهیهٔ روس رفته بود مراجعت نموده وارد تفلیس شده است. ایلچی معتبری از بزرگان روسیه همراه دارد که این روزها روانهٔ دارالخلافه خواهد بود وازراه خلخال عبور خواهد نمود. اساس و اسباب و جمعیت بسیاری همراه‌دارد که‌آن برادر عزیز پیش از وقت باید در تدارك‌آن باشد و چون ایلچی برای این مطلب‌آمده است که امر مصالحه را تجدید نماید، بایداوضاع این ولایت را نوعی مضبوط و منسق ببیند که حساب خود را بکند. یکی از منازل راه طهران آق‌کند است و از میانج تا ارمغانی همه خاك خلخال است، باید آن

۱ــ مجموعهٔ نامه‌های قائم‌مقام، نسخهٔ خطی متعلق به کتابخانهٔ شادروان استادمجتبی‌مینوی، صفحهٔ ۷ تا ۱۰

برادر در این مدت که هنوز ایلچی وارد نشده اساسی بچیند و اسباب کار فراهم آرد و شوق جهادی در قلوب خواص و عوام بیندازد که هر کس از دشمن و دوست از آن راه بگذرد از وضع کار آنجا حیرت کند و قدر [و] مقدار کاردانی و اهتمام آن برادر بیش از پیش در نظر مهر اثر و الا جلوه کند.

ولایت خلخال، هم برسر راه عراق است، هم سرحد طالش است، هم همسایهٔ اردبیل و گیلان است. هر گاه در آنجا اسباب جهادی شایسته فراهم آید، هم مایهٔ اعتضاد و استظهار سرحدداران اردبیل و گیلان خواهد شد، هم همه وقت به کار دوستی ودشمنی طالش خواهد آمد، هم در عبور و مرور در آنجا رعب و هراسی کلی در قلوب کفره خواهد افتاد. این صلح و سازشی که حالا در میان ما و روس است از کجا که ابدالدهر بماند. از اوضاع روزگار دور نیست که همین امروز هم برهم بخورد و احتمال می‌رود در همین سفر که ایلچی آنها به‌دربار خلافت می‌رود اگر درواگذشتن ولایات [مغصوبه][۱] فی‌الجمله اهمالی کند غیرت سلطنت متحمل نشود و فوراً صلح و سازش به‌جنگ و کاوش مبدل گردد. وظیفهٔ امثال آن برادر که امروز ناظم ولایت وهمسایه چند سرحد می‌باشد، این است که در ایام فراغت از فکر روزهای تنگ و هنگام جنگ غافل نشود. پریروز بود که برای امداد ارکوان ازشما پیادهٔ تفنگچی خواسته بودند وآن زحمت کشیدید و خسارتها به‌ولایت رسید و معدودی فرستادید که وجودشان بدتر از عدم بود و به‌همین

۱ــ در نسخه مآخذ «منصوبه» ضبط شده بود و قیاساً تصحیح شد.

سبب ضربها خوردیم که البته از نظر شما نرفته است. حالا باز هرگاه خدا نخواسته همچنین اتفاقی‌افتد باید کاری کرد که مثل آن روز معطلی و ندامت حاصل نشود. خلخال ولایتی است که بحمدالله مردکار آمد بسیار دارد و اکثر ایلات و سپاهی می‌باشند. همینقدر است که تفنگ ویراق و اسباب ندارند و به‌رعیتی و میوه فروشی و فعلگی عادت کرده‌اند. همینکه مثل [شما] کسی مردم را ترغیب و تشویق کنند و هرکس فراخور استطاعت خود یراقی و اسبابی و سرب و باروطی بگیرد، جسته‌جسته‌مشقی نماید، در اندك‌وقتی ان‌شاءالله‌تعالی آن ولایت رااستعدادی به‌هم‌خواهد رسید که ملاحظهٔ همان استعداد جنگی به‌کار سرحدات قریب‌الجوار بیاید و وقتی برای این‌کار بهتر از حالا نیست که از تمامی ولایات آذربایجان از عارف و عامی و صغیر و کبیر کسی نیست [یك کلمه ناخوانا] مجتهدین و علماء و فضلا کلاً دامن همت بر کمر زده‌اند و مردم را تشویق و ترغیب می‌نمایند. روزهای جمعه در هر شهر و هر ده و هرقصبه، بنای مشق و تیراندازی است و تمام ملاها مباشر این کارند. بحمدالله در ولایت‌خلخال امثال عالیجنابان میرفاضل و آقا سید رفیع و آقا میرعلی اکبر و آقا میرشریف و ملاعبدالکریم و علمای خوچین تشریف دارند و هریك از ایشان در غیرت دینداری و حمیت دولتخواهی بی‌عدیل و نظیر می‌باشند. برادر مهربان من، شما با چند بلوك‌طالش همسایه و نزدیك می‌باشید و از هرامری از امور آنجا کمال اطلاع و استحضار دارید و لازم است که هرچه برای روزنیك و بد درکار آن بلوکات صلاح دانید در عالم ارادت‌کیشی قلمی دارید. هرگاه بنای جنگ باشد حفظ آن بلوکات‌چه

وضع ممکــن است و از شما چه امداد و اعانت به آنجا می‌توان شد و همچنین هرگاه خدا نخواسته دشمن برسر اردبیل بیاید و مردم آنجا را خواهیم جابجانمائیم هیچ جا نزدیکتر و بهتــر از خلخــال نیست و آدم عاقل باید فکر همهٔ اطراف کار را بکند. شما باید در ایــن فقره، هم فکری سزاوار نموده حقیقت را به‌تفصیل اعلام نمائید که به‌نظر مهر اثر اشرف والا برسد. والسلام.»

۳

به‌ابوالفتح‌خان قراباغی نوشته است[1]

هو

[شعبان ــ ۱۵ رمضان ۱۲۴۰ ه.ق]

صاحب مهربان، قبله دل و جان بنده.

رقیمجات کریمه در اسعداوقات زیارت شد و از سلامت و استقامت وجود مسعود خورسند و خشنود گردید و شکر الهی به تقدیم رسید. در باب کافی ملعون به‌سرخودت، به‌جدم رسول‌الله صلوات‌الله علیه که خواه رقیمه شما برسد خواه نرسد و خواه یادآوری شود و نشود، بندهٔ مخلص درکارم و هیچ‌گاه غافل و بیکار نیستم وبالفعل یقه وکلاه درگیر است وبه‌شدت هرچه تمامتر از آنها مطالبه می‌فرمایند و تعهدها شده است که‌ان‌شاءالله‌تعالی به‌این دوروزه بیاید وبرسد وبه‌فضل وعنایت‌خدا کار اوبروفق‌کام ما بکند. لیکن‌درین‌اثناء که‌هنوزامر کافی نگذشته بودخبری رسید و رقیمهٔ سامی مصدق‌آن شدکه‌کاظم بیگ‌هم

۱ــ مجموعهٔ نامه‌های‌تاریخی به‌شمارهٔ۱۴۰۲۶، برگ۷ متعلق به‌کتابخانهٔ مجلس سنا. (ر.ك به کلیشهٔ ۳)

به‌اهر رفته. نواب و الا از این مطلب بسیار متغیر شدند و به‌مخلص و مخدوم مهربان، تعرض بسیار فرمودند و مضمون خلاصه این بود که ما درباب این دو ناپاك بی‌باك بد اصل بدنسل چندین‌بار ابرام واصرار فرمودیم که خان نگاه ندارد و به‌سزای خود برساند و دخیل کارنکند. از ما نشنید و نشنید و نشنید تا کار به‌اینجا کشید. باری چارهٔ این دو، به‌فضل خدا سهل است لیکن در نظرشان باشد که من بعد هرآنچه ولی نعمت مشفق بفرماید بپذیرند.

در باب امر محمد حسین سلطان و برادرهاش و ملك محمود که ایلات پسیان و چولدر راکلاً برده‌اند، ازقراری که کربلائی‌عسگر آمد و مذکور نمود، دوهزار ویکصد خانه‌آن طرف آبادی در دهات چولدر نماند و روسیه در فکر مقری وکنی هستند که غفلةً ضبط و تصرف کنند و [ـ][1] آن طرف کپنك چای است و از ماست. شماالبته البته دقیقه [ای] غافل نشوید. آنهاکه رفتند، رفته‌اند، باری این دوده نرود. در باب‌آوردن‌آنها، کربلائی عسگر می گفت که وحشت‌آنها از التفاتی است که نایب‌السلطنه روحی فداه به‌خان دارد و خان دربارهٔ آنها بی‌التفات است. ازین رهگذر راه چاره به‌جز فرار نزد دشمن ندیدند. صاحب‌من، روز مرگ من یقین قطعی است که از روز وصول این خبر و ورود کربلائی عسگر به‌من خوشتر خواهد گذشت. چراکه از هرطرف یك‌قرمساقی گردنی دراز کرده، به‌تکلم، به‌تبسم، به‌خموشی به‌نگاه اعلام و سرزنش این مطلب می‌شود. چه اگرآن روز حرف‌ما

۱ــ یك کلمه که نام جائی است ناخواناست.

را شنیده بودی چنین نمی‌شد و من بیچاره فقیر چشمی سوی یمینم و گوشی سوی یسار، تا طعنه‌که می‌دهدم بازطیر گی، تا بذلهٔ‌که می کندم باز شرمسار.

امیدوار به‌فضل و کرم خدا هستم. تا شما مرا در زیر بار این طعنه و بذله نگذارید وهرطور به‌فکر ثاقب سامی می‌رسد، ان‌شاءالله تعالی به‌رفع این غائله بفرمائید که من‌بسیار بسیار ازین رهگذردلتنگم و با بخت خود در جنگ. از این طرف آنچه وظیفهٔ التفات و مرحمت والا وکوشش و اهتمام ماها بود به‌عمل آمد. میرزامسعود را ازحضرت والا نزد یرملوف فرستادیم وآدم یرملوف خودش که آمد جوابهای شافی کافی وافی نوشتیم و با وکیل او چند مجلس در حضور اشرف و غیاب به‌زبانهای لطف و عقاب گفت و شنید کامل اتفاق افتاد. حالا چیزی که مانده است همان توسل به‌فضل و کرم خداست و ترصد خبر و اثر از جانب شما. تا چه‌کند قوت بازوی تو. کربلائی عسگر چند نفر ضامن از امنا و امرای معتبر داشت که ایلات را کلاً پس‌بیارد لیکن شرط که می‌خواست بکند مقبول نشد و فرمودند اگر کل قراباغ و گرجستان هم به‌این شرط با ما شود، مایوسف خود نمی‌فروشیم، تو سیم سیاه خود نگهدار.

دیگر، سلاطین دماوندیها بروات دیوانی را برداشته به رکاب آمدند و انواع شکایت داشتند که ازچهار هزارتومان تنخواه برات تا حال هزار تومان نرسیده. نواب اقدس و الا جواب عرض آنها را محول به‌بندهٔ مخلص و عالیجاه مخدوم مهربان فرمودند. ماها هم قراری دادیم که‌از آنها یکی را روانهٔ خدمت ذیسعادت نمائیم وعریضه

بنویسیم و آنها را به‌این وضع متقاعد نمودیم که بعد از رسیدن عریضهٔ ماهاکار شماها در حضرت صاحبی منسق و مضبوط خواهد شد. دیگر در باب امر بابان و عبدالله پاشا ومحمود عثمان استفسارفرموده بودید صاحب من، ازین رهگذر به‌فضل خدا خاطر جمع باشید. خلعت و فرمان شاهنشاهی با محمدرضاخان آمد و عبدالله پاشا در تبریز است و سرتیپ و حضرات درکرکوك و اربیل. لیکن هنوز پول پیشکش شاه را نفرستاده‌اند و خبری نداریم که تسخیر و تصرفی تازه درآن حدود داده‌اند یا نه. خدمات لازم را اعلام و اشاره فرمائید. پرزحمت شما دادم خواهید بخشید والسلام.

۴

به‌میرزا موسی‌خان نوشته است[1]

[۲ ذی‌قعدهٔ ۱۲۴۰ هـ.ق]

«نورچشما   کاغذهائی که نوشته‌بودی رسید و امشب که‌شب ۲ ذی‌قعده است حسن‌خان چاپار را روانه‌کردم و در قزوین عالیجاه حسن‌خان سردار می‌گفت که نایب‌السلطنه فرموده‌اند ما از فلانی و حسن‌خان امر گیلان را می‌خواستیم و آنها از پی‌کار دیگر رفتند و می‌خواستند باروس جنگ راه‌اندازند. برادر من، اولاً انشاءالله‌تعالی درین روزی که نایب‌السلطنه روحی فداه به‌سلطانیه خواهدآمد التماس دارم که از شاه و امنا و امرا تحقیق فرمایند هر گاه یك کلمه عرض سوای آنچه در این خصوصها به‌من فرموده‌اند کرده باشم، مرا خودسر، ندانم به‌کار و مقصر دانند و الا دانسته باش که به‌جدم و جان خودت که هربار قبلهٔ عالم تحقیقی در این مواد از من فرمودند غیر از

۱ـ مرقع شمارهٔ ۲۲۱۴ درکتابخانهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار.

اینکه «درین باب چیزی از نایب‌السلطنه نشنیده‌ام» و «تا من تبریز بودم از جنگ روس حرفی نبود از صلح روم بود» عرضی از جانب من نشده. بلی در باب ایلچی فرستادن اینقدر عرض کردم که یا درست باید ایستاد جنگ کرد و مطالبهٔ ولایات مغصوبه را نموده و همت پادشاهانه گماشت و از اینکه جانها برسراین کار رود وپولها خرج این مهم‌شود باك نداشت. چرا هر کس از روس به‌اینجا تعیین می‌شود شما فتنه جو می‌دانید و چه‌طور می‌شود که اگر واقعاً فتنه‌جو باشند پادشاه‌خودشان حرفشان را بشنود من‌عرض کردم که چون هر کس‌به‌اینجا تعیین‌می‌شود لامحاله بااهل همین ولایات مغصوبه محشور می‌شود به‌این جهت‌محال است که رنگ آنها را نگیرد و راه سد فتنه همین است که همچنانکه آنها مرز اویچی در تبریز نشانده‌اند و قونسولی در گیلان می‌خواهند بنشانند، شما هم آدمی از دولت خود درپای تخت آنها داشته باشید، بالیوزی هم در تفلیس بگذارید. فرمودند پس چرا نمی‌گذارید. عرض کردم مفت نمی‌شود و پول نداریم و حقیقت این است که آن طوری که حسن‌خان‌سخت‌گرفته بود تا ده دوازده، هم مظنه بود که به‌اشد رضا، برای خرج سفارت مستمراً برقرار شود و قراری درباب وجه بابان، علی‌العجاله شده بود که من همان اوقات عرض کرده بودم و بعد از این دیگر همچنین ماند تا مطلّب‌خان آمد و عرض کرد که حرف حسن‌خان از خودش است دخلی به‌ما ندارد. قبلهٔ عالم هم از حرف ایلچی مقیم پطرز بورغ و بالیوز ساکن تفلیس ساکت شدند، تا حالا هم ساکت هستند و گزارشی جز این از جانب من در خدمت شاه و امنا اتفاق نیفتاده و هرگز داوطلبی و خودسری نکرده‌ام و شاه شاهد

است و امنا حاضر والسلام.

برادر شهادت از ایمان است وَمَن یَکْتُمْها فَاِنّه آثِمٌ قَلْبُهُ[1]. من شاهدم که حسن‌خان هرچه عرض کرده بود ودرحضور من کرد از قول‌خودش بود، نه‌ازجانب نایب‌السلطنه حرفی زد، نه سردار، بلکه می‌گفت آنها اقتضای طبع مبارك شاه را در صلح می‌دانند و اگر جنگ را صلاح دانند هم گمان ندارم عرضی درین باب بکنند و حق این است که من نه باحسن‌خان مخالفت و مجادله در باب این سخن می‌کردم نه‌اتفاق و شراکت می‌کردم. منعش نکردم، تحریکش هم نکردم تا مطلّب‌خان آمد. حالا هم تفصیل این‌کاغذ را برای استحضار والا نوشتم نه برای ابرای ذمه، والسلام‌که بعد از ورود اینجا اگر حرفی شود ازگزارش سابق مستحضر باشند وبه‌هرچه صلاح دانند عمل فرمایند.»

۱ــ هرکس‌کتمان شهادت‌کند البته به‌دل گناهکار است.

۵

رقم عباس میرزا به آصف‌الدوله[1]
هوالله‌المحمود

[رمضان ۱۲۴۱ ه.ق]

«جناب وزارت مآب جلالت نصاب نبالت انتساب، نظام آور امور، ارجمند مکرم آصف‌الدوله به‌توجه ضمیر منیر معزز بوده بداند، که شروحی که نوشته بود همه به‌نظر رسید و مژدهٔ پیشکش شاهزاده کامران صاحب هرات و حیدر توره والی بخارا سامعه افروز ما و همهٔ جان نثاران این سرحد شد. به‌فضل خدا و بخت بلند سایهٔ خدا امر مفسدین اورنگ، بعد از این بی‌زحمت عساکر منصوره شاهنشاهی برحسب مرام اولیای دولت خواهد بود و از هر طرف پامال صدمات خواهند بود. الحمدالله تعالی طالع همایون شاهنشاهی از هر طرف تأییدات قویه جلیله می کند و آنچه مکنون خاطر همایون سلطانی است

۱ــ مرقع شمارهٔ ۲۱۱۹ کتابخانهٔ مسجد سپهسالار تهران.

در هرباب می‌شود. درباب فرمایشات مصحوبی میرزا اسمعیل که‌نوشته بود اولیای دولت علیه منتظر جواب ما می‌باشند، بارها گفته‌ایم که ما تابع امر و فرمانیم نه‌صاحب رای واراده واگر اولیای دولت علیه‌نظر به‌مدخلیت امور اینجا استفساری درکار این سرحد از مامی‌فرمایند، به اقتضای مرحمت و چاکر نوازی است والاآنچه به‌خاطر اقدس اعلی می‌رسد، مصلحت دین و دولت اسلام ظاهراً و باطناً و عاجلاً و آجلاً همان است و بس. باری جواب فرمایشات را در ملفوفه‌های جداگانه نوشته‌ایم و هنوزعجالةً اختلالات کار روسیه با آنچه پیشتر دریافت کرده و صلاح کار را به‌مقتضای آن نوشته‌بودیم تفاوتی نکرده که عرض دیگر کنیم، بلکه اختلالات امورآنها روز به‌روز بیشترمی‌شود که کسر نمی‌شود. هرگاه خبر دیگر برسد و وضع آنها از اینکه هست تفاوتی بکند، یا ایلچی که می‌آید سخنی داشته باشد که مخالف مصلحتهای سابقه بشود یانشود، عرض خواهیم کردوبالجمله عرضهای ما به‌اقتضای صرفهٔ ظاهر کار است و دریافتهای شاهنشاهی به‌مقتضای صلاح باطن امر است که خدا می‌داند و به‌قلب سایهٔ خدا می‌اندازد. معهذا ما و مثل ما چه می‌توانیم گفت که مثل آن باشد. درباب جناب مجتهدالزمانی که نوشته بود کاغذ او را دیدیم،آمدن او هم دراین وقت که ایلچی‌می‌آید یکی از نتایج اقبال بی‌زوال است چراکه اگر چه، آنچه حالا منظور همایون می‌باشد و ما هم مکرر عرض کرده‌ایم اقدام به‌کار بشود وجود او یکی ازاسباب کلیه و اظهار و اصرار او و علمای اسلام درکار جهاد و غزا در نظر روسیه و همهٔ دولتها عذر کلی است والاّ که ایلچی که می‌آید سخن تازه داشته باشد که مصلحت پذیرفتن آن بهتر از

مصلحتی باشد که حالا دیده‌اند، باز اصرار او و ائمه و علمـای اسلام را اسباب منت کلی روسیه می‌توانند کرد. خلاصه بحمدالله تعالی آنچه شده و می‌شود همه تأییدات بخت واقبال شاهنشاهی می‌باشد. تحریراً فی‌شهر رمضان سنه ۱۲۴۱».

٦

رقم عباس میرزا نایب‌السلطنه به آصف‌الدوله[1]
هوالله‌المحمود

[رمضان تا اواسط شوال ۱۲۴۱هـ.ق]

[آصف‌الدوله] بداند که پیشتر که آن جناب نوشتهٔ‌سیدالمجتهدین آقا سید محمد را [فرستاده بود]، درباب او نوشتیم. حالا هم مجملی می‌نویسیم که آمدن جناب معزی الیه در این وقت مفید فایدهٔ کلیه‌است. چرا که اگر صلح را مضبوط کنندمنت‌ها برسر روسیه می‌توان‌گذاشت که باآمدن او و شورش کل اسلام، باز مصالحه را بر هم نزدیم واگر جنگ را شروع نمایید، حرف او اثر کلی‌خواهد کرد و وجود اوسبب شوق و شور مردم خواهد بود، چنانکه می‌بینیم مردم تا شنیده‌اند او به‌دربار همایون می‌آید، شوری عظیم در دلهای مردم افتاده سهل است که‌میرزاآمبر کر بسیار ترسیده‌بود که او را به‌زبانهای دیگر آرام‌وسکون

۱ــ مجموعهٔ خطی‌منشآت، متعلق به‌کتابخانهٔ‌ملی‌تهران، ص۵۹۴ و۵۹۵.

دادیم. چون این خاصیت‌ها از آمدن معزی الیه می‌باشد صلاح این است که ایشان دولت او را عظم بسیار بدهند و به‌قول عـوام، هول عظیمی نکنند و قـدغن شود کـه در راههـا به‌هرشهر می‌رسد ملاها باچاوش و علم استقبال کنند و همچنین ازدارالخلافه ملاها به‌این‌وضع وشاهزاده‌ها به‌طریق خودشان استقبال نمایندکه اگر این عظم را برای مصلحت کار به‌او ندهند، نه در صورت صلح از نشنیـدن حرف او منتـی به‌روسیه می‌توان [گذاشت]، نه درصورت جنگ، حرف اوبرای مردم خودمان مایه [ای] و آمدنش برای روسیه‌باعث‌حرف‌خواهد بود. جناب‌معزی‌ـ الیه مردی است ملا وضعیف واسباب جلالش دوسه ملا و سید فقیرند و عظم جلوهٔ آن بسته به‌این طورها است که بشود. باری تفنگ خـوبی پرشده، اگر خوب خالی بشود ـ چون طالع شاهنشاهی اسبـاب همه کارها را آماده نموده و می‌نمایند.

۷

رقم نایب‌السلطنه
به‌میرزا بزرگ نوری[1]

[اواخر رجب ــ اواخر شوال ۱۲۴۱ ه.ق]

«فدوی میرزا بزرگ بداند که معروض افتاد ارجمندی آصف‌ـ الدوله داوطلب آوردن لشکر و قشون به‌رکاب و حضور ماست. این چه خواهش و خیال خام است. آمدن او با قشون از برای ما هیچ حاصلی ندارد، مگر ملالت خاطر. مصلحت دولت و قوام خدمات و لشکرکشی ما در این سرحدات به‌اطمینان بودن ارجمند مذکور در دربار همایون است که مشغول نظم امور ما وسایر کارهای‌دولت‌باشد. با وجود وزارت، سرداری و دوری خاکپای مبارک‌همایون‌حرام است. شرح مفصلی به‌خود ارجمند نوشته‌ایم که هرگاه حسب‌الامر مأمور است نوشته ما را دست آویز کرده عرض کند والا خود داوطلب است

۱ــ خان ملک ساسانی، کتاب «دست پنهان سیاست انگلیس در ایران» صفحهٔ ۲.

از این داوطلبی‌ها بگذرد. آن فدوی هم از محسنات التزام و اقـامت دربار همایون ارجمندی را آگاه نماید. ما هرگز راضی نیستیم به‌آمدن او. در عهده‌شناسند.»



به‌ابوالفتح‌خان قراباغی نوشته[1]

[اواخر ذی‌قعدهٔ ۱۲۴۱]

هو

صاحب وقبله مهربان من   بعد ازاتمام این عریضه بازدرباب امر مزرویچ به خاکپای مبارك سرافراز شدم و عرضی که باید بشود کردم و گفتم که آدم سرکار صاحبی را بعد از شش روز معطلی چه طور دست خالی بفرستم و چه جواب بنویسم. فرمودندآدم را معطل نکن. بفرست برود و بنویس که محال ماست، سپرده شماست و معلوم است که ما از فکر ملك و مال خود بیرون نرفته و نمی‌رویم ولکن این طایفه و صلح و جنگ آنها و غمزه و ناز آنها را شما خود بهتر بلدیت دارید. والسلام.

۱ـ مرقع خطی فیروز، شمارهٔ ۳۵۴، کتابخانهٔ مجلس شورای‌ملی.

۹

رقم عباس میرزا به آصف‌الدوله[1]

[۱۸ــ۲۲ ذی‌حجهٔ ۱۲۴۱ ه.ق]

«هوالناصرالمعین.

«جناب ارجمند مکرم آصف‌الدولةالعلیةالعالیه بداند که فرمان همایون را مرتضی قلی بیگ آورد و مزید امید و افتخار شد. فرمایشات سرکار اقدس را هم گفت و براطمینان و استظهار افزود. مراحم و عطایای سرکار همایون به غلامزادگان و خدمه که در تبریز دارند و اشفاق و الطافی که به‌هریك هریك کارگزاران و عمال و کدخدایان و اهالی تبریز فرموده‌اند، همه جدا جدا مرحمتی به ما بود و خجالتی برخجالت ما افزود و حال اینکه نه ماقابل مرحمتیم، نه‌آنها مستوجب عنایت. خاطرالتفات ذخایر، محض بنده پروری توجهی می‌کنند و تفقدی می‌فرمایند و شکری لازم می‌شود تاکی ما و همه از

۱ــ از مرقع ۲۲۱۴ کتابخانهٔ مسجد سپهسالار.

عهده شکر نعمتهائی که فرموده و می‌فرمایند برآئیم؟ چراکه نعمت شاهنشاه وافر است و زبان ما قاصر. مرتضی‌قلی بیگ وضع اردو و حال‌سپاه را دید. آذوقه بسیاراست وبی‌خریدار، علاوه‌برآن سیورسات نقدی هم به‌تسعیر ولایت که جو و گندم برروی هم خرواری سه‌تومان است می‌دهیم که خرجی آنها باشد. سوار کلّی تا حالا آن طرف آب نفرستاده‌ایم. اما سوار جزئی، روزی نیست که جان [باز] نفرستیم و نروند و آدمی نگیرند و راه آذوقه نبندند. ارامنه جرأت جفت بستن و ازسقاف[1] به‌صحرا آمدن و سیورسات به‌روسیه رسانیدن ندارند چرا که سوارهای قراباغی و قراداغی دسته دسته در صحراهای قراباغ متفرق‌اند، هرکه را می‌بینند می‌گیرند، هرچه را می‌یابند می‌آرند. روسیه‌تغییریورتی [ند]اده و همچنان که‌نشسته بودند نشسته [اند]. ینارالها میان سپاه‌اند. مددوف میان قلعه و پولکونیك قلعه‌که با جمعی صالدات درغیبت ما آمده بودکه یاایل‌برکشاط را ازلب‌آب برگرداند یا ارامنهٔ قبّان‌را بکوچاند، بعدازآمدن ماازِ [ــ][2] برگشته و درخنزیرك نشسته منتظر فرصت است. ارامنه از اوضاع خود چندبار شکوه به مددوف کرده و برای هربلوك جمعیتی خواسته‌اند و به‌این خصوص اصرارها کرده و ابرامها نموده و اوکاری که کرده ضرب بسیاری به پولکونیك قلعه و کدخدایان ارامنه زده و آنها را از اختلاف ارمنی و مسلمان ملامت کرده و دین را سبب خرابی ولایت دانسته و صالدات

۱ــ جاهای سقف‌دار.

۲ــ یك کلمه حذف شده و پیداست نام محل و جائی است.

به‌هیچ طرف نفرستاده و عذر [ی] که آورده این بوده است که مقصدما تبریز است و تفرقه کردن سپاه، غیر مقدور. نمی‌دانیم واقعاً مقصدشان این است یا یقین دا[رند] که تا سپاه را در بلوکات تفرقه کنند ما به‌هر طرف آدمی می‌فرستیم و آدمی می کشیم و توپی می گیریم و اسیری می‌بریم. از طرف تفلیس خبری نیست. اخبار شکی و شیروان و قبّه همانهاست که پیشتر شنیدیم و نوشتیم و بالفعل نمی‌دانیم برادر گرامی بعد از عبور از جسر تا کجا آمده‌و کاغذ ما در کجا به‌او رسیده و چه کرده. آدمها فرستاده‌ایم و امروز و فردا خواهند آمد. جمعیت خمسه را پیشتر نوشتیم اگر همه را از سواره و پیاده با برادر گرامی یا بی برادر گرامی بخواهد، موافق عرض اومعمول دارند که ملاحظه صوابدید او در هرباب واجب است و اگر همان پیادهٔ خمسه را بخواهد سوارهٔ آنرا نزد [ما] بفرستد و درصورتی که برادر گرامی بخواهد که از سواره جدا نشود و تحمل زحمت و توقف موغان را مادام که ضرورت می کند، چه بهتر خودسواره را بردارد و از این‌طرف بیاید. ما طالب پیشرفت خدمتیم و هر که با ما خود را به‌آب و آتش بزند و زمستان و تابستان را یکسان بداند و زحمت را واجب بشماردممنونیم، خصوص که برادران کامگار باشند. ما حالا که اینجا هستیم‌جنگ ما و کار ما بیشتر باسواره و تفنگچی سواره است و سوارهٔ خمسه تازه‌نفس [رنج] سفری نکشیده، زحمتی ندیده و اینجا که آمدند امیدواریم‌مصدر کاری بشوند و بعد از آمدن آنها به‌تأنی مرخصی عالیجاهان [-][1] و

۱ـ یك کلمه که نام شخصی است در اینجا ناخواناست.

عبدالله‌خان به‌اقتضای وقت [داده] خواهد شد که از راه اردبیل که نزدیك و سه‌چهار منزل آن بیشتر سرد نیست به‌خانه‌های خود بروند. درباب حرکت موکب همایون که نوشته بود، همراه عالیجاه میرزانبی نوشتیم، حالا هم اظهار می‌شود که از جانب ایروان که خاطر اقدس نگران بود البته اطمینان یافته‌اند، حالات این طرف هم به‌کرات عرض شده. هواها نیز رو به سردی گذاشته و هرچه سرمابیشتر شود زحمت رکاب همایون بیشتر می‌شود و برخجالت ما می‌افزاید. خاطر اقدس هرروزی که‌اقتضا کند مختارند و همینقدر زحمت هم که به‌خدام سرکار همایون رسیده ما را زیر صد هزار بار خجالت و شرمساری کرده. در باب خرابی قلعهٔ تبریز و تدارکات از سرب و باروط و غله که قبلهٔ عالم روح‌العالمین فداه دستورالعمل مرحمت‌فرموده و تأکیدات اکیده کرده‌اند، خدا جان ما را فدای‌خاکپای‌مبارك والاکند که [به] هرجزوی از امور محوله به‌ما، با نفس همایون‌متوجه می‌شوند. همهٔ فرمایشات به‌قدر مقدور طوری می‌شود، مگر سرب که از ارزنةالروم نمی‌آید. اینجاها نیز هرچه بود ما به‌اعلی قیمت گرفتیم و عجالةً نیز چهل خروار دیگر واجب است که باید بیست خروار آنرا آن ارجمند به‌هرطور هست از دربار همایون بگیرد و بارکرده به‌تعجیل تمام بفرستد. اگر اینجا ممکن بود وبا پول سرانجام می‌شد، به‌خاکپای همایون قسم‌است که با این مرحمتهائی که شده استدعای آن را نمی‌کردیم. ضرورت است و واجب و از همهٔ تدارکات واجبتر. در باب قائم مقام،همراه میرزا نبی نوشته‌ایم و اولی همان است که نوشته‌ایم واعلام داشته‌ایم.»

۱۰

به‌نایب‌السلطنه عباس میرزا نوشته است[1]

[۲۶–۲۲ ذی‌حجه ۱۲۴۱ ه.ق]

«قربانت شوم بیگلربیگ پسیان و جمال بیگ پسر داود سلطان که بزرگ دو طایفه از کل سه طایفهٔ پسیانند آمده‌اند و داوطلبند بکوچند به مراغه و دیر چرود بروند. می گویند نصف طایفهٔ بابالو هم راضی است اما محمد حسین سلطان و برادرش راضی نیستند، نصیر سلطان آن طرف آب رفته، سفارش کرده است که این طرف نخواهم آمد. مهدیقلی‌خان شاهویرن را فرستاده آنها را اطمینان داده است که قدری روس را می‌فرستم به کنی و مقری، شما خود را بکشید به‌این طرف، از آب بگذرید. کنی و جواندر را به‌شما می‌دهم. فدوی چند روز قبل ازین حقیقت امر این طایفه راآنچه شنیده بودم عرضه داشت کردم. عالیجاه قبله‌گاهی ابوالفتح خان که تشریف آوردند خدمت ایشان رسیدم تعهد

۱ــ از مرقع خطی ۷۴۵ برگ۲۴،متعلق به‌کتابخانهٔ مجلس شورای‌ملی. تمام این مرقع به‌خط قائم مقام است.

کرد که اگر نایب‌السلطنه روحی فداه حکم کند همهٔ پسیانها را درنهایت سهولت می‌کوچانم و انشاءالله تعالی می‌برم به‌دیر چرود. نواب شاهزاده حسب‌الامر والا بخشعلی خان را به‌خدمت امیرزاده فرستاده که‌حاجی‌آقالر از آن راه به‌خدمت بیابد. عرض عالیجاه ابوالفتح‌خان این است که کل قراباغی را در فکر باشید بکوچند، در اردبیل و قراداغ و دزمار نباشند، مرندو کنار ارس هم نباشند. قسمها می‌خورد که من خود طالب قراباغی نیستم، از راه دولتخواهی عرض می‌کنم. بکوچانید، یکجا کنید، بهر که می‌دهید مختارید. جائی که محفوظ باشد غیر از سمت مراغه نیست. طوری مفرمائید که اینها که مانده‌اند مثل آنها که رفته‌اند بشوند. امیرنظام صریح می‌گوید که من از حاجی‌خان و حسین‌خان خاطر جمع نمی‌شوم. هر گاه یك کاغذ از مهدیقلی‌خان برسد، یقین دارم خواهند رفت. فدوی، حسب‌الامر به‌نواب شاهزاده نوشتم که آنها راطور خوشی نزدخود احضار کند ودر دست‌نگاهدارد. دیگر از قراری که میرزا موسی‌خان نوشته بود، شاه تا ۲۶ به‌اوجان می‌آید. غله در سر راه نیست. قحط است. فدوی آرام ندارم و البته از هیچ دشمن بیش از قاطرچی اردوی شاه نمی‌ترسم این بختیاری و شاهسون که آمدند دهات را کلاً خراب کردند. گرمرود را هرچه زراعت داشت در میان حاصل افتادند.

قربانت‌شوم عالیجاه ابوالفتح خان عرض می‌کند که این وقت، وقتی نیست که قشون را معطل کوچانیدن قراباغی کنید. اگر به‌عهدهٔ من مقرر فرمائید سوار وآدم از قراباغیها خودمان می‌گیرم و سه‌پسر بزرگ دارم خودم هم هستم. همه را به‌هرجا بفرمائید جمع می‌کنم.

جا را شما بدهید، کوچانیدن و جمع کردن را شما به‌عهدهٔ من بگذارید. در باب حاجی‌خان و حسین‌خان رأی عالیجاه ابوالفتح‌خان و امیرنظام این است که نایب‌السلطنه روحی فداه شرحی به‌شاهزاده بنویسند که‌این دو نفر را بطلب، مگر مهدیخان را. ما خواهش‌نکرده بودیم اینجا بیاید، خودش پناه‌به‌ما آورده ما هم‌پناه دادیم، مرحمت کردیم. به‌قدری که‌توانستیم، حرمت و رعایت کردیم. اگرمی‌خواست برود، لازم نبود این طور فراراً برود، خودش را بدنام کند. حالا شماها که اینجا هستید هم، والله بالله ما هیچ غرضی نداریم مگر اینکه نوکر قدیم و پروردهٔ اوجاق این دولت‌هستید، هرجاباشید برشما خوش بگذرد. غرضی غیر این نداریم. اگر دائماً می‌روید و مایل هستید، بسم‌الله‌بروید مرخصید. مثل جعفر قلیخان جوانشیر درکمال حرمت و عزت شماهارا می‌فرستیم و اگرمی‌مانید، یکدل ویکجهت‌بمانید. قربانت شوم‌آمدن قاصد وآدم روس را نزد این‌حضرات سد نمی‌توان نمود. روس به باغات جبرانلو خواهدآمد. حضرات درکنار ارس‌هستند. آبخا زوف دائم درکاراست. میروند آدیگوزل. بدحرامزاده ایست، فکر این کار باید بود. امر امر والاست. والسلام.

۱۱

رقم عباس میرزا به‌محمد میرزا[1]

[۲۰ محرم ــ ۱۵ صفر ۱۲۴۲هـ.ق]

«نهال ریاض دولت علیه، فرزند مؤید محمد میرزا موفق بوده بداند که مسطورات آن فرزند ملاحظه شد. جنگ روسیه و قزاق نتیجهٔ اقبال است. قزاقها را التفات بیشتر کند که در کار گرمتر شوند و به والی اعانت و به‌عالیجاه محمد زمان‌خان موافقت نمایند که عدت آنها در شوراندن گرجی و پریشان کردن روسیه در تفلیس اثر بسیار دارد. جاری را به‌خدمت وادارد و درقید این نباشد که باعالیجاه حاکم‌شکی شریك‌الخدمه‌اند. از طوایف جار بسیارند و هریك سمتی دارند و بر فرض که همه سمت شکی باشند، حاکم شکی هم در زیر امر و نهی آن فرزند است. از حالا قدغن کند که او نیز سواره و پیادهٔ خود را حاضر و آماده کرده محض ضرورت و احضار آن فرزند، ملحق به‌سایر

۱ــ مرقع ۲۱۱۹ کتابخانهٔ مسجد سپهسالار.

سپاه شوند. این روزها وقتی‌است‌که باید همهٔ خدمتگزاران را مشغول کارکرد و سپاه را در هیچ جا بیکار نگذاشت. حاکم شکی راالتفات بسیارکندکه به‌آن فرزند زائدالوصف امیدوار باشد. تعمیر دیوار قلعه راکه شروع کرده بسیار بجاکرده. لکن حفر خندق هم واجب است و تا حالا بایست مبلغها کار کرده باشند. این امور را درین اوقات که اطمینان کلی به‌فرصت زیاد نیست دقیقه [ای] معطل نمی‌توان کرد. نه از ما مصلحت ضرور است، نه درکار مسامحه جایز. این قلعه، قلعهٔ قدیم است. حالا فرصت نیست‌که وضع آنرا به‌هم بزنیم. همان خندق را باید هرقدر که می‌توان‌کند. به‌اقتضای فرصت بکنند و [-][۲] به‌قدر مقدور بکشند و هرچه ممکن نشد دیوار بگذارند. سبد از دیوار بهتر است. مهندس باشی را فرستادیم ملاحظهٔ آنرا بکند. چنانکه پیشتر نوشته‌ایم، حفر این خندق به‌این تعجیل وقتی ممکن است‌که‌آن فرزند و سردار و عالیجاه اغورلوخان و هریك از فضلای شهر مثل پیغمبر (ص) و اصحاب‌که هریك رسدی از خندق برداشتند، کلنگی بردارند و زمین را بشکافند تاکل شهر و بلوك نزدیك و سپاه سواره و پیادهٔ رکابی و گنجه بی‌عذر و تأمل هریك رسدی بردارند وخندق را تاممکن است حفرکنند. ۱۳۰۰ خروار غله را خرواری ده قران که نوشته بود قبول داریم‌بخرد ۳۳۰۰ خروار آنرا که گنجه‌می‌خواهند پیشکش کنند نمی‌خواهیم. پیشکش‌آنها این است که همه در حفر خندق و مرمت دیوار اهتمام نمایند و اشراف‌آنها از علما و فضلا و مثل علیقلی‌آقا که

۲ــ یك کلمه ناخوانا.

تعیین شده سرکار جزو و کل بنائی قلعه باشند. ساخلو قلعه،دماوندی و کرمانی‌اند.[در] رقم عالیجاه عبدالله‌خان نوشتیم جیرهٔ آنهـا را ماه بماه از سرکار به‌قیمت ولایت بدهد. پانصد نفرشان از حـالا در قلعه بنشینند، دویست نفرشان با دواب آنها به‌کنار کـریا چمنهای نـزدیك بروندکه علیق نخواهند. سایر سپاه را همـان جیره بدهد، خیـال کنند سلطانیه‌اند و هیچ علیق ندارند.وجه جیره‌آنها را ممکن است ازوجوه هوائی شاه مالی و انبار روسیه بدهد. حالا موسم علیـق نیست اگـر روسیه را فرضاً آن قدرت باشد که از تفلیس حرکت نمایند، آن روز ممکن است‌که از غلام و مقدم به‌قدری که‌ضروراند پیاده کرمانی [در] قلعه بگذارد. این واجب است و بسیار بکار می‌آید. اهل گنجه هر که داوطلب است در قلعه بنشیند، بنشاند. این که بعضی از آنها گـفته‌اند اگرکار شوشی و تفلیس تمام شد هزار ساخلـو می‌دهیـم و مستحفظ نمی‌خواهیم والا توقف ما در همسایگی آنها مشکل است، وجـه اول خوب است، لکن وجه ثانی پوچ است مرحوم جواد خان با هیچ امید و هیچ معین و مجاورت اشپخدر در تفلیس و خصومت ابراهیم خان در شوشی،صاحب این ولایت بود و این فکر را به‌خاطر نمی‌آورد. ما چگونه می‌شودکه بحمدالله با لشکر و سپاه و زور و زر، ولایت گرفته را بگذاریم و به‌عنایت خدا محافظت‌آن نکنیم؟ تا شوشی و تفلیس به دست نیاید ما ازگنجه و قراباغ نمی‌رویم و اینکه از حالا ساخلو قلعه را مشخص می‌کنیم برای این است‌که آنها تـدارك زمستان خـود را در قلعه‌آماده‌کنند و خود را مثل سایر سپاه خانه بردوش ندانندکه گاه درگنجه باشند، گاه در تفلیس.همه‌جا به‌جـا بنشینند و این خـیالات را

نکنند و ازین فکرها در گذرند که یك شهر را خراب نمی‌توان گذاشت. جنگی که ما پیشتر در قراباغ می کردیم حالا به‌خواستهٔ خدا در تفلیس می کنیم. ساخلو که در عباسیه و ایروان می گذاشتیم حالا در گنجه و گرجستان می‌گذاریم. اقامتی که در خانهای تبریز و خوی می‌نمودیم حالا در صحراهای اخسطفه وشمکور می‌نمائیم. از قراباغ چه‌مانده که موجب احتیاط باشد. در تفلیس چه باقی است که دفع آن نتوان‌نمود. ماکه متصدی این حرب شدیم، روسیه را پنجهزار و ده هزار نگفتیم، پنجاه هزار وصد هزار دانستیم. طرف دعوی یرملوف را نمی‌دانیم امپراطور را می‌دانیم و تکیه به‌فضل خداکرده‌ایم و فتح و ظفر را از او می‌خواهیم و در همین سال ملك‌اسلام را بحول و قوهٔ خدا، ازلوث وجودآنها پاك می کنیم تا زمستان:..»[1]

۱ــ بقیهٔ این مکتوب هنگام صحافی از میان رفته است.

۱۲

رقم عباس میرزا به‌محمد میرزا[1]

[اواخر محرم ۱۲۴۲ه.ق]

«[2].... [قرار] کارشان رابدهد. همراه علیقلی‌خان دوهزارتومان فرستادیم، دوهزار تومان هم از علی‌خان شکی‌طلب داشتیم و عظیم‌خان سلطان غلام خوئی را فرستادیم بگیرد و برای آن فرزند بیارد. بازهم هرچه ضروراست پی‌درپی می‌فرستیم وآن فرزند را معطل نمی گذاریم. هرچه به‌سردار حواله کرده و داده است قبول است. تدارك قلعـه را ببیند. سرب نخجوان زود می‌رسد. به‌ایروان هم حوالهٔ سرب وباروط شد. شوره و گوگـرد و دنگ باروط‌کوبی هم در قلعـه راه اندازد. ۱۳۰۰ خروار غله را درقلعه بگذارد. ساخلو،هیمهٔخود را بیارد. دسته آسیا به‌قدر ضرورت در قلعه لازم است و همچنین نمك و نفط وکهنهٔ

۱ــ در مرقع ۲۲۱۴ کتابخانهٔ مسجد سپهسالار.

۲ــ قسمت اول این نامه هنگـام صحافی و الصاق روی مقوا قطع شده است.

مشعل وسایر ضروریات دیگر. جارنمسه [؟] را همانجابگذارد ومراقب حال آنها باشد که ضرری به‌آنهانرسد. خانوار ارامنه خوی را به‌سردار دادیم، طور خوشی آنها را روانه خوی کندکه آنها متفرق و دیگران متوحش نشوند. دربارهٔ اولاد جعفر قلیخان دنبلی وکوچاندن آنها که پیشتر حکم فرمودیم، تا حالا رسیده و مستحضر گردیده است. مکرر آدم نزد سردار ایروان بفرستد و از حالات او ما را مستحضر کند و تأکیدات اکیده به‌او بکندکه والی را به‌زودی داخل گرجستان کند. بسیار طول‌کشیده، حالا بایست او به‌گرجستان رسیده و هزار فتنه برپا شده باشد. از ارامنهٔ کلیسیاکندی مطمئن شود. درین امور، دقیقه[ای] مسامحه جایزندارد و دقیقه[ای] غافل و بیکار نباشد. حوالهٔ‌سیورسات ساخلو گنجه به‌شکی به‌نظر ما خوب نمی‌آید. آنچه ضرور است به اسم سیورسات موکب مسعود ما حواله و قدغن‌کند که حاکم شکی درکنارکر که سمت گنجه است آماده موجود نماید. فی‌محرم ۱۲۴۲.

۱۳

به‌آصف‌الدوله نوشته است[1]

[۲۷ محرم ــ ۱۰ صفر ۱۲۴۲ه‍.ق]

خداوندگارا کاغذی از قراجه داغ رسید به‌خدمت فرستادم که بعد از ملاحظه انفاذ حضور نایب‌السلطنه روحی فداه دارید. افـواهاً مذکور است که روسیهٔ قراباغ بعدازآنکه خبر نهضت موکب همایون به‌عزم ایروان منتشر شد، بنای عبوراز آب دادند که از دنبال سر،های ــ و هوئی شود و عایق عزم اقدس گردد. امروز عصر به‌حدی هنگامهٔاین خبر گرم شد که می گفتند تا مـرالیان و اصلانـدوز رسیده. کـمترین اعتنا نکردم، منتظر کاغذ نواب شاهزاده محمدمیرزا بودم و پنج‌ساعت از شب گذشته چاپار شاهزاده رسید. همین کاغذ راکه در جوف این عریضه است آورد . معلوم شد مـایهٔ این شهرت بیهـوده هـمان خبر ازدحام وجمعیتی‌بوده که غلام‌قراباغی‌آورده. کمترین نوشتم که ضابطه

۱ــ از مرقع شمارهٔ ۷۴۵ برگ ۲۳،متعلق به‌کتابخ‌انهٔ مجلـس شورای ملی.

معابر را مضبوط کنند که این‌طور آدمهای قراباغی و قراداغی آمد و شدشان آخر، محل احتیاط است. برپدر قراباغیها لعنت که از دله‌دزدی هم غفلت ندارند. البته کاغذی که در باب دزدی آنها از میرزا حسین لشکرنویس رسیده خدمت نایب‌السلطنه روحی فداه بفرستید. کمترین ده‌هزار سنگ تحصیل کرده‌ام، لکن تاجر بی‌انصاف شنیده است مشتری هستیم و ناچاریم، به‌این جهت قیمت را بالمضاعف کرده. همیشه هزاری پانزده قران، گران می‌دانستیم، حالا هزاری سه تومان و پنج قران می‌دهد. باروط را هم، اگر چه تا حال نتوانسته‌ام باروط‌خانه را راه اندازم لکن پنج خروار را به‌صعوبت ان‌شاءالله تعالی تحصیل و باخود خواهم آورد. والسلام.

خداوندگارا. کاغذی که مصطفی‌خان شیروانی درباب حسینخان شکی نوشته بود فرستادم، خدمت والا بفرستید، حجت است. مفقود نشود. حسینخان را یوسف بیگ پیشخدمت شاهزاده و شکراله‌خان گرفتند. شیخعلی بیگ برادر عطاخان و بیست‌وپنج شاهسون آوردند، رساندند، به‌فتحعلی‌خان بیگلربیگی مهمان دادم که محبت و مهربانی کنند. بیست توپچی هم به‌فتحعلی‌خان دادم که شب و روز خدمت عالیجاه حسین‌خان را بکنند. کوچ فرضی بیگ می‌خواست اردو بیاید، خدمت اقدس برسد که حسینخان را به‌او بسپارند کمترین مانع شدم. هرچه که حکم کنید مطیع است.»

۱۴

نامهٔ قائم‌مقام به یکی از اعضای سفارت انگلیس در ایران[۱]

[دههٔ اول صفر ۱۲۴۲ ه.ق]

هو

بسم‌الله و بحمده

قرار مصالحهٔ دولتین ایران وروس براسطاطوسکواد پرزندیتم[۲] بود، یعنی آنچه‌درهنگام مصالحه به‌تصرف یکی‌ازطرفین باشد،دیگری را در آن‌سخن‌نباشد. بعد[از]مصالحه به‌اندک فاصله، عساکر روس از سمت طالش به قریهٔ گرمی و متعلقات آن که هنگام مصالحه در تصرف ایران بود آمدند وباتوپ وتفنگ تصرف کردند، و بعدازهنگام[۳]چند گاه ازطرف دیگرمحال‌چلوند ولوند ویل‌وسفیدرشت طالش‌راهم‌علی‌الغفله تصرف‌نمودند. ازجانب‌دولت ایران‌به‌ردیشچوف[۴] که‌خود واسطهٔ انعقاد

۱ــ استاد مینوی. مجله یغما سال هفتم. شمارهٔ یازدهم.

۲ــ *Status quo ad praesentem*

۳ــ در متن چاپی چنین بود ولی ظاهراً باید «اتمام» باشد

۴ــ *Redishtchev*

مصالحه بود اظهار شد. مشارالیه ساعی بود که رفع کند و تعهدات لازمه می‌نمود حتی پولوانیچ[۱] فرستادهٔ او درحضور شاهنشاه و ولیعهد ایران‌متقبل تخلیهٔ این‌محالات شد. میرزا ابوالحسن‌خان هم که به‌سفارت دولت روس مأمور بود، دراین باب با امپراطور ووزیر خارجه گفتگو کرد، و به‌عهدهٔ یرملوف که به‌سفارت ایران‌آمد محول داشتند که در ورود پای‌تخت گذارند. چون مهمان ورسیده بود و احترام‌امپراطوری ملاحظه می‌شد، امنای دولت ایران سختگیری با او نکردند که حجت و تعهدنامه بگیرند، ونظر به‌شفقتهائی که ازشاهنشاه دید واظهار ارادت و امتنانی که می‌نمود مطمئن بودند که [رعایت] رضای دولت ایران و نیکنامی دولت روس را در رفع این تجاوزات خواهد کرد. اما مشارالیه بعدازمراجعت ازدربار شاهنشاهی که‌خود به‌سرداری گرجستان و غیرها منصوب شد، رفع این تجاوزات را نکرده سهل است به‌فکر تجاوز تازه افتاد، و در وقتی که سپاه ایران وعساکر آل عثمان درمقابل یکدیگر بودند و آتش جنگ و جدال درمیانه اشتعال داشت، هجومی ناگاه برمحال برکشاط قراباغ که قبل از مصالحه و هنگام مصالحه و [سیزده] سال[۲] بعد از مصالحه در تصرف ایران بود واحدی را درآن سخن نبود و صد کاغذ و حجت روس که دلیل برهمین مطلب است در دست هست، آورد. و توپخانه و صالدات گذاشت سهل است که محال دیگر را هم که نام‌آن در اصل لغت قپان به‌قاف و پای پارسی

۱ـ *Pauliwonitch*

۲ـ شادروان استاد مینوی دراین قسمت نوشته‌اند «محل عدد سال سفید مانده‌است. ظاهراً سیزده‌سال باشد، از سال ۱۲۲۸ تا ۱۲۴۱ ه.ق.»

و الف و نون است و جماعت روسیه به‌سبب اختلاف مخارج کاپانگ به‌کاف عربی و الف و پای پارسی و الف ونون ساکن و گاف‌پارسی ساکن تلفظ می‌نمایند و چون عهدنامهٔ گلستان به‌زبان روسی مرقوم و مطابق آن به‌پارسی ترجمه شده در عهدنامه لفظ کپنگ مرقوم است، به ادعای‌اینکه‌این لفظ کپنگ به‌فتح نون‌است واسم رودخانهٔ مقری کپنگ‌ـ چای است و می‌خواست ضبط کند وحال آنکه کپنگ‌چای‌اسم‌رودخانهٔ مقری نیست بلکه هیچ رودخانه در آن محالات به‌این اسم معروف نیست. شاهزاده ولیعهد ایشیك‌آقاسی خود را به‌تفلیس فرستاد که سبب این مطلب را بپرسد، جواب بیارد. یرملوف نه او را دید و نه نزد خود طلبید و نه‌حرفهائی که داشت شنید، بل به‌نایب خود رجوع کرد که او را به‌وضعی که با دوستی و خصوصیت دولتین نمی‌ساخت بی‌ـ جوابی درست، روانه نمود.

و بعد ذلك در میانهٔ شاهزادهٔ ولیعهد و یرملوف رفت وآمد آدم وکاغذ شد و چندانکه از طرف اوحرفهائی سخت و بهانه‌های‌ناصواب و جسارتهای بی‌ادبانه به‌عمل‌آمد، از جانب خدام ولیعهد پاسداری صلح پادشاهان می‌شد و حوصله و تحملی به‌ظهور می‌آمد. عاقبت قراربراین شدکه صورت ماجرا به‌عرض‌شاهنشاه‌برسد و به‌هرچه حکم بفرمایند ازآن قرار عمل شود. شاهنشاه ایران نیز میرزا صادق داروغهٔ دفترخانه را به‌تفلیس فرستادکه حکم شاهی را به‌یرملوف برساند و این گفتگو را قطع و فصل کند. میرزا صادق و مزرویچ[1] ایلچی روس که

۱- *Mazarowitch*

با هم از سلطانیه ـ موقف اردوی شاهنشاهی ـ مرخص شدند به‌تبریز آمدند. مزرویچ در تبریز به‌میرزا صادق گفت که اگر ترا زوری و چماقی مثل اینکه من دارم هست به‌تفلیس بیا و حرف بزن و اگر نیست میا و هیچ مگو. خودش هم قبل از میرزا صادق روانه شد و میرزا صادق که به‌عزم تفلیس می‌رفت‌هنوز به‌ایروان نرسیده بود که خبرورود توپ و صالدات به‌قریهٔ بالغلو و سایر قشلاقات گگچه دنگیز رسید. نایب یرملوف هم کاغذها به‌میرزا صادق نوشته [و] عذرآورده بود که چندی در رفتن تفلیس، میرزا صادق‌تأخیر کند. به‌این جهت او را مدتی در ایروان با فرمان و فرمایشات شاهنشاه معطل کردند که نوع تخفیفی بود. بعد از آنکه به‌تفلیس رفت هم، یرملوف خودش نه او راخواست، نه فرمان شاه [را] که به‌اسم او بودگرفت، نه خود گوشی به‌سخنهای او و فرمایشات شاه داد و به‌این جهت‌ها و غیر اینها، منتهای استخفاف و بی‌احترامی به‌عمل‌آورد، و کار میرزا صادق را به‌نایب خود رجوع کرد، او هم طور خوشی سلوك نکرد. فرستاده معتمد شاه‌ایران را بی‌نیل مقصود روانه نمود و صریحاً جواب دادکه توپ و صالدات را از گگچه‌که خاك ایران‌است برنمی‌دارم. این مطلب برخاطر اولیای‌دولت ایران بسیار شاق وگران‌آمد، و چون هربار خواستند به‌دولت روس و حضرت امپراطور اظهاری‌کنند. یرملوف گاهی اینجا مانع می‌شد و گاهی آنجا مغشوش می‌کرد. لهذا بکلی ازآن طرف مأیوس شده لابد شدندکه به‌نوعی‌که از آن‌طرف درقید صلح و دوستی نیستند و به‌زور محض راه می‌روند از این طرف هم در مقام تلافی برآمده احقاق‌حق نمایند. شاهزادهٔ ولیعهد به‌این عزم‌حرکت‌کرده تا ایروان‌آمد. درآنجا

خبر قضیهٔ ناگزیر ایمپراطور سابق رسید. دولت ایران شایسته ندید که همچه [کذا] وقتی بنای ستیز و آویز بگذارد و مصلحت دراین دید که دوستی و خصوصیت را درآن هنگام زیاده کنند و یکی از شاهزادگان را به‌تعزیت امپراطور سابق و تهنیت امپراطور جدید بفرستند. اظهاری هم ضمناً در این خصوصها بشود که مادهٔ نزاع سرحدات رفع شود و پایهٔ دوستی دولتین محکمتر باشد. دراین‌بین خبر عزیمت منچشکوف[۱] با ایلچیگری رسید. دولت ایران به‌انتظار ورود او درفرستادن شاهزاده تأمل نمودند. او که به‌سرحد مملکت رسید، از یك طرف خودش با نامه و هدیهٔ امپراطوری وارد حدود قراداغ شد و ازطرف دیگر کینیاز با توپ و صالدات برسرآب میرك آمد که ییلاقسات محال‌آباران را تصرف کند. شاهزادهٔ ولیعهد، میرزا انبورگر[۲] وکیل دولت روس را نزد منچشکوف فرستاده این خبر را به‌او داد، منچشکوف پولکونیك بارتلامه[۳] را نزد نایب یرملوف به‌تفلیس فرستاد که چارهٔ این مطلب را کند لکن به‌هیچ وجه اثری ظاهر نشده فایده نکرد تامنچشکوف‌خودش به‌تبریز آمد و در چمن سلطانیه شرفیاب حضور شاهنشاهی شد. چند مجلس فیمابین او و امنای دولت ایران گفتگو اتفاق افتاد. خواهش دولت ایران این بود که رفع تجاوزات شود، منچشکوف به‌عذر عدم اذن و اختیار متعذر شد. یأس دولت ایران از این رهگذر به‌عمل‌آمد. تمامی خلق از جا درآمدند که حفظ آب و خاك مملکت خود را هرطور

۱– *Mentshikoff*

۲– *Amburguer*

۳– *Col.Bartolome*

مقدور شود بکنند[۱] و ازدحامی عام در اردوی همایون شاهنشاه شده[۲] و دولت ایران را نظر به‌یأسی که موافق‌تفصیل فوق‌ازرفع اذیت و همسایگی عساکر روس به‌هرجهت از جهات حاصل شده بود، جای تحمل نماند و به حکم ضرورت در مقام احقاق خود برآمدند و برهرکه اندك انصاف دهد و اطلاع یابد، ظاهر خواهد بود که ابتدا بدعهدی و عهدشکنی از عساکر روس بود که بنای تجاوز را گذاشتند و خلاف شرط عهدنامهٔ پادشاهان را به‌عمل‌آوردند. معهذا باز دروقتی که منچشکوف از اردوی شاهنشاه مرخص می‌شد، وزیر دولت ایران صریحاً به‌او گفت و نوشت که هرگاه بعد از ورود پطرزبورغ مراتب را حالی دولت روس کنی و درصدد منع سرحد داران‌خود ازحرکات سابقه برآیند، دولت ایران را جز صلح و سازش و خوش همسایگی منظور و مقصودی نیست . بالفعل هم سخن و خواهش دولت ایران همین است و راضی به‌جنگ و خونریزی خلق‌الله نمی‌باشند، همینکه اطمینان حاصل کنند که مثل سابق رفتار نمی‌شود، برسرکار صلح ایستاده و برای خیرخواهی خاص و عام‌آماده‌اند. والسلام.

۱ــ استاد مینوی در ذیل این جمله نوشته‌اند: «جملهٔ حتی علما و فضلا در حرکت‌آمدند، اینجا هست و روی‌آن قلم کشیده‌اند.»

۲ــ در ذیل این جمله نیزاستاد مینوی نوشته‌اند: «جمله از ولایات اسلام هم که در دست روس بود و از سلوك یرملوف به‌جان رسیده بودند عریضه‌ها و عجزها رسید. در اصل هست و روی‌آن قلم خورده است.»

۱۵

رقم عباس میرزا به‌آصف‌الدوله

[رجب ۱۲۴۲ ه.ق]

«جناب ارجمندمکرم آصف‌الدولة‌العلیه بداند که شروح مسطورهٔ آن جناب و عریضجات مرسله کلاً به‌نظر رسید و فرمایشات همایون که به‌سرافرازی ما مقرر شده بود آویزهٔ گوش جان شد. مقرر فرموده بودند که هرگاه واقعاً مددوف از اهرمی گذشت ممکن نبود که موکب همایون از دارالخلافه حرکت نکنند وخود به‌عزم دشمن شکاری عازم و جازم نشوند. امیدواریم که جناب اقدس الهی، جان عالم را فدای خاکپای قبلهٔ عالم و عالمیان روحنا فداه کند. الحمدالله این بار که این دشمن هوس جسارت کرد صرفه نبرد و خائب و خاسر برگشت و حاجت اینکه‌موکب همایون‌درسرمای زمستان‌حرکت کند وشاهزادگان به‌دستپاچگی و تعجیل به‌امدادآیند، نشد. اما فکر بعد از این را باید

۱ـ از مرقع ۲۲۱۴ کتابخانهٔ مسجد سپهسالار تهران.

کرد که نتوانند از آب ارس و کوه ایروان، این‌طرف بیایند. اگربیایند هم مثل این دوبار صحیح و سالم برنگردند. کدام بدنامی برای دولت قاهره بالاتر از آن است که مدوف ارمنی قراباغی بیاید در مملکت شاهنشاهی خرابی بکند و بازخودش و قشون وسپاهش زنده‌بر گردند. آن جناب خبر ندارد که آن ارمنی بدمذهب و پیاده و سواری که از ارمنی آورده بود دردهات مشکین چه‌فضیحت کردند. گفتنی ونوشتنی نیست. تاب نمی‌توان‌آورد. بالفعل تمام رعیت‌آن دهاتی که به‌دست روس افتاده بود برهنه و عریان و بی‌نان مانده اکثری دست عیال خود را گرفته پیاده به‌تبریزآورده‌اند و ما حتی رخت و پوشاك از اینجا بار کرده‌برای آنهافرستاده‌ایم و باز همچنان‌ازدست در رفته‌اند که چندین سال دیگر مشکل به‌حال‌آیند. اینها همه سهل است، خدا سایهٔ بلند پایهٔ قبله عالم راکم نکند. تدارك احوال‌آنها را به‌سهولت می‌توان کرد و ماخود درنظر داریم که چند روز دیگر با جمعیتی کم، به‌قدر صدسوار برویم و گردشی در قراداغ و مشکین وارشق واردبیل بکنیم. ده‌بیست روز آن میانه‌ها باشیم جا و مکان اردوی برادر کامکار عبدالله میرزا و جمعیت معسکر او را مشخص نمائیم. ایل شاهسون را که بالفعل پریشانی‌کامل دارد و خانوار قبه و دربند و شیروان و شکی و قراباغ که‌آنجا بودند و در این‌آمد و رفت روس هریك، به‌یك‌سمتی خود را کشیده‌اند نظمی بدهیم و سیورسات و گذران سپاهی‌که در‌آن سرحد بماند از همه‌کارها واجبتر و از همه دردها بیدرمانتر است چراکه‌کاه و غله در کل‌آذربایجان و خمسه، امسال نزدیك به‌قحط است، خصوصاً درآن‌طرفها که جو را درجوزا وکاه را در کهکشان و گندم را درخوشه

آسمان می‌جویند و نمی‌یابند. اگر قشون درآن سرحد نگذاریم شرعاً و عرفاً خطاست و اگر بگذاریم رساندن سیورسات آن به‌وصفی که رعیت مسکین مستأصل مشکین و عجزه بی‌قوت اردبیل به‌تازگی ضربی نخورند، بسیارصعوبت دارد. از جاهای دور دست هم‌نمی‌توان آورد. باز چاره جز پول‌دادن به‌سپاه موافق‌تسعیر نیست. با عالیجاه میرحسنخان هم قراری باید داد که طالشها برنج و غله و علف خشك بفروشند و سپاه را ضابطه و نظمی باید داد که طالش را نرنجانند. خلاصه برای نظم این امور هرچه فکر کردیم راهی به‌خاطر نرسید مگراینکه خود ده بیست‌روز سرکشی و گردشی‌بکنیم، دستورالعمل برادر کامگار[را] بدهیم. مردم را به‌خدمت او بداریم، بلکه پنج‌شش هزارآدم مستعد در معسکر او مجتمع شود و تا فرصت هست قرار ساختن قلعهٔ محکم مضبوطی در این طرف بگذاریم. برادر گرامی خود با جمعیتی که دارد درنزدیکی‌همانجا که‌قلعه‌بایدساخت‌بنشیند، هم‌مراقب‌سرحد داری‌باشد، هم متوجه قلعه سازی ـ فرزندی سیف‌الملوك میرزا را هم به‌تبریز خواسته‌ایم که بدانیم در باب قراجه داغ چه باید کرد. ابراهیم خان که سرداری پخته و آگاه است در موکب برادر گرامی باشد البته بهتر خواهدبود. ان‌شاءالله تعالی این امور را دراین اوقات قبل ازعیدنوروز درست‌می‌کنیم وقرار کار بهار را که‌قبلهٔ عالم‌روحنا فداه از راه‌مرحمت مقرر فرموده بودند هرچه به‌عقل ما برسد عرض کنیم، در ملفوفهٔ علی‌حده مرقوم داشته‌ایم. تحریراً فی‌شهر رجب ۱۲۴۲.»

١٦

از طرف نایب‌السلطنه به‌معتمدالدوله نوشته است[1]

[ربیع‌الثانی ـــ رمضان ۱۲۴۲ ﻫ.ق]

هوالله عزوجل[2]

مقرب‌الخاقان معتمدالدوله چندی است که عریضه نمی‌نویسی. از دل سوزی و دولتخواهی بعید است که از کار این سرحد بالمره بی‌خبر بمانی. نه از ما بپرسی، نه‌آنجا حرفی که خدا و پیغمبر خشنود شوند و خیر دولت شاه درآن باشد بزنی. مگر حالا هم وقت سکوت است. به‌خدا که هرگاه ما این طورها را به‌خواب می‌دیدیم هرگز پایمان را میان این کار نمی‌گذاشتیم. انصاف‌بده، یك تن تنها و چند شهر خراب و در میان زد وخورد روس و طعن و ضرب ایران، چه‌کنیم. اگر تلافی نکرده خود را کنار کشیم، می‌فرمایند از یرملوف

۱ــ مجموعهٔ نامه‌های قائم مقام نسخه خطی متعلق به‌استاد مجتبی مینوی و نسخهٔ‌سلطان‌القرائی.

۲ـ این تحمیدیه فقط در نسخهٔ سلطان‌القرائی است.

کمتر مباش که او را احضار کردند جواب داد که کارم را تمام نکرده تاب ندارم پادشاه خود را ببینم و اگر کنار نکشیم هر عرضی بکنیم یك ضربی در جواب می‌گیریم. فحش و دشنام شاه مایه فخر و شکر ما است. خداوند وجود مسعودش را سالم بدارد. روزی صد هزار بالاتر از این‌ها بفرمایند. اما همین قدر استدعا داریم که این بار هم قدری پهلو داری به‌مابفرمایند ان‌شاءالله تعالی یك تلافی بکنیم، ازاین ننگ برآئیم[1]. اگر خدا نخواسته از پیش ما نرفت و کشته شدیم چه بهتر، اگر نشدیم خودش بکشد. [ذر] هرصورت ازین طور زندگی که حالا داریم خلاص شویم. والله بالله روس این قدر قاهر و قوی نیست که مردم شهرت می‌دهند. به‌خدا اگر کار به‌قاعده و رویه‌شود و اسباب کار به‌وقت برسد، چارهٔ آنها به‌فضل‌الله صعوبت ندارد. پارسال کم مانده بودتفلیس را خالی کنند. ازباکو و قبّه دررونـد. قضای آسمانی بود، سردار قشون پیش جنگ که امیرخان بود به‌شهادت رسید. قشون برگشت. آنها چیره شدند و شایسته نمی‌دانم بگویم که بعد ازآن چه شدکه این طور شد. باز بهتر می‌دانم که تقصیر را به گردن خودبگیریم و همین باعث است که این‌قدر بی‌اعتبار شده‌ایم که اگر پی‌صلح‌برویم یك کاغذهمه‌جای[به] مهر میرزاابوالحسن را اعتبار نمی‌دهند و اگر پی جنگ برویم آنقدر عرض ما معتبر نیست قشونی که بخواهیم در وقتی که می‌خواهیم، برسد و تفنگی که ایلچی به‌مساعده خواسته، مرحمت شود. علی ای حال چون آن عالیجاه صدق و خلوصی جداگانه دارد که دخلی به‌مردم این روزگار ندارد، باید جواب این رقیمه را زودتر،

۱ـ نسخهٔ سلطان‌القرائی به‌این‌جا ختم می‌شود.

راست و پاك به‌ما بنویسد. بدانیم که امر صلح یا جنگ ایــن دشمن را امسال از ما می‌خواهند. این یك بارهم به‌عــرضهای ما چــندان اعتبار می‌فرمایند که خدمت خودشان از پیش برود یا خیر. والسلام خیرختام.

۱۷

مخاطب نامه معلوم نیست[1]

[زمستان ۱۲۴۲، از ۲۴ جمادی‌الاول تا ۲۲شعبان ۱۲۴۲]

«عالیجاها اعتضادا استظهارا کامگارا هرچند از روزی که حاجی قاسم بیگ را از اینجا فرستاده‌ایم و عالیجاه نجفقلی‌خان را مأمور فرموده‌اند، به هیچوجه من‌الوجوه علم و اطلاعی از امور شما دیگر نداریم لیکن هرقدر در ابنای زمانه نگاه می کنم و به‌قلب خود رجوع می‌نمایم حق این است که برای خدمتگزاری نواب مستطاب والا هیچکس را بهتر و خوبتر از شما در کارآنجا نمی بینم و برای خودم بدشما را از خوب دیگران به‌مراتب بیشتر و بهتر و خوبتر می‌دانم لهذا از روی کمال صدق و یگانگی شما را خبر می‌سازم که درکمال استبداد و استقلال مشغول کار و خدمت خود باشید و زبان عرضه چی را همانجا ببندید تا ان‌شاءالله تعالی زبان بدگویان در این جا بسته بشود. قسط حمل را برای خاطر شما نظر به‌خواهشی که

۱ــ مرقع ۴۷۱ کتابخانهٔ مجلس شورای ملی.

مصحوب حاجی قاسم‌بیگ کرده بودید مطالبه نمی‌کنیم، لیکن درقسط ثوربه هرقسم باشد تنخواه به‌توپچی و سرباز شقاقی برسانند که برای سفر معطل‌نشوند وزود راه افتند. سند خرج شما قبض میرزا عبدالواحد خواهد بود که در ضمن سواد رقم مبارك، می‌گیرید و صورت حساب پارساله خودتان را یا مصحوب معتمدی با قبض و برات و اسناد خرج بفرستید که مفاصا گرفته شود یا خودتان‌قبل از سفر خیر مآثر و بعد از اتمام امر میرزا عبدالواحد به چاپاری بیائید وکار گذشته خودتان را بگذرانید وکار آینده را دستورالعمل بگیرید و باز به زودی تشریف شریف ببرید و مشغول‌کار و خدمت خود شوید. لکن شرط تشریف آوردن‌شما آن است که درغیبت شما ان‌شاءالله تعالی امرشما در ولایت مضبوط باشد و از وجهی که در قسط ثور این‌قبض میرزا عبدالواحد باید به‌سرباز وتوپچی برسد راه افتد، خاطرجمع شوید و سربازمقدم را هم‌مواجب داده حاضر و آماده باشد والسلام.»

۱۸

از جانب نایب‌السلطنه به‌آصف‌الدوله[1]

[۱۹ رمضان ۱۲۴۲ﻫ.ق]

«جناب آصف‌الدوله   امسال‌چنین‌می‌دانیم که‌وقت‌سپاه‌کشی پیش افتد. روسیه‌آنقدر آرام نخواهد گرفت که علف بلند شود و حاصل در آید و وقت حرکت سپاه‌ایرانی برسد. وظیفهٔ ماهمین است که‌هرچه ببینیم و بشنویم به‌آن‌جناب‌خبر بفرستیم. اخبار اینجاها همان است که در کاغذهای اطراف خواهی دید. آن کاری که ما می‌خواستیم بشود وقت گذشت و اسباب نرسید و نتوانستیم لااقل باقشون و سپاه معقول تا سرحد خودمان برویم، بنشینم. حالا از قرار این کاغذها، کار به تنگ رسیده. دیروز عید قزل یمورته بود که گذشت و از این قرار طول نمی‌کشد که خدا نخواسته نتیجهٔ این کاغذها بروز می‌کند. خبرش پی‌درپی به‌آن جناب خواهد رسید. باری حالا باز فکری که

۱- نسخهٔ منشآت متعلق به‌استادمینوی.

پیشرفت باشد باید آن جناب بکنند، قبل از آنکه کار ایروان العیاذبالله از کار بگذرد. اگر موکب همایون خود به‌امداد خواهد رسید، باید زودتر حرکت فرمایند و کوچ برکوچ تشریف بیاورند و اگر صلاح را در حرکت به‌این زودی نمی‌دانند و با اساس و اسباب سلطنت و جلال، ایلغار به‌این استعجال را ممکن نمی‌شمارند یافکر درستی برای جواب دادن دشمن مغرور بکنند و به‌ما دستورالعمل بفرستند، یا اگر هرچه آنها می‌خواهند اعم ازنقد یا ولایت می‌دهند،هم صلح اضطراری را می‌کنند هم باز صاحب اختیارند. آن‌جناب همین قدر بکند که ما زیاده از این بدنام نشویم والسلام.»

۱۹

رقم عباس‌میرزا نایب‌السلطنه به‌بهرام میرزا[1]

[اواخر رمضان ۱۲۴۲ه.ق]

«حکم والا شد آنکه فرزند ارجمند کامگار و نور چشم سعادتمند نامدار بهرام میرزا موفق بوده بداندکه وقت مجادلهٔ با طایفهٔ کفرهٔ روسیه نزدیك و خالی بودن سرحدات از غله، خلاف حزم و احتیاط است. بایدآن فرزند ارجمند بعد از زیارت رقم مبارك، مقدار سیصد خروار غلّه به‌سنگ هزار مثقال در کمال مسارعت و استعجال قدغن کندکه حمل و نقل قلعه عباسیه نموده در آنجا تسلیم و تحویل نمایند و قبض رسیدگی از عالیجاه کریم‌خان بازیافت دارند و قبل از اینکه روسیه برسند، غلهٔ مزبوره رسیده باشد و همچنین پانصد سوار عجم را چند روز پیشتر مقرر داشتیم به‌ایروان بفرستند. باید در این باب تعجیل کند و روز ورود، سواره را روانهٔ ایروان سازد.

۱ــ مرقع شمارهٔ ۳، آرشیو وزارت امور خارجه ایران. برگ۲ و ر. ك به‌کلیشه شمارهٔ ۶ در همین کتاب

حالا وقت نیست که ساعتی از خدمت غفلت کرد. باید آن فرزند در باب غلّه وسواره کوتاهی ننماید ودرعهده شناسد. تحریراًفی‌شهر رمضان سنهٔ ۱۲۴۲».

۲۰

رقم عباس میرزا نایب‌السلطنه به آصف‌الدوله[1]

[روزهای آخر رمضان ۱۲۴۲ھ.ق]

اثر مهر: عبده‌الراجی عباس.

«نظاماً للمجد و الحشمه، ارجمند مکرم آصف‌الدولةالعلیه بداند که شرحی از فرزندی محمد میرزا رسیده بود، برای استحضار آن جناب فرستادیم. در حقیقت همان شرح مزبور جواب عریضه [ای] است که آن جناب مصحوب عالیجاه ولی‌محمدبیگ فرستاده است. نمی‌دانیم امسال چه مقدر است که سیارات آسمان را رأی اجتماع است و عساکر دشمنان در کار انحدار، کتایب سلطانی از جمله ثوابت و عزایم خسروانی، منوط به‌تأخیر و زمام کار در پنجهٔ تقدیر. خداآسان کند دشوار ما را که باید بی‌تقصیر و گناه، العیاذ بالله درین میانه بدنام شویم. یرملوف از گدوك پلنگ سرازیر شد. مددوف از آب ارس در

۱ــ از مرقع ۲۲۱۴ کتابخانهٔ مسجد سپهسالار تهران.

کار عبور است. سوارهٔ قزاق و مهندس پسقویچ، تا گردنهٔ ارکلوی نخجوان آمده و ما از این طرف متعذر الحرکه در شهر تبریز منتظر ظهور علایم تقدیریم. چند دسته سرباز و سوار و غلامی که داشتیم به ناچار پابست قلعه‌ها و سرحدها کردیم. دو و سه دسته هم لامحاله در شهر تبریز باید گذاشت. بااین‌حال اگر بیرون برویم وحدهٔ لاشریک‌له خواهیم رفت و اگر شهری یا حصاری شویم مملکت از دست می‌رود. از حالا تا ۲۱ شوال یک‌ماه است. البته یک‌ماه دیگر خواهد کشید تا موکب جهانگشا بالمثل وارد اوجان شود. درین‌دوماهه، هرچه شدنی است ازین دشمن پرزور مغرور، به‌این‌سه‌طرف که میل کرده‌اند خواهد شد. یا به‌فضل خدا و طالع شاه یورش می‌کند و شکست می‌خورد و تمام می‌شود، یا خدا نخواسته خلاف مقصودی حاصل خواهد شد. قشون کرمانشاه و کردستان که به‌ما نزدیک بود، کردستانی را حکم نفرموده‌اند که بیاید، کرمانشاهانی هم‌به‌درد خود گرفتارند. اینهاسربار دردهای ما شده‌اند. اگر نگاهداریم بدنامیم، جواب بدهیم بدنامتر. توسط و شفاعت کنیم، ازین قرار که تحریرات و تقریرات مصحوبی آقا محمدحسن و ولی محمدبیگ را دیده‌ایم و می‌بینیم، خود محتاج هزار شفیع و شفاعت هستیم. از همه بدتر قحطی خوراک و گرانی نرخ و خالی بودن‌انبارهای قلعه‌ها و شهرها که همهٔ خرج سیورسات وقشون‌کشی پارسال شد طوری حواس ما را پریشان کرده که حد و پایان‌ندارد چو[ن] آب و خوراک و [ـ][1] قطع‌است. از هرطرف تشویش‌آبرو و

۱ــ یک کلمه ناخوانا.

هم بدنامی، با عدم اسباب و دست خالی [هست] که اگر قبل از این چهار دیناری از ولایت و رعیت ممکن‌الوصول بود و خرج سرباز و غلام خودمان وسپاه آذربایجانی می‌شد، به‌ذات‌پاك خدا که این اوقات نظر به‌این شورش و انقلاب، یك دینار نمی‌توان گرفت. قحط و غلا هم کار مردم را به‌جائی‌رسانده که قوت لایموت عیال خود را مشکل تحصیل‌می‌توانند کرد. طاقت‌دادن یك فلس‌ندارد. کاش امینی‌بفرستید، برسد،ببیند، راستش را جرأت‌کند به‌عرض‌برساند. به‌خدا بعد ازآنکه ایروان رفت آذربایجان ماند و همین که‌آذربایجان نماندعراق به‌کاری برنمی‌خورد. باز تا فرصت و مهلت هست زودتر فکری‌کنید که کار از دست نرود. ساخلو خاطر جمع معتمد که در ایروان است منحصر به همان هزار[و] کسری دارالمرزی است که‌نظر به‌طول توقف وساخلوی و نرسیدن مواجب ششماهه، اسمی از سوادکوهی باقی است. ناچار سرباز خوی را کلاً آنجا فرستادیم که اگر فرصت شود ان‌شاءالله یك فوج تبریزی‌هم که درعباسیه‌است‌به‌آنجاخواهیم‌فرستاد. خلاصه‌مطلب این‌است که‌امروز وقت‌تعطیل نیست. اگرتعجیل وقتی‌دارد، حالاست و بس. هرچه تاحال تأخیر واغفال‌شد، بس‌است. کار از قول ما گذشت که‌باور نکنید. به‌فعل روس رسید که نمی‌توان باور نکرد. خود را به این خورسند داشتن که‌کومك ازپطرزبورغ نیامد، یایرملوف و مددف معزول شدند، یا قسطنطین و نیکولای، غوغا دارند، برای اوقات دیگر خوب بود نه حالا که از سه‌طرف سپاهشان به‌مملکت گیری می‌آیـد. خواه امداد تازه باشد یا قشون قدیم، چه تفاوت به‌حال ما دارد و این دو بیدین اگـر معزول بـاشند چه فـایده کـه به‌قصد مـا منصوبند.

آن‌دو برادر هم اگر نفاق دارند چه حاصل، که در کارما اتفاق‌خواهند داشت. اقلاً آن‌جناب که در پایه وزارت اعظم و برسایر احفاد ارباب مصلحت مقدم است و در مهمات ما و امور این سرحد دخالت کلیه و وکالت خاصه‌دارد، باید گوش به‌این سخنها نکند وبه‌امید این موجبات پشت به‌بالش‌آسایش ندهد. فکری بکندکه امروز به‌کار آید. توپ و تفنگ هند وپول امداد لندن و وساطت صلح دولت عثمانی و انگلیس به‌کار امروز نمی‌آید. خبر وللك رسیدکه البته ایلچی به‌وزیر امور خارجه اظهار کرده. خواجه داود هم از اسلامبول برگشت و اگرچه ما کاغذها وگاذتهای پی‌درپی به‌همه دولتها و مملکتها فرستاده‌ایم و می‌فرستیم واین طور تدبیرات را هم از دست نداده‌ایم و نمی‌دهیم. لکن امروزکه دشمن از دو طرف به‌دوقلعه و از یك طرف روبه‌ولایت بی‌قلعه می‌آید، دامن همت برکمر باید زد و از پول و قشون و توپ و تفنگ مضایقه نکرد و ایستادو زد وخورد داد و به‌فضل خدا دشمن را از پیش درکرد و از هیچ لطمه و صدمه باك نکرد. یا اگر این طور ایستادگی درین قحطی و گرانی وبی‌استعدادی سپاه وسرخوردگیهای پارسال ممکن نباشد، ناچاربه‌صلحی باید تن در دادکه موافق خواهش خصم باشد وبه‌هرچه خود واگذارند، [خود را] قانع‌نمود والحمدالله علی سلامةالمجاهدین گفت. بلی شق ثالثی داردکه ما مکرر تجربه کرده‌ایم وعالم به‌امتحان رسانده‌اندکه نظرلطف خدا، طوری باوجود مبارك شاهنشاهی صاحبقران هست‌که نحوس افلاك به یمن این طالع مسعود، خاصیت سعود می‌دهد و اسباب ارضی‌که اغلب اوقات علی‌الظاهر برماست، آخرالامر با ما می‌شود و کارهای چند

از پردهٔ غیب جلوهٔ ظهور می کند که هیچ عقلی باور نمی کنـد و هیچ عاقلی گمان نمی‌برد. همچنان که پارسال مددف در آن وقت تنگ و آن استعداد وافر، آمد و ما از تبریزحرکت نکرده بـر گشت. الکسندر۔ روس هم به‌قصد این مملکت عازم حاجی ترخان و تفلیس بـود و در عرض راه به‌سفر آخرت رفت و خواجه کاشغر با چه‌خیال آمد و محمد زمانخان به‌چه ضلالت افتاد. چه در وقت مختصری همه کارها خوب و همه بدخواهان منکوب شدند. مگر آن سال لنکرانی، اصلانـدوزی از خاطرها رفته که خدای تعالی لشکر فرانسه را برقوم روس گماشت کـه ابابیل رابه‌اصحاب فیل. امسال‌هم‌امیدواریم که به‌همان‌سیاقها ان‌شاءالله تعالی کید این‌طایفه درتضلیل باشد. حسبناالله ونعم‌الوکیل، نعم‌المولی و نعم‌النصیر. تحریراً فی‌شهر رمضان‌المبارك سنهٔ ۱۲۴۲».

۲۱

رقم عباس میرزا به آصف‌الدوله[۱]

[شوال ۱۲۴۲ه.ق]

محل مهر عباس‌میرزا: در دریای خسروی عباس

«جناب ارجمند مکرم، آصف‌الدولةالعلیه بداند که چون می‌دانیم خاطر مبارك شاهنشاهی دایم‌الاوقات درفکر رسیدن اخبار این حدود است لهذا کاغذی که امروز ازفرزندی محمد میرزا رسیدهمان‌را به‌عینه برای استحضار آن جناب فرستادیم. در باب توپ و قورخانه و مفلوکی قاطرها که نوشته است، حقیقت این‌است که از سفر پارسال مالی چندان‌برنگشت وهرچه‌بر گشت‌ازبی‌جوی زمستان‌تلف شدوهرچه ماندقادر به‌حرکت نیست خصوصاً مالهای سرکار ماکه دایم در زیربار سیورسات و سپاه و قورخانه و توپخانه بوده و یك روز نیاسوده‌اند. کوه وکتلهای قراداغ، راه دور و دراز و سنگین‌بسار تـوپ وگلوله، این سهل‌ترین دردهای ما و مرارتهای این سرحد است. خدا عـواقب

۱ـ مرقع ۲۱۱۹ کتابخانهٔ مسجد سپهسالار.

امور رابه‌خیر کند. اقلاً دوسه دسته پیاده بفرستید که زودتر به‌ما برسند؛ بلکه توانیم آنهاراالینجا بگذاریم، مایهٔ اعتبارخلق باشد. خودمان‌شکسته بسته آدمی کـه داریم در فکر این دو سه طرف بـاشیم. مواجب این کرمانی، دماوندی، چهار دولی راهم نقد بفرستید. پول پارسالهٔفرزندی طهماسب میرزارا شنیدیم جا به‌جا شده اما ندیدیم. باری خرج او و قبض او راکـه‌از ما در دست است کفایت باید کرد. تحریراً فی‌شوال ۱۲۴۲»

۲۲

هو

نور چشم من[۱]

[دهۀ اول شوال ۱۲۴۲]

«تعلیقه [ای] که بندگانخداوندگاری به‌عالیجاه به‌بیجن بیگ مرقوم فرموده بودند چون مردم بسیار آمده بودند و کار داشتند نگذاشتند که روز، شرفیاب رکاب اشرف شوم. شب را باز رفتم. قبل از رسیدن من به‌نظر مبارك رسیده بود ومن که شرفیاب شدم جواب‌را از این قرار فرمودند که به‌تفصیل نوشته می‌شود:

«درباب دویست تومان عالیجاه نجفقلی‌خان قاجار فرمودند که کاغذی بنویسند، عالیجاه محمدبیگ بابت گرمرود بدهد و برات او از این‌جا ارسال خواهد شد. دراین‌باب به‌عالیجاه حسن‌آقا هیچ حرف نزنید. درباب عالیجاه شیخعلی‌خان فرمودند البته آمدن او به‌سفر بهتر است. از تبریز تا خری سه‌منزل است، چادر و تدارکی ضرورندارد.

۱ــ مرقع ۲۲۱۴ کتابخانۀ مسجد سپهسالار.

پول نجفقلی‌خان را حوالهٔ محمدبیگ کردیم که انشاءالله تعالی پانصد تومان شیخعلی‌خان را از عالیجاه حسن‌آقا وصول کنید که معطل نشود و پانصد تومان را هم عالیجاه حسن‌آقا در قسط سه‌ماههٔ اول‌سال‌حساب خودش به‌جمع نوشته است که حال بدهد. درباب پول معلم و نویسنده و چهارصدو پنجاه تومان قیمت صد قبضه تفنگ والی، فرمودند لولهٔ خوب در جبه‌خانه موجود هست، چخماق و قنداق وسایر اسباب اورا به‌استاد محمدعلی، ما خودمان از قرار قبضه [ای] پنج تومان طی کرده‌ایم. هرگاه اسباب مجموع صد قبضه تفنگ را از نو بسازد، سیصدتومان می‌شود، چهارصد و پنجاه تومان نمی‌شود. عالیجاهان میرزا اسمعیل و میرزاتقی را به‌جا گذاشتیم که حساب قسط سه ماهه بها[ر] تبریز و بلوکات تبریز را برسید و باقی‌آنها را مشخص کنید و این‌پول‌تفنگ ومعلم‌ونویسنده‌را برسانیدو کا[ر] آنهارازود راه‌بیندازند.

درباب آمدن عالیجاه محمدآقا به‌خوی، فرمودند بیاید لکن ایل‌جاف را باز به‌عالیجاه‌آقا سلیمان بسپارید. کاغذی به‌او بنویسیدکه رفتن‌آنها به‌سمت سلیمانیه و شهر زور خلاف رأی مبارك است. باید آنهارا خاطرجمع کند و نگذاردکه‌بروند. درباب کاغذهای کرمانشاهان هم نوشته و حاضر است. کاغذ ملاباشی را هم خودم می‌نویسم و از منزل‌فرداکه‌طسوج‌است، انشاءالله تعالی‌خواهم‌فرستاد. درباب‌عالیجاه محمد حسین‌بیگ هم عرض کردم. انشاءالله تعالی وقتی که به‌خوی رسیدیم او را خدمت بندگان خداوندگاری خواهم فرستادکه بفرستند میرزا ابومحمد وتقیخان را هم بیاورید. این مطالب را خدمت بندگان خداوندگاری عرض کن والسلام».

۲۳

قائم‌مقام به‌میرزا اسحاق نوشته‌است[۱]

هو

[اوائل ذی‌حجه ۱۲۴۲ هـ. ق]

نورچشما[۲]   الحمدالله تعالی ابواب فتوحات مفتوح است و آثار فتح و نصرت از همه طرف ظاهر و اخبار سایره واصل می‌شود. سوارهٔ قزاق بعد از آن شکستی که از عالیجاه حسن‌خان‌خوردند، دیگر [پا] از میان سالدات نمی‌توانند بیرون گذاشت. صولت و جرأتی که به‌هم رسانده بودند تمام شده است و برخلاف آنها، سوارهٔ ایران‌بسیار جری شده‌اند. علاوه برفتح سابق، امروز خبر رسید که جمعی سوارهٔ قزاق چند عراده‌آذوقه از اوج کلیسا می‌برده [اند] و سوارهٔ ایروانی خبردارشده، علی‌الغفله برسر آنها ریخته، سی‌نفر از آنهارا کشته وعرادهٔ آذوقه وهرچه‌داشته‌اند از دستشان‌گرفته‌اند و دیگر از قراری که حاجی علی‌اصغر از خوی‌نوشته با نوشتهٔ حاتم‌خان ارسال کرده بود، محمدآقا

۱ـ ر.ك. به کلیشه۷

۲ـ از مرقع شمارهٔ ۴۸۴۵ـ کتابخانه مرکزی دانشگاه‌تهران، برگ ۲۰

حیدرانلو که پیشتر با ایل و حشم خود روگردان شده رفته بود، حاتم خان رفته اورا مطمئـن و امیدوار کـرده آورده است. به‌عنایت ربانـی مساوی پانصدنفر بل‌متجاوز، سوارهٔ کارآمد بر سپاه منصـور افـزود. نوشتهٔ حاجی علی‌اصغر را با نوشتهٔ حاتم‌خان فرستادم که تفصیل مطالب معلوم خواهد شد. مراتب را به‌خدمت بندگان‌خداوندگار اعظم عرض کن، مستبشر شوند. والسلام.

۲۴

به‌میرزا اسحق برادرزاده خود نوشته است[1].

[۱۴- ۱۷ ذی‌حجه ۱۲۴۲ هـ. ق]

«اسحق هر که از آن اردو مـی‌آید از اختلال آنجـا بسیار می گوید. حتی اینکه می گویند هر گـاه دو تفنگ درشب بیندازند اردو می‌پاشد. من که ملاحظه می کنم از قرائن خارجه این خبر راراست‌می دانم. لهذا خدمت‌والاعرض کن که‌یکی‌ازشقوق مفصله رااختیارفرمایند:

یا به‌زودی زود آصف را احضار فرمایند تا ان‌شاءالله تعالی باده هزار جان‌باز وسوار بفرستم.

هرگاه این راه وصول غلط باشد، بسم‌الله خود با همان‌بابـان و غلامان که البته هزارها می‌شود، قشون علی‌نقی میرزا را همراه‌بردارند و از آنجا که بالفعل هستند به‌طرف ارس و روس بروند، آنوقت هرگاه توپ و سرباز به‌دره و میرو بفرستند ان‌شاءالله هیچ بدآیندگی ندارد.

۱ـ مرقع ۷۴۵ در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی، برگ ۰۱۳ به‌کلیشه‌۸ نیز رجوع شود.

اگر این‌طور نمی‌پسندند پس به‌عزم دیدن شاه این طرف بیایند [یك‌نام ناخوانا] و علی‌نقی میرزا راآن‌طرف‌بفرستند، توپ وسربازرا به‌محل صعب و سخت بکشند. اگر خواسته باشندکه بی‌احضار هم نباشد مرا مطلع فرمایند فوراً ان‌شاءالله درست می‌کنم.

دیگر عرض کن که البته البته حسن‌خان را خدمت خود بطلبند. هیچکس در رکاب نیست و درست نیست این‌طورباشد. به‌امید علی‌قلی‌خان گروسی‌وعلی‌آقای بابان نمی‌توان درآن‌صحرای‌صاف،همسایهٔ روس به‌آن بسیاری شد.

آخر عرض من این است که تشویش دارم از اردوی شما وحق دارم چراکه چهارهزار جنگ ندیده مشق نکرده را درسر راه پانزده هزار جنگ دیدهٔ مشق‌کردهٔ مهندس‌دار با تدارك، نگاه داشته‌اید.

البته البته اگر ازمن عرض می‌شنوند حسن‌خان را بخواهند، در پیش‌خود نگاهدارند. آصف‌را هم بیارند مقابل علی‌نقی میرزا وادارند. او از یك‌طرف برود و شما طوری درمیانه باشیدکه و اجعلنا بینهم سالمین یعنی خود خارج از هردو وکارفرمای همه. اما به‌شرط‌که بنه و توپ و این سربازها را در محل محفوظ بگذارید، بدین‌موجب: سواران‌کردستانی ۱۴۰۰، حیدرانلو ۳۰۰، حسین‌آقا ۱۰۰، افشار ۲۰۰، [یك‌کلمه ناخوانا] ۵۰۰، سلیمان پاشا و غلامانی‌که متفرقه‌آنجا هستند ۵۰۰، از بابان وملازمان وکرمانشاهانی هم البته‌هزارنفر هست. غرض این است‌که با سوار هرجا بروند عیب ندارد ازآب گذشتن به‌سمت

النجق هم هیچ‌عیب ندارد، [ـ][1] بودن‌هم عیب ندارد. نازك[2] هم خوب است به‌شرط بنای دربند واز بنه مطمئن، باآدمی کارآزموده مثل‌حسن خان و بلدی مثل کریمخان به‌فضل وعنایت خدا. من ازکنگرلو خاطر جمع نیستم. رفتن خلج و عراقی [را] که حسب‌الامر شاه است واجب می‌دانم. محمد امین‌خان را هم مرد این کار نمی‌دانم. ابراهیم‌آقای شکفتی را اسماعیل‌بیگ خواسته است. کاغذ اسمعیل‌خان را فرستادم و جواب به‌حاجی علی‌اصغر بفرست.»

۱ـ یك کلمه ناخوانا که نام محلی بوده است.

۲ـ منظور چشمه نازك است.

۲۵

نامهٔ نایب‌السلطنه به‌والدهٔ فتح‌الله‌میرزا[۱]

[۱۶-۱۷ ذی‌حجهٔ ۱۲۴۲ ه‍.ق]

والدهٔ‌مهربان‌من   این جاها شهرت دارد که درمحافل حضور همایون مذکور می‌شود که العیاذبالله من باروسها ساخته‌ام و عرضهای خلاف‌واقع برای آنها[۲] به‌خاکپای مبارك‌می کنم.

بعضی‌هامی گفته‌اند پیرنشودفلانی که ریشه‌این دولت‌رادرآورد. لهذا به‌شما که مادر مهربان ومحرم دردهای نهان من‌هستید می‌نویسم که اگر قبلهٔ عالم وعالمیان به‌رأفت کریمانه وحوصلهٔ پادشاهانه این مقوله حرفها[۳] رادربارهٔ من‌بشنوند وبازمرا زنده بگذارند، حق‌این‌است که‌من خودم آنقدر تاب وحوصله ندارم‌که این سخنها را بشنوم وباز زندگی

۱- ازمنشآت قائم‌مقام‌نسخه خطی شماره ۷۸۲ در کتابخانهٔ‌مجلس‌شورای ملی. درنسخهٔ منشآت متعلق به کتابخانهٔ‌ملی ملك نیزاین نامه‌موجود است.

۲- درنسخهٔ‌ملك: صلاح‌بینی.

۳- درنسخهٔ‌ملك: نسبتها.

بخواهم. استدعا دارم که نوکری که بعد ازاین همه احسان ونعمت، مصدر این طور خیانت باشد به‌قتل برسانند، یادرسرحد مملکت‌اسلام نگذارند. نوکر دیگر که محل وثوق ونمك درست‌وخدا ترس‌وپادشاه پرست باشد بگذارند. مادرمن یقین بدان که تاازجان خود سیر نشدم، این کاغذ را به‌شما ننوشتم. هرچه شدنی است یك بار بشود بهتراست والسلام.

۲۶

به عباس میرزا نایب‌السلطنه نوشته است[1]

[۲۵-۲۶ ذی‌حجه ۱۲۴۲ هـ. ق]

«قربانت شوم فدوی را وقتی خوی فرستادند که یقین بود روس از معبر قیقاج به‌خوی خواهدآمد ولکن وارد که شدیم، مشخص شد که نخجوان رفته لهذا فدوی دوشب در خوی ماندم. طوری‌شد که فی‌الجمله رفع‌خرابی و انقلاب به‌عمل آمد. بعد ازاین‌باز روانهٔ‌خدمت شاه شدم. قبل از ورود این غلام، قشون شاه بـی‌اعتدالی را به‌حـدی رساندند که علانیه، محلهٔ ارمنی، سر قله شراب می‌خوردند، زن‌مسلمان را به‌زور می‌کشیدند و آسیاها درکل دهات و شهر به‌تصرف رجـاله و یتیمی خود سر اردوی شاه بود و زراعت و گاو و گـوسفند بـردن و خوردن و کوبیدن و فروختن امری پنهان و پوشیده نبود، امری شایع و معمول ومتداول ومباح محسوب می‌شد. فدوی کـه وارد شدم دیوان‌ـ

۱ــ مرقع شمارهٔ ۷۴۵ درکتابخانهٔ مجلس‌شورای‌ملی. برگ۸. و کلیشه۹

بیگی گری را به‌عبدالله‌خان‌فیروز کوهی دادم. پنجاه‌نفر آدم اورا به‌بازار گذاشتم. داروغه را به‌او سپردم. به‌هر دروازه‌هم‌پنجاه تفنگچی گذاشتم و سپردم که قشون شاهی را نگذارند داخل شهر شود. چراکه دعوای قشون و رعیت ازحد گذشته بود و همان‌روز که فدوی وارد شدم، البته ده سرو دست شکسته بود محلات را هم کوچه به‌کوچه‌آدم گذاشتم به تفنگچی سپردم. هزارنفرازسواد کوهی و انزانی‌ولیقوانی است که‌شاه مأمور به‌توقف‌خوی فرمود. فدوی وعبدالله‌خان را باهم فرستاد والحق حمزه‌خان انزانی آنقدر خوب و خوش‌سلوك و سخن‌شنو و با ضابطه است که دخلی به‌پدرش وعمویش هم ندارد. هرچه محمدخان نایب‌ازو می گفت، جا داشت. محمدخان لیقوانی هم صدوپنجاه تفنگچی دارد وآدم‌کارآمدی‌است. عبدالله‌خان که حاجت تعریف ندارد. دهات‌خارج شهر را ازقلعهٔ خوی تا کتل‌غازان، کلاً به‌همین‌هزار نفر سپردم. همه‌جا آدم فرستادند. درو گرو آسیابان قشون را بیرون کنند و مستحفظ مال‌و حیوان و زراعت باشند. محمدخان افشار را هم با سیصدسوار دستهٔ خودش، درباغ پارچی منزل دادم که مستحفظ اشجار باغ، خودش‌باشد و سیصدنفری که دارد از اردوی سرکار والا تا قلعهٔ خوی مستحفظ طرق وشوارع باشند، سد طرق نشود. محمدرضا سلطان [را] برهنه نکنند. چاپار این‌غلام که حسب‌الحکم شاه یك شب بایست از طسوج به‌چورس بیاید، عریان وبی کاغذ نشود. حسینقلی‌بیگ سیل سپر را با پانزده‌سوار به‌سلماس فرستادم که‌آنجا هم خرابی قشون‌بسیار بود، همه را در کند. ازآصف‌الدوله هم کاغذ به‌عبدالله‌خان و عریضه به‌امیرزاده آوردم که‌هر کس‌غلط کند تنبیه‌نمایند، بزنند، بکشند، نترسند. عبدالله‌خان

با غیرت آدمی است. شریك بی‌حساب نیست او را هم دائـم‌التوقف خدمت امیرزاده کردم. نوکرهای شاهی که متفرق افتاده وهریکـی، یك نوع بیحسابی می کردند، همه را جمع کردم، در دروازهٔ چورس‌اردو زدند. چادر عبدالله‌خان وحمزه‌خان آنجاست. توپهای شاهی و خـوی همه‌را همانجا چیدند. اسبهارا همانجا بستند. قاطرچی وساربان‌همانجا ماند. مختار کل آن اردو، عبدالله‌خان‌را کردم. حمزه‌خان وعباسعلی‌خان هم هستند که حمزه خان بسیار بسیار خوب است عباسعلی‌خان توپچی باشی راهم [-][1] علی‌اصغر را ببرد.»

۱ــ در این جا یکی دو کلمه به‌سبب صحافی و الصاق نامه روی مقوا قطع‌شده‌است.

۲۷

نامه‌ای است که قائم‌مقام به آصف‌الدوله نوشته است[1]

[۲۵-۲۷ ذی‌حجهٔ ۱۲۴۲ هـ. ق]

«بندگان پناها خداوندگارا   رقیمهٔ مختصر که به‌افتخار بندهٔ قدیمی فرستاده بودید زیارت شد. دیروز که‌نواب نایب‌السلطنه‌روحی فداه به‌سالارمرقوم داشته‌بودندفکری درنظر داریم، شاهنشاه ازکمترین پرسیدند این فکر چه‌فکر خواهد بود. عرض‌کردم البته پیشنهادی در ضرب‌زدن روس دارند. فرمودند یك طرف از صلح می‌گویند ویك طرف سرجنگ دارند. عرض‌کردم تا متارکه نشود در دولتها عیب ندارد. پسقویچ هم بالفعل درهمین‌کار است، ازیك‌طرف به‌دیدن‌محمد امین‌خان می‌رود، ازیك‌طرف به‌اردوباد وماکو می‌پردازد. دیروزعصر محمد صادق‌خان عرض‌کرده بوده از قول یك نفر کرمانشاهی که نایب‌السلطنه، حسنخان را با سرباز بی‌خبر به‌جائی می‌فرستد و خود

۱ــ مرقع ۲۲۱۴، کتابخانهٔ مسجد سپهسالار.

ارادهٔ ایلغاری دارد. اینجاها هر کسی حدس می‌زد به‌ماکو و آزادجبران وهمچنین کارها و قراول سوارهٔ روس را گیر آوردن. لکن امروز که این اخبار آمد معلوم شد که عزم ایروان است و کمترین بیم آن دارم که تشریف بردن خودشان به‌امروز وفردا بگذرد و به‌این‌جهت احدی را نفرستند وحال آنکه این اوقات رفتن همان قلیل پول، نفری یك تومان وهمین صدنفرسواد کوهی که‌تازه آمده‌است‌هزار تقویت‌است به‌ایروان، تاچه رسد به‌کلی‌تر از آن. باری قبلهٔ عالم فرمودند بنویس از ۶۰۰۰ تومان که به ایروان می‌رود، ۱۰۰۰ تومان که مال مازندرانیهاست انعام است، پنجهزار دیگر که مال آذربایجانیهاست نایب‌السلطنه روحی‌فداه مختارندکه مواجب باشد یا انعام.»

۲۸

رقم نایب‌السلطنه عباس‌میرزا به‌بهرام‌میرزا[1]

[۱۰—۱۵ محرم ۱۲۴۳ ه.ق]

محل مهر عباس‌میرزا: عبده‌الراجی عباس

هو

«فرزند ارجمند کامگار بهرام میرزا موفق بوده بداند که ما رفتیم و برادر کامگار علینقی میرزا را گذاشتیم. برادر معظم‌الیه مثل مامختار است وهرفرمایشی که به‌آن فرزند بکند، اختیار دارد. اطاعت امر و نهی او را لازم داند. سوارهٔ خوی را هم ابوابجمع عالیجاه امیرالامراء و العظام حسن‌خان سارو اصلان کرده‌ایم. هروقت هرقدر ازآنها بخواهد، نزد او روانه کند. می‌باید آن فرزند به‌نحو مقرر معمول دارد و تخلف و کوتاهی جائز ندارد و در عهده‌شناسد. تحریراً فی‌شهر محرم‌الحرام ۱۲۴۳.»

۱ــ مرقع شمارهٔ۳، آرشیو وزارت‌امور خارجهٔ‌ایران. برگ۶ـ کلشیه ۱۰

۲۹

قائم مقام به‌نایب‌السلطنه عباس‌میرزا نوشته است[1]

[نیمهٔ اول محرم ۱۲۴۳ ﻫ.ق]

«قربان خاکپایت گردم الله‌قلی‌خان و محمدرضا سلطان و صادق بیگ هیچیك پروانه و عریضه نداشتند. آقا محمد حسن که آمد به‌سالار مرقوم داشته بودند و خبر خوش داشت و مایهٔ خورسندی عالمی شد. اما محمدرضا سلطان می گفت حاجی شیخعلی بیگ نزد روس رفته و کریمخان را می‌خواهند به‌النجق بفرستند. الله‌قلی‌خان هم می گفت من آنجا بودم که یوسفخان رسید. وقتی که مرخص می‌شدم فرمودند عرض کن که نوکرهائی که مثل شیخعلی بیگ و احسان‌خان از بچگی بزرگ کرده‌ایم پیش دشمن راه بردند، از جان گذشته‌ایم و می‌جنگیم تا کشته شویم یا این ننگ را از خود به‌فضل خدا و طالع شاهنشاه برداریم. الله‌قلی‌خان می گفت آصف‌الدوله در حالت فرمایش

۱ــ مرقع ۷۴۵ برگ ۲۵ در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی ــ کلیشه ۱۱

حضور داشت او هم داوطلب خدمت بود و مصمم جنگ. قبلهٔ عـالم روحی فداه‌فرمودند که‌این جواب‌فرمایشات مصحوبی یوسفخان‌نیست. تعجب داریم که ما هزار گونه فرمایش کرده‌ایم چرا هیچیك را جواب نداده همین یك کلمه راگفته‌اند. فدوی عرض کـردم کـه نایب‌السلطنه حرفی که‌به‌امثال‌الله‌قلی‌خان‌بفرمایند همین‌طور خوب‌است که فرموده‌اند اگر مطلبی ورای آن باشد، در ملفوفهٔ سر به‌مهـر به یکـی از اولیای دولت‌خواهند نوشت. آصف‌الدوله را هم شاه‌به‌جنگ مقررفرموده‌اند. هرگاه به‌صلح بکوشد، شایستهٔ او نیست و خلاف فرمـوده شاه است. بلی صلح جوئی و مصلحت‌بینی از معتمدالدوله خوش آینده است و وظیفهٔ اوست که به‌نایب‌السلطنه‌نصیحت کند، به‌آصف‌الدوله تأکید کند، به‌شاه عرض کند. ایلچی هم دوست دودولت‌است هردورا باهم‌دوست بخواهد، خلاف قاعده نیست. باری بعد از این گفتگوها همه،درآخر بنابراین‌شد که که محمدرضاسلطان‌وحسنخان‌بیگ‌رانگاهداریم،صادق‌ـ بیگ را بفرستیم ببینیم رأی نواب والا درجواب فرمایشات مصحوبی یوسفخان‌برچیست. این دشمن بالفعل که عباسیه راگـرفت و پسرهـای کلبعلی‌خان را اسباب کرد، کار خود را در نخجوان بی‌قوام نمی‌بیند. در اوچ کلیسا و آپاران هم مایهٔ کاری گذاشته است. ما اگر به‌ایروان برویم، پسقویچ رو به‌خوی و تبریز بیاید، صلاح ملـك داری نیست. خود از خوی بالاتر بکوچیم و نایب‌السلطنه به‌ایروان بروند و این‌همه ولایت را خالی و بی‌محل به‌پسقویچ واگذاریم، آن هم درست نمی‌ـ آید، هیچ امداد و اعانت پولی و قشونی به‌ایروان و ماکونکنیم هـم، در این هنگام محل‌احتیاط است. اگر این‌طور که‌نشسته‌ایم هم بنشینیم،

پنجروزه سیورسات به‌هزار ماجری سرانجام شده آن را هم از ذخیرهٔ قلعه بریده‌ایم، بعد از این چه خواهد شد. آخر این نشستن جز خرابی نوکر و رعیت و هرکه هست چه ثمر خواهد داشت. سوای قشون شما که چهار اردو درآنجاست استعدادی که اینجا در رکاب همایون است، منحصر به‌هشت هزار تفنگچی و جانباز است، هزارو چهارصد سواره با نواب والا. در صورتی که بنای جنگ شود باید ملاحظه فرمایند که برای قلاع مفصلهٔ تبریز، اردبیل، خوی، النجق، ایروان، سردارآباد، گروسی چه قدر ساخلو ضرور دارند که علاوه برآنچه بالفعل هست بگذارند. اردوباد و مقری اگر مرفوع [یك کلمه ناخوانا] یا آنجا هم آدمی ضرور است و بعد از وضع آنچه در قلعه‌ها بگذارند، چهارصد [ـ][1] خارج لازم است به‌موجب تفصیل: رکاب شاه، رکاب والا، نواب محمد میرزا، سردار ایروان.

دیگر هریك از این قلعجات ذخیره می‌خواهد. همهٔ این قشونها مواجب و جیره می‌خواهند. برآورد اخراجات آن را هم بفرمائید و بدانید که امسال از آذربایجان با این احوال توقف نباید داشت و نمی‌توان داشت. میرزا احمد نوشته بود که قسط تبریز تا صفر و ربیع‌الاول حواله شده. مراغه هم ششماهه را پرداخته. ارومی، اگر عبور شاهنشاه و توقف خادمان درآنجا نشود، از عهدهٔ خرج نوکر خودش برمی‌آید و بس. قراداغ ومشکین و اردبیل و خوی را، گویا انصاف اقتضا نکند و اگر بکند هم، مشکل وبه‌خرج سیورسات سپاه

۱ـ در این‌جا یك کلمه‌درموقع صحافی ازمیان رفته و «حتماً رقم «هزار» بوده است.

نواب محمدمیرزا و تیولات مهمانان آن طرف آبی و(یك کلمه‌ناخوانا) گذارد....»[۱]

۱ــ بقیهٔ نامه در پشت صفحه بوده و به‌سبب چسبانیدن آن روی مقوا از میان رفته است.

۳۰

به‌یکی از شاهزادگان نوشته است[۱]

[اواسط محرم ۱۲۴۳ ه.ق]

«قربانت شوم سابقاً حسب‌الامر قدر قدرنواب ولی‌النعمی نایب‌السلطنةالعلیه روحی فداه مقرر شد که بدین موجب سواره خوب و قوچاق از ارومی و توابع آن حاضر و موجود شده ابوابجمع عالیجاه مقرب‌الحضرةالعلیه سهراب‌خان شوند و هنگام ضرورت به مراسم خدمت و جان نثاری پردازند و این روزها که عالیجاه مشارالیه با سواره و سرباز ابوابجمعی خود مأمورایروان‌گردید می‌بایست‌هرچه سواره و سرباز داشت که همراه او و روانهٔ آنجا شوند و روسفیدی حاصل کنند حال از قرارکه مذکور و معلوم گشت و به‌عرض‌اشرف رسید اکثری‌ازسواره وسرباز ارومی‌همراه‌عالیجاه مشارالیه [نر]فته‌اند از آنها هم که رفته‌اند بعضی از راه مراجعت نموده‌اند. چون این معنی منافی رأی مبارك بود عالیجاه مجدت همراه علیخان قاجار مأمور و

۱ــ نسخهٔ خطی استاد مینوی، صفحات ۱۹ و ۲۰

روانه‌شد که هرچه از سرباز ارومی از راه برگشته یااز اول امـر نرفته باشند به‌زودی زود روانهٔ ایروان کنند که رفته و به‌عالیجاه سهراب‌خـان ملحق شوند. رقمی موکّد هم‌دراین‌باب ازجانب سنی‌الجوانب‌اشرف به‌عالیجاه علی‌خان داده شد، البته به‌نظر والا هـم خـواهد رسید. فی‌الحقیقه این روزها وقتی نیست که سرباز و سواره بخورند و درخـانه بخوابند. وقت خدمت وجان نثاری است که درراه دین ودولت‌است. خاصه این روزها اعانت و تقویتی که باید و شاید به‌ایروان باید کـرد. بالجمله حسب‌الامر الاشرف مقرر است که نواب والا منتهای اهتمام در این باب فرموده هرچه ازسرباز نرفته باشد قدغن وتأکید اکید فرمایند به‌زودی زود روانه سازند. اگر تفنگ سربـازی نداشته بـاشند تفنگ قزلباشی عرب‌بدهند و راهی وروانه کنند. آنچه ازسواره قدیم وجدید ارومی هم از قرار تفصیل فوق نرفته باشند بـه‌مسارعت تمـام مکمل و مسلح و بالوازم سفر به‌ایروان بفرستند که به‌زودی به‌عالیجاه سهراب‌خان برسند و به‌مراسم خدمتگزاری اقدام نمایند. زیاده عرضی ندارد مترجی و مترصد است که پیوسته این بنده را به‌ترقیم ارقام و ارجاع فرمایشات مفتخر و سرافراز فرمایند. امره‌العالی مطاع».

۳۱

رقم نایب‌السلطنه عباس میرزا به‌بهرام میرزا[1]

[اواخر محرم ۱۲۴۳ ه.ق]

محل مهر عباس میرزا: در دریای خسروی‌عباس.

«فرزند ارجمند کامگار نور چشم سعادتمند نامدار بهرام میرزا موفق و مؤید بوده بداند که عریضهٔ آن فرزند ملحوظ نظر التفات اثر گشت و بارخانه [ای] که ارسال داشته بود رسید و موقع قبول یافته مستحسن و مطبوع طبع مشکل پسند افتاد. چون این اوقات موکب جهان گشای شاهنشاهی را ارادهٔ حرکت و نهضت از ساحات خوی می‌باشد، می‌باید آن فرزند کامران بیشتر از پیشتر در تألیف قلوب عموم وضیع و شریف اهل خوی ساعی و جاهد بوده تمامی ایشان را به‌مراحم کامله و الطاف شاملهٔ سرکار مرحمت مدار والا مطمئن و مستمال کرده ایشان را خاطر جمع کند که سرکار والا را دائم نسبت به آنها التفات بوده و این اوقات که ایشان هریك علی قدرالقوه متحمل

۱ــ مرقع شمارهٔ۳، آرشیو وزارت امور خارجهٔ ایران برگ۵ــ کیشه ۱۲

زحمت و خسارت گشته بر اشفاق خاطر ماافزوده است. بعد از حرکت موکب ظفرکوکب، آن‌فرزند ممیزین‌صاحب وقوف وبی‌غرض گماشته خسارتی راکـه به زراعت و حـاصل رعـایا رسیده کماینبغی کیفیت وکمیت خسارت را معلوم نمایند و آن‌فرزند جمله را به عرض برساند تـا به‌هـرچه حکم‌کنیـم معمول دارد. می‌بـایدآن فرزند به قراری‌که مرقوم و مقـرر داشتیم معمـول و مرتب داشته تخلف و تجاوز ندارد و همه اوقات مستد عیات خـود را عـرض نمایـد و در عهده شناسد. تحریرأفی‌شهر محرم‌الحرام ۱۲۴۳.»

۳۲

به‌میرزا اسحاق نوشته است[1]

[اواخر محرم ـ اوائل صفر ۱۲۴۳ ه.ق]

هو

فرزند   خاکپای مبارك عرض کن که حسب‌الامـر الاقـدس جواب میرزا صالح را همانطور بنویسند و زود بفرستند و قرار توقف شاه در اینجا آنقدر باشد که ببینیم صلح به‌پول وجزئی جائی مثل گگچه یا متارکه و آدم فرستادن به‌دست می‌شود یانه. در این بین هم ازفکر جنگ و سرحدداری غافل نباشند. این فکر به‌پـول می‌شود و قشون، نه به‌آمد و رفت افشارهای آقامحمد حسن. الحمداللـه اسباب هست و دولت‌برجاست، پادشاه‌برسرتخت‌است. حرف‌زن و کارکن می‌خواهد و بس. من جبان ضعیف‌النفس از این عباسیه رفتن واین پسقویچ آمدن به‌خدا هیچ نمی‌ترسم. به‌فضل خدا هرگاه این چند قلعه مضبوط شود،

۱ـ از مرقع شمارهٔ ۷۴۵ کتابخانهٔ مجلس شورای ملی که تمام‌آن بـه خط قائم مقام است. برگ ۲۲.ـ کلیشه۱۳

روس به‌فضل خدا باید بترسد نه ما. انضباط آن هم اشکال ندارد:

ساخلو ده هزار: تبریز و خوی به‌تفصیلی که عرض کرده‌ام شش هزار، ایروان و نخجوان یعنی النجق یا سواد کوهی چهار هزار.

پول: مواجب ساخلو، ناتمامی تدارکات قلعه‌داری، ریزش و احسان [به] کنگر [لو] و ایروانی که به کار [دارند].

جنس: هریك ازقلعجات را به‌هروضعی که درین سرخرمن مقدور است.

قشون امداد خارج: سرباز و توپخانه، سوارهٔ [یك کلمهٔ ناخوانا]

تمام کردن حاصل ایروان: خواه به‌آوردن قلعجات یا آنچه‌باقی ماند، سوزاندن.

فکر توقف ایل و او به‌ایروانی در زمستان و مراقب آنها که نه ذلّه شوند، نه متوسل به‌روس.

همینکه جنگ به‌ایروان و نخجوان قطع نشد، قشون روس هرچه هست این طرف میل می‌کند. قراداغ و طالش چندان تشویش ندارد. سرباز شقاقی را باید آن جا گذاشت و بدین موجب سرباز در رکاب باشد:

مرندی دو هزار [نفر]، افشار دو هزار [نفر]، دنبلی هزار [نفر]، مقدم هزار [نفر]، یکانلو هزار [نفر]، قراداغی دوهزار [نفر]، بهادران و همدانی دو هزار [نفر]، که ده هزار جنگی و تفنگدار بی‌کسر از میان این جمعیت درآید. پول مواجب و سیورسات این سرباز و توپخانه هم‌باید موجود باشد به‌این معنی که مقرر دارند، من‌تمام‌مالیات

و مداخل آذربایجان را به‌آصف‌الدوله، ده به‌ده سیاههٔ پا به‌مهر بدهم. هرچه تخفیف ولایت و خرج خادمان و امیرزادگان و مقرری اهل ولایت و مهمانان می‌دهند، دررود، باقی را پای این مخارج بگذارند. اگر وفا نکرد، دستی این یك ساله را بدهند، اگر فاضل آمد دستی همه ساله بگیرند. از قشون رکابی شاه جز ده هزار ساخلو هیچ نخواهند که‌آن هم در حقیقت استدعای جدیدش کم است مرحمتی است که فرموده بودند.

آنچه تا حال داده‌اند: هشت هزار.

استدعای جدید می‌شود: خوی دو هزار، [-][1] آصف‌الدوله و علینقی میرزا نهصد، سواد کوهی و هزار جریبی هزار، کرمانی و دماوندی هزار، [-][2] هزار، سوار هم چهار هزار زیاده نخواهند[3]. از شاهسون و کردستانی و تیپ عباس‌خان و قاجار و فدوی غلام که تا پائیز[4] بمانند، در پائیز عوض آنها تبریز بروند. عوض آنها هم بدین موجب:

خمسه که در ولایت مانده، به‌شرط که یك آدم شاه مثل صفی‌ـخان برسرآنها باشد، هزاره قراگوزلو و خدابنده‌لو که رستمخان و اصلانخان ومحمدحسن‌خان آنها را حالا مرخص نمایند، هزاروپانصد.

۱ـ یك کلمه خوانده نشد.

۲ـ نام یکی از فوجها که خوانده نشد.

۳ـ در اصل نامه، کلیهٔ ارقام با اعداد سیاق که مرسوم ومعمول در دفاتر محاسباتی‌آن زمان بوده نوشته شده است.

۴ـ دراصل نامه، قائم‌مقام پائیز را در دو موضع «فائیز» نوشته است.

از دستجاتی که تا حال نرسیده‌اند و میـرزا زمان سیاهـه دارد انتخاب کنند، زمستان بیایند، هزاروپانصد. سرباز گروسی هم حـالا مرخص شود. عبدالله‌خان تدارك آنها را ببیند، مضبوط کند، آدمی که نگـریزد بگیرد، برای زمستان انشاءالله تعالی برساند.»

۳۳

به‌میرزا اسحاق نوشته است[1]

[اواخر محرم ـــ اوائل صفر ۱۲۴۳ هـ.ق]

«نورچشما   کاغذهای مفصل رسید و امروز ایلچی ترجمه کاغذ پسقویچ را به‌من داد. مطلقاً اسمی ازتبریز نداشت. به‌شاه خاطر جمعی دادم، به‌جهات‌عدیده و جوب داشت. مشخص شد معتمدالدوله به‌شاه و میرزا ابوالحسن خان به‌معتمدالدوله گفته‌است. حالا هم ایلچی کاغذی نوشته بود که همان را در جوف این نوشته فرستادم. شاه هم فردا می‌کوچد.منزل، زنجیره‌است. درباب‌خبرآمدن یا نیامدن‌سرکار آصف‌الدوله انتظار دارد. در باب خودت که نوشته بـودی چـه‌کنم جواب همان است که دیشب نوشتم. اگر امیرنظام صلاح دید و عرض کرد که نزد من بیائی، البته تخلف نکن بیا و اگر صلاح در رفتن تو دانست و عرض کرد، البته خدمتی به‌تو محول خواهند فرمود. هـرچه

۱ـــ از مرقع شمارۀ ۷۴۵ برگ۹ متعلق به‌کتابخانۀ مجلس. ـ کلیشه۱۴

فرمودند بکن، هرچه نفرمودند نکن. در رفتار با هرکس از معارف دستورالعملی که امیرنظام بگیرد، به‌تو بدهد همان‌را بکن و هرگاه مرخص شدی البته با آقامحمد حسن بیا و عرض کن که من اینجا تاحال پنجاه‌شصت تومان به‌آقا محمدحسن داده‌ام درنظرشان باشد. والسلام.»

۳۴

نامه قائم مقام به‌میرزا اسحاق[1]

[دههٔ سوم محرم ـ دههٔ اول صفر ۱۲۴۳ھ.ق]

«نور چشما علی‌خان قاجار مذکور ساخت که میرزا صالح با گریبایدوف رفت. قبلهٔ عالم سه حدس زدند. اول کار گذشته و ناـ تمامی جزئی مانده که میرزا صالح را برای اتمام آن کافی دانسته‌اند. دوم کار نگذشت و مأیوس بوده‌اند که آدم بفرستند، لهذا به‌همان مهمانداری میرزاصالح اکتفا کرده‌اند. سوم چون کار نیمه تمام خودش است صلاح دانسته‌اند خودش تمام کند. آدم کارآمد زیرکی است ان‌شاءالله خوب خواهدشد.

«فرمودند به‌پسر برادرت بنویس که تا این کاغذ رسید خدمت نایب‌السلطنه برسد، حقیقت را بپرسد. تا فردا شب جواب در زنجیره ان‌شاءالله بفرستد ببینیم چه شد که تا امروز اسم میرزا محمد علی و

۱ــ مرقع ۷۲۵ کتابخانهٔ مجلس شورای ملی برگ ۱۴.ــ کلیشه۱۵

یوسفخان و همچه آدمها مذکور بود و آخر به‌میرزا صالح اکتفا شد. دیگر نواب عضدالدوله میرزا، کاغذی فرستاده بودند، امشب رسید. فرمودند بفرستم به‌نظر نایب‌السلطنه روحی فداه برسد، بدانند که او نوکری باوفاست، شرط وکالت را از طهران تا این‌جا هم از دست نمی‌دهد. دیگر هندوانه مرحمتی را من به‌سرکار امیرزاده فرستادم فوراً تسلیم کردم که بعضی بارخانه دیگر ضمیمه کنند، بفرستند و امروز پرسیدم، گفتند فرستاده‌ایم. نمی‌دانم چرا نرسیده بوده. وجهی که به میرزا صالح حوالهٔ زین‌العابدین چاپار شده‌بود هم، خود سرنکرده‌ام. البته در نظر مبارك هست که اذن دادند و فرمودند و او رفتنی بود. این طورها که بعد اتفاق افتاد، آن وقت مظنون نبود و هروقت رفتنی‌نباشد ان‌شاءالله تعالی استرداد آن اشکال ندارد، از عهده می‌توان برآمد. دیگر در باب خالی بودن اردو باد، از روس، استفسار فرمودند که من خاطر جمعی بدهم صریح عرض کنم، عرض کردم. تحریرات [دو سه کلمه حذف شده] ولی خود سر نمی‌توانم حرف بزنم. فرمودند معلوم است چشمت ترسیده‌است. عرض کردم هرجا در تحریرات والا خلافی ظاهر شود، بی‌ترس و باك عرض می‌کنم که موآخذه و تنبیه به من که حاضر درگاهم بفرمایید. انصاف فرمودند که هیچ خلاف تاحال ملاحظه نشده، بعد از این هم ان‌شاءالله تو به تنبیه نخواهی رسید.

دیگر خاکپای والا عرض کن که وضع امر ما، در خوی چنین بوده که ابتدا نایب به‌شاه التماس کرد حاصلها راآتش بزنید، دورقلعه. آذوقه به‌دشمن نشود. شاه هم روس راآمدنی می‌دانستند وآن منزل که رو به‌قطور کوچیدیم، اشاره شدید شد که حاصل را تلف نمایند. همان

اشاره باعث شدکه دهات و خانه‌ها ویران شد. در این اثناکه رعیت به‌جا نمانده بود، هرروز میرزا یحیی جنسِ بارکرده و گندمِ آردکرده می‌خواست. آسیاها کلاً دردست قشون بود. مال سرکار تا یك‌فرسخی ازپای‌بار دورنمی‌شد. راه تردد مسدودبود. روز روشن‌بار خانهٔ شاه را تاختند. مع‌ذلك خرج کارخانه و غیره بایست برسد. و قاحت داشت که عرضی در این باب بشود. من هرقسم بود به‌فضل خدا طوری گذراندم و سپر دوسه نفرکدخدای خوئی شدم. اما دیدم که در این بین هم باز جو را ازمن یك من می‌خواهند و به‌قاطر نیم من می‌دهند و گندم چپاولی در بازار ۳۶ [قران] است، ۶۶ [قران] می‌گیرند. لابد پنج روز خرج را ندادم، گردن شاه خودش انداختم و جیره را ۱۵ [قران]داد[م]. غلام را ۳۶[قران] و همه‌چیز را همین‌طور از حداعتدال کمترکرد [م] با [دوکلمه ناخوانا و حذف شده] در جزو، حرفی درین باب داشتم همینکه درست تغییر سیاق شد، آن وقت خرج پنج روزه را هم‌گردن گرفتم، نگذاشتم ضرر شاه بشود، دیناری بدهد. اما میرزا یحیی آنچه در قوه داشت بلا برسرخوئیها خواست بیارد من‌سپر شدم، برسر خودم‌آمد و هرچه خواستم از سالار و معتمدکاری...»[1]

۱ـ بقیه نامه‌که در پشت صفحه بوده به‌سبب‌الصاق‌آن برروی مقوا از میان رفته است.

۳۵

رقم عباس میرزا نایب‌السلطنه به‌بهرام میرزا[۱]

[دهۀ اول صفر ۱۲۴۳ ه.ق]

محل مهر عباس‌میرزا: در دریای خسروی عباس.

فرزند ارجمند کامگار بهرام میرزا موفق و مؤید بوده بداند که از قراری که عرض شد حکم همایون صادر شده است که دوهزار خروار غله بارکرده و پانصد نفر فعله از ارومی[۲] به‌خوی بیاید غلۀ‌بارکرده بسیار خوب است بیارند، لکن مطالبۀ فعله را موقوف دارد که موجب خرابی ارومی می‌شود. البته البته مطالبۀ فعله را موقوف دارد واگر کسی آمده باشد برگرداند که برای کاری که آنها را خواسته‌اند، ما خود اگر لازم دانستیم طور دیگر خواهیم کرد که هم مقصود به عمل آید و هم ضرر بیجا به‌دیوان و رعیت ارومی نرسد. می‌باید آن

۱ـ مرقع شماره۳، آرشیو وزارت امور خارجه‌ایران، برگ۸. کلیشه۱۶

۲ـ قائم‌مقام در کلیه نامه‌های‌خود «ارومیه» [رضائیه امروز] را «ارومی» نوشته است.

فرزند کامگار، مجرد وصول این حکم، مطالبهٔ فعلهٔ ارومی را موقوف داشته و اگر کسی هم تا حال آمده باشد بدون تعطیل اعاده دهد. حسب‌المقرر معمول و مرتب داشته تخلف نورزد و مستدعیات خود را عرض کند و در عهده شناسد. تحریراً فی‌شهر صفرالمظفر سنهٔ ۱۲۴۳.»

۳۶

رقم نایب‌السلطنه عباس میرزا به‌بهرام میرزا[1]

[۱۶←۱۷ صفر ۱۲۴۳ ه.ق]

محل مهر عباس میرزا: عبده‌الراجی عباس

هوالله‌المحمود

«فرزندی بهرام میرزا مؤید بوده بداند.   که امر ایروان و سردارآباد را مضبوط کردیم. سردار و سارواصلان را با تدارك وسپاه و استعدادی که خواستند گذاشتیم و به‌صوابدید آنها، عـزم نخجوان کردیم و پس فردا کـه سه‌شنبه است به مبارکـی و سعادت وارد شهر نخجوان می‌شویم و به‌آنچـه مقتضی باشد اقدام می‌کنیم. آن فرزند عالیجاه رحمت‌الله‌خان را با سرباز قراداغی روانه کند و نان ده روزه بدهد، بافشنگ. بعد که به‌رکاب ما آمدند ما پول حاضر داریم و هرچه ضرور است به‌آنها می‌دهیم. دیگر راهها را مضبوط کند کـه احدی از

۱ــ مرقع شمارهٔ۳، آرشیو وزارت امور خارجه، برگ۹. کلیشه ۱۷

قشون رکاب ما و غیره که ابوابجمعی آصف‌الدوله و ابراهیم‌خان‌اند نتواند بگذرد. هرکه بیاید بگیرد، یا بفرستد یا حبس کند و ایــن امر را اهم امور داند و این‌ضابطه را درحق همهٔ‌سپاه جاری کند، مگر در-بارهٔ بیمار و لکنده سرباز که به‌اطلاع ما و کاغذ امیرنظام، مــرخص و روانه دارند. فی‌صفر ۱۲۴۳.»

۳۷

قائم‌مقام به‌عباس میرزا نایب‌السلطنه نوشته است[1]

[دههٔ سوم ماه صفر ۱۲۴۳]

هو

قربانت شوم   به‌میرزا اسحق مقرر فرموده بودید، کاغذ سهراب‌خان را نزد فدوی فرستاده بود. همان ساعت به‌نظر رساندم و بی‌پرده بعضی جسارتها کردم. آقا محمد حسن هم کومك کرد. مرحمت خاطر اقدس شامل شد. رأفت فرمودند. بدین موجب عنایت شد:

برای ایروان فرمودند آدم شما چه قدر آنجا هست؟ عرض کردم از سرباز دو فوج افشار است و یك فوج خوئی و دو فوج ایروانی و یك فوج تبریزی و از سواره، سوای دنبلی دیگری نیست. فرمودند کلاً چند نفر می‌شود. عرض کردم کمتر از شش هزار نیست. لهذا به به‌اسم پول قاتق که‌سهراب‌خان در کاغذخود استدعا کرده بود، مرحمت

۱ـ مرقع ۷۴۵، کتابخانه مجلس شورای ملی، برگ ۳۲. ــ کلیشه۱۸

شد: شش هزارتومان.

به‌نواب علی‌نقی میرزا و آصف‌الدوله به‌اسم پول‌قراول مرحمت کرده‌اند که هر کس شب بی‌خوابی می‌کشد اولاً یك صاحبقران به‌او بدهند و بیرون بفرستند: هزارتومان. نواب علی‌نقی میرزا پانصدتومان، آصف‌الدوله پانصدتومان.

حسن‌خان هم آدم خود را فرستاده هزار تومان نقد و پنجاه اسب خواسته‌بود که سواران ایروان‌رخت‌خود را پینه‌کنند و پیاده‌های کارآمد سوار شوند. اسب که تا حال سرنگ‌رفته، تعمیر را مرحمت کردند: هزارتومان.

برای ملتزمین رکاب سرکار و خرج کَلنگدن و انعام و احسان و وجه اسقاط و این قبیل چیزها عنایت شد: چهار هزار تومان.

فدوی بهتردانستم که‌باز آقامحمدحسن‌خودش‌بیاید، چراکه آشناتر شده بود و محرم‌تر و خودی‌تر است و از صداقت او خاطر جمعم. قبلهٔ عالم هم به‌او میل فرمودند و مقرر داشتند که دو سه روزی آنجا بماند و هرروزی از همراهان خود دوسوار بفرستند. هرگاه هیچ خبر هم نیست بنویسد هیچ خبر نیست. والسلام.

قربانت شوم چاره‌آن کاغذها که دشمن می‌نویسد، به‌کاغذهائی می‌شود که ما هم بنویسیم. از معارضه به‌مثل هرگز ضرر نفرموده‌اید.

۳۸

به‌میرزا اسحاق نوشته است[1]

[دهۀ سوم صفر ۱۲۴۳]

«فرزندا عرض سردار این است که دوازده توپ از اینجا ببرید اسب چهار توپ هم بردارید که آنجا توپ داریم، [ا]سب نداریم عرض دیگر آنکه قراول سرچشمه نازك را مضبوط فرمائید. میرمحمد علی را همراه کنید. سر آن دوچشمه را خوب نگاهدارید اگر شقاقی می‌رود خان خویش را بفرستید. ما فردااینجا هستیم. انتظار این‌جواب را داریم. فردا شب می‌آئیم که صبح سه‌شنبه انشاءالله تعالی به‌خاکپای مبارك والا مشرف شویم.»

۱ــ مرقع ۷۴۵ کتابخانۀ مجلس شورای ملی. برگ ۲۶. ــ کلیشه ۱۹

۳۹

به‌میرزا اسحاق نوشته شده[۱]

[اواخر ماه صفر ۱۲۴۳ ه.ق]

«نور چشما عالیجاه اخوی‌میرزا تقی را در خوی گذاشتم. قرار دادم که مشکلات مهام اینجا را با اخبار اتفاقیه، یوماً فیوماً به‌تو بنویسد. هرچه قابل عرض نیست به‌مصلحت عالیجاه مخدومی میرزا محمدعلی جواب بنویس و هرچه محتاج عرض است زود عرض کن وزود جواب به‌او بفرست. عریضه‌ای که‌حالا نوشته‌ام هم به‌نظربرسان. رقم دستورالعمل برای او بفرست. این یکی را هم از جانب من‌عرض کن که نواب بهرام میرزا ماشاءالله در رشد و قابلیت و خود حالی و حجاب عدیل و نظیر ندارند. لکن معهذا آدم ضرور دارند. هرگاه من نبودم مضایقه نبود که دیروز یك خلعت مجدد به‌مبلغی معتد برای

۱ــ مرقع شماره ۷۴۵ کتابخانهٔ مجلس شورای ملی، برگ ۳. در اصل این‌نامه‌برخی اسامی به‌خط رمز بوده و در این‌کتاب با حروف درشتتر به‌چاپ رسیده است. ــ کلیشه ۲۰

سرکار ایشان خریداری شود. من صدور فرمان ایالت را مضایقه‌نکردم، اما چون یکبار خلعت‌داده بودند خلعت خریدن ثانی را خوب‌ندانستم. وجهی که به‌این ازاء برود، اقلاً پنج من سرب ازآن می‌توان خرید. بالجمله لازم است که در باب عالیجاه میرزا تقی فرمایش زبانی یا خط مبارك به‌ایشان بشود. در باب غلهٔ انبار هم به‌اعتقاد فدوی ضرور است. از خوی وسلماس امیدوارم که عالیجاه میرزاتقی کاری و تدارکی بکنند، لکن اگر نشد چاره جز غله تمرومیناس وانزل نیست. قبلهٔ عالم می‌فرمودند که رعیت خورده‌پا در وقت ضرورت باید بیرون از قلعه برود. کوچهای معارف کلاً به‌قلعه بیاید و هرکه‌را صلاح دانند، تبریز برود. در این باب دستورالعمل به‌عالیجاه میرزا تقی ضرور است و قرار حکم و رقم را این طوربده هرچه به‌امیرزاده و نایب می‌نویسند لای‌کاغذ عالیجاه میرزا تقی باشد، مثل‌آنکه مطالب را کلاً به‌سالار می‌نویسند اما در جوف رقم من است.

«نور چشما، رستم‌خان پربد هواست. بسیار خواستم که او را به‌خدمت وادارم، با او بسازم، ممکن‌نشد. مثلاً یك تکلیفش این بود که دهات من از نایب‌السلطنه باید موضوع باشد والاکار من راه نمی‌رود. کاغذی درباب امر او باآدم خودش به‌آصف نوشتم، اگر به‌نظربرساند منظور مرا خواهند یافت. باری علی‌نقی را از دست ندهند. البته او به‌خانباباخان بنویسد که اقدامی بکند، ده‌هزار را قبول کند تا من به فضل خدا کار این را بسازم. یوسف راکه عالیجاه میرزا محمدعلی معرفت دارد، خدمت والا خواهم فرستاد. اطمینانش بدهند. یقین‌دانند هرگاه رستم‌خان ضرب نخورد کار همدان از دست می‌رود. امر امر

والاست.

«نور چشما. املاك محمد صادقخان اکثر امسال خراب شد که چیزی عاید او نمی‌شود. انبارش را هم درقراضیاءالدین بردند.ضررش از حدگذشت و اخلاص کامل دارد و چنان نیست به‌کار خدمت نیاید. درازای اینها همه التماس و استدعا کن بهرهٔ فرورق‌را موافق دهیك به‌او واگذارند،همچنانکه به‌کل اهل آذربایجان واگذاشته‌اند. بدعت‌فتحعلی خانی که تا حال برجاست به‌یمن عدالت والا موقوف باشد. انشاءالله تعالی».

۴۰

هو

[دهۀ اول ربیع‌الاول ۱۲۴۳]

«[۱] حاجی خاطرت‌هست امسال بهار تو و کریم‌خان هردو متفق‌اللفظ تعریف‌النجق را می‌نوشتید و می‌گفتید. الحق، حق با شما بود. این‌سفر که درخدمت بندگان خداوندگاری آصف‌الدوله بودم همه‌جارا گردش کردند، هیچ جا را مثل آن قلعه و آن محال نپسندیدند. یك‌شب آنجا ماندند، چهار شب دراطراف نخجوان بودند و هرشب و هرروز فوج فوج ودسته‌دسته‌سوار وبلد، به‌هرطرف فرستادند. درکل‌محالات نخجوان از قزل بوغاز به‌این طرف هیچ‌جا اثر آبادی نماند. هرچه بود و هر که بود، سوختند و تاختند وکشتند و ویران ساختند. ارمنیها، زن و بچه خود را به‌سرای کشیدند و صالدات مستحفظ در برجها بود. اما مردشان برسردهات و زراعت بودکه تلف شد. الحمدالله در این

۱ـ مرقع ۲۲۱۴ درکتابخانه مسجد سپهسالار.

چند روزه که آنجا بودیم فراغت و خوشی با ما بود و خرابی و پریشانی با دشمنان و به‌خدا که بندگان **آصف‌الدوله** یکدم آرام نگرفت، دشمن را فارغ نگذاشت. دو سه بار برسر بنهٔ آنها رانده ازپشت سر آشوب و غوغا انداخت. وقتی که به **قیقاج**، روبه **نایب‌السلطنه** روحی فداه رفته‌بودند، حواسشان‌را پریشان کرد. **روسی** که در **قرابابا و بردعه و نخجوان** مانده بود معطل نمود، نگذاشت به‌آنها که رفته‌بودند داخل شوند. این بار هم روی به **نازك** و **قراضیاءالدین**، باز طوری به‌بنهٔ بیرون آنها و مستحفظهای آنها پیچید که سوار ما تاحوالی **عباسیه** و اطراف **نخجوان** دایم بود، سر نمی‌توانستند درآرند. **ارمنی و قزاق** درآن ولایت نماند مگر کوههای سمت **قراباغ** و **قلعه‌عباسیه‌وسرای** و در این بین رقم احضار و کاغذهای **میرزامحمدعلی** و **میرزاتقی** پی‌درپی رسید و خبر کوچیدن **اوغلی** و **مارکان** و دهات **مرند** آمد و نوشته بودند که **روس** تا **آسیاهای قوردل** رفته و **نایب‌السلطنه** تا **گدوك خمزیان** تشریف‌آورده‌اند. عصر یکشنبه و شب یکشنبه هم دو سه کاغذ مجدد باز رسید ناچار بندگان **آصف‌الدوله** به‌تعجیل کوچیدند و با سوار و تفنگچی و توپ، راندیم تا روز دوشنبه به‌منزل آقبلاغ رسیدیم. خبر رسید که الحمدالله روسیه تاب مقاومت نیاورده از پیش‌غازیان رکاب والادررفته باکمال خفت وخواری رو به‌مراجعت گذاشته، باآن‌طور ضرب وخرابی که ازدنبال به‌او می‌رسد تاب‌نیاورده ازآب گذشته‌است باهزار خونا به‌خودرا به **قراخان بیگلو** کشیده کنار **قلعه عباسیه** منزل کرده‌است. **نایب‌السلطنه** روحی فداه از قرار رقمی که نوشته بودند فردا به‌خوی تشریف می‌برند. بندگان خداوندگاری

هم تشریف خواهند برد و از این‌دشمن دست بردار نمی‌باشند. به‌فضل خدا و طالع شاهنشاه کارها روز به‌روز رو به‌خوبی است و حسب‌الخواهش دولتخواهان خواهد شد.»

در حاشیه این نامه به‌خط دیگری چنین نوشته شده:[1]

«حاجی آقا به‌سلامت باشد دقتی بکن درباب امر قورخانه که در وقت احتیاج معطلی حاصل نشود هرقدر تنخواهی که ضرور شود به جهت قورخانه شما خواهد رسید و ۱۱۲..»[2]

۱ــ فرهادمیرزا معتمدالدوله درگوشه صفحه نوشته است: «حاشیه به‌خط مرحوم حاجی اللهیارخان آصف‌الدوله قاجار است»

۲ــ بقیه نامه به‌سبب صحافی قطع شده است.

۴۱

هو

[دههٔ اول ربیع‌الاول ۱۲۴۳ ه.ق]

[1] «عالیجاها عزیزا   بالفعل که رقم احضار رسید، بندگان **آصف‌الدوله** باید از **نخجوان** به **چورس** بروند. کاری که در نظر دارند این است که ان‌شاءالله‌تعالی به‌دلخوشی ادراك خدمت والا کنند، هرچه سواره رکابی **عراق** است، منتخب را نگاهداشته لکنته را که یابوشان از حال در رفته مرخص کنند، به‌قدر هفت‌هشت‌ده‌هزار سوار خوب آماده سازند. ان‌شاءالله تعالی تا ده هزار سرباز هم سوای آنچه در **ایروان** گذاشته‌اند به‌زر و زوربا سعی و اهتمام سرانجام می‌توان کرد. بیست عراده [توپ] به‌سهولت ممکن است. چندان کسر ندارد همینکه به‌فضل خدا ده هزار سرباز وده‌هزار سوار و بیست عراده‌توپ غیر ازآنچه در **ایروان** است آماده و موجود شد، به‌عون‌الله تعالی

۱ــ مرقع ۲۲۱۴ درکتابخانهٔ مسجد سپهسالار.

باك ازدشمن نداریم. قهر و غلبه باماست چرا که در کل **ولایت نخجوان** به‌وصفی که بندگان **آصف‌الدوله** خودبه‌رأی‌العین‌دیدندزیاده از چهار پنجهزار صالدات و هزار قزاق نمی‌توانند به‌دعوا بیارند. توپشان ده‌بیست می‌شود، بیشتر هم دارند تا چه به‌دعوا توانند آورد. درسمت **ایروان** همان‌جمعیت **پسقویچ** است که خبر دارید. هرگاه ان‌شاءالله‌این قشون و توپخانه برای ماها موجود شود،آنجا هم دو فوج ایروانی با دو سه‌هزار سوار خودمانی در خارج قلعجات است. مظنه نیست جمعیت ما مسلمانها کمتر از روسهای کافر باشد، با آنکه امدادی مثل باطن جناب‌ولایتمآب صلوات‌الله علیه داریم. باری بالفعل بندگان **آصف‌الدوله** در این شق خیالند و بسیار شوق و میل دارند که این جمعیت ان‌شاءالله فراهم‌آید. آنوقت، می‌فرمایند اطمینان کلی حاصل می‌توان کرد، دست به‌همه کاری می‌توان زد. آسانتر از همه‌برطرف کردن این روس **نخجوان** است، به‌فضل خدا و بعد از آن انعقاد جمعیت. بلی از حالا تاآنوقت که این تدارك دیده شود، جائی که‌توان سیورسات چراند و ماند نمی‌دانم کجاست و **نایب‌السلطنه** روحی‌فداه چه فکر دارند. ان‌شاءالله بعد ازآنکه بندگان **آصف‌الدوله** به‌خدمت والا رسید معلوم خواهد شد. والسلام.»

۴۲

به‌میرزا اسحاق نوشته است[1]

[احتمالاً ربیع‌الاول ۱۲۴۳]

«نور چشمی **اسحق** الآن به‌اتفاق عالیجاهان اخوان **میرزا احمد** و **میرزا شفیع** و **میرزا نصیر** و **میرزاعبدالواحد** بروبه چادر **هارت صاحب** و قرار مواجب دادن قشون را بگذار. از آن‌جمله دوماهه باید به‌فوج **بهادران** داد. ابتدا شروع کن بده. بعد ذلك وجه بالاپوش جدیدها و سایر اسبابی‌که از برای صالدات ضرور است و باید داد و **میرزا نصیر و عبدالواحد** سیاهه دارند.

توپچی موافق قاعده باید پیش، مواجب بگیرد. اگر **یوسفخان** پولش حاضر است اول باید توپچی را داد و ابتدا چادر او بایدرفت و اگر حاضر نیست بایداول به‌چادر **هارت** یا سرتیپ رفت و **بهادران** را داد.

قرارمواجب **توپچی** این‌است‌که **خوئی** و **گروسی** و **افشار** را

۱ــ مرقع شماره ۷۴۵ کتابخانهٔ مجلس‌شورای‌ملی. برگ ۴۰.ــ کلیشه ۲۱

از اینجا مرخص باید کرد، تنخواهشان حوالهٔ ولایت می‌شود. باقی را باید وجه نقد داد.

قراروجهی که برای مواجب نظام منظور شود، بدین موجب است:

پانزده هزار ونهصدو چهل تومان:

بابان و **مراغه** و **ساوجبلاغ**، نه‌هزارو نهصدو چهل تومان. باقی محل هشت هزارو نهصد وچهل تومان.

بابت بنده و **حاجی علی‌اصغر** و **یوسفخان** و **والی** و **آقامحمد حسن** پیشخدمت و **میرزا محسن** ساوجبلاغ شش هزارو چهل تومان. باقی محل یك هزارو چهل‌تومان.

وجه **ساوجبلاغ** و وجه‌من تمام‌وکمال‌رسیده چهار هزارونهصد و چهل تومان است باید از این بابت امروز تنخواه‌داد. اما یك‌حرفی برسر قیمت طلا هست که باید درمیانه **قاسم‌خان‌سرهنگ** و **آقامحمد حسن** پیشخدمت بگذرد. او هشتصد دینار رسیدآورده، **آقامحمدحسن** نهصد دینارمی‌دهد. باید میانش را گرفت در هشتصدوپنجاه‌دینار[1].»

۱ــ کلیهٔ ارقام مذکور در متن اصلی با اعداد سیاقی بوده است.

۴۳

رقم نایب‌السلطنه عباس‌میرزا به‌بهرام میرزا[1]

[ربیع‌الاول ۱۲۴۳]

محل مهرعباس میرزا: در دریای خسروی‌عباس

فرزند ارجمند کامگار بهرام میرزا موفق و مؤید بوده بداند که‌عالیجاه ابراهیم خلیل‌خان سرهنگ فوج خوئی به رکاب مستطاب اوارد شد. برای ساخلو قلعه عوض آنها به عهده برادر کامگار ملک قاسم میرزا مرقوم و مقرر داشتیم که پانصد نفر تفنگچی از بلوکات رومی گرفته به‌اتفاق عالیجاه عسکرخان یا یکی از برادرزادگان او روانه کند که در قلعه مستحفظ و ساخلو باشد. رقمی هم به‌عالیجاه عسکرخان نوشته ارقام را نزد آن فرزند ارسال داشتیم که به‌زودی‌نزد برادر مشارالیه ارسال دارد واهتمام نماید که به زودی پانصد تفنگچی از ارومی آمده داخل قلعه شود و امر قلعه را مضبوط نماید. البته لازمهٔ اهتمام به‌عمل خواهدآورد. سواره خوئی را نیز که مقرر داشته

۱ــ مرقع شمارهٔ۳، آرشیو وزارت امورخارجه، برگ۱۴۰. ــ کلیشه۲۲

بودیم به‌اتفاق‌عالیجاه جعفرخان روانه گر گر کند، البته‌روانه کرده‌است. سواره حیدرانلو را نیز علاوهٔ آن کرده رقمی به‌عهدهٔ عالیجاه محمد- آغاصادر شد که سیصد نفر سواره برداشته به‌زودی ملحق به‌عالیجاه جعفرخان شود. آن فرزند سواره حیدرانلو را نیز ابوابجمع عالیجاه مشارالیه داشته رقم‌محمد آغا را ارسال و به‌زودی او را باسواره‌احضار کند و بدون معطلی روانه نزدعالیجاه مشارالیه نماید که به‌سواره‌خوئی ملحق و در گر گر به‌صوابدید عالیجاه مشارالیه مشغول خدمت شوند. می‌باید آن فرزندلازمهٔ‌اهتمام درین‌مورد به‌عمل آورد و سوارهٔ حیدرانلو را زود بیاورد و زود به‌عالیجاه جعفرخان ملحق نماید که وجود آنها درآنجامصدر خدمات بسیاراست، خصوص باعالیجاه مشارالیه که کاردان و خدمتگزار است. حسب‌المقررمعمول و مرتب داشته تخلف نورزد و در عهده شناسد. تحریراً فی‌شهر ربیع‌الاول ۱۲۴۳.

۴۴

هو

نورچشم من[1]

[نهم - چهاردهم ربیع‌الاول ۱۲۴۳]

اولاً اینکه علی محمدبیگ حامل، انعامش را با من مطالبه کرد، اینکه سفارش از او به‌تو بنویسم، همین‌قدر، درسفارش او کافی است. ثانیاً اینکه عالیجاه مصطفی‌قلی‌خان از تو گله‌مند است. نمی دانم چرا خلاف تعارف او رفتار کرده[ای]. بایست بسیار متعارفانه سلوك کرده باشی. ثالثاً حامل، مخصوص **کاراو آمده‌بود. هیچ کار دیگر نداشت. نه کاظمین‌می‌رفت نه اینجاشکایت نامه داشت. مگر حسین در کاغذ** من قدری **لندولندکرده بود. از اوضاع** آنجا، **کاغذهای شکایت نامه ازرحیم و کاظم** مکرر**می‌رسید**، یعنی ازحسین.

۱ـ مرقع ۷۴۵ متعلق به کتابخانۀ مجلس شورای ملی، برگ ۲۷. در این نامه آنچه باحروف درشت‌تر است دراصل نامه به‌خط رمز بوده‌است. ـ کایشه۲۳

باری این خبر رسید که سردارآباد را روس گرفت، سهل است از این طرف تا مرند هم آمده. نمی‌دانم آنجا آیا خبری از این مقوله هست یا نه. از این قرار کار تبریز هم تمام است. نمی‌دانم خدایگانی حالا لااقل به‌فکر بیرون کردن عیال افتاده‌اند یا نه.

دیگر کارهای این‌جا الحمدالله خوب است. فی‌الجمله نظمی گرفته بلکه خیلکی منظم‌شده. غیر داستان‌پول، کسری در کارها نیست. این اوقات دو فوج سرباز از گوران و چهار عراده توپ خواسته‌اند. به‌هم بستن تدارك و راه انداختن اینها هم خالی ازاشکال نیست. دیگر دانسته باش رفتن‌من از این‌جا نزدیك‌شده چندان کاری نمانده‌است. دلواپسی که دارم ازجانب تست اما اگر بروم امیدوارم که ان‌شاءالله تعالی کارت را درآن‌جا بتوانم مضبوط کنم، حالا تو در کارت مردانه باش، ان‌شاءالله عیبی درکارت بهم نرسد، تا من بروم. از آنجا کار باید مضبوط شود، اگر آرامی در آنجا باشد که بتوان حرف زد. والسلام.

۴۵

به‌میرزا اسحاق برادرزاده خود نوشته است[1]

[اواخر دههٔ دوم ربیع‌الاول ۱۲۴۳]

هو

«نورچشما   الله مرادآمد. فرمایشات والا رسید. خبرآمدن پسقویچ و صورت تقریر غازانیها و کاغذ سهراب‌خـان به حاجـی آقا رسید و حکایت فرار سربازان از سردارآباد و ارمنیها و مسلمانهـا از قلعه ایروان و پیوستن به‌روس داده شد. ارامنه نخجـوان و خـوی و سایر مواد همه معلوم شد، به‌عرض رسید. قبلهٔ عالم این روزهـا بسیار در فکرند و حق دارند. از قراری که آصف‌الدوله می‌گوید، شاه منتظر این بودند که نایب‌السلطنه عرض و عجز کند که خود زحمت به‌وجود مبارك قرار مدهید. ماها زنده‌ایم، ستم است که خـود به‌مهام خطـیره اقدام فرمائید و آنگاه امری چنین که محتمل‌الطرفین است وبعد ازورود

۱ــ از مرقع شمارهٔ ۷۴۵، کتابخانهٔ مجلس شورای ملی، برگ ۱۸ . ــ کلیشه شمارهٔ ۲۴

الله مراد یأسی از این [-][1] بهمرسانیده‌اند چراکه‌نایب‌السلطنه سرتسلیم پیش‌آورده‌اند و لیکن نورچشم من، من‌خود از لفظ مبارك شاه درین خصوصها چیزی که استنباط این مطلب بشود هیچ نشنیده‌ام. از روزی که‌آمده‌اند، همین شب و روز می‌فرمایند که باید خودم بروم جنگ کنم، چراکه امیدمن درپسرها به‌نایب‌السلطنه‌بود، درنوکرها به‌آصف‌الدوله و پارسال از هردویأس بهمرساندم. حالا نه نوکردارم، نه پسر، نه‌امداد، نه کومك، مگر خدا و باطن پیغمبر. پارسال زمستان از بس غصه خوردم مردم، حالا اگر باید مرد چه بهتر که در میدان بمیرم نه در طهران. دیگر معنی این حرفها را نواب‌نایب‌السلطنه بهتر می‌دانند. من مختصر نوشتم وحاصل مضمون‌وا"لا، معلوم است که همین مضمون را به‌چندین طرح و چندین لفظ در چندین مجلس فرموده‌اند. بلی حرفی‌هم‌هست که تانایب‌السلطنه خدمت شاه نرسد قرارهیچ کار معلوم نمی‌شود و در این‌باب هیچ‌سخن نیست. فدوی را یقین است.تشکیك ندارم که حالاکه نایب‌السلطنه در چورس ماندند وشاه به‌خوی خواهند آمد، مادام که ملاقات واجتماع سعدین نشود محال است که درکارها یکدل شوند. قرارکارها بسته به‌اقتضای رای والاست. همین‌قدر است که امداد ایروان پردیر شد. از حد اعتدال گذشت. از آن طرف هم کومك به‌روس رسید. مرض رو به‌اشتداد است و دوا دربصره وبغداد. والسلام.»

۱ــ یك کلمه خوانده‌نشد.

۴۶

رقم عباس میرزا نایب‌السلطنه به‌بهرام میرزا[۱]

[دههٔ دوم ربیع‌الاول ۱۲۴۳]

محل مهر: عبده‌الراجی عباس

هو

فرزندی بهرام میرزا بداند که عریضـه‌آن فـرزند مشهود نظر والا شد و از حالات ساخلـو و کـار آنها آ گاهی حـاصل گـشت. اوضاع ایروان و وقـایع اتفاقیه هم [یك کـلمهٔ ناخوانـا] ضمیر منیر گردید.

موکب والا محض انتظام کار آنجـا از مرند به اواوغلـی و از او ا[و] غلی به‌خوی می‌آید و آنچه مقدور باشد می‌کنیم و امیدواریم که فضل خدا شامل و کـامل شده، نقصی رو نـدهد و خـلاف مقصودی

۱ــ آرشیو وزارت امور خارجهٔ ایران، دفتر ۳، برگ ۱۳. ــ کلیشه ۲۵

واقع نشود.زیاده چه مرقوم داریم. آن فرزند به‌دقت مشغول کارهائی که فرموده‌ایم باشد و از آنچه اتفاق افتاده بساك نکند. فی‌ربیع‌الاول ۱۲۴۳».

۴۷

رقم نایب‌السلطنه عباس میرزا به‌بهرام میرزا[1]

[اول ربیع‌الثانی ۱۲۴۳]

اثر مهر عباس میرزا: عبده‌الراجی‌عباس

هوالله‌المحمود

فرزندی بهرام میرزا بداند که وقتی که ما از آنجا روانه شدیم به‌عالیجاه میرزا تقی فرمایشی کردیم که اگر در امر تبریز اختلالی به‌هم‌رسد، اخبار خواهیم کرد که چه کنید. امروز که ما عازم تبریز بودیم خبری رسید که جزئی اختلالی در کار آنجا شده. لکن مقارن آن نیز خبر رسید که سردار روس طالب این بوده است که ما نظر به‌اذن و اختیاری که در مصالحه داریم خودمان برای مصالحه مجلسی بکنیم و با او گفتگو نموده امر مصالحه را بگذرانیم. ما هم نظر به‌مصلحت وقت، بنای کار را به‌این گذاشته عازم نخجوان شدیم

۱ـ مرقع شمارهٔ ۳، آرشیو وزارت امور خارجه، برگ ۱۵. ـ کلیشه ۲۶

که سرحد، آنجا باشد وبنای گفتگو در سرحد بشود. ایلچی انگلیس را هم ملتزم رکاب کردیم. به‌فضل خدا کارها برحسب مقصود خواهد گذشت. آن فرزند با نهایت اطمینان خاطر، سرکردگان مستحفظ و جان نثاران شهر را احضار کرده همه را خاطر جمعی بدهد و همگی در قلعه بنشینند ومنتظر وصول حکم ما باشند. بعد از آنکه ما خود برای گفتگوی صلح به‌اردوی روسیه می‌رویم،خواه آنها در نخجوان باشند، خواه به‌این طرف گذشته باشند معلوم است که هرچه بکنیم خیریت و سلامت مستحفظین و همهٔ اهل ولایت خواهد بود و اگر همهٔ روسیه برسرخوی هم بیایند جای هیچ تشویش نیست ما باآنها کارهارابه‌خواست خدا، بر وجه صلاح و رفاه می گذرانیم. حکم این است وغیر این اگر بشودهمان است که حضوراً به‌همهٔ مستحفظین آنجا گفتیم بلکه زیاده ازآن سیاست و عذاب برای‌آنها خواهد بود. این مختصر را برای استحضار آن فرزند نوشتیم. عالیجاه سهراب خان را هم فرمودیم با دو فوج سربازو یك فوج سواره که دارد، درکنارخوی نشسته در زیر حکم و اختیارآن فرزند باشد. عالیجاه سردار با اقتدار حسین‌خان را هم با سپاه و توپخانه‌که در رکاب بود مأمور به‌توقف دهخوارقان‌داشتیم تا ان‌شاءالله تعالی کارها به‌مصالحه بگذرد. عالیجاه فتحعلی‌خان اگر از آن راه برگشته باشد، او را از بین راه روانه نماید که بیاید و به‌ما ملحق شود و اگر برنگشته باشد ما خود در اردوی روسیه او را خواهیم دید. فی‌ربیع‌الثانی ۱۲۴۳.»

۴۸

رقم نایب‌السلطنه عباس میرزا به‌بهرام میرزا[1]

[اول ربیع‌الثانی ۱۲۴۳]

فرزندی بهرام میرزا بداند که حالا که ما خودمان برای مصالحه به‌اردوی روسیه رفتیم، خواه روسیه از آب گذشته باشد یا نگذشته باشد، خواه در بین گفتگوی صلح برسر خوی بیایند یا نیایند، کار از دو شق خارج نیست یا مصالحه می‌شود و ان‌شاءالله رفته‌ها را هم می‌گیریم یا مصالحه نمی‌شود. اگر مصالحه شد مطلب حاصل و اگر نشد ما خودمان که آنجا هستیم قراری درکار خواهیم داد که کار خوی و ساخلو خوی مثل ساخلو سایر جاها نشود که هم آبروشان رفت هم خودشان ضایع شدند. چون ظاهر این است که پیشتر از مصالحه، متارکه نشود. آن فرزند و مستحفظین آنجا باید مردانه محکم نشسته اگر همهٔ دشمن فرضاً برسر خوی بیاید باك نکنند که ما کار

۱ــ مرقع شمارهٔ ۳، آرشیو وزارت امور خارجه‌ایران، برگ ۵۱.ــ کلیشه شمارهٔ ۲۷

را به‌فضل خدا بروجه دلخواه و مصلحت خواهیم‌کرد حالا کـه ما برای مصالحه به‌اردوی روسیه رفتیم، هـرگاه آن فـرزند و مستحفظین ثابت‌تر باشند کار خوبتر و زودتر می‌گذرد و عاقبت امور به‌خوبی و خوشی خواهد بود.

۴۹

رقم نایب‌السلطنه عباس میرزا به‌بهرام میرزا[1]

[پنج شنبه دوم ربیع‌الثانی ۱۲۴۳]

اثر مهر عباس میرزا: عبده‌الراجی‌عباس.

هوالله‌المحمود

فرزندی بهرام میرزا بداند که امروز به‌منزل کافی‌الملك آمدیم.مذکور شد که در تبریز کوچ بعضی بیرون رفته چون این خبر طور بدی به‌عرض رسید و احتیاط کردیم که مبادا همین‌طور آنجا هم شهرت کند، لابد این مختصر را به‌آن فرزند نوشتیم که بداند ما فردا صبح جمعه وارد شهر تبریز می‌شویم وجواب این دشمن را و مثل این دشمن را می‌دهیم. ایلچی انگلیس هم آمد. سخن پسقویچ همین است که ارس سرحد باشد و خسارت وصول شود و ایلچی مختار برود و بگذراند. ما هم قائم‌مقام و ایلچی‌را امروزتعیین کردیم و فردا می‌روند.

۱ـ مرقع شمارهٔ۳، آرشیو وزارت امورخارجه ایران، برگ ۵۰.ـ کلیشه۲۸

ارسطوف هم مأمور است که در هرجاهست حرکت نکند و جنگ و دعوی‌نباشد. آن فرزند باید ارامنه را همان‌طور که فرموده بودیم مضبوط و منظم داشته مطمئن خاطر به‌کار خود مشغول باشد و داند هروقت هرخبری که اخبار آن لازم باشد و اتفاق افتد خودمان به‌آن فرزند می‌نویسیم. مستحفظین را هم قدغن کند که با نهایت خاطر جمعی به‌خدمات محوله اشتغال نمایند.

۵۰

به‌آقا احمد نوشته است[۱]

[۴←۱۵ ربیع‌الثانی ۱۲۴۳]

«آقا احمد منظور من از اینکه شب خبر کردم این بود که آدمی برود سلمان خان را ازسراب خبر کند و خوانین طالش را در طالش. و هرگاه دست رس به‌خدمت والا داشتم خودم رقم صادر می کردم و می‌فرستادم، لکن احتیاطاً امیرزاده را خبردار کردم که زود آدم بفرستند. باز هم اعتقاد من این است که اگـر آدم قوچاق است، قـوچاق بـرود سلمان‌خان و خوانین طالش زودخبر شوند. ان‌شاءالله تعالی کارسازی می‌شود چراکه آدمهای میرحسن‌خان تا بعد از ظهر حوالی عصـر در حوالی زنگبار و قراکوش بوده‌اند، بار پائین‌آورده،اسب برهنه کرده، علف‌می‌چرانده‌اند. اما خودش را کسی ندیده. یخدان پیش آدمهایش بوده. آدم از دیشب تا حال به‌اطراف فرستاده‌ام تا ظهر هم‌مأیوس‌نیستم

۱ــ مرقع شمارهٔ ۲۲۱۴ کتابخانهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار.

که ان‌شاءالله تعالی به‌اردو بیاید. اما دیشب تا حالا آرام ندارم، از بس تشویش دارم که او به‌جنگل برسد، فسادی برپا شود. آدمهای نواب امیرزاده تفحص نمایند ببینند شاید میرحسن‌خان در اوجان و چمنها باشد، جائی نرفته باشد یابَنّیِ اِذْهَبُوا فَتَحَسَّسوا مِن یوسفْانه لایایسُ مِن روح‌الله اِلاّ القومُ‌الکافِرونَ[1]. میرحسن‌خان حالا یوسف ماشده است بل عزیزتر. چه خاك‌سر کنم. امان ازمرارت زندگانی‌دنیا که همه‌قرمساقهای عالم به‌من حسدمی‌برند وهمین زحمت بیماری وبیخوابی دیشب و کوه و کتل و تاریکی را و تشویق و اضطراب را با مملکت سودا نمی‌توان کرد. نوشته بودی که چرا شب به‌عمارت نیامدی. اولا حکم‌خط مبارك نایب‌السلطنه رسیده بود، برای حرکت خادمان حرم در غاز انجای، بمانم و بی‌اذن چه‌طور می‌توانستم بیایم ثانیاً امروز هم هنوز حکم نرسیده که اهل اردو چه کنند. اینجابمانند، اوجان بیایند، سالیان‌بروند و من حیرت دارم که که کجائی هستم. خلق هم در حیرتند. هیچکس مالش را به‌هیمه و علف نفرستاده و هیچ‌چیز بهم نمی‌رسد. اگر من تنها برخیزم و بیایم این خلق را چه‌کنم دیروز از یکی غفلت شده، چندین روز مرارتش را باید کشید و چندین نفس برباد خواهد رفت. این باقی را یکجا سر به‌صحرا نمی‌توان داد.»

۱ــ سورهٔ یوسف آیهٔ ۸۷

۵۱

احتمالاً به‌آصف‌الدوله‌نوشته شده است[۱]

[۱۲←۱۵ ربیع‌الثانی ۱۲۴۳]

از قفس رفتم ز پروازی به‌نزدیکی دام
کاش بودم قوتی از بهرپرواز دگر

از اردوی نایب‌السلطنه تا اینجا آمدم که شاید شرط بندگی به‌جای آید، در این حالت از خدمت عالی دور نشوم. طالع مساعدت نکرد. از قرا ملك نتوانستم بگذرم . این آرزو را با خود بردم اما اذن گرفتم که عالیجاه اخوی فتحعلی خان خدمت عالی برسد و در باب این‌کار مصالحه که در میان داریم عرضی بکند. معلوم است که عرض بندگان‌عالی در خاکپای شاهنشاه وقع وتاثیر جداگانه دارد. دسترس به‌نواب نایب‌السلطنه روحی فداه نداریم. وعده را سی روز قرار داده‌اند تا ازآنجا خبر برسد وبه‌دارالخلافه اعلام شود، وعده به

۱ــ مرقع شمارهٔ ۲۲۱۴ کتابخانهٔ مدرسه عالی سپهسالار.

سر می‌آید و کار از کار می‌گذرد و پشیمانی را سود نیست. محضاً‌لله برای بقای دولت و مملکت شاهنشاه روحنا فداه لازم است که شما ماجرا را هرطور تعیین کرده‌اید و به‌چشم خود می‌بینید بنویسید والسلام.»

۵۲

رقم عباس میرزا نایب‌السلطنه به‌فتحعلی‌خان رشتی[1]

[۱۲←۱۵ ربیع‌الثانی ۱۲۴۳]

محل مهر عباس میرزا: عبده‌الراجی عباس

هوالله‌المحمود

«امیرالامراءالعظام فتحعلی‌خان بداند که در باب کارتبریز که نوشته بود، بسیارخوب است و همین علامت این است که منظور سردار مشارالیه‌صلح ورد تبریزاست. آن‌عالیجاه هم بسیار درست کرده که مشغول‌کار آنجا شده و در باب تکالیف که نوشته بود حرف کسی‌را نشنویم کسی مخالف‌عرض آن‌عالیجاه‌عرضی‌نمی کند. عرض‌همه‌باعرض آن‌عالیجاه موافق است و عرض آن‌عالیجاه از روی فدویت و دلسوزی است. لیکن تکلیف صلح به‌این وضع اشد از تحمل جنگ است، چرا که در این صلح آنچه نیست در مدت کم مطالبه می‌شود و در جنگ

۱ــ از مجموعهٔ اسناد خانوادگی تیمسار سپهبد چنگیز امیر وشمگیر.

ر.ك. به کلیشه۲۹

آنچه هست همان را باید داد و در جنگ اگرچه بی‌صرفه باشد لیکن اقلاً تکلیف فوق طاقت در میان نیست. باری اهتمامی بکنید که کار بگذرد و بداند که اگر از کسی هرچه دارد همان را بخواهند ودرمهلت کم بگیرند ممکن است بدهد و اگر زیاده برمقدور از کسی بخواهند و مهلت زیادتر درمیان باشد بازممکن است که متحمل بشود، فوق طاقت خواستن و آنگاه درمدت قلیل، امری بسیار عظیم است. اگر ما مقدور می‌دانستیم باز این فقرات را نمی‌نوشتیم. اگر منظور جناب سردار مشارالیه صلح باشد تکلیف صلح را طوری می کند که اولیای دولت علیّه تحمیل جنگ را آسانتر از قبول تکلیف صلح ندانند و نگویند خرج ده یك تکلیف صلح، کفایت کار جنگ را می کند. آخر آن عالیجاه خود نوکر این دولت است و همه راه و رسمها را می‌داند. این‌مراتب‌را ما برای گذشتن‌کار صلح می‌نویسیم. این را هم می‌داند که هرکس هرچیز آسانتر است آن را اختیار می کند. بعد ازآنکه قبول تکلیف صلح مشکلتر شد اگر فرضاً استعداد جنگ نباشد هم چاره جز جنگ و زحمت بندگان خدا چه‌خواهد [بود]. مشهور است.

غریق ارچه نمی‌داند شنائی،

زند تا می‌تواند دست وپائی

و حال صلح و نصرت ما [ـ][1]»

۱ــ از این‌جا یك سطر در موقع صحافی و تذهیب بریده شده است.

۵۳

رقم عباس میرزا به‌فتحعلی‌خان رشتی[1]

[۱۲←۱۵ ربیع‌الثانی ۱۲۴۳]

محل مهر عباس میرزا: عبده‌الراجی عباس

«عالیجاه فتحعلی‌خان قدیمی فدوی و بیگلربیگی تبریز بداند که ان‌شاءالله بعد از انجام این خدمت که به‌آن‌عالیجاه محول است و به ازای زحمت آن عالیجاه، محال فومن را به‌سیورغال خود دانسته و همین نوشتهٔ سرکار را حجت خود داند و امر مملکت گیلان را در وقت اختیار ما ان‌شاءالله سپرده خود بالاستقلال دانسته و نسلاً به‌نسل ما خود دانسته از روی کمال امیدواری، با نهایت شوق به‌خدمات محوله به‌خود پردازد وداند که کمال‌اطمینان به‌فراست و کیاست و کارگزاری آن عالیجاه داریم. تا نوکر به‌خدمت مأمور نشود مرتبه و کارگزاری نوکر از کجا معلوم می‌شود، مثل طلاست که به‌محك نرسدغل

۱ــ مجموعهٔ اسناد خانوادگی تیمسار سپهبد چنگیز وشمگیر.

وغش او معلوم نمی‌شود. تحریراً فی‌شهر ربیع‌الثانی سنهٔ [۳]۱۲۴»[۱]

در حاشیه به‌خط محمدشاه اضافه شده است:

«حکم ولیعهد مغفور مطاع است که التفات درباره فتحعلی‌خان بیگلربیگی واولادش بشود، همینطور که حکم فرموده‌اند»

مهر محمدشاه

۱ـ رقم آحاد این تاریخ کمی محو شده است.

۵۴

رقم عباس میرزا به‌فتحعلی‌خان رشتی[۱]

[۱۸ ← ۲۱ ربیع‌الثانی ۱۲۴۳]

محل مهر عباس میرزا: عبده‌الراجی عباس

«امیرالأمراءالعظام فتحعلی‌خان بداند که جناب سردار روس همراه بیجن‌خان رضا مندی بسیار از بنای ملاقات ما و خود کرده و صریحاً نوشته بود وقوع ملاقات و گفتگوی بی‌واسطه برای مصالحه بهتر است و کار خوبتر و زودتر می‌گذرد. نمی‌دانیم بعد از ورود تبریز چه واقع شده که آن را که موجب زود گذشتن صلح می‌دانست به‌تأخیر انداخته است و حالا هم اعتقاد ما همان اعتقاد جناب مشارالیه است و امید کلی داریم که بعد ازملاقات، کارها بروفق انصاف بشود و این‌خصومت زیاده از این میان دو دولت نماند و کار زود بگذرد. آن عالیجاه هم چنین می‌دانیم که این را

۱ــ از مرقع متعلق به‌تیمسار سپهبد چنگیز وشمگیر. ــ کلیشه ۳۰

اولی وانسب داند. زیاده مرقوم نمی‌داریـم. آن عالیجاه ظاهر است که در انجام و اتمام کار مصالحه آنچه مقدور است خواهد کرد و آرام نخواهد داشت.»

۵۵

رقم عباس میرزا نایب السلطنه به ایچ آقاسی‌باشی[۱]

[شعبان ۱۲۴۳ ه.ق]

محل مهر عباس میرزا: عبده‌الراجی عباس

عالیجاه مقرب الخاقان و مؤتمن‌السلطان ایچ آقاسی‌باشی بداند چون درین سفر مصالحه، آنچه لازمۀ اخلاص کیشی و خیراندیشی و دولتخواهی بود، از آن عالیجاه صداقت آگاه ملاحظه شد، در میان‌خود و خدا برخود قرار دادیم که بعد از این آن عالیجاه را یکی از چاکران صدیق خالص خود دانسته به سر مبارك شاهنشاه و به‌مرگ فرزندی محمد میرزا که حرف احدی را درباره آن عالیجاه گوش نخواهیم‌داد و شفقت قلبی مارا مادام‌الحیواة دربارۀ خود کامل دانسته و تا خلاف قاعده فاحشی خدا نخواسته عمداً از آن عالیجاه سر نزند سلب اعتماد ما از آن عالیجاه نخواهد شد. عین دستخط ما را مایه اطمینان خود دانسته حجت شمارد. تحریراً فی شعبان در منزل ترکمان چای ۱۲۴۳.

۱ــ از مجلۀ راهنمای کتاب، سال یازدهم، شمارۀ ۵

٥٦

[نامه‌ای است که قائم‌مقام به کلنل جان مکدانالد نوشته است][۱]

[نیمهٔ اول رمضان ۱۲۴۳]

هو

دوستان اعتضادا مخلصان استظهارا مشفقا مطاعا

ذریعه[ای] که خدمت نواب نایب‌السلطنه روحی فداه ارسال داشته بودید رسید. در باب تحویل دادن پول فرمودند ما شما را امین کرده‌ایم، شاهنشاه روحنا فداه هم شما را امین فرموده‌اند، و از ما کسی برسر آن پول نیست. کلبعلی بیگ آدم عالیجاه منوچهرخان که هست به‌اختیار شماست. خود سرنیست و هیچ اختیاری با او خودش فی‌نفسه نمی‌باشد. مختار و امین و وکیل و کفیل در این کار، من جمیع‌الجهات شما خودتان هستید. بایدهرچه مقتضی امانت و وکالت و اختیار دانید، در باب تحویل دادن این تنخواه به‌عمل آرید و امید

۱ـ شادروان استاد مینوی، مجله یغما، سال هفتم، شمارهٔ یازدهم.

داریم که‌هر کاری که به‌اختیار شماباشدضرری‌از آن به‌دولت علیّه‌ایران عاید نشود. دیگر در باب نیم کرور فرمودند هرخبری تا تـار شما از هندوستان آورده باشد از روی اعلامی خواهد بودکـه شما خـود به اقتضای خیرخواهی ما کرده‌اید، اگر نقصی درین کار باشد چارهٔ آن باز موقوف به‌سعی و اهتمام شماست. برخودتان معلوم است که‌هرگاه یك پول سیاه از این شش کرور نیم کم باشد روسیه بهانه خواهندکرد و بیرون نخواهند رفت و مثل آنست که ما هیچ نداده بـاشیم و شما هیچ نکرده باشید. واسطهٔ گفتگوی ما و جنرال پسقویچ در معنی شما بوده‌اید و شما به‌اینجا قرار دادیدکه شش کرورونیم بگیرد واین چند ولایت را خالی کند، و همچنین واسطهٔ فیمابین ما و دولت انگلیـس و کمپنی هم شما بوده‌اید و شما به‌اینجا قرار دادید کـه این تنخواه به امداد ما برسد، و خـود در زمان حضور قبول کردیدکه نیم کـرور را حالا برروی این‌شش کروربگذارید، بدهید بیرون‌بروند. درین‌صورت باز بهتر می‌دانیم که شمارا درین‌کار نیز مختار کنیم. منظـور مـا بیرون شدن روس است ازآن ولایاتی که شما خود واسطه بـوده‌اید و قـرار داده‌اید. کسی هم جز شما نداریم که از جانب ما وساطـت گـفتگو با روس کند، یا توسط امداد انگلیس نماید، یا وکالـت در بـاب درست تحویل دادن این‌تنخواه نماید. کفیل این‌هرسه‌کار درحقیقت شماهستید و بس و هرچه صلاح ما را بدانید و بکنید مختارید. فرمودند عالیجاه حکیم اینجاست از خواهش و فرمایش ما بی‌خبـر نیست، البته به‌شما اعلام‌کرده است. والسلام.

۵۷

به‌فتحعلی‌خان نوری نوشته است[1]

[اواسط رمضان ۱۲۴۳]

برادر با جان برابر مهربا[ن]. می‌دانم تا چه حد جویاهستید که از بهبود احوال من استحضار بهم رسانید. لهذا اطمینان می‌دهم شما را که الحمدالله بهبودی کامل حاصل شد و قلع ماده ناخوشی به‌عمل آمد و حکیم صاحب حذاقتی کرد که کار ارسطو وجالینوس بود.دیگر از اخبار [ـ][2] این حدود استفسار نمائید ارومی به‌فضل خدا و توجه شاهنشاه خالی شد ودر حقیقت ثواب آن بهرهٔ آن برادر است چراکه در فرستادن کرور است [سته] به‌حسن‌سعی و کمال اهتمام شریك‌غالب بودید حالا هم محمد طاهرخان که حامل کرور سابع بود خودش را به‌خوی نزد بایقراطیف[3] فرستادم، زحمت پول تحویل دادن راکشید و

۱ـ مرقع شمارهٔ ۲۲۱۴ کتابخانه مسجد سپهسالار.

۲ـ یك کلمه ناخوانا

۳ـ *Payghratyoff*

آنگاه با آن پول که به‌ارومی نزد بایقـرا طیف رفت روسیه را سه‌روزه اخراج کرد و درباب استمالت ارامنه اهتمامات کرد که هـرگـز از او امید نبود و ضربها به‌جنرال ارومی و لازروف[1] ارمنی ملعون که باعث همهٔ مفاسد ارمنی او بود، زد و کارهای خوب از پیش برد کـه مـزید اعتماد [ـ][2] به‌او شد. کار ارامنهٔ سلماس را به‌او محول کردم و چنین می‌دانم که با همهٔ صاحب منصبهای روس و گرجی و ارمنی اگر او را به‌ترازو بگذاریم از تربیت آن برادر برهمه خواهدچربید. تـا خـلاف خواهش او راهی بروند، فوراً اسب خودرا سوار و راه تفلیس را در پیش دارد و خاطر جمع باشید که آنجا هم برود پدر این بد مذهبها را خواهدسوزاند. خدمتی که به‌عهده او گذاشته‌ام از پیش خواهد بـرد. امروز کمال رضامندی ازاو بهمرساندم. درین سفر لازم بود به‌آن‌برادر اظهار کنم. باقی بقای وجود شما.

۱ـ *Lazaroff*

۲ـ یك کلمه ناخوانا

۵۸

به‌میرزا موسی‌خان نوشته است[1]

[اواخر جمادی‌الآخر ۱۲۴۴]

«برادر مهربان عزیز   تا به‌تبریز نرسیدیم خوی را خالی شده می‌دانستیم، حتی در مراغه عالیجاه امیر اصلانخان به‌استدعای رقم حکومت آمده‌بود. اما روزی که وارد شدیم معلوم شد که قسط شش‌ماهه و هفت ماهه کلاً با هرچه درخانه نایب‌السلطنه و نوکرها از طلا ونقره وجواهر به‌ارك تبریز وشهر خوی رفته، هنوز ۲۱۶۰۰۰ تومان از کرور هشتم باقیست و وعده رسیده و ۱۰۰،۰۰۰ تومان شما نرسیده. خوی در شرف بیع لازم است. ناچار درآمدن ایلچی مختار روس تعجیل کردیم می‌گفت تا خوی یکسره نشود نمی‌آیم. به‌هزار لطایف حیل آوردیم. بعد از همه سعی و حك و اصلاح ، ۵۰،۰۰۰ تومان نقد به وعدهٔ پنج روزه‌خواست. شمامی‌دانید چه‌آتش‌برسرما باریده تاداده‌ایم

۱ــ مجلهٔ یادگار، سال ۱، شمارهٔ ۲، نقل از مقالهٔ غرامات معاهده ترکمن‌چای، به‌قلم اقبال آشتیانی.

و اوبعد از گرفتن وجه تن بگفت و شیند مطلب در داده است. بعدذلك ۱۶۰۰۰ تومان خواست تا سلماس را خالی نمود و در این ۶۶۰۰۰ تومان معادل ۲۴۴۶ تومان تفاوت باجقلو شدکه البقایا برداشتند، ۷۸۶ تومان هم تا امروز به‌گرجی و ارمنی نفع‌داده‌ایم و حالا از غره تا بیستم رجب ۱۰۰،۰۰۰ دیگر باید بدهیم که خوی خالی شود والا سلماس با ما و خوی باآنها خواهد شد. العیاذبالله تعالی. بلی بعد از ادای این پنجاه، تاعید برای صدی که مانده مهلت داده‌اند به‌این شرط که مکنیل برای ۱۰۰،۰۰۰ تومان شما به‌طهران رفته حجت به‌مهر چند نفر ازماها برده اگر خبر خیری ان‌شاءالله ازآن جا برسد مهلت است والا باز حرف درخوی می‌رود، به‌این معنی که بلوکات را وا می‌گذارند قلعه را نگاه می‌دارند. هیچ مسلمان مقروض‌کافر نشود. هرکه درجهاد سستی‌کند به‌این سختی‌ها گرفتار می‌شود. خدا روی جنگجویان ایران را سیاه‌کندکه جنگ به‌راه انداختند و در میدان نایستادند. دو سال است مرارت باماست و باز راحت و فراغت باآنها.

آه ازآن قوم بی‌حمیت بی‌دین. اسدعلی و فی‌الطرادنعامه

عاجز و مسکین هرچه دشمن و بدخواه.

۵۹

به‌بهرام میرزا معزالدوله[1]

[آخر جمادی‌الآخر ـ دوم رجب ۱۲۴۴ ه.ق]

«قربانت شوم   جواب و سؤال خودتان را با پولکونیك مرقوم فرموده بودید، بسیار بسیار محظوظ و امیدوار شدم. ایلچی روس یك هفته است به‌دارالخلافه‌رفته. انبورگر هم اینجا نیست. فدوی کاغذ به‌ایلچی نوشتم. چاپار به‌زودی فرستادم که جواب بیارد. شما منتظر جواب ایلچی مباشید، چراکه البته طول خواهد کشید. سخن حسابی این است‌که تا ۲۳ جمادی‌الاول مالیات خوی با روس است، بعد ازآن باشماست. خاطر جمعانه بر سراین حرف بایستید و تشکیك وتشویش مفرمائید. درباب قورخانه، رقم نواب نایب‌السلطنه را به پولکونیك‌خواهم فرستاد و انشاءالله تعالی. دو هزار و نهصد تومان تنخواه‌که به‌عباسیه فرستاده‌اید آنقدر باعث خورسندی و خشنودی

۱ـ مخزن‌الانشاء، صفحات ۵۹ـ ۲۵۴.

چاکر قدیمی شد که حد و پایان‌ندارد. جناب اقدس الهی عمر و دولت شما را زیادکند و حضرات خوی را در چاکری و بندگی سرکار ثابت و صادقتر بدارد. هرچند فوق این‌که هستند امکان عقلی ندارد، خدا از آنها راضی باشد.

مطلّب‌خان رانــواب نایب‌السلطنه روحی فــداه بــرای ساختن نشانهای روس خواسته‌اند. هروقت از پریشایی برآیدالبته زودترروانه فرمائید. درباب ایروانی‌ها، حقیقت این است که آنها برای غربت وبی خانمانی و بی‌نانی حق دارند. ما هم به‌این جهت حق داریم کــه قوهٔ زیاده براین نیست. سلماس هم حق داردکه‌اینقدرکاه و همیه نمی‌تواند بدهد. اما معهذا لمراتب باید شما به‌طورهای خوش این ایلات ایروان را متقاعد فرمائیدتابهار شود، ماها هم تقی‌خان و خدا دادخان راطوری می‌سازیم، از اینجا می‌فرستیم. درباب پول عالیجاه امیراصلانخان، با حضرات خوئی گفتگوئی بفرمائید و به‌فدوی اعلام دارید. مــواجب حاجی و عبداله بیگ راکــه داده‌اید، به‌عالیجاه میرزا اسمعیل گــفتم، ان‌شاءالله تعالی‌طوری‌که بتواند صورت بدهد، هرچند حاجی امامعلی مطلع است که نایب‌السلطنه روحی فداه چه فرمودند. والسلام.

٦٠

رقم نایب‌السلطنه عباس میرزا به‌بهرام میرزا[1]

[اواسط رجب ۱۲۴۴ ه.ق]

محل مهر عباس میرزا: در دریای خسروی عباس.

فرزند ارجمند کامگار بهرام میرزا بداند که در باب قورخانهٔ سرکاری که در خوی هست وزیر مختار روسیه با عالیجاه امیرالامراءالعظام فتحعلی‌خان بیگلربیگی تبریز قرار داد کرده‌اند که هرچه از قورخانه سرکاری در آنجا موجود هست تصرف نکنند و به گماشتگان سرکار رد و تسلیم نماید. آن فرزند موافق همان قراردادی که آنها با عالیجاه بیگلربیگی مشارالیه کرده‌اند هرچه قورخانه‌موجود در آنجا هست از آنها مطالبه نماید و معلوم است آنها از قراردادی که کرده‌اند تخلف نخواهند کرد وقورخانه را رد و تسلیم خواهند نمود. در عهده شناسند تحریراً فی‌شهر جمادی‌الثانی ۱۲۴۴»

۱ـ مرقع شمارهٔ ۳ آرشیو وزارت امورخارجه ایران برگ ۱۶ـ کلیشه ۳۱

٦۱

به‌حاجی میرزا موسی‌خان نوشته است[1]

[دههٔ سوم رجب ۱۲۴۴ ه.ق]

هو

نور چشما، اخا، عزیزا سلمك‌الله تعالی.

ان‌شاءالله تعالی صحیح وسالم به‌دارالخلافه رسیده خواهی‌بود. از تشویش سرمای عرض راه هوش و حواس به‌من نمانده. روس از خوی بیرون رفت. اما آن قدر ماند که پنج‌شش هزار تومان ضرر تازه به‌تحریك کوچك‌خان و آقا فتح‌الله به‌ما زد. وزیر مختار شش روزه مهلت به‌پولکونیك خوی داده بود اما ترك اطاعت و اعتنا نمود و به تحریك آن مضر، اینهمه توقف نمود. پول غله و پنبه خوی در عرض سال دوازده قسط دارد. روس تا ۲۳ جمادی‌الاول حق دارد که این مداخل را ضبط نماید، بعد ذلك حق و مال دولت ایران است. درین

۱ــ از مرقع شماره ۳۵۴ خطی فیروز، نسخهٔ کتابخانهٔ مجلس شورای ملی.

صورت هرچه کوچك‌خان زیاده از حق تا ۲۳ داده و برده باشد نواب نایب‌السلطنه روحی فداه به‌انصاف وزیر مختار محول می‌فرماید که استیفای این‌حق دولت علیّه‌ایران را بکنند، انشاءالله تعالی.

توپهائی که بایست از عباسیه برای سرکار نایب‌السلطنه به تبریز بیاورند اسدالله یاور رفت دید، هرچه بی‌مصرفست می‌دهند. گزارش را عریضه نوشت حکم شد که مراجعت کند. توپها را نگرفت و آمد.

جنرال بایقراتیف که در بایزبد است بدعتی گذاشته، از هربار کاروان چهار قران در منازل با یزید می‌گیرد. با آمبورکر گفتگو کردیم جواب داد به‌او نمی‌نویسم، به‌جنرال آنشف می‌نویسم. دوباره شرحی از جانب والا به‌او نوشته شد که سوادآن را فرستادم به‌بینی. هرگاه دراین باب با وزیر حرف بشود دانسته باش که تا به‌مصالحه با عثمانی، با یزید متعلق به‌روس نشود یادولت‌عثمانلو، تحلیل نرود که کار یکسره شده باشد، بایزید و قارص و هرجا امسال روس از عثانلو گرفته مال او و خاك او حساب نمی‌شود که موافق عهدنامه ما مستحق باج و گمرك باشند چون یقین داشتم که ضرور می‌دانستی، نسخه عهدنامه با خود ببری، لهذا به‌میرزا حسین گفتم مسوده [آن را] بنویساند، زود بفرستد برای تو.

سرحد ماکو و با یزید را بایقرا تیف تجاوز کرده زیاده از آن حدی که میان ما و عثمانلو بود می‌خواهد تصرف کند، به‌زور وستم محض.

بلیت ایروانیها را میرزاآمبورگرنداد. گفت کاغذ به‌پسقویچ می‌نویسم، باچاپار خود می‌فرستم. هرچه کردیم بلیت به‌دست خودشان

بدهد یاهمان‌کاغذ پسقویچ‌رابه‌خودمان بدهد بفرستیم قبول نکرد. کاغذ وزیر مختار را هم‌که باز نشان دادیم مطلقا در باب ملك مـردم ننوشته بود. بسیار مأیوس شدیم از این رهگذر.

باید آن برادر خدمت بندگان حاجی معتمدالدوله عرض بکنی و باعالیجاه مخدومی مطاعی، میرزاابوالحسن‌خان درست حرف‌بزنی، شور و صلاح نمائی. بعدذلك یك مجلس منعقد شود و در امور مفصله از جانب همایون با وزیر مختار مکالمه اتفاق افتد.

درباب املاك کسانی که به‌این طرف‌آیند، سخن وزیر مختار آن است‌که مراد از لفظ جنبتین ارس همان‌کنار نهر است‌که متصل به‌نهر باشد و به‌این بهانه املاك مردم را نداد و نمی‌دهد. در بـاب صد پنج گمرگ عذر او این است‌که در قزوین و طهران و زنجان از تاجـر ما چیز خواهندگرفت، لهذا ما صد پنج را نمی‌دهیم و سخن ما این است که هرتاجرکه به‌عراق نرود همین‌جا معامله نماید چرا صدپنج را موافق عهدنامه نمی‌دهد. او جوابی می‌گویدکه مطلقاً به‌عهدنامه دخل ندارد. زور است.

درباب سرحد ماکـو کـه موافق رفتار عثمانلو رفتـار نمـایند، راهداری با یزید بدعت است و همچنین قیدی در عهدنامه نیست. باید ان‌شاءالله موقوف شود عالیجاه مخدومی مطاعی خود می‌دانندکه این طایفه همینکه حرفی از خودشان باشد، در امثال ایـن امـور چه قـدر اصرار و سختگیری دارند. حالاکه ازآنها این ستم به‌ما می‌شود ماهیچ نگوئیم‌وبالمره از جانب صاحبکار اظهار نشود باعث اثبات عمل آنها می‌شود اما درصورتی که به‌حکم دولت حرف بزنید،ایستادگـی شود،

دراثبات حقیقت خودمان، ومنتهای یادآوری شودکه ازپیش درنروید.

مواد کاغذهائی که پسقویچ و همین گریبایدوف در ایروان برای کار همین ایروانیها به‌میرزا جعفر مهندس داده بودند برای تو فرستادم که‌به‌نظر صاحبی و مخدومی برسانی، بدانندکه علانیه خلاف قـول و قرار خود می‌نمایند.»

٦٢

مخاطب نامه معلوم نیست[۱]

[تاریخ آن معلوم نیست]

«عالیجنابا نور چشم مکرم مهربانا تعهدی که در بابت موقوف داشتن قسط سه‌ماههٔ خوی واستمالت ارامنه کرده بودید به‌نوعی که مقتضی محبت قدیم و قلبی من با آن خانواده و آن نور چشم به خصوصه بود به‌عرض نایب‌السلطنه روحی فداه رساندم. هنوز تعهد به‌جا نیامده آنقدر اظهار لطف و خشنودی فرمودند که حد و نهایت ندارد. پس وقتی که تعهد را به‌جا آورده، به‌خواست خداخدمت به‌انجام برسد پایه التفات به کجا خواهد رسید. از آن نورچشم حسباً نسباً همین کردار مستحسن و مطلوب است. هیچ می‌دانی که تو گوهر کدام درجی و نطفهٔ کدام صلب. باری پروانه خط مبارك را البته خواهید دید و سرمایهٔ افتخار و امیدواری و

۱- مرقع شماره ۲۱۱۹ متعلق به کتابخانهٔ مسجد سپهسالار.

استظهار خواهید کرد. ای که‌دستت می‌رسد کاری بکن تا به کار آید و نهال مقصود به‌بار آید. زیاده نمی‌نویسم و ضرور نمی‌دانم. والسلام»

حواشی و تعلیقات

حواشی نامهٔ یکم

رونوشت این رقم[1] که مأخذ کار ما بوده درمجموعه‌ای خطی ازمنشآت قائم‌مقام به‌شمارهٔ ۷۸۲ متعلق به کتابخانه مجلس شورای‌ملی ضبط است ودرمجموعهٔ مزبور، این رقم عنوانی ندارد ولی از مطلع رقم پیداست میرزا ابوالقاسم قائم مقام که در آن تاریخ هنوز لقب قائم مقام نداشته، آن را ازجانب عباس‌میرزا نایب‌السلطنه به‌میرزا بزرگ قائم مقام اول نوشته است.

تاریخ انشاء این رقم، چنانکه درپایان آن قید شده ماه رجب است و از روی چند قرینه‌ای که درمتن رقم دیده می‌شود و در زیر به برخی ازآنها اشاره می کنیم، رقم‌مزبور درنیمه اول‌ماه‌رجب (قبل‌از دوازدهم) درسال ۱۲۲۸ قمری، درسال‌آخر جنگ اول ایران و روسیه و در حدود چهارماه پیش از بسته شدن معاهدهٔ گلستان (۲۹ شوال ۱۲۲۹ قمری) نوشته شده است.

اینک دلائل وقرائنی که برای اثبات این تاریخ می‌توان ارائه‌کرد:

اولاً: در این نامه ازموضوع آمدن ایلچی عثمانی وپاره کردن «حجت بغداد» درحضوریسنجی‌زاده عبدالوهاب ذکری به‌میان‌آمده است[2]. این واقعه به‌موجب تواریخ عصر قاجاریه، مربوط به‌سال ۱۲۲۸ و از این قرار بوده که از دیرگاه‌میان دولتین ایران وعثمانی بر سرحکمرانی بابان و شهرزور از محال کردستان وهمچنین‌استرداد اموال‌مسروقه زوار وتجارایرانی‌درعراق، اختلافاتی پدیدآمده بود و در این سال جلال‌الدین افندی برای حل اختلافات مزبور به سفارت از طرف دولت عثمانی، به‌ایران مأمور شد[3] و او در ۱۸ جمادی‌الثانی ۱۲۲۸ از راه بغداد به ایران آمد[4] و به حضور فتحعلی شاه رسید.[5]

ثانیاً دز اواسط این سند، میرزا ابوالقاسم قائم مقام از زبان عباس میرزا نوشته است «درباب تعیین روز حرکت ما که استفساری نموده بود ان‌شاءالله روز دوازدهم شهر جاری ازتبریز حرکت به‌خارج شهرخواهیم نمود...»[۶] و در کتاب مآثرالسلطانیه تألیف عبدالرزاق بیگ هم برای روز حرکت عباس‌ـ میرزا ازتبریز همین تاریخ ضبط شده ونوشته است «... در دوازدهم شهررجب از تبریز همین تاریخ ضبط‌شده ونوشته است «...در دوازدهم شهر رجب از ازتبریز حرکت فرموده وبرادران ارجمند درچمن او جان به لقای مهر افزون نایب‌السلطنه شادمان‌گشتند.»[۷]، نهایت اینکه عبدالرزاق بیگ این واقعه را جزو وقایع سال۱۲۲۹ ذکرکرده وهیچ‌تردید نیست که‌تاریخ۱۲۲۹ سهو کاتب‌بوده زیرا به‌طور تحقیق ومسلم، معاهده گلستان که به جنگهای ده ساله ایران و روسیه خاتمه داد در ۲۹ شوال ۱۲۲۸ درقریه گلستان بسته شد و درسال ۱۲۲۹ دیگر صحبتی ازجنگ میان دودولت نبوده، به‌علاوه مطالب دیگرتاریخ مآثرالسلطانیه درصفحات‌پیش وبعداین واقعه‌نیز نشان‌می‌دهدرقم ۱۲۲۹ اشتباه‌کاتب‌بوده‌است.

بنابراین تاریخ انشاء رقم مزبور درماه رجب سال ۱۲۲۸ قمری وپیش از روز دوازدهم بوده است و اشاره مؤلف مآثرالسلطانیه به اینکه برادران ارجمند درچمن اوجان به‌ملاقات نایب‌السلطنه موفق شدند نیز تأیید دیگری است براینکه این واقعه در رجب ۱۲۲۸ روی داده،زیرا فتحعلی شاه هنگام عزیمت‌ازتهران به‌سلطانیه، برخی‌ازپسران خود راباسپاهیانشان‌به‌سلطانیه‌خواست و این شاهزادگان در دههٔ اول رجب به‌تدریج به‌سلطانیه رسیدند[۸].

قرائن دیگری نیز درمتن مکتوب مورد بحث وجود داردکه تاریخ ماه رجب سال ۱۲۲۸ را برای تاریخ انشاء آن تصریح وتأیید می‌کند. ازجمله موضوع مصالحه ایران و روس‌ودخالت سفیر انگلیس برای گذرانیدن «امر مصالحه»[۹]، مسأله عراق وکردستان[۱۰] وهمچنین موضوع سان سپاهیان در حضور شاه‌را به‌عنوان‌قرائن لازم می‌توان ذکرکرد.

به‌طور خلاصه، بار دیگر یادآور می‌شویم که رقم مورد بحث در تاریخ دههٔ اول ماه رجب ۱۲۲۸ از تبریز به‌میرزا بزرگ قائم مقام‌که درالتزام رکاب فتحعلی شاه، درسلطانیه بوده نوشته شده است.

اینك توضیحاتی که درمورد پاره‌ای ازنکات‌مندرج درمتن نامه لازم‌است:

● **ص ۳۰:** در این رقم به‌موضوع متارکه و مصالحه‌ای که احتمال «قرارامر» برآن می‌رفته است در چند موضع اشاره شده است[۱۱]. این مصالحه ومتارکه را نباید با مذاکرات سال ۱۲۲۷ اشتباه‌کرد که درطی چهل روز متارکه جنگ (از اول ماه رجب تا ۱۰ شعبان) صورت‌گرفت ونه‌تنها به نتیجه نرسید بلکه تبانی و توطئه‌ای میان روسیه و انگلیس بودکه منجر به شبیخون خونین‌آصلاندوز وشکست ارتش ایران‌گردید. مصالحه و متارکه موضوع این نامه مربوط به روزهائی است که خبر عزیمت اردوی فتحعلی شاه و اجتماع سپاهیان ایران در اوجان شایع شده و به گوش رتیشچوف Retishtchoff سردار روسیه‌رسیده‌بودومقارن این‌احوال‌پیشرفتهای‌روزافزون ناپلئون‌دراروپاهم به‌طوری وضع سیاسی اروپا را دگرگون کرده بودکه روسها مصلحت خود را در پایان دادن به جنگهای ده‌ساله با ایران دیده بودند و به این نظر، سفیر انگلیس،سرگوراوزلی براونت‌راواسطهٔ‌مذاکرات‌کردند وبالاخره‌بر اثراصرار سفیرانگلیس، که صلح بین‌ایران و روسیه رابرای‌آنکه پیشرفت‌روسها رامحدود کرده باشد به‌مصلحت انگلستان می‌یافت، معاهدهٔ‌گلستان بسته شد.

● **ص ۳۰ سطر ۵:** موضوع «عراق‌وکردستان» وآن‌عبارت بوده‌ازاختلافاتی که از دیرگاه میان دو دولت ایران و عثمانی وجود داشته است.

این اختلافات مربوط به دوموضوع اساسی‌می‌شد: یکی امور سرحدات بابان و شهرزور ازمحال‌کردستان‌که عثمانی‌ها آنجا را متعلق به‌خود می‌دانستند و دولت ایران‌حق‌نظارت‌برانتخاب حکمرانان‌آنجا را ازنظر مصالح عالی‌کشور برای خود واجب می‌دانست. دیگری تجاوزات وسرقت‌هائی بوده‌که اعراب واتباع عثمانی نسبت به زوار وبازرگانان ایرانی معمول می‌داشتند و این دو موضوع موجب بروز ناامنی و اغتشاشاتی درنواحی کردستان وعراق شده‌بوده وخاطر اولیای ایران را نگران‌می‌ساخت. تا اینکه دراین سال (۱۲۲۸ قمری) جلال‌الدین افندی از جانب دولت عثمانی برای رفع وحل اختلافات بین دو دولت، به ایران‌آمد[۱۲].

جلال‌الدین افندی در ۱۸ جمادی‌الثانی درسلطانیه به‌حضور فتحعلی‌شاه

رسید[۱۳]. چون مذاکرات با او بی‌حضور سید عبدالوهاب افندی یسنچی زاده، ایلچی سابق عثمانی معقول نمی‌بود، او را به‌تبریزفرستادند تا هنگامی که شاه به اوجان خواهد رفت، درآنجا با حضور سید عبدالوهاب ونایب‌السلطنه یکجا گفتگوشود[۱۴]. ومنظور از «هروقت ایلچی واردشود» اشاره به‌همین جلال‌الدین افندی است وموضوع «مهمانان» هم که قائم‌مقام ازقول عباس‌میرزا نوشته اگر شاه به‌آذربایجان بیاید قراری به‌کارها خواهد داد و «... بنائی به‌کار مهمانان هم‌خواهندگذاشت که‌هرکس رفتنی است به‌طورخوش ملتزم رکاب همایون‌شده آهسته آهسته برود وهرکس ماندنی است طوری بماندکه نه او در کار خود مجال عرضی داشته باشد، نه ما هر روز درعرض حساب دیوان خجلتی ازعرض مخارج بی‌حساب داشته باشیم» دربارهٔهمین سفیران دولت عثمانی می‌باشد.

بالاخره بعدازتاریخ ۲۰ رجب که فتحعلی‌شاه به اوجان رسید مذاکرات آغازشد[۱۵] وپس از گفتگوهای‌بسیار، بنا به‌مندرجات‌ناسخ‌التواریخ «.. .عاقبت سخن برآن نهادندکه مبلغ ده هزارتومان که عبدالرحمن پاشا به قانون منال دیوانی برگردن نهاده که همه ساله تسلیم عمال ایران نماید از وی طلب‌نکنند. کارداران ایران ازاینقدرمضایقت نکردند وتمسك عبدالرحمن‌پاشا را به‌سفرای روم [منظورعثمانی‌است] سپردند...»[۱۶] و این‌همان «حجتی» است که‌درمکتوب مورد بحث به‌آن اشاره رفته است.

● **ص۳۳سطر۳:** «ایلچی‌راهم بعدازملاقات ومقاولات درتبریز خواهیم گذاشت».

مراد ازاین «ایلچی» ظاهراً جز فرستادهٔ ژنرال ردیشچوف سردار روسیه که درآن روزها به‌تبریزآمده بوده تاسرگور اوزلی براونت وزیر مختارانگلیس را واسطه صلح نماید[۱۷] و یا خود سرگور اوزلی، کس دیگری نمی‌تواند بود، زیرا در این هنگام علاوه بر این دونفر، فقط دونفر سفرای عثمانی نیز درتبریز بوده‌اند وقائم‌مقام به‌تصریح نوشته است. ایلچی را «در تبریز خواهیم گذاست وحال‌آنکه می‌دانیم عبدالوهاب افندی وجلال‌الدین افندی هر دو در رکاب نایب‌السلطنه به اوجان رفتند تا به‌موضوع اختلافات دولتین در حضور فتحعلی‌ـ شاه رسیدگی شود[۱۸].

●**ص۳۴سطر۱۵:** «قلعه‌لنکران و بلائی که ازوجودپیاده تازه کار گیلانی برسر آن همه نوکرهای دولت آمد».

شرح وتفصیل این قضیه چنین بوده که به‌دنباله جنگهای چندین و چند ساله ایران وروسیه، دامنه منازعات و زد وخوردها، درذی‌حجه ۱۲۲۷ مصادف با زمستان، به منطقه طالش کشیده شد و روسها بعد ازتصرف ارکوان به سوی لنکران تاختند. قلعهٔ‌لنکران به‌سربازان «عجم‌ومیرفندرسکی ولاریجانی و افشار» وتفنگچیان‌لاهیجانی‌سپرده شده بوده. دراین نبردکه درشب نهم ویا دهم‌محرم[۱۹] ۱۲۲۸ هجری روی داد جمع زیادی ازسربازان ومحافظان قلعه کشته شدند و لنکران به‌تصرف روسها درآمد. مؤلفان دوره قاجار درشرح علت این شکست چیزی ننوشته‌اند وهمین قدر اشاره کرده‌اند «تفنگچیان لاهیجانی و گیلانی» به واسطه کشته شدن سرکرده خود برجی را که حفاظت آن به ایشان سپرده شده بود، تخلیه کرده متفرق شدند وروسها «نردبان نهاده به‌بالا آمدند»[۲۰] ولی قائم‌مقام دراین‌مکتوب‌علت وسبب‌شکست‌لنکران‌را تازه کاربودن سربازان‌پیاده گیلانی دانسته ونتیجه گرفته است که قلعه داری مسأله مهمی است و درقلعه‌داری «اگر درپهلوی دو دسته نوکر پخته، یك دسته آدم خام باشد در جائی باید گذاشت که گمان دعوا نباشد، نه مجال دعوا نباشد.»[۲۱]

از مزایای دیگر این نامه این است که قدمت‌آثار باقی‌مانده قائم مقام را به‌سال ۱۲۲۸ و نه سال پیشتر ازآنچه ادوارد براون دانسته می‌رساند.[۲۲]

پاورقی‌های نامهٔ یکم

۱ــ در دورهٔ قاجاریه به دستورات‌کتبی ولیعهد اختصاصاً «رقم» می‌گفتند. (ر. ك به قائم مقامی،مقدمه‌ای‌برشناخت اسناد تاریخی،ص۷۸)

۲ــ ص۳۳سطر۵

۳ــ لسان‌الملك، ناسخ التواریخ، ج۱ قاجاریه، ص ۱۳۷، چاپ نگارنده وعبدالرزاق بیگ‌دنبلی، مآثر السلطانیه، و رضا قلی خان هدایت، روضة‌الصفای ناصری، ج نهم، ص ۲۰۳.

۴ــ هدایت. ص ۲۰۳

۵ــ هدایت نوشته است سفیرعثمانی درتاریخ ۱۸ جمادی‌الثانی به تهران رسید وبه حضور فتحعلی شاه بار یافت وحال‌آنکه درعموم تاریخ‌های این دوره

وحتی درهمان روضةالصفا (ص ۲۰۳) نوشته شده است فتحعلی شاه در دوازدهم جمادی‌الثانی به چمن سلطانیه وارد شد. بنابراین باید گفت ملاقات سفیرعثمانی با فتحعلی شاه، درسلطانیه بوده است نه‌درتهران.

۶ــ صفحه۳۲سطر۱۸.

۷ــ ص ۳۰۸.

۸ــ لسان‌الملك، ص ۱۴۴ ــ هــدایت ج نهم، ص ۲۰۳ ــ عبدالــرزاق بیگ، ص ۳۰۸ و صنیع‌الدوله، منتظم ناصری ج ۳، ص۱۰۲.

۹ــ ر. ك به ص،۳۰ و ۳۲و۳۳ درهمین‌کتاب وبا توجه‌به مراجع پاورقی شماره۸.

۱۰ــ ر. ك به همان مراجع وهمان صفحات.

۱۱ــ صفحات۳۰ و ۳۲و۳۳ درهمین‌کتاب.

۱۲ــ ناسخ التواریخ ج ۱ قاجاریه، ص ۱۳۷ وروضةالصفای ناصری، ج نهم؛ ص ۲۰۳.

۱۳ــ روضةالصفای ناصری، ص ۲۰۳.

۱۴ــ ناسخ‌التواریخ و روضةالصفا،همان صفحات.

۱۵ــ کلیه تاریخ‌های دورهٔ قاجاریه ورود فتحعلی شاه به اوجان را بیستم رجب نوشته‌اند جز مآثرالسلطانیه‌که ۲۲ نوشته است (ص۳۰۹).

۱۶ــ ناسخ‌التواریخ، ص ۱۳۷.

۱۷ــ صنیع‌الدوله، منتظم‌ناصری، ج ۳، ص۱۰۲، لسان‌الملك، ص ۱۴۴ وهدایت، ص۲۰۴.

۱۸ــ همان‌مراجع، همان‌صفحات.

۱۹ــ هدایت‌تاریخ واقعه راشب‌نهم‌محرم‌الحرام۱۲۲۸ نوشته (ص ۲۰۱) ولسان‌الملك وعبدالرزاق بیگ «شب عاشورا یعنی روز نهم ضبط کرده‌اند (ناسخ التواریخ ص ۱۴۳ ومآثرالسلطانیه ص ۳۰۵).

۲۰ــ همان مراجع، همان‌صفحات.

۲۱ــ به نامه دوم در همین کتاب نیز رجوع‌کنید که به‌قضیه لنکران و پیاده تفنگچی‌گیلانــی با عبارت « وجودشان بــدتر ازعدم بوده» اشاره نموده واضافه‌کرده است «به همین سبب ضربها خوردیم...».. (ص۳۷و ۷۳).

۲۲ــ تاریخ ادبیات‌ایران.

حواشی نامهٔ دوم

مأخذ ما درمورد این‌نامه مجموعه‌ای خطی‌منحصر به‌فرد ازنامه‌های قائم‌مقام ومتعلق به‌استاد مجتبی مینوی است. نامهٔ موردبحث را قائم مقام ازتبریز به کسی‌که نامش را نمی‌دانیم ودرناحیهٔ خلخال بوده نوشته‌است. تاریخ نامه به تصریح معلوم نیست ولی ازروی قرائن‌موجود درمتن‌نامه می‌توان گفت دراوائل ماه ربیع‌الاول سال ۱۲۳۲ قمری نوشته شده‌است زیرا درهمین نامه می‌خوانیم «میرزا ابوالحسن‌خان‌که به‌سفارت دولت بهیهٔ روس رفته بود مراجعت نموده وارد تفلیس شده است.»

چون این واقعه را تواریخ دورهٔ قاجار عموماً جزو وقایع سال ۱۲۳۲ ضبط‌کرده‌اند[۱] تاریخ انشاء نامه‌هم درهمان سال خواهدبود.از طرفی، مؤلف ناسخ‌التواریخ درشرح وقایع سال ۱۲۳۲ می‌نویسد «شاهنشاه ایران فتحعلی‌شاه جشن جمشیدی بگذاشت واین هنگام میرزا ابوالحسن خان از روس با فرستادگان پرملوف‌رسیدند وعریضهٔ سردار روس راباز‌نمودند».[۲]

به‌طوری‌که درتقویم‌های تطبیقی دیده‌می‌شود، دراین سال عیدنوروز با دوم جمادی‌الاول مصادف بوده [۳] و بدین ترتیب میرزا ابوالحسن خان در دههٔ اول جمادی‌الاول ۱۲۳۲ به‌تهران رسیده است وچون‌طی‌مسافت میان تفلیس تا تهران را باتوجه به‌ممکنات آن زمان در حدود دو ماه بدانیم[۴]، قاعدةً میرزا ابوالحسن خان دردهه اول ماه ربیع‌الاول درتفلیس بوده‌است.

بنابراین تاریخ نگارش این نامه هم در اوائل ربیع الاول ۱۲۳۲ خواهدبود.

واما موضوع این سفرمیرزا ابوالحسن خان چنین بود که چون جنگهای ده‌ساله روسیه و ایران بالاخره با میانجیگری و تلاش سرگوراوزلی براونت Sir Gore OuslY Brownt وزیرمختار انگلیس دردربار ایران، پایان یافت، [5] معاهدهٔ گلستان بسته شد (۲۹ شوال ۱۲۲۸ ه . ق) ومیرزا ابوالحسن‌خان شیرازی مأمورگردید باتحف وهدایائی به سفارت به‌سن‌پطرزبورگ رفته عهدنامه را به‌امضای امپراتور روسیه برساند ولی‌هنگامی که سفیرایران به‌سن‌پطرزبورگSaint Petersbourgرسید(۲۹ربیع‌الثانی۱۲۳۰)[6]امپراتور درروسیه نبود ومیرزا ابوالحسن‌خان ناچار درپایتخت روسیه درانتظار بازگشت امپراتور متوقف ماند تاآنکه امپراتوردر۱۲۳۱ به‌سن‌پطرزبورگ مراجعت‌کرد ومیرزا ابوالحسن به‌حضوراورسید. پس‌ازملاقات ومذاکرات، هنگامی‌که سفیر ایران‌قصدبازگشت داشت امپراتور ژنرال الکساندر یرملوف Alexandre yermoloff را به‌سرداری‌گرجستان وسفارت ایران‌تعیین ومأمور نمود وآن دوبه‌اتفاق به‌سوی‌گرجستان حرکت‌کردند. مراد ازقائم مقام‌که نوشته است «ایلچی معتبری از بزرگان روسیه همراه دارد...» همین الکساندر یرملوف بوده .

یرملوف ازتفلیس چندتن از اعیان وبزرگان روسیه را درمعیت میرزا ابوالحسن‌خان به‌ایران فرستاد وخودبرای نظم و ترتیب گرجستان، چندی در تفلیس توقف‌کرد وسرانجام سوی ایران حرکت‌کرد ودرشانزدهم‌رجب۱۲۳۲ به‌تبریز واردشد.[7] قائم مقام با دوراندیشی‌های خود دراین نامه سفارش‌کرده است پیش از ورود سفیر، درطول راه او«اساسی بچینند» و«اسباب‌جهادی‌شایسته فراهم» آورند تااگربرسر «واگذاشتن ولایات مغصوبه صلح و سازش به‌جنگ کاوش مبدل شود» مثل سابق «معطلی وندامت حاصل نشود» وبه‌طوری‌که از فحوای این نامه برمی‌آید به‌سایرحکام آذربایجان‌که برسرراه سفیر بوده‌اند، نظیرهمین دستورصادرشده بوده‌است وعبارات «مجتهدین وعلما وفضلا کلاً دامن همت برکمرزده‌اند ومردم را تشویق وترغیب می‌نمایند ، روزهای جمعه در هر شهروهرده وهرقصبه بنای‌مشق وتیراندازی است. تمام ملاها مباشر این‌کارند.» که قائم‌مقام نوشته است اشاره صریح به‌همین‌نکته می‌باشد. ازطرفی فتحعلی‌شاه

نیز سفارشها وفرمانهای متعدد دربارهٔ پذیرائی ازسفیر به‌نایب‌السلطنه صادرنموده بود [۸] که خوشبختانه اصل یکی ازآنها مورخ به‌تاریخ شعبان ۱۲۳۲ هجری دردست است وما ازنظراهمیت آن، متن وعکس آن را دراین جا نقل وچاپ می‌کنیم[۹] :

محل مهرفتحعلی شاه
السلطان فتح علی

«فرزند ارشد اسعد بی‌همال نایب‌خلافت بی‌زوال عباس میرزا موفق و مؤید بوده بداندکه چون درین اوقات که عالیجاه ایلچی بزرگ دولت روسیه وارد چمن سلطانیه می‌گردید ودرآنجا اقامت می‌ورزید تاهنگام نزول رایات ظفرآیات به‌چمن مزبوره،قریب به‌یك‌ماه امتدادی می‌بود ودراین مدت ازطرف قرین‌الشرف پادشاهی مطلقاً به‌حال اونپرداختن واورا بی‌محل ساختن خلاف رویه وقانون‌می‌نمود، لهذافدوی ارادت‌مآب معتمدالدوله العلیه‌میرزاعبدالوهاب را مأمور وروانه چمن مزبور فرمودیم که تاهنگام و رودموکب مسعود درآنجا بوده عالیجاه ایلچی مشارالیه راملاقات واورا ازمراحم خاطرسنیه آگاه ومطلع ساخته دلگرم دارد وهرگاه ازایلچی مشارالیه حرفی درکاردولت سرزند فدوی معزی‌الیه نیز به‌مقتضای وقت عمل نموده جوابی درمقابل گفته باشد. چون آن فرزندارشد سعادتمند ازرفتار وکردار بااین طایفه اطلاعی کامل حاصل کرده بلدیت تامی ازمزاج ایشان دارد هر نوع صلاح داند دستورالعملی در خصوص هرکار به فدوی معزی‌الیه داده اورا ازطریقهٔ رفتار وگفتار با عالیجاه ایلچی و همراهان او آگاه سازد تامعزی‌الیه نیز ازسیاق دستورالعمل آن فرزند سعادتمند آگاهی بهمرسانیده ازآن قرارمعمول دارد [یك‌کلمهٔ ناخوانا] حسب‌المقررعمل نموده ومراحم‌کاملهٔ خاطرخطیر اقدس را دربارهٔ خود به‌سرحدکمال دانسته در عهده شناسد. تحریراً فی‌شهرشعبان المعظم سنهٔ ۱۲۳۲»

ولی به‌هرحال، باآنکه‌عهدنامهٔ‌گلستان به‌امضای دولتین‌رسیده ومبادله شده بود، ازسفارت‌یرملوف که‌می‌خواست‌ایران باروسیه درجنگ باعثمانی‌متحد شود ونیز اجازه دهد نیروی نظامی روسیه ازراه دریای خزر به استرآباد واز آنجا

برای سرکوبی ترکمانان خوارزم به‌خیوه برود وچندپیشنهاد دیگر[۱۰] وازسوی دیگر،دولت‌ایران‌نیزدعوی پس‌گرفتن‌شهرهای گنجه وشیروان وطالش راداشت، نتیجه‌ای بدست نیامد.

پاورقی‌های حواشی‌نامهٔ دوم

۱ــ عبدالرزاق بیگ، مآثرالسلطانیه ، ص ۳۲۹ ــ صنیع‌الدوله، منتظم ناصری،ج ۳، ص ۱۱۵ــ لسان‌الملك، ناسخ‌التواریخ، ص ۶۸ــ۱۶۷ــ هدایت، روضة‌الصفا، ص ۲۲۱

۲ــ ص ۱۶۷ ومنتظم ناصری، ص ۱۱۵ـ روضة‌الصفا، ص ۲۲۱

۳ــ به ناسخ التواریخ ، ص ۱۶۸ نیزرجوع کنید.

۴ــ تره‌زل Trézel در یادداشت‌های خود نوشته است، هیأت افسران فرانسوی هنگام مراجعت به‌فرانسه،ازتهران تاتبریزرا در۲۴ روز (۱۳ فوریه‌ــ ۱۹ مارس) وازتبریز تاتفلیس را در۲۸ روز (۱۷ آوریل ـ ۱۵ مه) جمعاً ۵۲ روزه پیمودند. موریس‌کوتزبوئه نیزکه خود درمعیت ژنرال یرمولوف به ایران آمده بود نوشته است ازتفلیس تاتبریز را دریك ماه طی‌نموده‌اند (۱۷ آوریل ــ ۱۸ مه) ، بنابراین مدت طی مسافت از تفلیس تا تهران را در حدود همان ۲ ماه باید محسوب داشت. (یادداشت‌های ژنرال تره‌زل، تألیف ژنرال‌دوما، ترجمه‌عباس اقبال، صفحات ۸۱ و ۸۵ و ۸۷ وکوتزبوئه، مسافرت‌به ایران درمعیت سفیرکبیر روسیه درسال ۱۸۱۷،

۵ــ ر.ك به‌محمود محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم، ج ا ، ص ۱۲۳ تا ۱۲۵

۶ــ همان‌کتاب، ص ۱۳۸ و ص ۱۴۱ و به‌مقالهٔ سندی دربارهٔ سفارت‌ژنرال یرملوف به‌ایران، از نویسنده این حواشی‌نیزنگاه‌کنید. (مجله‌بررسی های‌تاریخی، سال پنجم شمارهٔ۶)

۷ــ کوتزبوئه Maurice، مسافرت به‌ایران .... ترجمه محمود هدایت ، ص ۹۳

۸ــ دربارهٔ پذیرائی وجزئیات استقبالی‌که از این سفیر درطول راه ودر تبریز ودر اردوگاه‌فتحعلی شاه به عمل آمده وهمچنین درخصوص ملاقات اوبا فتحعلی‌شاه‌درچمن سلطانیه به‌مقالهٔ‌نگارنده تحت‌عنوان «سندی‌دربارهٔ‌سفارت‌ژنرال یرملوف به ایران» درمجله بررسی‌های تاریخی سال پنجم ، شمارهٔ ۶رجوع کنید.

۹ــ اصل این سند متعلق به فاضل گرامی آقای محمدعلی کریم زاده تبریزی است که در اختیار نگارنده گذاشتند و از این بابت از ایشان صمیمانه سپاسگزارم.

۱۰ــ برای آگاهی از این پیشنهادها به مقالهٔ سفارت ژنرال یرملوف رجوع کنید.

حواشی نامهٔ سوم

اصل این نامه به‌خط قائم مقام ودرمجموعه‌ای‌ازنامه‌های تاریخی به‌شمارهٔ ۱۴۰۲۶ درکتابخانه مجلس سنای ایـران مضبوط است.[۱] مطالب آن مربوط به روزهائی‌است که هنوز جنگ دوم ایران وروسیه‌آغاز نشده بوده وروس‌هـا به‌دنبال تجاوزات ودعاوی خود در مـورد طالش چشم طمع به‌ناحیهٔ ایـروان دوخته بودند وخیال داشتند برخی ازمحال مرزی ایران مثل بالغلو،مقری‌وکنی را تصرف‌کنند. قائم مقام دراین‌نامه از نقشه تصرف ناگهانی مقری وکنی کـه روسها دراندیشه داشته‌اند صحبت‌کرده [۲] وبه‌ابوالفتح خـان هشدارداده است. همین‌نکته است که تاریخ انشاء نامه رابه‌پیش از آغـاز جنگ می‌رساند زیرا تا پیش ازجنگ دوم، مقری وکنی واقع در«آن طرف کپنک چـای» متعلق به ایران می‌بود وفصل دوم معاهده‌گلستان صریحاً دلالت براین نکته دارد.

به‌هرصورت این وقایع مربوط به اواخر سال ۱۲۴۰ هجری است کـه روس‌ها برای گرفتن بعضی‌ازنواحی مرزی ایران زمزمه‌هائی‌می‌کردند[۳] ودنباله آن تااواخرسال ۱۲۴۰ ادامه یافته بودوسرانجام هم به‌جنگ میان دولتین منجر گردید.

واما قائم‌مقام، بازدرهمین نامه می‌نویسد: «آنچه وظیفه النفات‌ومرحمت والاوکوشش واهتمام ماها بود به‌عمل‌آمد. میرزا مسعود را از حضرت والانزد یرملوف‌فرستادیم‌وآدم‌یرملوف‌خودش که‌آمد، جواب‌های‌شافی کافی‌وافی‌نوشتیم وباوکیل اوچندمجلس درحضوراشرف وغیاب به‌زبان‌های لطف‌وعتاب گفت و شنید کامل اتفاق افتاد» [۴]

ازاین‌عبارات معلوم می‌شود چون روس‌ها برای اشغال محال بالغوومقری وکنی‌دست به‌اقداماتی زدند، نایب‌السلطنه، میرزا مسعود را برای مذاکره پیش یرملوف فرستاد. ویرملوف نیز کسی‌را بانامه به‌تبریز اعزام کرده بود ودر تبریز با مازارویچ Mazarovitch که قائم مقام ازاو به‌عنوان «وکیل»[5] نام برده‌است مذاکراتی صورت‌گرفته بودکه در تاریخ های دوره قاجاریه ازآن ذکری نمی بینیم.

با توجه به‌اینکه ازاواسط دوره سلطنت فتحعلی‌شاه، تبریز یعنی دستگاه عباس‌میرزا نایب‌السلطنه مرکز ثقل سیاست ایران بوده وکلیه مسائل سیاسی، نخست درآنجارتق وفتق می‌شد وسپس‌موضوع به‌دربارتهران‌منعکس‌می‌گردید، مسأله اختلافات مرزی باروسیه هم نخست درتبریز مورد توجه واقدام قرار گرفته وآنگاه به‌دربارتهران ارجاع شده بود وفحوای نامه قائم مقام نیزچنین نشان می‌دهد که این اقدامات هنوز درآغاز کاروپیش‌ازروزهائی بوده که‌جلسات مذاکرات سلطانیه باحضورفتحعلی‌شاه تشکیل شده است.

درتاریخ‌های دورهٔ قاجاریه، ازموضوع اختلافات مرزی ایران وروسیه وتوقعات روس‌ها وسیاست ایران، درضمن‌وقایع سال ۱۲۴۰ یعنی ازروزهائی که موضوع دردربارفتحعلی‌شاه‌مطرح شده ومورد مذاکره قرارگرفته‌بوده‌صحبت شده است وآن مقارن بااواخرماه ذی‌قعده واوائل ذی‌حجه یعنی‌زمانی‌است که مازارویچ[6] وشاهمیرخان‌مترجم‌ازجانب یرملوف‌درچمن‌سلطانیه به‌حضورفتحعلی‌شاه رسیده وجلسات مذاکراتی‌داشته‌اندوچون نتیجه‌ای ازآن مذاکرات‌به‌دست نیامده بوده فتحعلی‌شاه، میرزا صادق‌وقایع‌نگار رادرمعیت‌مازارویچ‌نزدیرملوف فرستاده بود.[7]

بنابراین تااین جا چنین نتیجه می گیریم که نامه موردبحث‌ـ‌متضمن‌شرح اقدامات دستگاه ولیعهد دربارهٔ اختلافات مرزی‌ـ پیش ازذی‌قعده ۱۲۴۰ نگاشته شده است.

اما اینکه نامه مزبور کی‌نوشته شده‌است؟

آنچه ازاین نامه مستفاد می‌شود، قائم مقام درموقع نگارش آن درتبریز بوده‌وهمین‌نکته مارا به‌تاریخ دقیقترانشاء نزدیکترمی کند. زیرا می‌دانیم فتحعلی‌ـ

شاه درسال ۱۲۴۰ پس‌از برگزاری مراسم نوروزی که مصادف باروزاول ماه شعبان بوده [۸] به‌اصفهان رفته وتاپایان رمضان در آنجا بوده ودراول شـوال به سوی تهران بازگشته است و تا هشتم ذی‌قعده که عازم چمن سلطانیه شد، در تهران اقامت داشته‌است.[۹] بالنتیجه، قائم مقام برای‌عرض گزارش، درماه شوال به‌تهران آمده بوده وبراین مبنامی‌توان تاریخ نگارش نامه موردبحث رادرمـاه رمضان دانست که قائم مقام درتبریزبوده است.

واما نکاتی ازمتن‌نامه که توضیحاتی‌دربارهٔ آنها لازم است:

● **ص ۴۰ سطر۸:** «کافی‌ملعون»

ازاین شخص، قائم مقام درنامهٔ دیگری هم که درمنشآت چاپی اوهست‌و آن نیز به‌ابوالفتح‌خان قراباغی نوشته شده، نام رفته است. درنـامهٔ مزبور در باره اوچنین می‌خوانیم :

«حضرت‌کافی ووساط وروابط او تدبیرات وتمهیدات کـرده بـودند . الحمدالله هیچ یك مثمرثمر ومنتج اثرنشدونمی‌شود ونخواهد شد...»[۱۰]

ولی‌به هرحال، این‌شخص شناخته نشد.

● **ص۴۱ سطر۴:** «خان»

مراد از «خان» همان ابوالفتح خان قراباغی مخاطب نامه است.

● **ص۴۳ سطر۳:** دیگردرباب امربابان و....

دربارهٔ این اشخاص وازموضوع «خلعت‌وفرمان شاهنشاهی» که قائم‌مقام نوشته است به‌وسیله محمدرضاخان رسیده وهمچنین ازحضـور عبدالله پاشا در تبریز و «سرتیپ وحضرات درکرکوك واربیل» و پیشکشی که می‌بایستی برای شاه بفرستند درتاریخهای قاجاریه به‌هیچوجه ذکری نشده ووجود این ذکـر و نکات که مربوط به روابط میـان ایران وعثمانی‌ومردمان مـرزنشین است از مزایای این نامه می‌باشد.

پاورقی‌های نامهٔ سوم

۱ـ ر.ك به‌کلیشه شمارهٔ۳.

۲ـ ر.ك به‌ص۴۱سطر۱۱ که‌نوشته‌است«روسیه درفکرمقری‌و کنی‌هستند که غفلتهً ضبط وتصرف‌کنند و [ـ] آن طرف‌کپنك‌چای است وازماست».

۳ــ ر. ك به‌ناسخ‌التواریخ ، ج ا ، ص۲۱۰ وتاریخ‌نو، ص و روضة‌الصفای ناصری،ج ۹، ص۲۶۰.

۴ــ ص ۴۲درهمین‌کتاب.

۵ ــ دراین مورد به حواشی نامهٔ شماره ۴ رجوع‌کنید.

۶ــ مؤلفان دورهٔ قاجار، نام این شخص را مزراویچ ضبط کرده‌اند..

۷ــ ناسخ‌التواریخ ، ص ۲۱۱ و حواشی نامهٔ۴.

۸ــ ر. ك به‌تقویم‌های تطبیقی‌وهمچنین به‌ناسخ‌التواریخ، ص۲۵۹.

۹ــ ناسخ التواریخ، صفحات ۲۰۹ و۲۱۰.

۱۰ــ منشآت قائم مقام، به‌تصحیح جهانگیرقائم مقام، ص۱۰۵.

حواشی نامۀ چهارم

این‌نامه به‌موجب یادداشتی کـه فرهاد میرزا معتمدالدوله بربالای نسخه اصل‌آن افزوده است، به‌خط قائم‌مقام است وقائم مقام آن را به‌برادرش میرزا موسی‌خان نوشته است. به‌طوری‌که ازفحوای این‌نامه برمی‌آید قائم‌مقام‌چندی قبل ازتاریخ نگارش آن، برای‌مذاکره ومشورت درمورد روابط روسیه وایران به‌تهران اعزام ویااحضار (؟) شده بود واین نامه راپس از برگـزاری مجالس مشورت تهران ، در راه قزوین سلطانیه[1] به میرزا موسی خان که در تبریز بوده نوشته است.

تاریخ نگارش نامه به‌موجب اشاره صریح درمتن، شب‌دوم ذی‌قعده و به استناد قرائنی‌که درمتن‌نامه موجود است ودرزیر به‌آنها اشاره می‌کنیم، درسال ۱۲۴۱ هجری‌می‌باشد:

دریك موضع، دراوائل نامه نوشته شده است «درباب ایلچی فرستادن، این قدرعرض‌کردم‌که یادرست باید ایستاد جنگ‌کرد ومطالبه ولایات مغصوبه را نمود ویاباید درست صلح‌کرد ورشته الفت را ازدست‌نداد...»[2]. درجـای دیگرقائم‌مقام آنچه راکه درحضور فتحعلی‌شاه گفته‌بوده چنین نقل می‌کند «تامن تبریزبودم، ازجنگ روس حرفی‌نبود، ازصلح روم‌بود».[3]

از این اشارات معلوم می‌شود اولاً دراین تاریخ قائم‌مقـام درحضـور فتحعلی‌شاه بوده، ثانیاً نه‌تنها هنوز جنگی‌بین ایران و روسیه وقوع نیافته بوده، بلکه از موضوع جهادوتهییج احساسات‌مردم مسلمان هم‌که ازاواخرماه‌ذی‌قعدۀ ۱۲۴۱ درچمن سلطانیه، درحضورفتحعلی شاه به‌میان‌آمد[4] وعاقبت به‌جنگ‌دوم

ایران وروسیه منجر گردید، صحبتی درمیان نبوده است.

«بنابراین تاریخ انشاء این نامه را نیز می توان درشب دوم ذی‌قعده سال ۱۲۴۵ ه. ق دانست.

دراین نامه ازمطالبی سخن رفته است که در تاریخ‌های دورهٔ قاجاریه نیست ووجود این مطالب که مندرجات تاریخ‌های مزبوررا تکمیل می کند از مزایای این‌نامه است. ازجمله این نکات یکی احضارقائم مقام است به‌تهران برای‌شرکت درمجالس مذاکرات ونظرخواهی از او درباب مسائلی که درآن مجالس‌مطرح می‌شده است. دیگر، موضوع تعیین سفیری است که قائم‌مقام پیشنهاد کرده‌بود ازجانب ایران به‌طوردائم درتفلیس بماند ووکیل امور ایران در آنجا باشد. اهمیت این نکته بیشتر ازاین بابت است که برای نخستین بار درتاریخ ایران صحبت ازتعیین سفیردائمی به‌میان‌آمده است وبازمسأله تعیین‌دوقونسول ازطرف روسیه درتبریزوگیلان ازنکاتی‌است که تاریخ‌های دورهٔ قاجاریه بدان اشاره‌ای نکرده‌اند.

توضیحات

● **۴۵ص‌سطر۱۱:** «....مزراویچی‌درتبریزنشانده‌اندوقونسولی‌درگیلان می‌خواهند بنشانند». سابقه مسأله «نشاندن» مزراویچ در تبریز و «قونسولی‌در گیلان» به‌سال۱۲۳۲ قمری‌می‌رسدکه ژنرال یرملوف به‌عنوان سفیرکبیرروسیه به‌ایران‌آمد وازآمدن اوپذیرائی واستقبال باشکوهی که ازاو به‌عمل آمد در حواشی‌نامه شمارهٔ ۲ مختصری‌گفته شد.[۵] درملاقات‌ها ومذاکراتی که میان سفیرروسیه واولیای دولت ایران وقوع یافت سفیرروسیه درخواست‌هائی‌نمود شامل‌چهارنکته، وسومین فقره آن مبنی‌براین بودکه‌کنسولی از جانب دولت روسیه دررشت مقیم شود تابه‌کارهای بازرگانی بین اتباع دودولت رسیدگی نماید. این پیشنهاد درآن زمان مورد قبول دولت ایران واقع نشد[۶] ولی بعدها درسال ۱۲۳۴ دولت‌قبول کردکه فقط یك نماینده از طرف دولت روسیه به‌نام «وکیل‌دولت‌روسیه» درتبریز مقیم باشدوکلنل مازادوبچ به‌این‌سمت به‌تبریز آمد[۷] وعبارت «وکیل‌او» درنامه شمارهٔ ۳ که‌قائم‌مقام نوشته است‌با او «چندمجلس در

حضور اشرف [یعنی نایب‌السطنه] وغیاب گفت وشنید کامل اتفاق افتاد»[۸] اشاره به‌همین مازارویچ وکیل دولت روسیه بوده است.

●ص۴۶سطر۲: مَن یَکتُمْها فَاِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ

قسمتی است ازآیه ۲۸۳ سورهٔ بقره ومعنی‌آن‌چنین است: کسی که کتمان شهادت کند، به‌دل گناهکار است.

پاورقی‌های نامهٔ چهارم

۱ــ نگاه کنید به ص۴۴متن نامه که قائم‌مقام نوشته است «امشب که شب ۲ ذی‌قعده است حسن‌خان چاپاررا روانه کردم ودرقزوین، عالیجاه حسن‌خان سردار می‌گفت که نایب‌السطنه فرموده‌اند...». ازاین‌جمله خوب برمی‌آیدکه محل نگارش نامه بعد ازمنزل قزوین بوده است.

۲ــ ص۴۵متن نامه

۳ــ ص۴۵ متن نامه.

۴ــ ر.ك به‌ناسخ التواریخ، ص ۲۱۶ــ۲۱۴ و روضة الصفـا، ص ۲۶۴ و دیگر تاریخ‌های دورهٔ قاجاریه.

۵ــ به مقاله «سندی در بارهٔ سفارت ژنرال یرملوف به ایران» نیز رجوع کنید (مجله بررسی‌های تاریخی، سال پنجم، شمارهٔ۶).

۶ــ ناسخ‌التواریخ، ص ۷۴ــ۱۷۳ وروضة‌الصفا، ص۲۲۸.

۷ــ صنیع‌الدوله، منتظم ناصری، ج ۳، ص ۱۱۹.

۸ــ ر.ك به ص۴۲ متن نامه.

حواشی نامهٔ پنجم

اصل این نامه به‌خط قائم‌مقام است و آن را ازجانب عباس‌میرزا به‌الله‌یار-خان آصف‌الدوله که‌دراین موقع صدراعظم بوده، به‌تهران نوشته است[1]. تاریخ نگارش نامه‌هم به‌طوری‌که به‌تصریح در پایان آن قیدشده، ماه رمضان ۱۲۴۱ هجری است.

دراین روزها، روابط ایران وروسیه تیره‌بود. ودو دولت درآستانه‌جنگ خونین دومی می‌بودند[2]. ازمحتوای نامه‌مورد بحث هم این نکته به‌خوبی آشکار می‌شود.

فتحعلی‌شاه درمورد این‌جنگ که‌آیا دولت ایران مبادرت بدان‌بکند و یا اختلافات را به‌طورمصالحه رفع نمایند ازنایب‌السلطنه، به‌مناسبت وقوفی که‌او ودستگاه اداریش درکار سرحدات ایران وروسیه می‌داشته‌اند مشورت کرده بود. این نامه‌یکی ازچند نامه‌ای است که عباس‌میرزا به‌قلم و انشاء قائم‌مقام در پاسخ فتحعلی‌شاه فرستاده است[3].

نکته‌ای که دراین‌نامه جلب توجه‌می‌کند، حالت تسلیم‌ورضای‌خاصی‌است که عباس‌میرزا به‌خودگرفته و مصلحت کاررا به‌مقتضیات اراده و تصمیم شاه واگذارنموده است‌وعلت این‌وضع‌هم بدگوئی‌ها وسعایت‌های بعضی ازدرباریان نفع‌پرست و مخالفان نایب‌السلطنه بوده‌است که‌خاطرشاه رانسبت به‌عباس‌میرزا مشوب می‌کرده‌اند.

ازنامه‌ای که قسمت‌هائی ازآن به‌خط رمزاست وآنرا میرزا مهدی‌ملک-الکتاب‌وکیل کارهای‌قائم‌مقام دردربار تهران،درمورد اوضاع دربار وسعایت‌ها

وبدگوئی‌هائی که نسبت به عباس‌میرزا و قائم‌مقام می‌شده، نوشته است به‌خوبی کانون این تحریکات وخرابکاریها معلوم می‌شود و ما برای روشن شدن حقایق امر، قسمتهائی از این نامه را باعکس عین‌آن دراین‌جا نقل می‌کنیم[۴]:

«.... زکی‌روزی‌که وارد شد، نوشته شمارا بارقم نواب، خدمت ظل[۵] آورد. ظل‌خواند وبعداز خواندن به‌وزیرداد. وزیرهم خواند تابه‌جائی که‌نوشته بودید که«نواب‌والا اگرهم تا زنجان باشد، تشریف بیاورند» به‌این‌جاکه رسید کاغذرا برزمین زد وفریادکرد وگفت من عرض نکردم‌که این همه صحبت‌ها برای این است‌که ترا بیرون‌کرده باشند واگر به‌ملاحظه این نمی‌بود که زکی هم بختیاری را صاحب شود ودر دارالخلافه باشد، هرگز اورا نمی‌فرستادند و درهمان ساعت ظل باوزیر به‌خدمت شاه‌فرستاد وگفت برو وعرض‌کن‌که بالمره نقل آمدن روس دروغ است واین ریش‌وگیس است‌که آصف و قائم‌مقام به‌هم بافته‌اند، مگرشاه را مضطرب نمایندکه خود مقداری بهم رسانند، به طریقی‌که میرزا شفیع ومیرزا بزرگ می‌کردند. ظل‌نسناس هم‌دفعةً و بی‌زیاده و نقصان به‌شاه عرض‌کرد وشاه [را] هم‌فی‌الجمله باورافتاد وزیرهم‌به [یك کلمه ناخوانا است‌که احتمالاً اسمی است] گفت دروغ است. آصف گفت هرچه دیده و شنیده‌ای به قائم‌مقام بنویس.مختصری نوشتم، مفصل‌آن این است‌که عرض‌شده وبالفعل‌هم به‌همان اعتقاد باقی هستند.» بعلاوه، ازاین نامه نیز چنین استنباط می‌شودکه عباس‌میرزا در «ملفوفه‌های» پیش‌که درجواب مشورت شاه‌فرستاده بوده صلاح کار را به مقتضای اقدامات و وضع روسیه، به‌تفصیل نوشته بوده و دراین عبارت‌که قائم‌مقام نوشته‌است «بالجمله عرض‌های مابه اقتضای صرفه‌کار است ودریافت‌های شاهنشاهی به‌مقتضای صلاح باطن امر است که خداوند به قلب سایهٔ خدا می‌اندازد»[۶]، پیداست‌که عباس‌میرزا صلاح کار را درجنگ با روسیه نمی‌دیده ولی بعداً که‌دریافته است شاه به‌تحریك جمعی از درباریان نفع‌جو، به‌نام جهاد مصمم به‌جنگ است، مصلحت خودرا در سکوت تشخیص داده وازبیم مخالفان است که‌می‌نویسد «ماومثل‌ما چه‌می‌توانیم گفت‌که مثل‌آن باشدکه خدامی‌داند و به‌قلب سایه‌خدا می‌اندازد»[۷].

توضیحات

● ص۴۷، سطر۷: «مژده پیشکش شاهزاده کامران صاحب‌هرات وحیدر توره والی بخارا ...»

موضوع پیشکش شاهزاده کامران صاحب هرات وحیدر توره‌والی بخارا که آصف‌الدوله از تهران خبر آن‌را به‌آذربایجان فرستاده و عباس‌میرزا هم از شنیدن آن اظهار خشنودی کرده بود مربوط به‌اغتشاشاتی است که درهمین سال توسط رحمن‌قلی‌توره پسرمحمد رحیم‌خان‌والی‌خوارزم درخراسان روی داده بود وسرانجام توسط شجاع‌السلطنه والی خراسان دفع شد و خبر آن فتح در روز نوروز ۱۲۴۱ (دوازدهم شعبان) به تهـران رسید،[۸] و عبارت «...الحمـدالله تعالی، طالع همایون شاهنشاهی از هرطرف تأییدات قویهٔ جلیله می‌کند» اشاره براین واقعه درمشرق ایران می‌باشد.

به‌طوری‌که ازنامه مورد بحث برمی‌آید، حیدرتوره که از خوانین ترك منگیت و والی بخارا بوده[۹] و همچنین شاهزاده‌کامران حکمران هرات درایـن اغتشاشات دخالت نکرده وبی‌طرف مانده بودند و بی‌طرفی و دولتخواهی‌خود راهم نسبت به‌دربار فتحعلی شاه با فرستادن پیشکش اعلام کرده بودند. ایـن خبراست که ازتهران، دراواخر شعبان‌ویا دراوائل‌رمضان به‌آذربایجان به‌اطلاع نایب‌السلطنه رسیده ونایب‌السلطنه نامهٔ مورد بحث‌را درجواب آن خبر فرستاده است وبه‌هرحال ازاین مطلب درتواریخ قاجاریه ذکری‌نیامده است.

● ص۴۸ سطر۱۶ : «درباب جناب مجتهدالزمانی ...»

مقصود از مجتهدالزمانی که‌درنامه۶ نیزاز اوبه تفصیل‌بیشتر صحبت شده است آقاسید محمدپسرآقا سیدعلی اصفهانی، از علما ومجتهدین بـزرگ شیعه می‌باشد که‌ساکن عتبات بوده است[۱۰] وعبارت مؤلف روضةالصفا در بـارهٔ او چنین است :

«چون جناب مجتهدالزمانی. آقاسیدمحمد اصفهانی راظن بر آن بودکه حضرت شاهنشاه صاحبقران مخالفهٔ با اولیای دولت بهیهٔ روسیه‌را صلاح دولت ابد مدت نخواهد دانست.... ملارضای‌خوئی راباصورت حکم‌جهاد به‌حضرت خاقان صاحبقران فرستادکه استمزاجی رود»[۱۱]

ولی‌لسان‌الملک در علت آمدن آقاسیدمحمد به‌ایران می‌نویسد «....و هم دراین مدت که دراراضی مسلمانان مسلط بودند [یعنی روسها] از درازدستی با زنان بیگانه واخذ اموال مردم خودداری نمی‌نمودند . این‌حدیث به‌دست‌بعضی ازچاکران نایب‌السلطنه که ازمصالحهٔ باروسیان دلگران بودند گوشزد آقاسید محمداصفهانی که‌ساکن عتبات عالیات بودگشت.»[۱۲] وآقا سیدمحمد نامه‌ای‌به دربار ایران نوشت‌که «این هنگام جهاد باجماعت روسیه فرض‌افتاد»[۱۳].

به‌هرحال، آقاسیدمحمداصفهانی درماه شوال همان سال به تهران وارد شد[۱۴] .

● **ص۴۸ سطر۱۷:** «...دراین وقت که ایلچی می‌آید ....

این «ایلچی» که دراین سال ازجانب دولت‌روسیه به‌ایران می‌آمدکینیاز منچشکوف بود[۱۵] که‌در روز پنجشنبه شانزدهم ذی‌قعده ۱۲۴۱ درچمن سلطانیه به‌حضور فتحعلی‌شاه رسید[۱۶] وسبب آمدن‌او چنین بودکه مقارن ایـن احـوال الکساندر امپراتور روسیه درگذشته‌ونیکلای اول بجـای او بـه تخت سلطنت نشسته‌بود و اعزام این سفیر ظاهراً برای اعلام جلوس نیکلا بـود . ولی سفیر مزبور درباطن مأموریت داشت دربارهٔ بـالـغ‌لـو وگوکچه‌دنکیز و بعضی از نواحی دیگر مرزی‌که روسها تصاحب‌کرده بودند ودعوی داشتند این‌نـواحی باید به‌آنها واگذار شود[۱۷]، مذاکره واگرممکن باشد کاررا بـرصلح و صفـا بگذراند ونیز از استعداد وتدارکات و آمـادگی ارتش ایران اطلاعاتی کسب نماید. وچون نتیجه‌ای بدست نیاورد، به‌روسیه بازگشت و جنگ دوم ایـران و روسیه به‌دنبال آن‌آغاز شد .

پاورقی‌های نامهٔ پنجم

۱ــ به‌استناد تاریخ‌های قاجاریه، فتحعلی شاه درسال ۱۲۴۱ ، درروز ۲۶ شوال ازتهران به‌سوی سلطانیه حرکت‌کرده بود. بنابراین درماه رمضان‌که تاریخ نگارش این نامه‌است درتهران بوده وامکان اینکه نامه‌مزبور به آصف‌الدوله و به تهران نوشته شده باشدهست ،

۲ــ ر.ك به‌تاریخ‌های قاجاریه در شرح وقایع سال‌های ۱۲۴۰ و ۱۲۴۱ هجری‌قمری.

۳ـ ازجمله، نامه‌ای می‌باشد که درمنشآت چاپی قائم‌مقام به‌چاپ‌رسیده‌است (نسخه چاپ‌شده به‌وسیله نگارنده، نامهٔ شمارهٔ ۵۱)

۴ـ مرقع ۴۸۴۵ کتابخانه مرکزی ومرکز اسناد دانشگاه تهران.

۵ـ منظور ظل‌السلطان است .

۶ـ ص۴۸ متن نامه‌ها، درهمین کتاب

۷ـ ص۴۸ متن نامه‌ها، درهمین کتاب .

درنامه دیگری که در منشآت چاپی قائم‌مقام است عباراتی به‌همین مضمون می‌بینیم و آن‌چنین است، «همانا رأی اشرف‌همایون را باراز عالم بی‌چون‌مطابقت بودکه تااین معانی نغز برمجاری لفظ گهربار یارگشت، امداد دورگردون مقـوی شد....» (ص۱۰۷)

۸ـ لسان‌الملك، ناسخ‌التواریخ،ص۱۴ـ۲۱۳،عبدالرزاق‌بیک، مأثرالسطانیه ص۹۷ـ۳۹۶ درشرح وقایع سال ۱۲۴۱ قمری .

۹ـ ر.ك بـه استـانلی‌پول ، طبقات سلاطین اسلامی، ترجمه عباس اقبـال ، ص ۲۴۰.

۱۰ـ جهانگیر میرزا، تاریخ‌نو، ص۱۴ وروضة‌الصفا، ص۳۶۳ .

۱۱ـ روضة‌الصفا، همان صفحه .

۱۲ـ ناسخ‌التواریخ، ج۱ قاجاریه، ص۲۱۴ .

۱۳ـ همان‌کتاب، همان صفحه.

۱۴ـ در ناسخ‌التواریخ ورود آقا سیدمحمد در دههٔ آخر شوال (ص۲۱۴) ودر روضة‌الصفا دراوائل شوال (ص۲۶۳) نوشته شده است. به منتظم صری جلد۳ ص۱۳۲ و تاریخ‌نو، ص۱۴ نیز نگاه‌کنید .

۱ـ مؤلفان دورهٔ قاجاریه نام این شخص‌را بخشکوف ضبط‌کرده‌اند .

۱۶ـ ناسخ‌التواریخ،ص۲۱۵،وروضة‌الصفا،ص۲۶۴ومنتظم ناصری،ص۱۳۲

۱۷ـ ر.ك به‌نامه‌های ۲و۳و۴ دراین‌کتاب.

حواشی نامهٔ ششم

ازاین نامه فقط سوادی دریك مجموعه خطی ازمنشآت فارسی متعلق به کتابخانه ملی تهران[1] دردست است که چند نامهٔ دیگرازقائم‌مقام نیزدر آن‌هست ونسخه‌ای عکسی ازاین مجموعه به‌لطف فاضل ارجمندآقای سید عبدالله انوار دردست نگارنده است و نگارنده خود را از این بابت سپاسگزار ایشان می‌داند.

درعنوان این نامه درمنشآت مزبورنوشته شده «وله مراسله قائم مقام در باب رفتن آقاسید محمد به‌تبریز درهنگام دعوای روس و سفارت و دستورالعمل درآن باب». اما آغاز کلام وسیاق عبارات به‌خوبی‌نشان می‌دهدکه رقمی‌است‌و قائم‌مقام آن را ازجانب عباس‌میرزا نایب‌السلطنه به‌آصف‌الدوله که درتهران بوده نوشته ودرطی‌آن درمورد پذیرائی‌واستقبال ازآقاسیدمحمد مجتهداصفهانی که از عتبات به ایران‌می‌آمده، دستوراتی داده شده‌است.

این‌آقاسید محمد همان‌است‌که درنامهٔ شماره ۵ هم نام او آمده ودر حواشی‌آن نامه ازموضوع آن یادکرده‌ایم.

نامهٔ مورد بحث تاریخ نگارش ندارد ولی‌ازروی قرینه‌ای‌که درآن‌هست می‌توان تاریخ تحریرآن را به‌تقریب تعیین‌کرد وآن چنین است‌که از فحوای نامه مستفاد می‌شود، درموقع نگارش نامه، آقاسیدمحمد هنوز به‌ایران نیامده بوده وچون مؤلف ناسخ‌التواریخ درشرح وقایع سال ۱۲۴۱ ﻫ . ق نوشته است «آقاسیدمحمد درعشرآخرشوال‌المکرم وارد تهران شد وتمام شاهزادگان وعلمای‌آن بلده جنابش راپذیره شدند[2]»، لامحاله نامه مزبورقبل از دهۀ آخر

شوال ومنطقاً بعدازتاریخ نامهٔ شمارهٔ ۵ یعنی‌درماه رمضـان وشـوال نگارش یافته است.

نکته‌ای را که باید یادآورشد، اشتباهی‌است که کاتب نسخه خطی‌منشآت کتابخانه ملی ضمن ذکرعنوان نامه، مرتکب شده ونـوشته است «... دربـاب رفتن آقا سیدمحمد به تبریز» زیرا آقا سیدمحمد هنگامـی کـه از عتبات آمد مستقیماً به تهران رفته‌است وچندروزبعد درالتزام رکاب فتحعلی‌شاه به سلطانیه رفته بوده ودرآنجا است که درجلسات شورای جنگ ویا شورای جهاد، حضور یافته وفتوابه جهاد داده است وپس‌ازآن به‌تبریزرفته بود.

ازنکات‌جالب‌دراین‌نامه، عبارتی‌است‌که قائم‌مقام درمعرفی آقاسیدمحمد نوشته‌است «جناب معزی‌الیه مردی است ملا وضعیف واسباب جـلالش دوسـه ملا وسید فقیرند[3] وعظم‌جلوهٔ آن بسته به‌این‌طورها است‌که بشود» واین‌عبارات نظر واقعی قائم‌مقام را نسبت به‌علمای وقت نشان می‌دهد[4] (؟!).

پاورقی‌های نامهٔ ششم

۱ــ مجموعه خطی‌منشآت درکتابخانه ملی تهران، صفحات ۵۹۴ و۵۹۵.

۲ــ ج ا قاجاریه، ص ۲۱۴.

۳ــ منظور از این «دوسه ملا و سیدفقیر» اشخاصی است‌کـه همراه آقاــ سیدمحمد ازعتبات به‌ایران‌آمده‌اند وهدایت دروصف‌آنها نوشته است «جناب سید مجتهد به درکیش اسلام به‌منزله نایب واعلم علمای فضیلت مآب بـوده باجماعتی از معارف مجاورین از عتبات فیض قرین حـرکت فرموده به‌دارالسلطنه تهـران تصمیم عزم فرمود» (ص ۲۶۳ ج نهم).

۴ــ ر ك به شرح حـال قائم مقام کـه به وسیله مؤلف این کتاب در دست تدوین است .

حواشی نامهٔ هفتم

اصل این نامه ازطرف عباس‌میرزا نایب‌السلطنه و به‌خط قائم‌مقام، به‌میرزا بزرگ نوری نوشته شده ودرتصرف دانشمند فقید، خان‌ملک ساسانی بوده که متن‌آن را درکتاب «دست‌پنهان سیاست انگلیس‌درایران» تألیف خودگنجانیده بود ومأخذ ماهمین کتاب است.[1]

موضوع نامه درمورد داوطلب‌شدن‌آصف‌الدوله برای‌جنگ باروسهاست وعباس میرزا درطی‌آن توصیه می‌کندآصف‌الدوله دردربار بماند وبه‌نظم‌امور وکارهای او مشغول باشد.

تاریخ نگارش نامه، به‌طوری‌که از فحوای آن برمی‌آید، در روزهائی است‌که فتحعلی‌شاه هنوز به‌آذربایجان نرفته بوده ولی بازارجلسات‌ومذاکرات جنگ وجهادگرم‌بوده است که آصف‌الدوله وقت شناس به‌عنوان خدمتگزاری داوطلب شرکت درجنگ باروس‌ها شده است.

به‌طوری‌که می‌دانیم، جلسات مذاکره دربارهٔ جنگ وجهاد دردومرتبه تشکیل شده‌بود. یکی هنگامی‌که میرزاصادق وقایع نگار بدون اخذ نتیجه از مذاکرات صلح، ازسفرتفلیس بازگشته بود[2] وآقا سیدمحمدمجتهد اصفهانی از عتبات به‌تهران رسیده بود ودرتهران جلسات‌گرمی برای جنگ و جهاد تشکیل می‌شد. مرتبه دیگر، درسلطانیه بودکه عباس میرزاوقائم‌مقام وپرنس‌منچشکوف سفیرروسیه نیزحضورداشته‌اند وموضوع داوطلب شدن‌آصف‌الدوله برای‌جنگ دراین مرتبه اخیرنمی‌توانسته است بود زیرا عباس میرزا وقائم مقام هردو خود در آن جلسات حضور داشته‌اند واز داوطلبی آصف‌الدوله فی‌المجلس آگاه

می‌شده‌اند وحال‌آنکه فحوای نامه مورد بحث می‌رساند این‌پیشنهاد، درجلساتی درغیاب عباس میرزا وقائم‌مقام عرضه‌شده وبعد به‌گوش و به‌اطلاع دستگاه‌تبریز رسیده است. بنابراین موضوع داوطلب شدن آصف‌الدوله در روزهائی بوده که شاه وآصف الدوله درتهران و نایب السلطنه و قائم‌مقام درتبریز بوده‌اند و چون آقاسیدمحمد به‌قولی دردهه اول شوال[3] و به‌قولی‌دردهۀ آخر شوال[4] به تهران رسیده بوده، بازاربحث جهاد وجنگ هم بالطبع درهمان ماه شوال و پیش ازحرکت شاه به طرف سلطانیه، (۲۶ شوال) گرم بوده است وبالنتیجه تاریخ نگارش نامه موردبحث ماهم در اواخرشوال ویا اوائل ذی‌قعده خواهد بود.

پاورقی‌های نامۀ هفتم

۱ـ ص ۲ .
۲ـ ر.ک به‌ناسخ‌التواریخ، ج ۱ قاجاریه ، ص ۱۲ـ۲۱۱
۳ـ روضة الصفا، ج نهم ، ص ۲۶۳
۴ـ ناسخ‌التواریخ، ج ۱ قاجاریه ص ۲۱۴.

حواشی نامهٔ هشتم

نامه شماره ۸ که به ابوالفتح خان قراباغی نوشته شده، اصلش به‌خط قائم مقام و درمرقع‌شمارهٔ ۳۵۴ «خطی فیروز» متعلق به‌کتابخانه مجلس‌شورای ملی است. این نامه تاریخ ندارد ولی تطابق محتوای‌آن با نامهٔ دیگری‌که قائم مقام‌آن را نیز اندکی پس ازنامهٔ مورد بحث به‌همان ابوالفتح خان نوشته و درمنشآت چاپی قائم مقام ضبط است[1] تاریخ انشاء آن را برای ما معلوم می‌کند.

ازمضمون این‌نامه چنین‌مستفاد می‌شود که مقارن‌روزهائی که‌ایران وروسیه درآستانهٔ شروع‌جنگ دوم بوده‌اند، روسها بر برخی ازمحالات واراضی متعلق به‌ایران[2] و ازجمله به‌قسمتهائی از املاك ابوالفتح‌خان قراباغی دست انداخته و تجاوزهائی کرده‌بودند وقائم‌مقام اززبان فتحعلی‌شاه، ویاعباس‌میرزا، طی عبارت «محال ماست، سپردهٔ‌شماست ومعلوم است‌که ماازفکرملك ومال‌خود بیرون‌نرفته ونمی‌رویم ولکن این‌طایفه وصلح وجنگ‌آنها وغمزه ونازآنهارا شما خود بهتر بلدیت دارید.»[3]، به‌مذاکراتی که میان دولتین جریان داشته ونیز به طفره زدنها وتعلل‌های روسها در دادن پاسخ‌روشن وقاطع اشاره‌کرده است. همین مطلب را به‌گونه‌ای روشنتر، درنامه دیگر قائم مقام می‌یابیم. قائم مقام در این نامه اخیر می‌گوید «درباب تعرض‌جماعت‌روس وتجاوز صالدات‌آنها به‌بعضی ازمحالات سرکار عالی، امری‌که بیشتر باعث خجالت من از دیر راه‌افتادن حامل رقیمه‌جات بوده، طول وتفصیل سؤال وجواب وناز و غمزه حضرات بوده وچندین

بار به‌حکم و اذن اشرف در این باب ابرام و اصرار شدکه جواب صریح از اوبگیریم، ممکن نشد، آخر متعذر به این شد که هنوز جواب تفلیس نرسیده است.»[۴]

منظور از «حضرات» دراین عبارات، هیأت نمایندگی روسیه است که به ریاست کینیاز منچشکوف به ایران آمده بوده تا هم جلوس نیکلا امپراتور روسیه را اعلام کند وهم دربارهٔ سرحدات و برقراری صلح میان دولتین روسیه و ایران مذاکره نماید. چنانکه می‌دانیم منچشکوف در چهاردهم ذی‌قعده ۱۲۴۱ وارد اردوگاه فتحعلی شاه درچمن سلطانیه شده و از روزنوزدهم آن ماه جلسات مذاکرات آغاز شده بود[۵]. ولی درهمان موقع که مذاکرات میان طرفین درسلطانیه جریان داشت، سپاهیان روسیه برخی دیگر ازنواحی ایران را اشغال کردند.

فحوای نامه‌شمارهٔ۸ هم‌نشان‌می‌دهد که آن‌نامه هنگامی نوشته‌شدکه هنوز منچشکوف درسلطانیه بوده وچون فتحعلی شاه، پس از رفتن منچشکوف، در روز چهاردهم ذی‌حجه ازسلطانیه عازم آذربایجان شده بود، تاریخ کتابت‌نامه مزبور در دهه‌آخر ماه ذی قعده ۱۲۴۱ بوده است.

پاورقی‌های نامه هشتم

۱ــ منشآت قائم مقام، به‌تصحیح‌نگارنده، ص ۱۰۵
۲ــ ر. ك به‌نامهٔ شماره۳ درص۴۱ دراین‌کتاب.
۳ــ ص۵۴ درهمین‌کتاب.
۴ــ منشآت چاپی قائم‌مقام، ص ۱۰۵
۵ــ لسان‌الملك، ناسخ‌التواریخ، ص ۲۱۵
۶ــ همان‌کتاب، ص۲۱۶.
۷ــ همان‌کتاب، همان صفحه.

حواشی نامهٔ نهم

درمورد این نامه، نسخه مأخذ ما به خط قائم مقام وممهور به‌مهرعباس‌میرزا بوده و درمرقع شمارهٔ ۲۲۱۴ کتابخانه مدرسه عالی سپهسالارمی‌باشد. این‌نامه‌تاریخ ندارد ولی‌قرائن ونکاتی درآن‌است که نگارش‌آن‌را به‌روزهای بین‌هیجدهم وبیست ودوم ذی حجه ۱۲۴۱ محدود می‌نماید.

این روزها مقارن با ایامی بوده‌که تازه صلح میان دولتین روس و ایران برهم خورده بود[۱] و این نکته از فحوای نامه مورد گفتگو بخوبی پیداست چنانکه قائم مقام درآن، از زبان عباس میرزا می‌نویسد «سوار کلی تا حالاآن طرف‌آب نفرستاده‌ایم. اما سوار جزئی، روزی نیست‌که جان [باز][۲] نفرستیم و نروندآدمی نگیرند و راه‌آذوقه نبندند»[۳]. مراد از این‌آب که صحبت از «آن طرف» آن است، رود ارس است وعباس میرزا که پس از پایان یافتن مجالس مشورت درسلطانیه، روزیازدهم ذی‌حجه ازسلطانیه به تبریز[۴] وپس ازچندروزی به‌پل خدا آفرین رفته بود، تا روز ۲۲ ذی‌حجه در محل خدا آفرین به‌آماده نمودن نیروی خود برای‌جنگ مشغول‌بوده است، و بالاخره در روز بیست‌وسوم یك ستون از سپاهیان خود را به‌سوی شوشی فرستاد و جلوداران این ستون در روز ۲۶ ذی حجه‌با «دسته‌های شناسائی» سپاه روسیه، درحوالی قلعهٔ شوشی برخورد کردند[۵].

بنابراین، تاریخ انشاء نامه مورد بحث پیش‌از روز ۲۲ ذی‌حجه بایستی

می‌بوده. و اما قرینه دیگری که ما را به‌تاریخ دقیقتری نزدیك می‌کند، شرحی است که باز درمتن نامه‌آمده وآن چنین است:

«روسیه تغییر یورتی [ند][۶] اده وهمچنان‌که نشسته بودند نشسته [اند][۷]. ینارال‌ها میان سپاه‌اند. مددوف میان قلعه وپولکونیك قلعه‌که با جمعی صالدات در غیبت ما آمده بود یا ایل برکشاط را ازلب‌آب برگرداند یا ارامنهٔ قبان را بکوچاند، بعد ازآمدن ما از [ــ][۸] برگشته و درخنزیرك نشسته، منتظر فرصت است»[۹].

این‌حوادث مربوط به‌روزهای قبل ازآغاز تصادمات درجبهه قراباغ‌بوده و ژنرال مددوف، فرمانده سپاه روسیه درقراباغ در روز چهاردهم ذی‌حجه از گنجه حرکت و شروع به‌پیشروی کرد و پس از چهار روز راه پیمائی در هیجدهم ذی‌حجه به‌قلعه‌شوشی وارد شد و جلوداران خودرا تاآبادیهای خنزیرك و گروسی فرستاد[۱۰] و خود منتظرفرصت نشست. با این ترتیب تردیدی نیست که‌تاریخ‌نگارش‌نامه مورد بررسی، درفاصله بین‌روزهای هیجدهم و ۲۲ذی‌حجه ۱۲۴۱ بوده است.

در این نامه به‌نکاتی‌اشاره شده است که به‌شرح‌آن نکات بایدپرداخت.

● **ص۵۶ سطر ۶:** «روزی نیست که جان [باز] نفرستیم...»

«جانباز» اصطلاحی بوده که دردورهٔ قاجاریه به سپاهیان غیرآذربایجانی اطلاق می‌شد و به سپاهیان آذربایجان که به‌سبك نظام اروپائی تشکیل شده بودند «سرباز» می گفتند.[۱۱]

● **ص۵۷ سطر۶:** «برادرگرامی...»

مراد از این برادرگرامی که در موضع دیگری ازهمین نامه باز به‌آن اشاره شده، اسماعیل میرزا برادر عباس میرزا است که چون حالت جنگی بین دو دولت اعلام شد، مأموریت جلوداری سپاه ایران به‌او محول گردید واو در چهارم ذی‌حجه‌با تفنگچیان استرآبادی وهزارجریبی وفندرسکی از سلطانیه به سوی آذربایجان و ازآنجا به‌آن طرف رودارس حرکت‌کرد[۱۲] وچندروزی بعد از تاریخ نگارش نامه موردبحث، باسپاهیان روسیه که درمحال‌گروس وخنزیرك وچناقچی‌بودند روبرو شد وجنگ شدیدی میان‌سپاهیان طرفین روی داد و چون

وضع به وخامت کشید، عباس میرزا نیز خود را به‌کمك او رسانید.[۱۳]

● ص۵۸ سطر۳: «درباب‌حرکت همایون...»

ازآنچه عباس‌میرزا دراین‌نامه نوشته است معلوم می‌شود، آمدن‌فتحعلی‌ـ شاه را به‌قرارگاه خود، به‌دلیل در پیش بودن‌سرما مصلحت ندانسته‌بوده ودرطی نامه‌های مکرر، شاه را از این سفر برحذر می‌داشته است. امـا به‌طوری‌که در تاریخ‌های قاجـاریه ضبط شده، فتحعلی شاه که در سلطانیه بوده گوش به خیرـ اندیشی‌های عباس میرزانکرده، در روز پنج‌شنبه بیست ویکم ذی‌حجه ازسلطانیه به‌سوی اردبیل‌حرکت‌کرد وروز ۲۶ آن‌ماه به‌آنجا رسید[۱۴]. وچون خبرفتوحات وپیشرفت‌های سپاهیان عباس‌میرزا به‌سمع او رسید[۱۵]، رفع بدگمانی‌های‌اوشد و دربیست ویکم محرم (۱۲۴۱) اردبیل را ترك گفته، دربیست وچهارم همان ماه درساحل رودخانه طویله شامی نزدیك به اهر، فـرود‌آمد وتااول ربیع‌الاول در آنجا بوده وچون به‌سبب سرما نتوانست توقف نماید، به‌تبریز وسپس به تهران بازگشت (دوم ربیع‌الثانی)[۱۶].

این وقایع را می‌توان چنین تعبیرکردکه فتحعلی شاه به سبب بـدگمانی که درنتیجه‌بدگوئی‌ها ودشمنی‌های مخالفان ومعاندان نایب‌السلطنه در اوحاصل شده بوده، به‌صلاحدید و پیشنهادهای حاکی از خیراندیشی عباس میرزا ترتیب اثری نگذاشته برای‌کشف حقیقت عازم جبهه جنگ شوشی شده است ولی پس از رسیدن به اردبیل وطویله شامی به‌صـدق نیت عباس میرزا واقف‌گردیده از رفتن به‌شوشی خودداری‌کرده است[۱۷].

● ص۵۸ سطر۲۰: «درباب‌قائم‌مقام، همراه میرزا نبی نوشته‌ایم واولی همان است‌که نوشته‌ایم...»

از این موضوع وآنچه عباس‌میرزا درباب قائم مقام نوشته بوده اطلاعی نیافتیم.

پاورقی‌های نامهٔ نهم

۱ ـ صلح ظاهری میان ایران و روسیه‌که با انعقاد ومعاهـدهٔ گلستان در شوال ۱۲۲۸ به مدت ۱۳ سال برقرار بود در دوم ذی حجه ۱۲۴۱ با برخورد

نیروهای طرفین در باش‌آپاران برهم خورد.

۲ـ در نسخه اصل محو شده است.

۳ـ ص۵۶ درهمین کتاب.

۴ـ ناسخ‌التواریخ ص ۲۱۶ و روضةالصفا، ص ۲۶۵.

۵ـ جمیل قوزانلو، جنگ دوم ایران و روس، ص ۲۱ و ناسخ‌التواریخ، ج ۱ قاجاریه، ص۲۱۷.

۶ و ۷ ـ در این مواضع از نسخه اصلی به‌علت محوشدن حروف، کلمات خوانده نمی‌شود.

۸ـ یك کلمه ناخوانا و ازقرینه معلوم می‌شود نام جا ومحلی بوده است.

۹ـ ص۵۶ در همین کتاب و جمیل‌قوزانلو، ص۲۱ـ۲۰ و به‌کتاب تاریخ نظامی ایران، جلد۲، تألیف جمیل قوزانلو ص۶۹ـ۸۶۳ نیز مراجعه‌کنید.

۱۰ـ ناسخ‌التواریخ، ص ۲۱۷.

۱۱ـ قائم مقامی، تحولات سیاسی نظام ایران، ص ۲۳ و نـاسخ‌التواریخ ج۱ قاجاریه، ص۹۸. در روضةالصفا ومآثرالسلطانیه نیزاین نکته ذکرشده‌است.

۱۲ـ ر.ك به‌ناسخ‌التواریخ، ص ۱۷ـ۲۱۶ و روضةالصفا، ص ۲۶۶

۱۳ـ ناسخ‌التواریخ، ص۲۱۷ و روضةالصفا، ص۲۶۷.

۱۴ـ ناسخ‌التواریخ، ص۲۱۶؛روضةالصفا ص۲۶۶

۱۵ـ ر.ك به‌صفحات ۲۶۶و۲۶۷ روضةالصفا و ص۲۱۹، ناسخ‌التواریخ.

۱۶ـ ناسخ‌التواریخ، صفحات ۲۱۹ و ۲۲۱ و روضةالصفا صفحات ۲۶۷ و ۲۷۰ ومنتظم‌ناصری ج۳، ص۳۴ـ۱۳۳.

۱۷ـ در مورد سعایت‌ها و دشمنی‌هائی‌که نسبت به‌عباس میرزا می‌شد در نامه‌های قائم‌مقام کراراً اشاراتی‌شده ازجمله به‌حواشی نامه شمارهٔ۲۰ رجوع کنید

حواشی نامه دهم

این نامه‌را قائم مقام ازتبریز ویا ازاردوگاه پل خداآفرین به‌عباس‌میرزا نایب‌السلطنه که دراراضی‌قراباغ بوده‌نوشته ودرحقیقت‌گزارشی دربارهٔ اوضاع واحوال طوایف کرانه‌های رودارس است[1]. مضمون‌آن شرح تحریکات روسها در میان عشایر و اهالی مرزنشین ایران وپیش‌بینی‌هائی است که به‌منظور کوچانیدن ایلات‌قراباغ به‌خاك ایران ارائه شده بود. فحوای‌نامه نشان‌می‌دهد که به‌هنگام نگارش‌آن هنور جنگ درجبهه قراباغ شروع نشده بلکه تازه سخن ازتهیه مقدمات وتدارك‌آن بوده‌است واین‌وضع مقارن اواخرماه ذی‌حجه ۱۲۴۱ قمری است که بعد ازاعلام فتوای جنگ با روسیه، عباس میرزا به‌تبریز بازگشت وجمعی از سران وسپاه وخوانین طوایف‌آن سوی ارس را برای‌آماده ساختن مقدمات جنگ به‌گرجستان وشیروان وقراباغ‌فرستاد وعده‌ای‌را نیزازجمله امیر-خان سردار ومهدیقلی‌خان‌جوانشیرقراباغی را «ازراه مقری وبرکشاط به‌اجتماع ایلات مأمور» نمود[2] وخود به‌پل خدا آفرین رفت[3]. چنانکه می‌دانیم عباس میرزا تا روز ۲۲ ذی‌حجه در پل خدا آفرین بوده وسپس به‌قراباغ رفته‌است[4]. اما نمی‌دانیم قائم مقام هم ازتبریز دررکاب عباس میرزا به‌خدا آفرین رفته‌بود ویا در تبریز برای تدارك امور توقف کرده است و از این جهت، معلوم نیست نامه مورد بحث ازتبریز نوشته شده و یا از اردوگاه خدا آفرین ولی قدرمسلم اینکه هنگام نگارش نامه، قائم مقام در اردوگاه نایب‌السلطنه نبوده است.

در این نامه به‌نکته‌ای اشاره شده که ما را به‌تاریخ دقیقتر نگارش‌آن

نزدیکتر می کند وآن شرحیست که قائم مقام ازقول میرزا موسی‌خان نوشته و می گوید «شاه تا ۲۶ به اوجان می آید».

این سفر همان سفری است که درحواشی نامه نهم به‌آن اشاره کردیم و بنا بر آن‌شرح، فتحعلی‌شاه روز ۲۱ ذی‌حجه ازسلطانیه عزیمت نمود ولی برخلاف آنچه درنامه‌مورد بحث پیش‌بینی شده بود، شاه به‌اوجان نرفت بلکه راه اردبیل را پیش گرفت و در ۲۶ ذی‌حجه یعنی همان روزی که قرار بود به‌اوجان برسد، به‌اردبیل واردشد.

بدین ترتیب، انشاء نامه دهم مابین ۲۲ و ۲۶ ذی‌حجه ۱۲۴۱ می‌باشد.

اهمیت این نامه ازچند نظر است. یکی اینکه معلوم می‌شود روسها در این هنگام درمیان طوایف ایران مجدانه به‌تحریك و اغوا مشغول بوده‌اند، تا جائی که قائم مقام به‌تصریح نوشته است «آبخا زوف دائم درکار است...»[۵]. دیگر اینکه به‌خیانت و دورنگی‌های بعضی ازقبابل وسران آنها پی می‌بریم که گاهی به‌دولت ایران پناهنده می‌شده‌اند ولی‌همین که صفحه اوضاع وحوادث به نفع روسها ورق می‌خورده، به‌آنها می‌پیوسته‌اند ــ ازجمله، مهدی خان‌قراباغی است که در این نامه به‌فرار او اشاره شده‌ولی درتواریخ قاجاریه از فرار او ذکری دیده نمی‌شود. دیگر اشاره‌ای است که قائم مقام به‌کج دار ومریز کردن مهدیقلی‌خان و طایفه او درپیوستن به‌روسها ویا ماندن در ایران، نموده است.[۶]

پاورقی‌های نامهٔ دهم

۱ــ ر. ك به‌کلیشه شمارهٔ۴.

۲ــ ر. ك روضة‌الصفای‌ناصری‌ج نهم، ص ۶۵ــ۲۶۴ و ناسخ‌التواریخ ج۱ قاجاریه، ص ۲۱۷

۳ــ ر. ك به حواشی نامهٔ نهم

۴ــ جمیل قوزانلو، جنگ دوم ایران وروسیه، ص ۲۱ــ۲۰ و از فحوای عبارات ناسخ‌التواریخ و روضة‌الصفا هم همین نکته برمی‌آید. (ناسخ‌التواریخ، ص ۲۱۷ و در روضة‌الصفا ص ۲۶۵)

۵ــ ص۶۱ سطر۱۴ درهمین کتاب.

۶ــ ص ۶۰ درهمین کتاب.

حواشی نامهٔ یازدهم

نامهٔ یازدهم از طرف عباس میرزا نایب‌السلطنه به‌محمد میرزا و به‌خط قائم‌مقام نوشته شده است ودرمرقعی به شمارهٔ ۲۱۱۹ متعلق به کتابخانه‌مسجد سپهسالار نگهداری می‌شود.

از این نامه چنین برمی‌آیدکه به‌هنگام نگارش آن، گنجه درتصرف سپاه ایران بوده و نیز درآن سخن ازجنگ قزاقها با روسها است که قائم‌مقام درآن باره نوشته است «نتیجه اقبال‌است. قزاقهارا التفات بیشتر کنید که درکار گرمتر شوند.»[۱]

این موضوع به دنبال قضیه طغیان قبائل قراباغ است که مربوط به دههٔ اول ماه محرم۱۲۴۲قمری بوده و دراین‌روزها، طوایف قزاق وشمس‌الدین لووآیرملو و قاجار به‌تحریك و تحریض ایرانیان برقوای روسی پادگان‌گنجه که درقلعه زورآباد متوقف می‌بودند شوریدند و کار آنها به‌جنگ وکشتار کشید. شرح این واقعه را مؤلف ناسخ‌التواریخ چنین نوشته است[۲]:

«پس از این وقایع[۳]، نایب‌السلطنه اغورلوخان پسر جوادخان زیادلوی قاجار حاکم گنجه را ازخوی طلب نمود و او را با محمد ولی خان و افشار ارومی متفق ساخت وعلماء و اعیان‌گنجه را مکتوبی مشعر برتحریض جهاد با روسیه کرد و بدیشان سپرد وگسیل گنجه داشت و از قفای ایشان علیقلی آقای برادر اغورلوخان‌را ازطریق‌آیروم برسر قبایل قاجار وآیرملوو قزاق وشمس‌الدین لو فرستاد تا ایشان را برروسیان‌بشوراند. اما مردم گنجه وقبایل ونواحی

آن بلده چون ازرسیدن اغورلوخان آگهی یافتند، درعصیان با روسیان یکجهت شدند وقبایل قزاق وشمس‌الدین‌لو، ایل بیگی خود را که روسیان مقردگویند بکشتند و سربه‌طغیان برداشتند جماعت روس که درزورآباد گنجه سکون داشتند چون این بدیدند از بهرکیفر غوغا طلبان وتسخیر گنجه بیرون شتافتند... در میانه جنگی عظیم رفت، هم درپایان روسیان شکسته شدند. اغورلوخان جمعی از سواران را از قفای ایشان بتاخت تا درشمکور ایشان را نابود ساخت... و روزیکشنبه یازدهم محرم سرهای روسیان و اسیران ازپیشگاه پادشاه گذشت.»

چون شورش قزاقها وسایر طوایف بعد ازفتح‌گنجه به دست ایرانیان اتفاق افتاده وفتح قلعه‌گنجه درنهم ویا دهم محرم ۱۲۴۲ صورت‌گرفته است[۴]، لامحاله تاریخ انشاء نامه ما نحن فیه درمحرم خواهد بود. از طرفی هم، می‌دانیم نایب‌السلطنه پس ازفتح‌گنجه، محمد میرزا را درمعیت امیرخان سردار و نظرعلیخان مرندی وعبدالله‌خان دماوندی مأمور اقامت درگنجه وحفظ آن نواحی کرد وسپاهیان ایران تا حد شیروان وشکی روسها را تعاقب نموده آن نواحی را متصرف‌گردیدند[۵]. بعد از این حوادث که روزجمعه بیستم محرم پایان‌یافت[۶] به‌مدت ۲۵ ووز جنگ میان طرفین به‌طور غیر رسمی متوقف شد[۷].

نامه مورد بحث بعد ازنبردهای مزبور و درفاصله مدت متارکه جنگ که از ۲۰ محرم تا ۱۵ صفر ۱۲۴۲ بوده نوشته شده است زیرا عباس‌میرزا در این نامه‌که بسیارمحکم وغرورآمیز است و از نیات و روش کار خود با غرور تمام صحبت می‌کند، مانند سردار فاتحی است‌که پس ازتصرف سرزمین‌های پهناوری از دشمن، سخن می‌گوید.

هنگامی که می‌گوید: «جنگی که ما پیشتر درقراباغ می‌کردیم،به‌خواستهٔ خدا درتفلیس می‌کنیم. ساخلوکه درعباسیه وایروان می‌گذاشتیم، حالا درگنجه وگرجستان‌می‌گذاریم. ازقراباغ چه مانده که موجب احتیاط‌باشد. درتفلیس چه باقی است که رفع آن نتوان نمود... طرف دعوی یرملوف را نمی‌دانیم، ایمپراطور را می‌دانیم ...»[۸]، خوب پیداست که ازفتوحات خود و شکست روسها سخت سرمست ومغرور است و این حالت بعد ازفتوحات پیاپی طالش وقراباغ و زورآباد وگنجه می‌توانسته است بود.

توضیحات:

● **ص ۶۳ سطر ۱۲:** «حفراین خندق، وقتی ممکن است که... مثل پیغمبر (ص) و اصحاب که هریك رسدی ازخندق برداشتند...».

اشاره به جنگ خندق است که درماه شوال سال پنجم هجرت روی داد وآن را جنگ احزاب نیز گفته‌اند. دراین جنگ که میان یهودان وطایفه قریش وطوایف دیگرعرب ازیك طرف ومسلمانان ازسوی دیگر وقوع یافت، پیغمبر (ص) پس ازمشورت باسران سپاه وصحابهٔ خود تصمیم برآن گرفت که از مدینه خارج نشوند و بر صوابدید سلمان پارسی قرارشد برای دفاع مدینه خندقی برگرد مدینه حفر کنند تا به گفته سلمان، «روی جنگ از یك سوی باشد». بدین مقصود محل خندق را بین دوکوه احد وسلع تعیین کردند وقرار براین گذاشتند خندقی درآن‌محل به‌عمق بیست ارش (تقریباً ده‌متر) حفر کنند و دراین کارعموم مردان وحتی صحابه پیغمبر نیز شرکت کردند و در این کاربزرگ به هرده نفر حفر چهل ذرع (متر) و به قولی به هر ده نفر حفر ده ذرع واگذار شد وپیغمبر نیز خود درحفر خندق کار می کرد[۹].

● **ص ۶۳ سطر ۱۵ :** «پیاده رکابی»

این اصطلاح که منحصراً در دورهٔ قاجاریه معمول بوده به سپاهیان ثابتی اطلاق می‌شد که ملتزم رکاب پادشاه و یا ولیعهد می‌بودند[۱۰] وسپاهیانی را که شاهزادگان وحکام در اختیار داشتند و درموقع ضرورت به‌التزام رکاب شاه می‌فرستادند «ولایتی» می‌نامیدند[۱۱].

● **ص ۶۴ سطر ۱۴ :** «مرحوم جواد خان با هیچ امید و هیچ معین و مجاورت اشپخدر در تفلیس و...»

اشاره به دوران حکومت جواد خان قاجار درگنجه است که تا سال ۱۲۱۸ قمری درآنجا حکومت داشت و دراین ایام، ازطرفی با سپاهیان روسیه مقابل بود[۱۲]، و ازجانب دیگر با دشمنی وخصومت ابراهیم خلیل خان جوانشیر که اززمان‌آقا محمدخان‌حاضر به‌فرمانبرداری ازدولت‌ایران‌نشده‌بوده وباروسها نیز طریق سازش می‌پیمود[۱۳]، مواجه بود[۱۴].

پاورقی‌های حواشی نامهٔ یازدهم

۱ــ ر.ك به ص۶۲ درهمین کتاب.

۲ــ ج ۱، ص ۲۱۸ و به روضةالصفای‌ناصری ج نهم ص ۲۶۵ نیزرجوع کنید.

۳ــ منظور پس‌ازفتح قلعه لنکران‌طالش وقلعه سالیان به‌دست‌قوای ایران است.

۴ــ سرتیپ غلامرضا یاوری، جنگ ایران و روس، ص۲۳

۵ــ لسان‌الملك، ناسخ‌التواریخ، ج۱ قاجاریه، ص ۲۱۸ و روضة الصفای ناصری، ص ۲۶۶ و جهانگیر میرزا، تاریخ نو، ص ۲۹ ومنتظم ناصری ج ۳، ص ۱۳۳.

۶ــ لسان‌الملك وهدایت هردونوشته‌اند «این‌نواحی وشهرها در روزجمعه بیست ودوم ذی حجه ۱۲۴۱ تاجمعه بیستم محرم ۱۲۴۲ «مفتوح گشت». (لسان‌الملك ص ۲۱۸ و هدایت ص ۲۶۶)

۷ــ قوزانلو، تاریخ نظامی ایران، ج ۲ ص۸۶۷ وسرتیپ یاوری، ص۲۳

۸ــ ر. ك به ص۶۵ درهمین کتاب (متن نامه یازدهم).

۹ــ لسان‌الملك، ناسخ‌التواریخ، ج یکم ازکتاب‌دوم، (کتاب پیغمبر)، ص ۲۱۴ به‌بعد.

۱۰ــ آلفرد گاردان، مأموریت‌ژنرال گاردان، ترجمه عباس اقبال، ص۷۷. اصل گزارش ژنرال‌گاردان نیزدرمجموعهٔ شماره ۷، گزارشات ومدارك مربوط به ایران Perse; Mémoires et Documents Vol, VII. درآرشیو وزارت امور خارجه فرانسه ضبط است.

۱۱ــ قائم مقام، منشآت چاپی، تصحیح جهانگیر قائم مقامی، ص۸۲.

۱۲ــ ر. ك به‌ناسخ‌التواریخ ج ۱، قاجاریه، ص۷۲ــ۷۱.

۱۳ــ ر.ك به‌همان مرجع، ص۳۷ به‌بعد.

۱۴ــ همان مرجع ص۸۱.

حواشی نامهٔ دوازدهم

نامهٔ دوازدهم به‌موجب تاریخی که درپایان‌آن است در محرم ۱۲۴۲ نوشته شده وآن‌رقمی‌است ازجانب عباس‌میرزا نایب‌السلطنه‌و به‌خط قائم‌مقام. قسمتی‌ازآغاز این‌رقم، هنگام صحافی والصاق درمرقع، قطع‌گردیده وبه این جهت‌نام وعنوان مخاطب ازمیان رفته‌است ولی ازسیاق عبارت معلوم می‌شود مخاطب آن محمدمیرزا است. زیرا اولاً دریك جا[1] به‌مخاطب نامه ورقم، «آن فرزند» خطاب شده ثانیاً دراین نامه صحبت ازامور مربوط به‌جنگ در منطقه گنجه و کلیسا کندی است که ستون‌مرکزی سپاه ایران به‌فرماندهی محمد-میرزا درآنجا بوده‌است[2]. بنابراین تردیدی باقی نمی‌ماند که رقم مزبورخطاب به‌محمدمیرزا نوشته شده وحاوی دستوراتی نظامی‌می‌باشد. به‌علاوه درهمین‌رقم سخنی‌از ۱۳۰۰ خروارغله رفته[3] که درقلعه انبارشود واین همان مقدارغله‌ایست که در نامه یازدهم که آن نیز خطاب به محمدمیرزا بوده از آن صحبت شده است.[4]

بنابراین تاریخ انشاء این‌نامه بعدازنامه یازدهم یعنی درروزهای‌آخرماه محرم ۱۲۴۲ بوده است.

در این‌نامه به‌چند نکته اشاره شده که برای روشن شدن‌آن نکات ذکر توضیحاتی لازم است:

● **ص ۶۷سطر۷ :** «... که والی‌را به‌زودی داخل گرجستان کند....»

این جمله اشاره به‌اعزام والی‌گرجستان است که درسالها پیش‌ازجنگ دوم ایران‌وروسیه اووچندتن ازسران وخوانین قراباغ وشکی‌وشیروان براثر

فشار و تجاوزات روسها به‌تنگ آمده به‌دولت ایران پناهنده شده بودند.[۵] در این زمان، چون آتش جنگ میان ایران و روسیه روشن شد، دولت ایران موقع را مناسب یافت تا ازوجود این ناراضی‌ها که به‌موقعیت وممکنات محلی کاملاً آشنا می‌بودند، استفاده نماید. به‌این منظور، بعدازاعلام فتاوی جهاد واتخاذ تصمیم مبنی برجنگ باروسیه، چون عباس‌میرزا به‌تبریز رسید، الکساندرمیرزا والی گرجستان ومصطفی‌خان شیروانی ومحمدحسین‌خان شکی ومهدیقلی‌خان جوانشیر قراباغی را با «تدارکات نقدوجنس» درمعیت چندتن‌ازسران وامرای ایرانی روانه گرجستان وشیروان‌وشکی نمود.[۶]

مؤلف تاریخ نو دربارهٔ الکساندرخان والی‌گرجستان نوشته است «به حسین‌خان سردارحکم مطاع صادرشدکه‌الکسندرمیرزای‌والی‌را برداشته، روانه گرجستان شودوقلعه‌لری‌راکه‌درمحل [پنبگ][۷] وشوره‌گل که ازمحالات‌گرجستان ودرسرراه تفلیس است، ازدست لشکرگرفته روانهٔ تفلیس شوند»[۸] واینکه در ضمن نامه مورد بحث، خطاب به‌محمدمیرزا می‌خوانیم «تأکیدات اکیده به‌او بکند [یعنی به‌حسین‌خان سردارایروان] که والی رابه‌زودی داخل‌گرجستان‌کند، بسیارطول کشیده، حالا بایست‌او به‌گرجستان رسیده وهزارفتنه برپاشده باشد» اشاره به‌همین مأموریت واهمیت آن‌است.

● **ص۶۷ سطر ۱:** «جارنمسه»

اگرمنظور از «جارنمسه» چهلچراغ‌ساخت اتریش است، ذکرویادآوری آن درلابلای یك سلسله دستورات نظامی وانتظامی‌مفهومی‌نداردوچنانچه مقصود چیزدیگری‌بوده، برنگارنده معلوم نشد.

پاورقی‌های حواشی نامهٔ دوازدهم

۱ـ ص ۶۶سطر۷و۶ درهمین کتاب.
۲ـ ر.ك به ناسخ‌التواریخ، ج ۱ قاجاریه، ص ۲۱۹ وتاریخ نو، ص۲۹.
۳ـ ر.ك به‌ص۶۶سطر۱۱ درهمین‌کتاب.
۴ـ ص ۶۳ درهمین‌کتاب.
۵ـ تاریخ نو، ص۵ و منتظم ناصری ج ۳، ص ۱۲۱ و ناسخ‌التواریخ، ص۱۸۱.

۶ـ روضة‌الصفای ناصری ص ۲۶۶-۲۶۵ و ناسخ‌التواریخ ص ۲۱۷ و تاریخ‌نوص۱۸.

۷ـ درمتن چاپی تاریخ نو «پلنگ» چاپ شده و آن اشتباه است.

۸ـ ص۱۸.

حواشی نامهٔ سیزدهم

نامه‌ایست به‌آصف‌الدوله و به‌خط قائم‌مقام که درمرقع‌شمارهٔ ۷۴۵ متعلق به‌کتابخانه‌مجلس شورای ملی ضبط است.[۱] دراین نامه از خبر عزیمت «موکب‌همایون» (یعنی‌فتحعلی‌شاه) به‌ایروان و«های‌وهوی» روسها که درعقب سراوایجادکرده بودندوآمدن‌آنها تا آصلاندوزومرالیان سخن‌رفته است[۲]. این اشاره مارا به‌تاریخ نگارش نامه نزدیك می‌کند وآن بدین‌گونه است‌که از عبارات مزبور استنباط می‌شوداولاً قرارگاه فتحعلی‌شاه درموقع نگارش‌نامه، به‌ناحیه قراباغ و به‌خصوص مرالیان وآصلاندوز نزدیك بوده که روسها توانسته بودند به‌دنبال او های وهوئی برپانمایند و می‌خواسته‌اند از راه آصلاندوز و مرالیان عقب‌سراردوی فتحعلی شاه رامورد تهدید قراردهند.

باتوجه به‌نقشه جغرافیائی، چنین محلی که حائزاین‌موقعیت نظامی‌باشد یکی‌ازسه محل اهر، تبریزومرند بوده که برسرراه ایروان قرار داشته‌اند. امابه طوری‌که ازفحوای همین‌نامه‌برمی‌آید، قائم‌مقام خود دراین‌موقع درتبریزبوده[۲] وازطرفی‌درهیچ یك ازتاریخ‌های دورهٔ قاجاریه دیده نشده‌است که‌فتحعلی‌شاه در سفرهای خوددرهنگام جنگهای دوم ایران وروسیه به‌مرندرفته باشد. پس‌لامحاله قرارگاه او در حدود اهر بوده و این وضع باضبط تواریخ منطبق است. زیرا فتحعلی‌شاه درماه‌محرم ۱۲۴۲ دراردبیل بود و بعد ازنبردهای موفقیت آمیز سپاهیان ایران درقراباغ که‌ازبیست ودوم ذی‌حجه ۱۲۴۱ تابیستم محرم۱۲۴۲ صورت‌گرفته بود[۳]، «دربیست ویکم محرم به‌آهنگ قلعه شوشی» ، از اردبیل عزیمت نمود و دربیست‌وچهارم محرم دریك فرسنگی‌اهر در کنار رود طویله‌

شامی» رسید.[۴]

به‌طوری که در کتابهای تاریخی این‌دوره ضبط شده، فتحعلی‌شاه ازطویله شامی[۵] آصف‌الدوله را با بیست هزارسپاهی وده‌عراده تـوپ به‌کمك عباس‌میرزا فرستاد واودربیست وهفتم محرم عزیمت کرد ودردهم صفر به‌قرارگاه عباس‌میرزا درقلعهٔ شوشی‌رسید.[۶] وچون درنامهٔ قائم‌مقام به‌گونه‌ای‌سخن‌رفته است که معلوم می‌شودآصف‌الدوله به‌هنگام نگارش‌نامه درفاصله بین‌طویله شامی‌وشوشی بوده[۷] نتیجه می‌گیریم که تاریخ نگارش نامه‌مورد بحث بین‌روزهای ۲۷ محـرم و ۱۰ صفر ۱۲۴۲ بوده است.

توضیحات

● **ص ۶۹، سطر۵:** «ده‌هزار سنگ... » منظور از سنگ در این جا، سنگ چخماق برای تفنگ است.

● **ص ۶۹سطر۱۳:** «حسین‌خان را یوسف بیگ پیشخدمت شاهزاده و شکراله‌خان گرفتند...

ازموضوع دستگیری حسین‌خان شکـی‌درهیچیك ازتاریخ‌های این دوره ذکری نشده ودربارهٔ اوچیزی نمی‌دانیم. فقط جهانگیرمیرزا درتاریخ نوراجع به تعیین اوبه‌حکومت شکی اشاره‌ای‌کرده است ومی‌نویسد بعداز آنکه تصمیم برای‌جنگ باروسیه گرفته شد، فتحعلی‌شاه احکامی‌صادر کرد مبنی براینکه «هریك ازخوانین خودرا صاحب اختیارولایات قدیم خود دانسته، روانه ممالك خـود شوند» ودراین‌موقع، حسین‌خان و حاجی‌خان پسران سلیم‌خان شکـی حکومت ناحیه شکی‌رایافتند[۸] وازاین پس دیگرصحبتی‌ازاونیست و نمی‌دانیم حسین‌خان بعدازاین تاریخ مرتکب چه‌خلاف ورفتاری شده است که اورا دستگیر کرده به تبریز آورده‌اند وقائم‌مقام اورا به‌فتحعلی‌خان بیگلربیگی سپـرده وازرفتن همسر فرضی بیگ به‌قرارگاه عباس‌میرزا برای‌وساطت‌درکارحسین‌خان، مانع‌شده‌است.

● **ص ۶۹، سطر ۱۷:** «کوچ فرضی بیگ»

کوچ ضمن معانی متعددی که دارد به‌معنی زن وفرزند واهل وعیال هم هست، چنانکه دراین شعرقطران‌می‌بینیم: کوچت‌مبارك‌است‌وندارم به‌دست‌هیچ جزخیمهٔ کهنه‌ای ودوترکسی برای‌کوچ (ر. ك به‌لغت‌نامه دهخدا، لغت کوچ)

پاورقی‌های حواشی نامه سیزدهم

۱ـ ر.ك به کلیشه ۵.

۲ـ ر.ك به ص ۶۸ درهمین کتاب.

۳ـ ناسخ التواریخ، ص ۲۱۹ـ۲۱۸.

۴ـ همان کتاب، همان صفحات.

۵ـ طویله شامی دهکده‌ایست درهشت کیلومتر و نیمی خاوری شهر اهر و درسه کیلومتری راه شوسه اهر به خیاو (ر.ك به فرهنگ جغرافیائی ارتش، ج چهارم،. نام طویله‌شامی)

۶ـ ناسخ التواریخ، ص ۲۱۹ وتاریخ نو، ص۲۷.

۷ـ ر.ك به‌ص۶۸ سطر۴ از نامه‌سیزدهم که نوشته‌است «کاغذی‌ازقراجه‌داغ‌رسید، به خدمت فرستادم که بعدازملاحظه انفاذحضرت نایب‌السلطنه روحی فداماداريد» و همچنین به‌سطر۱۱ درهمان‌صفحه.

۸ـ تاریخ نو، ص۱۸.

حواشی نامهٔ چهاردهم

مأخذمادرنقل این‌نامه، مقاله شادروان استاد مجتبی مینوی درمجله ماهانه یغماست[1] و بنابرنوشته استاد مینوی در مقدمه مقاله خود[2]، اصل این نامه ونامه دیگری‌که به‌شماره ۵۶ درهمین‌کتاب نقل شده، به‌خط قائم مقام و درلندن در دفتر عمومی‌اسناددولتی انگلستان Public Record Office، در قسمت اسناد وزارت خارجه درمجلدی به‌نشان F. O. 248/55 است‌که دانشمند محترم آقای دکترفریدون آدمیت عکس آنها را دراختیار استاد مینوی گذارده بودند.

مخاطب نامه، به طوری‌که شادروان استاد مینوی تشخیص داده‌اند جان مکدنالد کینز سفیر انگلیس در ایران بوده است. جان مکدنالد بنابر ضبط تاریخهای قاجاریه دربیست و نهم محرم ۱۲۴۲ به اردوی فتحعلی شاه، دریك فرسنگی‌اهر، درکنار رودخانه طویله شامی‌وارد شد و در روزپنجشنبه چهارم ماه صفر به‌حضور شاه باریافت[3].

موضوع نامه،شرح تجاوزات سیزده ساله روسها به‌نواحی ایران،ازبعد از انعقاد معاهدهٔ گلستان (۲۹ شوال ۱۲۲۸ ه. ق) وعهد شکنی‌های مستمر آنهاست‌که دربرابرهمه‌آنها، دولت ایران با بردباری خاص، تنها به‌اعتراض و گله اکتفا کرده بودند.

آخرین واقعه‌ای که در این نامه بدان اشارهٔ شده، بازگشت پرنس منچشکوف نماینده مخصوص امپراتوری روس از سلطانیه است[4] که مربوط به

روزهای اول ذی حجه ۱۲۴۱ بوده است[۵].

قائم مقام در پایان این نامه نوشته است «معهذا باز در وقتی که منچشکوف از اردوی شاهنشاهی مرخص می‌شد، وزیر دولت ایران صریحاً به او گفت و نوشت که هرگاه بعد از ورود پطرزبورغ مراتب را حالی دولت روس کنی و درصدد منع سرحد داران خود ازحرکات سابقه برآیند، دولت ایران را جزصلح وسازش وخوش همسایگی منظوری ومقصودی نیست. بالفعل‌هم سخن وخواهش دولت ایران همین است و راضی به‌جنگ و خونریزی خلق‌اله نمی‌باشد...».

سیاق این عبارات نشان می‌دهد به‌هنگام نگارش نامهٔ مزبور، هنوز دیر زمانی از رفتن منچشکوف و ابلاغ پیامهای صلح جویانه اولیای ایران نگذشته بوده‌زیرا درنامهٔ مذکور به وقایع بعد ازآن دیگر اشاره‌ای نشده است به‌خصوص که می‌بینیم ازپاسخ ونظر وتصمیم دولت روسیه نسبت به‌آنچه دولت ایران خواسته و پیشنهادکرده بوده نیز، ذکری نیست ــ به‌این معنی که در موقع نگارش نامه، یا هنوز منچشکوف به پترسبورگ نرسیده بوده ویا دستورالعمل دولت روسیه‌خواه مبنی برمنع حرکات سرحد داران، خواه مبنی برادامه حرکات آنها، هنوز به‌سرحد داران ابلاغ نشده بود. ازطرفی می‌دانیم جان مکدنالد، تقریباً دوماه بعد ازبازگشت منچشکوف به حضور فتحعلی شاه رسیده بود و با امکانات ارتباطی وحمل ونقل‌آن ایام، برای‌رسیدن منچشکوف به پترسبورگ و شرفیابی به حضور امپراتور و اتخاذ تصمیم دولت روسیه و ابلاغ تصمیمات و دستورالعملها به سرحد داران روسیه اگر بیش از دوماه وقت لازم نمی‌بوده، حداقل زمانی درحدود دوماه لازم بوده است.

بنابراین می‌توان زمان‌نگارش نامهٔ موردبحث را مقارن روزهائی دانست که سفیر انگلیس به اردوی فتحعلی شاه رسیده و به فکر جلوگیری از جنگ و به اندیشه برقراری صلح افتاده بوده‌است و احتمالاً همو، درهمان نخستین جلسه (چهارم صفر ۱۲۴۲) که به قول لسان‌الملک «تقبیل سده سلطنت حاصل کرده بود»[۶] به‌عنوان مصلحت اندیشی‌وخیرخواهی پیشنهادکرده است‌که دولتین ایران و روسیه اختلافات‌موجود میان‌خود رابامصالحه پایان بخشند ونامه‌قائم‌مقام براساس مذاکرات اونوشته شده وقائم‌مقام با شرح تاریخچه‌ای ازاقدامات

گذشته، خواسته است سفیر انگلیس را که از وقایع گذشته اطلاعی نداشته، در جریان بگذارد.

بدین ترتیب، به ظن قوی تاریخ نگارش نامهٔ مورد بحث در دههٔ اول ماه صفر ۱۲۴۲ بوده است.

توضیحات:

● **ص۷۰،سطر۹: «قریه گرمی».**

گرمی به کسر حرف اول‌وسکون‌دوم، قریه‌ای است‌ازتوابع اردبیل‌ومرکز بخش گرمی که ازشمال به‌اتحاد جماهیر شوروی،ازمغرب به‌ارسباران، از جنوب بــه شهرستان مشکین شهر (دهستان ارشق) و ازمشرق بــه بالخا رود کــه مرز شوروی است محدود می‌شود[۷].

● **ص۷۰ ، سطر۱۱ : «محال‌چلوند ولوند ویل‌وسفیدرشت‌طالش...»**

چلوند (به کسر اول وسکون دوم وفتحه سوم) دهی از دهستان مرکزی بخش آستارا ازشهرستان اردبیل می‌باشد[۸] و لوندویل (به فتح اول و دوم) نیز قریه‌ایست ازبخش‌آستارا و شهرستان اردبیل [۹].

● **ص ۷۲، سطـر ۴ : «درعهد نامه لفظ کپنك مرقوم است»**

مراد ازعهد نامه، معاهدهٔ گلستان‌وموضوع رودخــانه کپنك درفصل دوم‌آن عهدنامه که‌نقاط وخط مرزی را تعیین می کند، چنین‌ذکرشده است: «... ازبالای کنار رود ارس تا اتصال و الحاق رودخانه کپنك چای، به‌پشت‌کوه مقری و از آنجا، خط‌حدود،سامان‌ولایات‌قراباغ و نخجوان‌وایروان‌و... متصل گردیده...»[۱۰]

● **ص ۷۲، سطـر ۸ : «شاهــزاده ولیعهد، ایشیك آقــاسی خود را به تفلیس‌فرستاد»**

از فرستادن ایشیك‌آقاسی که مراد نظر علی خان افشار است، درتواریخ قاجاریه ذکری نشده است.

● **ص۷۲، سطر ۱۸** به‌بعد: «شاهنشاه ایران نیز میرزا صادق داروغــه دفترخانه را به‌تفلیس فرستاد...»

از مأموریت‌میرزا صادق‌وقایع‌نگار به تفلیس که درمحرم ۱۲۴۱ درمعیت

مازارویچ به‌جانب تفلیس عزیمت کرد وهمچنین ازبـازگشت او، مورخان دورهٔ قاجار سخن گفته‌اند ونوشته‌اند پس از آنکه نتیجه‌ای ازمأموریت خود به دست نیاورد در ۲۸ جمادی‌الاخر ۱۲۴۱ از تفلیس به‌سوی ایران حـرکت نمود[۱۱]. اما ازجزئیات سفر او ذکری نرفته است وبدین خاطر، آنچه دراین نامه دربارهٔ سفر میرزا صادق هست، ازمزایای آن است.

● **ص۷۴سطر۱:** «خبر قضیه ناگزیر ایمپراطور سابق روسیه»

منظور مرگ الکساندر امپراتور روسیه است که پس از او نیکلای اول به سلطنت رسید.

پاورقی‌های حواشی نامهٔ چهاردهم

۱ـ سال هفتم، شمارهٔ ۱۱.

۲ـ همان مجله، همان سال، شماره ۱۵.

۳ـ لسان‌الملك، ناسخ‌التواریخ، ج ۱ قاجـاریه، ص ۲۱۹ وصنیع‌الدوله، منتظم ناصری، ج ۳، ص۱۳۳.

۴ـ ر. ك به متن نامه، ص۷۵.

۵ـ لسان‌الملك، ص ۲۱۶.

۶ـ همان مدرك، ص۲۱۹.

۷ـ فرهنگ جغرافیائی ایران، جلد چهارم، عنوان گرمی.

۸ـ همان مدرك، عنوان چلوند.

۹ـ همان مدرك، عنوان لوندویل.

۱۰ـ ر. ك منتظم ناصری ج ۳، ص ۱۰۳.

۱۱ـ لسان‌الملك، ص ۱۲ـ۲۱۱.

حواشی نامهٔ پانزدهم

رقم عباس‌میرزا نایب‌السلطنه به‌آصف الدوله و به‌خط قائم مقام در جزو مرقع شماره ۲۲۱۴ متعلق به کتابخانه مدرسه‌عالی سپهسالار است، تاریخ آن که ماه رجب ۱۲۴۲ می باشد به‌تصریح، در پایان آن قید شده است.

ماه‌رجب درسال ۱۲۴۲ مصادف با ماه دوم زمستان ومقارن با بحبوحهٔ سرمای آذربایجان بوده‌است ونیروهای روسیه و ایران به‌تدارك وتهیه نیازمندی‌های سپاه برای جنگ بهارمشغول بوده‌اند. در این نامه به‌بعضی وقایع، ازجمله‌حمله مددوف تاحوالی‌اهرواحضار سیف‌الملوك‌میرزا وقرارامور عبداله‌میرزا اشاراتی شده‌که برای روشن‌شدن محتوای نامه وتعیین تاریخ‌انشاء آن، لازم است‌در بارهٔ آن‌نکات توضیحاتی گفته شود.

نامه مزبور بعدازاردوکشی مددوف به‌حوالی‌مشکین واهرنوشته شده ومطالب واشاراتی که در آن است مربوط به‌همین واقعه‌است وتفصیل تجاوزات قوای روسیه به‌فرماندهی‌ژنرال مددوف چنین بوده که بعدازشکست‌نیروی‌ایران درجنگهای گنجه (۲۷ صفر۱۲۴۲ برابر با نهم مهرماه)،[1] ژنرال پاسکیویچ به فرماندهی کل نیروهای روسیه درقفقاز منصوب شد واوژنرال مددوف راهمچنان درقراباغ باقی گذاشت تاآن نواحی‌را درتصرف نگاهدارد. عباس‌میرزا هم به کنار رودخانه ارس‌آمد ودوماهی‌درآن حدود متوقف شد وچون‌فصل‌زمستان‌فرا رسیده‌بود، به‌تصوراینکه روسها اقدام به‌تجاوز نخواهندکرد وسپاهیان خود او هم درنتیجهٔ مبارزات متمادی، بسیارفرسوده شده بودند، عده کمی‌را زیـرنظر

سیف‌الملوك میرزا پسر خویش، درقراجه‌داغ گذارد وخـود به‌تبریز رفت تادر صدد تهیه تدارکات واحتیاجات بهارآینده برآید. ژنرال مددوف ازاین‌غفلت وازاینکه نیروی نظامی پادگان قراجه داغ ضعیف بود، استفاده کرد وبا عده‌ای زبده به‌سمت قراجه‌داغ تاخت. سیف‌الملوك میرزا موفق به‌جلـوگیری‌اونشد و عقب‌نشینی کرد ومددوف تاسه فرسنگی اهرپیش‌آمد واز آنجـا متوجه اردبیل گردید وپادگان اردبیل را درمحاصره گرفت. عباس میرزا ضمن اینکه به‌سرعت سپاهی به‌اهرواردبیل فرستاد واقعه را نیز به اطلاع فتحعلی‌شاه رسانید[۲] وشـاه، شاهزاده عبدالله میرزا حاکم خمسه را باسربازان خمسه به‌کمك‌محاصره‌شدگان اردبیل فرستاد.[۳]

مؤلف تاریخ نو، که خود دراین موقع دراردبیل بوده است می‌نویسد «نایب‌السلطنه مرحوم، خبرآمدن ینارال مددوف ومعـاودت اورا به‌مشکین واز آنجا به‌سرقلعه اردبیل رفتن، به‌نوعها و طریقی‌که تحریر شد به عـرض خاقان مغفورمی‌رساند وازاین حرکات مختلف که ازینارال مددوف صـادر شده بود، بدگویان‌نایب‌السلطنه، این‌عرایض واخبارمختلفه راکه ازنایب‌السلطنه‌می‌رسید، درخدمت خاقان مغفور به‌لباس خیرخواهی درآورده، خاطرنشان خاقان مغفـور می‌نمودندکه این اخبار بی‌اصل است‌ومنظور نایب‌السلطنه خـالی نمودن خزینه پادشاهی‌است.»[۵]

نامه‌ای‌هم که ازمیرزا مهدی ملك الکتاب دردست است و آن را به خط رمز به‌قائم‌مقام نوشته، تأییدی قاطع برمندرجات تاریخ‌نومی باشد. دراین‌نامه، ملك‌الکتاب نوشته است:

«.... زین‌العابدین بیگ چاپار درروز دویم شهررجب واردِ دارالخلافه شدو مژده فرار ورجعت مددوف راگوشزد عام‌و خاص گردانید وجان از تن‌ـ رفته مردم‌به‌تن بازآمد، خصوصاً شاه‌را. خدا انشاءالله‌تعالی سایهٔ بلندپایهٔ‌نواب نایب‌السلطنه رابر سرتمامی اهل‌ایران ومسلمین پایداربدارد‌که سپراسلام است. ولیکن نواب‌ظل ووزیر وسایرشاهزادگان هم‌که درخدمت شاه وبیرون،[بودند] صریح گفتند که‌روس مطلق نیامده وقائم‌مقام این‌معرکه را برپاکرده‌که شاه را بترساند. باری اعتقاد حضرات کلیه این‌است‌که عرض‌شد و امروزچهارم رجب

است. آصف کمترین را احضار نموده گفت، هرچند قائم‌مقام چنین می‌داند که دیگران با او دوستند ولیکن سهو کرده است. .... معتمد تصدیقی ازظل در بابت نیامدن روسیه می گوید. خلاصه این به شاه بسیار بد عرض کرد ...».

ازاین نامه و عبارات تاریخ‌نو می‌توان استنباط کرد که فتحعلی‌شاه، عبدالله میرزا را به‌ظاهر برای امداد محاصره شدگان اردبیل ولی درحقیقت برای کشف حقایق فرستاده بود. بدین‌ترتیب عبدالله‌میرزا درسیزدهم جمادی‌الثانی روانه اردبیل شد[7] ومددوف چون تمرکز سپاهیان ایران‌را دیدبازگشت واین واقعه در ۲۶ جمادی‌الثانی درتهران به عرض فتحعلی‌شاه رسید[8].

اهمیت این‌نامه که ازشاهکارهای قلمی‌قائم‌مقام است، به‌خاطر چندنکته می‌باشدکه درتواریخ قاجاریه ازآن نکات ذکری نشده است:

نکته‌اول آنکه می‌توان به‌وضع روحی فتحعلی شاه درآن روزها که‌قائم‌مقام نامه خودرا باعباراتی‌منشیانه وپراز گوشه‌وکنایه وایهام مجسم نموده است پی‌برد. فتحعلی‌شاه پس‌ازدریافت اخبار پیشروی مددوف گفته بود «هر گاه واقعاً مددوف ازاهرمی‌گذشت ممکن‌نبودکه موکب همایون از دارالخلافه حرکت نکنند وخود به‌عزم دشمن شکاری عازم وجازم نشوند» و سپس پرده حقایق را کنار زده چنین نوشته است «الحمدالله این‌بارکه این دشمن هوس‌جسارت‌کرد، صرفه نبرد وخائب وخاسر برگشت و حاجت اینکه موکب همایون در سرمای زمستان حرکت‌کند وشاهزادگان به دستپاچگی‌وتعجیل به‌امداد آیند، نشد. اما فکربعد ازاین را باید‌کرد‌که نتوانند ازآب ارس‌وکوه‌ابروان این‌طرف‌بیایند، اگربیایند هم مثل این‌دوبار‌صحیح وسالم برنگردند.»[9]

قائم‌مقام بعدازاین شرح، از قحط وغلا ، از بدبختی‌ها، ازآوارگی‌ها و بی‌خانمانی‌ها و ویرانی‌های اهالی‌وآبادی‌های آذربایجان گفتگو‌می کند و از خرابکاری‌ها و «فضیحتی» که روسها به‌بارآورده بودند صحبت می‌نماید.

این‌دو تابلوی جاندار را قائم‌مقام‌بامهارت‌تمام درمقابل یکدیگرقرارداده وبااین‌عمل،طرزتفکر ونحوهٔ استنباط وتفکرفتحعلی شاه را نشان می‌دهد ولی از بیم طغیان روحی‌وخشم شاه‌که معاندان وحاسدان عباس میرزا، دردربار موجب

بروز وظهور آن می‌شدند، ناگزیر تابلوخودرا بااین‌جمله عمیق وپرمعنی پایان می‌دهد که «اینها همه سهل‌است، خداسایه بلندپایه‌قبله عالم‌را کم نکند» و بدین‌گونه‌آبی بر آتش خشم احتمالی شاه فرو می‌ریزد.

وبالاخره، موضوع بازدید عباس‌میرزا وسرکشی‌اواز منطقه مرزی‌می‌باشد که ازهیچیك ازاین نکات درتاریخ‌های قاجاریه مربوط به این سالها، ذکری نمی‌توان یافت.

پاورقی‌های حواشی‌نامهٔ پانزدهم

۱ـ ر.ك به جمیل‌قوزانلو، تاریخ نظامی ایران، ج ۲، صفحـات ۸۷۶ تا ۸۷۹.

۲ـ برای‌آگاهی بیشترازجزئیات از تجاوزات به‌کتاب جمیل‌قوزانلو ج۲ درص ۸۸۶ تاص ۸۸۹ وبه‌تاریخ نو، ازص ۶۳ تا ۶۸ وهمچنین به‌کتاب سرتیپ یاوری ازص ۳۶ تا ۴۱ مراجعه‌شود.

۳ـ تاریخ نو، ص۶۸ وناسخ‌التواریخ، ص۲۲۱.

۴ـ چون تاریخ تألیف تاریخ نو بعداز مرگ عباس میرزا بوده، مؤلف که خود پسراوست، اورا باعنوان مرحوم یادکرده است.

۵ـ تاریخ نو،ص۶۷.

۶ـ مرقع خطی‌شماره ۴۸۴۵ کتابخانه مـرکزی ومـرکز اسناد دانشگاه تهران.

۷ـ ناسخ التواریخ ، ص۲۲۱.

۸ـ روضة‌الصفا ج نهم ، ص ۲۷۰ وناسخ‌التواریخ ج۱۰، ص ۲۲۱.

۹ـ ص۷۶ درهمین‌کتاب، متن‌نامه پانزدهم.

حواشی نامهٔ شانزدهم

مأخذ مادرنقل این‌نامه، مجموعه‌ای‌خطی از نامه‌های‌قائم‌مقام متعلق به‌استاد مجتبی‌مینوی است ودرنسخه خطی دیگری‌ازمنشآت قائم‌مقام هم که متعلق‌به‌آقای سلطان القرائی است نیمی‌ازاین نامه موجوداست. بدین جهات نسخه اصلی که مأخذ ما بوده به‌خط قائم‌مقام نیست ولی‌درانتساب آن‌هم به‌قائم‌مقام، به‌استناد سبك نگارش آن، تردیدی نداریم. درمورد مخاطب‌نامه، درهر دومأخذ نوشته شده است نامه‌ای است که ازطرف نایب‌السلطنه به‌معتمدالدوله نوشته شده و به هرحال، نامهٔ موردبحث ما، تاریخ‌انشاء ندارد وقرائنی‌هم درمتن‌آن نیست که بتوان به‌طور تحقیق گفت درچه تاریخی‌نگارش یافته است. بلکه فقط می‌توان گفت تاریخ نگارش آن، به‌طورمسلم چندین ماه بعدازشکست‌گنجه (دوشنبه ۲۲ صفر ۱۲۴۲) که قائم مقام درمتن نامه به‌آن اشارتی کرده است، می‌باشد واین اشاره هم چنین‌است‌که اززبان عباس‌میرزامی گوید «پارسال کم‌مانده بودتفلیس راخالی کنند [منظورروسهاست].... قضای‌آسمانی‌بود. سردارقشون پیش‌جنگ که امیرخان بود به‌شهادت رسید. قشون برگشت».

چون درمیان سرداران سپاه ایران درمدت جنگهای ایران وروسیه یك‌تن بیشتر به‌نام امیرخان نمی‌شناسیم، لامحاله، مراد ازاین امیرخان‌که «سردار قشون پیش‌جنگ» بوده و به‌شهادت رسیده امیرخان سردارمعروف است که کراراً در تاریخ‌های قاجاریه ازاو یاد شده‌است واودرنبردگنجه، درحین ابراز شجاعت کشته شد. عباس‌میرزا درنامهٔ جالب وگیرائی که به‌خط خود، درشرح حوادث

وعلت شکست گنجه، به‌میرزا تقی آشتیانی نوشته‌است عمل امیرخان را «یك تهور بیجا» خوانده که «باعث تلف خودش شد» وازنظراهمیت‌آن، عکس نامه مزبور را درابنجامی گذاریم‌وبرای‌اطلاعات‌بیشتردرمورد فحوا ومحتوای‌آن‌خوانندگان را به‌مقاله «دونامه تاریخی ازعباس‌میرزا» درمجله بررسی‌های تاریخی حوالت می‌دهیم[۱].

نکته دیگری که از فحوای نامهٔ قائم‌مقام مستفاد می‌شود و می‌تواند تا حدودی تاریخ نگارش آن‌را به‌تاریخی‌بالنسبه مشخص، محدود کند، سکوت محسوسی‌است که درموقع نگارش نامه حکمفرما بوده ـ به‌قسمی که استنباط می‌شود، مدار سخن دراین‌نامه برپیش‌بینی‌ها، تهیه مقدمات جنگ آینده، جلب حمایت وپشتیبانی‌پادشاه بوده است.[۲] عباس‌میرزا درخلال این نامه، گاهی مسؤولیت قبول ادامه جنگ را بااوضاع واحوالی‌که دردربار تهران می‌گذشت سنگین جلوه داده ونشان داده‌است‌که باید از زیربار قبول آن شانه خالی‌کند و درحالتی میان تردید ورضا می‌نویسد «خود رابه‌کنار بکشیم، می‌فرمایند [یعنی فتحعلی‌شاه] ازیرملوف‌کمترمباش‌که اورا احضارکردند، جواب دادکه کارم را تمام نکرده تاب ندارم پادشاه خودرا ببینم واگرکنارنکشم، هرعرضی بکنم یك ضربی درجواب می‌گیرم...»[۳] واین‌روزها، منطقاً همان روزهای زمستان ۱۲۴۲ است که مقارن به‌متارکه اجباری‌جنگ بوده وچون دراین‌نامه از درگیری و نبردی‌که بعدازنبردگنجه روی داده باشد ذکری‌نشده، به‌علاوه معلوم می‌شود در موقع انشاء نامه، یرملوف معزول بوده وپاسکیویچ به‌جای او فرماندهی کل سپاه روسیه را داشته است، می‌توان‌گفت، نامه مورد بحث مقدم برعزیمت سپاهیان روسیه برای تصرف ایروان وقراجه داغ بوده‌که به‌دستورپاسکیویچ دراول شوال ۱۲۴۲ دراوچ‌کلیسا وپل‌خداآفرین متمرکز شدند وحسین خان ساری‌اصلان نیزازطرف ایران باپنج‌هزارسواروهزارتن سربازبه‌جلوگیری‌آنها عازم‌گردید.[۴]

بنابراین تاریخ تقریبی‌انشاء نامه موردبحث بین‌آخرماه صفروآغاز ماه شوال خواهد بود و اما بازچون نامهٔ مزبور هنگامی نوشته شده که فتحعلی‌شاه درآذربایجان نبوده، محدوده زمانی تاریخ انشاء نامه تنگترمی‌شود، به‌این‌معنی

که می‌دانیم فتحعلی‌شاه بعدازشکست گنجه‌در بیست‌وششم ربیع‌الاول ازدهخوارقان به‌قصدبازگشت به‌تهران، حرکت کرد ودر دوم،ربیع‌الثانی به‌تهران رسیده‌بود[5]. وبدین‌گونه، تاریخ انشاء این‌نامه درفاصله شش‌ماه از ربیع‌الثانی تااول شوال ۱۲۴۲ خواهد بود.

توضیحات

● **ص۸۰ سطر۱۱** : «پارسال کم مانده بود تفلیس‌راخالی کنند،...»

این‌عبارت اشاره به‌فتوحات وپیشروی‌های سریع سپاه ایران است که در مرحله اول جنگ اول‌ایران وروس، نصیب ایران‌شده‌بود[6] وآنچه‌را که قائم‌مقام درنامه دیگری درقالب عباراتی، غرورآمیزومحکم، حاکی‌ازیك ارادهٔ آهنین‌از زبان‌عباس‌میرزا نوشته‌است،[7] مربوط به‌همین ایام است.

● **ص۸۰ سطر۱۶**: «اگر پی‌صلح برویم، یك کاغذ همه‌جای مهرمیرزا ابوالحسن‌خان‌را اعتبارنمی‌دهند واگرپی‌جنگ برویم،آنقدر عرض‌مامعتبرنیست، قشونی که بخواهیم، دروقتی که می‌خواهیم برسدو...»

این جملات بیان واقعیاتی است که درعین حال‌پرده ازروی‌حقایقی‌چندبر می‌دارد.قائم‌مقام درطی‌یك‌جمله کوتاه، ازروی‌لاقیدی‌های‌دربارتهران، بی‌توجهی فتحعلی‌شاه به‌سرنوشت‌کشور و به‌بی‌اعتباری دولت ایران در برابر روسها که به نامه ممهوررسمی‌وزیردول خارجه ایران وقعی‌نگذاشته‌اند، غفلت دررسیدگی به وضع سپاهیان‌که در حال نبرد درمرزها بوده‌اند، تسامح وتعلل درپشتیبانی و امداد به‌قشون ونفرستادن سلاح و مهمات لازم برای آنها پرده برمی‌دارد و تاجائی در این موارد افراط می‌شده است‌که عباس میرزا با عجز وانکسار التماس می‌کند «اگرامرصلح یا جنگ این دشمن را از ما می‌خواهند، این یك بارهم به‌عرض‌های ما چندان اعتبار می‌فرمایندکه خدمت خودشان از پیش برود یا خیر.»

● **ص۸۰ سطر۱۹** : « ... تفنگی که ایلچی به مساعده خواسته مرحمت‌شود.»

دربارهٔ این موضوع، متأسفانه اطلاعی بدست نیامد.

حواشی نامه هفدهم

نامهٔ شمارهٔ هفدهم به‌خط قائم‌مقام و در مرقعی است متعلق به کتابخانه مجلس شورای ملی (مرقع شمارهٔ ۴۷۱) . مخاطب آن معلوم نیست وتاریخ انشاء نیز ندارد ومتأسفانه قرینه‌ای هم که بتواندمارا به‌تاریخ نگارش آن نزدیك کند مبهم است و تاریخ نامه را در محدوده‌ای از زمان به‌مدت سه ماه معلق می‌سازد. موضوع این نامه دربارهٔ وصول اقساط مالیات یکی‌ازنواحی آذربایجان است ودرآن ذکرشده است «قسط حمل را برای‌خاطرشما، نظربه خواهشی که کرده بودید مطالبه نمی کنیم، لیکن درقسط ثور باهرقسم‌باشد تنخواه به‌توپچی وسرباز شقاقی‌برسانید که برای سفرمعطل نشوند...»[۱]

ازاین عبارات برمی‌آید اولاً نامهٔ موردبحث پیش‌ازماه حمل(فروردین) یعنی‌درزمستان نوشته شده است. ثانیاً در روزهائی بوده‌که تدارك اعزام سپاه را برای جنگ می‌دیده‌اند وموقع تدارك سپاه درآن ایام معمولاً در زمستان‌ها بوده‌که به علت سرمای شدید، ازفعالیت وتحرك اردوها کاسته می‌شد وخودرا برای بهار آماده می‌کردند. بنابراین نامهٔ موردبحث درفصل زمستان نوشته‌شده ولی‌زمستان کدام سال ازسالهای ۱۲۴۱ و ۱۲۴۲ و ۱۲۴۳ که دورهٔ جنگهای دوم ایران وروسیه بوده است؟

باآگاهی‌ازاینکه جنگ دوم ایران وروسیه از بیست ودوم ماه ذی‌حجه ۱۲۴۱ آغاز شده بود[۲] وباتوجه به‌گردش ماههای هجری قمری وتطبیق آنها با ماههای هجری خورشیدی‌که مبین فصولند، می‌توان دریافت، ذی‌حجه ۱۲۴۱

یعنی شروع جنگ، مقارن با اواخر تیر واوائل امردادماه بوده[3] و پایان جنگ (ربیع‌الثانی ۱۲۴۳) نیز پیش ازفرارسیدن فصل‌زمستان بوده‌است.[4]

بنابراین تنهازمستانی که امکان تدارك جنگ وسپاهکشی برای بهاربعد را داشته، زمستان سال ۱۲۴۲ بوده که با ۲۴ جمادی‌الاول تا ۲۲ شعبان مطابقت داشته است.[5]

تنها نکته‌ای در این نامه که محتاج به توضیح است، اصطلاح «سرباز مقدم» می‌باشد که نباید آن را به‌مفهوم سربازانی دانست که درصف جلو ومقدم برسایرسربازان به‌جنگ می‌رفته‌اند بلکه سربازان مقدم یکی از افواج عشایری بوده‌اند و بداین نام خوانده می‌شدند مثل «فوج شقاقی»، «فوج شاهسون»، «فوج کنگرلو» وامثال آنها.[6]

پاورقی‌های حواشی نامه هفدهم

۱ـ ر.ك به‌ص۸۲ متن نامه هفدهم.

۲ـ لسان‌الملك سپهر، ناسخ‌التواریخ ج ۱ قاجاریه، ص ۲۱۴ به‌بعد و مخصوصاً ص۲۱۹.

۳ـ آغازبهار درسال ۱۲۴۱ مقارن با سه‌شنبه دوازدهم شعبان بوده است (ناسخ‌التواریخ ص ۲۱۴) وبالنتیجه روز بیست ودوم ذی‌حجه که یکصدوبیست و پنج روز بعد بوده، مقارن باماه امرداد می‌شده است.

۴ـ در سال ۱۲۴۳، آغاز بهار با پنجم رمضان مطابق بوده و بنابراین، ماه ربیع‌الثانی که خاتمه جنگ و شروع مذاکرات صلح بوده با ماه آبان تطبیق می‌کرده است.

۵ـ دراین سال‌اول‌بهار برابر با ۲۲شعبان بوده‌است (ر.ك به‌ناسخ‌التواریخ ص۲۴۶ وتقویم‌های تطبیقی.)

۶ـ برای اطلاع بیشتر ازنام‌و شمارهٔ این افواج به ملحقات تألیفات محمدحسن‌خان صنیع‌الدوله رجوع کنید.

حواشی نامهٔ هیجدهم

نامهٔ موردبحث که ازمجموعه خطی نامه‌های قـائم‌مقام متعلق به‌شادروان استاد مجتبی‌مینوی گرفته شده خطاب به‌آصف‌الدوله الله‌یارخان است. به‌طوری کـه ازفحوای آن مستفاد می‌شود آصف‌الدوله دراین مـوقع درالتزام رکاب فتحعلی‌شاه در تهران بوده است. به‌علاوه چنین استنباط می گردد که نامه مزبور در ماههای پیش از بهـار و قبل از آنکـه «علف بلند شود و حاصل درآید» نوشته شده .

درطول جنگهـای دوم روسیه وایران (از ۱۲۴۱ تـا ۱۲۴۳هـ . ق) یك چنین وضعی را فقط درسال ۱۲۴۲ سراغ داریم‌که یك دفعه چند ماه بعدازماه جمادی‌الاخر وپس از شکست روسها درگرملوعقب‌نشینی آنها به‌قراباغ، پیش آمد[1] وفتحعلی‌شاه نیز روز بیست‌وششم ربیع‌الاول کـه از دهخـوارقان به‌سوی تهران عزیمت‌کرد ودردوم ربیع‌الثانی وارد تهران‌شد،[2] آصف‌الدوله هم کـه مقام ومنصب صدارت داشت همراه اوبود. واما قرینه‌ای‌که تاریخ دقیق‌این‌نامه را به‌دست می‌دهد عبارتی‌است به‌این مضمون‌که «دیروزعید قزل‌یمورته بودکه گذشت»[3] ومراد ازعید قزل یمورته، عیدپاك است که‌در آن‌عید، رسم براین‌است تخم مرغ را می‌پزند ورنگ می کنند واین‌عید درمیان ارامنه قـراباغ وماوراء ارس به‌قزل یمورته (تخم‌مرغ قرمز) خوانده می‌شود.

زمان‌عیدپاك برحسب مقررات مسیحیان بین بیست ویکم ماه مارس (اول فروردین) و ۲۵ آوریل (ششم اردی بهشت) متغیر است وترتیب تعیین آن‌چنین

است که اگر مرحلهٔ «بدر» (شب‌چهاردهم ماه‌قمری) باروز بیست ویکم مارس مقارن‌شود، اولین‌روز یکشنبه بعدازشب بدر، عیدپاك خواهد بود وچنانچه بدر باروز بیست‌ویکم مارس تطابق کند، عیدپاك نخستین یکشنبه بعدازبدری خواهد بودکه درماه آوریل خواهد بود واین بدرمعمولاً با ۱۸ یا ۱۹ آوریل مطابق‌است.[۴]

برمبنای این قاعده به‌آسانی می‌توانم روزعیدپاك سال ۱۲۴۲ هجری (۱۸۲۷ میلادی) را معلوم کنیم:

درسال ۱۲۴۲ روز ۲۱ مارس با ۲۲ شعبان مطابق وچهارشنبه بوده است. بنابراین شب بدرمورد نظر، بدرماه رمضان (شب ۱۴) بوده وبادهم آوریل تطبیق می‌کرده است (سه‌شنبه) وبالنتیجه روزعید پاك، یکشنبه بعد ازآن یعنی‌روزیکشنبه پانزدهم آوریل مطابق با ۱۸ رمضان بوده است وچون‌قائم‌مقام نامه خودرا درفردای عیدقزل‌یمورته (پاك) نوشته، لاجرم تاریخ نگارش نامه موردبحث روز دوشنبه ۱۹ رمضان ۱۲۴۲ می‌باشد.

دراین نامه، عباس‌میرزا به‌وسیله آصف‌الدوله ازشاه استدعا کرده است «اگرموکب همایون خود به‌امداد خواهد رسید باید زودترحرکت فرمایندو کوچ برکوچ‌تشریف‌بیاورند واگرصلاح را درحرکت به‌این زودی‌نمی‌دانند... دستورالعمل بفرستند یااگر هرچه آنها می‌خواهند [یعنی روسها] اعم ازنقد یا ولایت، می‌دهند هم صلح‌اضطراری می‌کنند هم، بازصاحب‌اختیارند».[۵]

امااین سخنان عباس‌میرزا را مغرضان ودشمنان اودر حضور فتحعلی‌شاه به‌گونه‌ای جلوه دادندکه فتحعلی‌شاه نسبت به‌عباس میرزا بدگمان شد وچنین گمان بردکه‌عباس میرزا باروسها ساخته وقصد دارد قسمتهائی از ایران را به روسها بدهد وتصمیم گرفت بی‌اطلاع قبلی، به‌طورناگهانی خود را به‌قرارگاه عباس‌میرزا برساند وازآنچه گذشته ومی گذرد آگاه شود ولی سرمای زمستان مانع اجرای این تصمیم بود تااینکه بالاخره درهشتم ذی‌حجه همان سال[۶] (سوم ژوئیه مطابق با ۱۲ تیرماه) شتابزده خودرا به‌خوی رسانید.[۷]

پاورقی‌های حواشی نامه هیجدهم

۱ـ قوزانلو، صفحه ۸۹۷-۸۹۲ وناسخ‌التواریخ، ص ۲۲۱.

۲ـ ناسخ التواریخ، ص ۲۲۱

۳- ص۸۴ درهمین کتاب، سطر ۱۱

۴- ر . ك به کتاب گاهشماری تألیف پول کودرك Le Calenderier, rar Paul Couderc چاپ پاریس سال ۱۹۴۸، ص ۹۰-۸۸ و همچنین به دائرة المعارف لاروس Larousse و کی یه Quillet مادهٔ Pâque نیزرجوع نمائید.

۵- ص ۸۵ درهمین کتاب.

۶- هدایت، روضةالصفا ص ۲۷۲، ولسان‌الملك، ناسخ‌التواریخ ص۲۲۴.

۷- برای اطلاع بیشتر ازاین جریانات به حواشی‌نامه‌های ۲۴ و ۲۵ نیز رجوع کنید.

حواشی نامهٔ نوزدهم

نامهٔ شماره نوزدهم که در ماه رمضان ۱۲۴۲ نوشته شده و اصلش در آرشیو وزارت امورخارجه ایران نگهداری می‌شود،[۱] حاوی دستوراتی است که عباس میرزا به بهرام میرزا حکمران خوی برای تدارک گندم واعزام سپاه به ایروان صادر کرده است و این روزها اندکی پیش از آغاز مرحله جدید جنگهای ایران و روسیه بوده که پس از شکست روسها در نبرد گرملو و عقب نشینی ژنرال مددوف (جمادی‌الاخره ۱۲۴۲)[۲] مدتی به علت سرمای زمستان تلاش و فعالیت‌های جنگی متوقف مانده بود و طرفین به ترمیم نیروهای از دست رفته و تهیه تدارکات جنگ دیگر مشغول شده بودند و با عزل ژنرال یرملوف و تعیین پاسکیویچ به فرماندهی کل سپاهیان روسیه[۳] مرحله جدید جنگها از آغاز ماه شوال (اوائل اردی‌بهشت) آغاز گردید[۴] ونخستین اثر آن فتح اوچ کلیسا در سوم شوال به‌دست روسها بود.[۵]

۱ـ ر.ك به کلیشه شمارهٔ ۶.

۲ـ ناسخ‌التواریخ، ص ۲۲۱ و قوزانلو، تاریخ نظامی ایران، ص ۸۹۲-۸۹۷.

۳ـ ناسخ‌التواریخ ص ۲۲۳

۴ـ قوزانلو، ج ۲ ص ۹۰۶ـ۹۰۴ وروضة الصفای ناصری ۲۷۱.

۵ـ قوزانلو، ص۸-۹۰۷.

حواشی نامهٔ بیستم

اصل این رقم به خط قائم مقام و درجزو مرقع شمارهٔ ۲۲۱۴ کتابخانه مسجد سپهسالار می باشد و در بالای آن هم جای مهر عباس میرزا (عبده الراجی عباس) باقیست.

تاریخ نامه چنانکه درخاتمه آن تصریح گردیده، ماه رمضان ۱۲۴۲ است و از تبریز به تهران نوشته شده ولی به طوری که ازمتن نامه برمی آید در اواخر دوم این ماه بوده زیرا می بینیم که در یك موضع آن می نویسد: «از حالا تا ۲۰ شوال، یك ماه است» و از این جا معلوم می شود که تاریخ انشاء نامه در حدود بیستم ماه رمضان بوده است.

در این روزها که نامهٔ مزبورنوشته شده و مصادف با روزهای آخر ماه فروردین بوده است[1] وروسها پس ازاستراحت سه ماههٔ زمستان و تجدید قوای خود،نقشه حملات دامنه دار وسختی را طرح کرده بودند.

در این مرحله از جنگها که مرحلهٔ چهارم از جنگهای روسیه و ایران است ، قوای روسیه درسه ستون از سه طرف به جانب ایران گسیل شده بودند:

ستون اول درجبهه شوره گل، مأمور تسخیر قلعه ایروان و به مقصد تصرف شهرخوی.

ستون دوم درجبهه مرکزی ونخجوان که مقصدآن شهر تبریز بود.

ستون سوم مأمور فتح طالش و به مقصد شهر اردبیل.

قائم مقام نیز درنامه خود به این موضوع اشاره کرده می گوید «... لیکن

«امروز که دشمن از دو طرف به دو قلعه و از یك طرف رو به ولایت بی‌قلعه می‌آید» .

ازاین سه ستون، عملیات ووضع ستون دوم است که باموضوع نامه‌مورد بحث ما بستگی‌دارد. این‌ستون به‌فرماندهی‌ژنرال مددوف مأموریت داشت.پس از عبور از دره‌ارس، ازراه اهربه‌تبریز تعرض کند ودر برابر این نیرو، درساحل جنوبی رودخانه ارس قوای ایران به‌فرماندهی محمدمیرزا درحدود پل خدا-آفرین متمرکز شده بود. اما اجرای طرحی به‌این اهمیت باسستی‌هائی که فرماندهان ستونها در سالهای پیش از خودنشان داده بودند ایجاب می‌کرد تغییراتوتبدیلاتی‌درفرماندهان داده‌شود. به‌این‌جهت است که سرتیپ‌پاسکیویچ به‌جای سرتیپ یرملوف حاکم نظامی وفرمانده‌کل‌قوای قفقازیه وگرجستان شد ومددوف به‌سبب شکست سال قبل معزول گردیدو به جای اوسرتیپ آبخسوف فرماندهی‌یافت[۲] واوبا قوای خودکه درحدود سی‌وپنج هزار نفرسرباز وچهل عراده توپ‌بوده، درشمال پل‌خداآفرین اردو زد.

به‌طوری‌که از فحوای نامه موردبحث برمی‌آید، به‌هنگام انشاء نامه هنوز سرتیپ مددوف وسرتیپ یرملوف به‌روسیه بازنگشته بودند ولی خبر عزل وتعویض آنها شایع بوده است، چنانکه می‌بینیم قائم‌مقام دراوائل نامه نوشته است: «یرملوف‌از گدوك‌پلنگ سرازیرشد. مددوف‌ازآب‌ارس درکارعبوراست. سوارهٔ قزاق ومهندس پسقویچ تاگردنه ارکلوی نخجوان آمده ..» و بعد در موضع دیگرمی‌گوید «خودرا به‌این خورسند داشتن که‌کومك از پطرزبورغ نیامد یایرملوف ومددوف معزول شدند یاقسطنطین و نیکولای، غوغا دارند برای اوقات دیگرخوب بود نه حالا که ازسه طرف سپاهشان به مملکت‌گیری می‌آید».

بنابراین، مطلب گزارش‌محمدمیرزا که‌درصدر نامه موردبحث‌ما بدان‌اشاره شده وعباس‌میرزا آن‌را به‌طهران فرستاده بوده جز شرح آمدن قوای روس‌و تجمع آنها درحوالی‌پل‌خداآفرین چیزدیگری نبوده است، زیرا قدرمسلم این است که سرتیپ آبخسوف درغرهٔ شوال درحدود پل‌خدا آفرین اردو زده بود[۳] واولین محاربه این‌مرحله ازجنگهای روسیه و ایران ازروز اول شوال آغاز

شده‌است.[۴]

نامه مورد بحث از شاهکارهای قلمی‌ومنشآت بلیغ ومنشیانه قائم‌مقام است که درآن استعداد نظامی، قدرت‌مالی دولت، وضع اقتصادی، قحط و غلا درایران واهمیت‌موقع ومشکلات کاررا به‌بهترین وجه‌تشریح کرده‌است وغلط‌کاریها و بی‌نقشه بودن اولیای دولت را بسیارماهرانه بیان نموده که‌درچنان‌موقع تنگ وحساس‌که بایستی به‌فوردست به‌کارفرستادن کمك وامداد می‌شدند، قشون کردستان وکرمانشاه راگرچه نزدیکتر ازسایرقسمتها به آذربایجان بوده‌اند به کمك نفرستاده‌وازولایات‌دورتر، سپاه‌احضار کرده بودند وهمچنین‌بسیاراستادانه درطی عباراتی ادبی نشان می‌دهدکه چگونه شاه و امنای دربار اوبه‌جای آنکه به‌فکردفع‌دشمن‌باشند، دربی‌خیالی کامل«منتظرظهورعلائم تقدیرند» وامیدوارند همان‌گونه‌که خداوند «ابابیل را به‌اصحاب‌فیل» گماشت، دراین سال هم «به همان سیاق‌ها ان‌شاءالله تعالی کیداین‌طایفه [یعنی‌روسها] درتضلیل باشد».

قائم‌مقام از زبان عباس‌میرزا، بعد ازبیان مشکلات و شرح گرفتاری‌ها می‌نویسد:

«بایدگوش به‌این سخنها نکند[۵] پشت به‌بالش آسایش نکند. فکری‌بکند که امروز به‌کارآید. توپ‌وتفنگ هندوپول امداد لندن ووساطت صلح دولت عثمانی‌وانگلیس به کار امروزنمی‌آید...»[۶]

اگرچه این بیانات خطاب به‌آصف‌الدوله است اما درحقیقت روی‌سخن قائم‌مقام به‌سوی فتحعلی‌شاه بوده‌که به‌سخن اطرافیان از اهمیت کارغافل‌وبی‌خیال «منتظرظهورعلائم تقدیربوده»وامیدبه «مسبب‌الاسباب» داشته‌است.

پس‌ازاین مراحل‌است‌که قلم محکم وموقع‌شناس قائم‌مقام بعد ازارائه طریقها ومصلحت‌اندیشی‌ها درقیافه تسلیم ورضا، بسیاراستادانه طرزتفکر اولیای دربارتهران وابنکه‌آنها، کارها وامورجدی راچگونه تلقی می‌کرده‌اند، نشان می‌دهد ودراین خصوص است‌که از زبان عباس‌میرزامی‌گوید:

«بلی‌شق ثالثی‌داردکه مامکرر تجربه‌کرده‌ایم وعالم به‌امتحان‌رسانده‌اند که نظربه‌لطف خداطوری، باوجود مبارك شاهنشاه صاحبقران، هست‌که نحوس افلاك به یمن این طالع مسعود خاصیت‌سعود می‌دهد و اسباب ارضی که اغلب

اوقات، علی‌الظاهر، برماست، آخرالامر با ما می‌شود و کارهای چند از پرده غیب جلوه ظهور می‌کند که هیچ عقلی باور نمی‌کند و هیچ عاقلی گمان نمی‌برد.»[۷]

بالاخره ارزش دیگر این‌نامه، این است که به‌یکی‌ازعلل‌شکست ایران در جنگهای باروسیه پی‌می‌بریم واما توضیحاتی‌دربارهٔ نکاتی که تلویحاً در این‌نامه بدانها اشاره شده‌است.

● **ص۹۰ سطر۱۹:** «قسطنطین و نیکولای‌غوغادارند»

این‌نکته اشاره به اختلافات و کشمکشهای کنستانتین و نیکلا برادران الکساندرپاولیچ امپراطور روسیه است. الکساندر پاولیچ که فرزندی نداشت، برادر خود، کنستانتین را به ولیعهدی برگزیده بود و کنستانتین، جوان عیاش وبوالهوس، به‌زنی‌هرجائی دل سپرده بود وچون فرزند چنین زنی برحسب قوانین سلطنتی روسیه شایسته امپراتوری نمی‌بود، الکساندربه کنستانتین توصیه نمود دست ازآن زن بردارد ولی کنستانتین نه‌تنها نپذیرفت بلکه آن زن را به عقد رسمی‌خود نیزدرآورد و به‌موجب تعهدی کتبی که به مادرخود سپرد، به خاطرآن زن، ازحقوق سلطنت چشم پوشید تااینکه الکساندر در۱۸۲۵ میلادی (۱۲۴۱ ه.ق) درگذشت‌وعده‌ای که ازقضیه کنستانتین بی‌خبر بودندبه‌هواخواهی سلطنت‌گرد او جمع شدند واونیز به این‌اندیشه بابرادر خود نیکلا پاولیچ به مخالفت برخاست ودر نتیجه کشمکش وزدوخوردهائی شدید میان طرفداران طرفین پیش‌آمد که منجربه‌قتل عده‌ای شد. ملکه مادر که اوضاع راچنان یافت، تعهدکنستانتین را برملاکرد وکنستانتین ناگزیر تسلیم گردید وسلطنت به نیکلا رسید.

● **ص۹۱ سطر۵:** «توپ وتفنگ» هند.

موضوع توپ وتفنگ هند چنین است‌که دولت ایران ازسرجان‌ملکم که دراین زمان درهندوستان بود، مقداری اسلحه ومهمات خواسته بودند واین موضوع است‌که درتواریخ قاجاریه ازآن ذکری دیده نمی‌شود، تنها قائم مقام دراین نامه اسطراداً ازآن یادکرده‌است.

● **ص۹۱ سطر۶:** «پول امداد لندن».

این مسأله همان دویست هزار تومان پولی است که برطبق معاهده سال ۱۲۲۹ ه.ق بین دولتین انگلیس و ایران، مقرر شده بود دولت انگلیس سالیانه آن مبلغ را درصورتی که «طایفه[ای] ازطوایف فرنگیان به ممالك ایران به عزم دشمنی بیایند» به عنوان کمك به دولت ایران بپردازد.[۸]

● ص۹۱ سطر۶: «وساطت صلح دولت عثمانی وانگلیس».

ازوساطت انگلیس برای انعقاد صلح میان ایران وروسیه همین قدر می دانیم انگلیسی ها که ازسال ۱۲۴۲ به بعد دریافته بودند روسها بیش از انتظار آنها پیشرفت کرده اند و پیشرفت های آنها مآلاً به نفع مصالح دولت انگلستان نیست، درصدد بودند هرچه زودتر به وضعی میانه ایران وروس راصلح وصفا داده و به جنگ آنها خاتمه دهند چنانکه بالاخره هم بامیانجیگری جان مکدنالد وزیر مختارانگلیس، معاهده ترکمانچای درسال ۱۲۴۳ بسته و به جنگ های آنها پایان داده شد. اما ازوساطت دولت عثمانی خبری نداریم که درچه زمان وچگونه و برای چه منظور بوده است خاصه می دانیم درهمین ایام عثمانی ها خود باروسها در جنگ بوده اند. معذلك کله باید پذیرفت که دراین زمان مذاکراتی در میان ایران وعثمانی جریان داشته وعبارت «خواجه داود هم از اسلامبول برگشت.»[۹] که قائم مقام درنامه خودآورده اشاره به این مذاکرات می تواند بود.

● ص۹۱ سطر۷: «خبر ولك سید...»

این مطلب مربوط است به سرهنری ویلوك Sir Henry Willock که درایران به «ولك صاحب» معروف شده است[۱۰]. اما ازمضمون خبری که ازاو رسیده اطلاعی نیافتیم.

● ص۹۲ سطر۲: «همچنانکه پارسال مددوف، درآن وقت تنگ...»

اشاره ای است به اردوکشی سرتیپ مددوف به حدود اهرواردبیل درسال ۱۲۴۱ که شرح وتفصیل آن درحواشی نامه پانزدهم آمده است.

● ص۹۲ سطر۵: «خواجهٔ کاشغرباچه خیال آمد»

اشاره به واقعه طغیان خواجه یوسف کاشغری درسال ۱۲۲۸ قمری است. درمیان نویسندگان تواریخ قاجاریه، مؤلف ناسخ التواریخ این واقعه رامشروحتر وجامعترازدیگران ضبط نموده[۱۱] وخلاصه آن چنین است که خواجه یوسف فرزند

محمدامین خواجه ازسادات مخدوم اعظمی بوده که خودوپدرانش درکاشغرو بدخشان مقام ارشاد داشتند ورفته رفته بدان جنبه سلطنت نیزداده بودند. تااینکه درسال ۱۲۲۸ ه . ق خواجه یوسف عده‌ای ازترکمانان‌را به‌دورخود جمع کرد وباداعیه سلطنت آشوبی‌عظیم برپاساخت ولی‌پس‌از زدوخوردهای بسیارمیان او وقوای‌دولتی‌ایران، سرانجام درپانزدهم رمضان ۱۲۲۸ درساحل رودخانه گرگان به‌تیریکی‌ازسربازان ایرانی که او را شناخته بود کشته شد.

● **ص۹۲ سطر۵:** «محمدزمان خان به‌چه ضلالت افتاد».

این مطلب نیز اشاره به طغیان محمدزمان خان قاجارعزالدین لودمربوط به‌سال ۱۲۲۹ ه.ق است که شرح آن به تفاوت درتواریخ قاجاریه به‌اختصار و یا به‌تفصیل ضبط شده[۱۲] وشرح واقعه ازاین قراربوده‌است:

بعدازرفع‌غائله خواجه یوسف کاشغری، حکومت گرگان‌وقبایل ترکمانان به‌محمدزمان‌خان قاجارعزالدین‌لو واگذار شدکه سابق براین‌حکومت بسطام وکبودجامه را داشت. محمدزمان خان که خودرا درمیان مردمانی‌سرکش و جنگجومثل ترکمانان دیدکه براثرسپاهکشی‌دولت درسال پیش (برای‌رفع‌غائلهٔ خواجه یوسف کاشغری)صدمات‌ولطمات‌بسیاردیده‌وغرورشان جریحه‌دارمی‌بود، به‌خیال سلطنت افتاد وبه‌همراهی‌ترکمانان آشوبی‌برپاساخت وعده‌ای ازدولتیان راکه طرفدارحکومت مرکزی می‌شناخت دستگیرکرد وبرادر خود امیرخان رانیز به‌قلعه ماران برای‌جلب‌خوانین ناراضی وناراحت خراسان فرستادولی کار او دوامی‌نیافت زیرا مردم‌شهرگرگان به‌تبعیت‌ازشیخ الاسلام شهریك روزبامداد منزل محمدزمان خان رامحاصره‌کرده اورا دستگیرنمودند و برادرش نیز درقلعه ماران دستگیرشد وهردوبرادر به‌دستورفتحعلی‌شاه ازدوچشم نابینا شدند (رجب ۱۲۲۹ ه.ق)

● **ص ۹۲سطر۷:** «سال‌لنکرانی و اصلاندوزی».

مراد ازسال لنکرانی واصلاندوزی، وقایع مربوط به سالهای ۱۲۲۷ و ۱۲۲۸ ه.ق وآخرین سالهای جنگهای ده‌ساله ایران وروسیه است که درهردو محل، قوای‌ایران‌به‌سختی ازنیروی‌نظامی‌روسیه‌شکست‌یافت.دراصلاندوز،روسها پس ازمواضعه باانگلیسی‌ها، به قوای‌ایران شبیخونی‌زدندکه موجب‌پراکندگی

وتلفات بسیار درسپاه ایران گردید.[۱۳] وواقعه سال لنکرانی چنین بودکه لنکران درشب عاشورای سال ۱۲۲۸ به‌دست روسها افتاد[۱۴].

● **ص۹۲ سطر۸:** «لشکرفرانسه رابرقوم روس گماشت که ابابیل را به اصحاب فیل»

اشاره به‌حمله‌ناپلئون بناپارت به‌روسیه است که موجب‌شدروسها با تعجیل معاهده صلحی با ایران‌منعقدکرده به‌دفاع ازحملات ارتش ناپلئون‌پردازندوقائم مقام‌این‌واقعه رابه‌داستان‌ابابیل‌واصحاب فیل که درقرآن آمده‌تشبیه‌نموده‌است[۱۵].

● **ص ۹۲سطر۱۰:** حسبنااله ونعم‌الوکیل.....

جزء اول این عبارت قسمتی‌است‌ازآیه ۱۶۷سورهٔ سوم قران(آل‌عمران) وجزء دوم‌آن ازآیه ۴۱ سورهٔ هشتم (انفال) وهمچنین از آیـه ۷۸ سورهٔ ۲۲ (حج) است ومعنی‌آن رویهمرفته چنین‌می‌باشد: ماراخـدابس است‌کـه یاوری خوب‌وسرورو یاری کننده‌ای نیکوست.

پاورقی‌های حواشی نامهٔ بیستم

۱ــ زیرا دراین سال ، عیدنوروز مصادف باروز بیست ودوم شعبان بوده و روزبیستم رمضان با بیست وهشتم یا بیست ونهم فروردین مطابق می‌شده است (ر.ك. به‌تقویم‌های تطبیقی وهمچنین به‌ناسخ‌التواریخ ج ۱ ، ص ۲۲۳که به تصریح ۲۲ شعبان را باروز اول حمل (فروردین) برابر دانسته است.)

۲ــ صنیع‌الدوله، منتظم‌ناصری ج ۳،ص ۱۳۴ولسان‌الملك، ناسخ‌التواریخ ج ۱ ، ص ۲۲۳.

۳ــ لسان‌الملك، ج ۱ ص ۱۹۹.

۴ــ جمیل قوزانلو، تاریخ نظامی ج ۲، ص ۸۹۲.

۵ــ منظورعزل یرملوف ومددوف ونفاق میان‌کنستانتین ونیکلااست.

۶ــ ص۹۱ درهمین‌کتاب.

۷ــ ص۹۱ درهمین‌کتاب.

۸ــ فصل چهارم معاهده وبه‌حواشی نامه پنجاه وپنجم نیز رجوع‌کنید.

۹ــ ص۹۱ درهمین‌کتاب.

۱۰ــ ر.ك. به محمودمحمود، تاریخ روابط سیاسی‌ایران وانگلیس درقرن نوزدهم، ج ۱، ص ۱۸۵.

۱۱ــ ر.ك به ص۱۲۱ تا ص ۱۲۳

۱۲ــ مآثرالسلطانی، درشرح وقایع سال ۱۲۲۹ وناسخ‌التواریخ، ص۳۹-۱۳۸ ومنتظم ناصری ج ۳، ص۱۰۶

۱۳ــ ر.ك به دانشنامه ایران واسلام ، بخش اول ، مادهٔ آصلاندوز، مقاله نگارنده .

۱۴ــ لسان‌الملك، ج ۱ ص ۱۴۳ وهدایت، روضة‌الصفای، ج‌نهم ص۲۰۱ وصنیع‌الدوله، منتظم ناصری، ج۳، ص۹۹

۱۵ــ سورهٔ ۱۰۵ (الفیل)، قرآن.

حواشی نامهٔ بیست‌ویکم

این رقم ازطرف عباس میرزا نایب‌السلطنه درماه شوال ۱۲۴۲ ه . ق (هشتم اردی‌بهشت ـ پنجم خرداد) به‌آصف‌الدوله نوشته شده است.

از اینکه، عباس میرزا می گوید «می‌دانیم خاطرمبارك شاهنشاهی دایم الاوقات در فکر رسیدن اخبار این حدود است لهذا کاغذی که امروز...» معلوم می‌شود در زمان نگارش‌نامه آصف‌الدوله در التزام رکاب فتحعلی‌شاه وشاه به استناد تواریخ قاجاریه درتهران بوده است[1]. بالنتیجه رقم مزبور ازآذربایجان به تهران فرستاده شده وعباس میرزا احتمالاً درمرکز فرماندهی خودیعنی در شهر اهر[2]توقف داشته است.

نامه مورد بحث به خط قائم مقام وممهور به‌مهر عباس میرزاست که سجع آن «در دریای خسروی عباس» می‌باشد. موضوع آن ازبی‌سامانی سپاه، تلفات دواب وضایعات اردوکشی حکایت می‌کند و در ضمن آن،عباس میرزا تقاضای کمك برای اردوکشی‌های آینده خود نموده است.ولی نکته جالب این است که نایب‌السلطنه به‌آمادگی وکارآئی پیاده نظامی که استدعا کرده بود به آذربایجان بفرستند، چندان امیدوار نبوده و همان «شکسته بسته آدمی» راکه خود داشته برآنها ترجیح می‌داده است.

پاورقی‌های حواشی نامهٔ بیست‌ویکم

۱ـ فتحعلی شاه در دوم ربیع‌الثانی ۱۲۴۲، بعداز مدتی اقامت در آذربایجان و در اردوی عباس‌میرزا به تهران بازگشت وتا سه‌شنبه هشتم ذی‌حجه

همان سال که به‌قصد سلطانیه تهران را ترک گفت، درتهران بود. (ر.ك به ناسخ التواریخ، ج۱، ص۲۲۱ و ص۲۲۴).

۲ــ شادروان سرتیپ غلامرضا یاوری، جنگ دوم ایران و روس، ص۳۶.

حواشی نامهٔ بیست‌ودوم

اصل این نامه به‌خط قائم‌مقام ودرمرقع شمارهٔ ۲۲۱۴ متعلق به‌کتابخانه مسجد سپهسالار تهران است. این نامه‌که قائم‌مقام آنرا در دههٔ اول ماه شوال ۱۲۴۲، هنگامی که در رکاب نایب‌السلطنه از تبریز بـه خوی می‌رفته ، نوشته ظاهراً خطاب به‌میرزا اسحاق برادرزاده خود اوست که در تبریز بوده وازجانب قائم قام به‌امور دیوانی می‌رسیده است.

دربارهٔ تاریخ نگارش آن‌که نوشتیم در دههٔ اول‌ماه شوال ۱۲۴۲ بوده، باید گفت اگرچه نامهٔ مورد بحث تاریخ ندارد ولی از روی قرینه‌هائی که در آن است می‌توان به‌تاریخ نگارش نامه نزدیك شد :

دراین نامه درچند موضع ازشخصی به‌نام شیخعلی‌خان ذکری شده است وازیك موضع معلوم می‌شود این شخص در موقع نگارش نامه در تبریز اقامت داشته وعباس میرزا درباره اوگفته بود «آمدن او به‌سفربهتراست»[1]

این شیخعلی‌خان، پسر کلبعلی‌خان کنگرلو برادر احسان‌خان است‌که بـه انتقام‌کور شدن پدرشان به دست آقامحمدخان، اگرچه خودآنها همیشه مـورد تفقد واطف عباس‌میرزا وفتحعلی‌شاه مـی بودند وهمه‌وقت حکومت کنگرلـو و قراباغ را داشته‌انـد ، معهذا قلعه‌های عباس‌آباد واردوباد را بـه روسها تسلیم کردند[2].

بنابراین تاریخ انشاءنامه مورد بحث قاعدة پیش‌ازفتح قلعـه عباس‌آباد یعنی قبل‌از بیست‌وهفتم ذی‌حجه ۱۲۴۲ قمری بوده‌که احسان‌خان وشیخعلی‌خان

هنوزدرخدمت دولت ایران بوده‌اند. ازطرفی، دراین نامه سخن ازقسط مالیاتی سه‌ماههٔ اول سال رفته‌که قائم مقام در آن خصوص می‌نویسد «عالیجاهان میرزا اسماعیل ومیرزا تقی را به‌جاگذاشتیم که حساب قسط سه‌ماهه بهار تبریز و بلوکات تبریزرا برسند...»[۳]

ازاین عبارت معلوم می‌شود تاریخ نگارش نامه مقارن فصل بهار بوده و بهار درسال ۱۲۴۲ مصادف با ۲۲ شعبان تا ۲۸ ذی‌قعده بوده است[۴].

قرینهٔ سومی که برای‌تعیین تاریخ نگارش‌نامه موردبحث داریم، اشاره‌ای است‌که قائم‌مقام به‌سفر خود در رکاب عباس‌میرزا نموده ونوشته است «منزل فرداطسوج است»[۵] وجای دیگرافزوده است «وقتی که به‌خوی رسیدیم»[۶]

ازاین اشارات معلوم می‌شود عباس‌میرزا وقائم‌مقام درراه تبریز به خوی بوده‌اند وچون طسوج منزل‌دوم بوده لامحاله قائم‌مقام نامهٔ خودرا از منزل اول یعنی صوفیان‌که در ۳۳ کیلومتری تبریز قراردارد[۷] نوشته است[۸]. همین‌محاسبات ساده کلیدکارماخواهند بودبه‌این معنی‌که به‌استناد مندرجات تاریخ نو، می‌دانیم که اخبار حاکی ازسپاه‌کشی روسها به‌نخجوان وقراباغ، در اوائل بهاربه‌گوش ایرانیان رسید وهنگامی‌که روسها به اوچ‌کلیسا و به‌کنار قلعهٔ ایروان رسیدند. عباس‌میرزا در قرارگاه خود واقع درنیم فرسنگی تبریز، در ساحل آجی چای بود[۹]. وبه طوری‌که لسان‌الملك نوشته است ژنرال دوبچ در اول شوال به‌اوچ کلیسا رسید وسه روز بعدهم قلعه سردارآباد را درمحاصره گرفت ولی نتیجه‌ای از تلاش خود به‌دست نیاورد[۱۰].

بنابراین بایدگفت عزیمت عباس میرزا از قرارگاه خود، درماه شوال و به احتمال قوی درهمان روزهای اول ماه بوده است و در نتیجه تاریخ نگارش نامه قائم‌مقام هم در دههٔ اول شوال خواهد بود.

توضیحات

● **ص۹۵سطر:۵** «تعلیقه[ای] که‌بندگان‌خداوندگاری‌مرقوم‌فرموده‌بودند»
منظور از بندگان خداوندگاری دراین نامه، میرزامحمدخان امیرنظام است‌که در تبریز بوده و دراین مورد بایدگفت تاآنجا که نگارنده به سبك و

روش مکاتبات ونامه نگاری قائم‌مقام آشنائی دارد، این «فرمول» خطابی را قائم‌مقام فقط دربارهٔ الله‌یارخان آصف‌الدوله ومیرزامحمدخان امیرنظام به‌کار می‌برده است وچون در دوسفری که آصف‌الدوله در رکاب فتحعلی‌شاه در سالهای ۱۲۴۱و۱۲۴۲ (تاپیش‌ازفتح عباس‌آباد در ۲۷ذی‌حجه) به‌آذربایجان رفته بوده [11]، این تقارن راکه آصف‌الدوله در تبریز وعباس‌میرزا درخوی ویا درراه خوی باشد، سراغ نداریم، می‌توان مراد از «بندگان خداوندگاری» را همان میرزامحمدخان امیرنظام دانست‌که همه وقت در آذربایجان اقامت داشته است.

● نکته‌دیگرکه دراین‌نامه به‌آن اشاره شده وباید درمورد آن توضیحی گفته شود، موضوع سفر شیخعلی‌خان از تبریز به‌اردوی عباس‌میرزا است[12].

به‌طوری‌که پیش‌ازاین اشاره شد، این شیخعلی‌خان وبرادرش احسان‌خان پسران کلبعلی‌خان کنگرلو نخجوانی بودندکه آقامحمدخان اورا به‌جرم خیانت کورکرد[13] ولی پسران او در زمان فتحعلی‌شاه، در آذربایجان همیشه مصدر امور حکومتی وسالها حاکم نخجوان بودند. آخرین دفعه‌ای‌که در تاریخ‌های قاجاریه ازآنها نام برده شده، در شرح وقایع بهار و تابستان ۱۲۴۲ هجری قمری است‌که عباس‌میرزا، احسان‌خان‌را به‌حفظ قلعهٔ عباس‌آباد مأمورکردولی احسان‌خان‌که همیشه مترصد فرصتی برای انتقام کور شدن پدر خود می‌بود، وضع را مناسب یافت‌که نفوذ خودرا در عباس‌آباد و سردارآباد تثبیت‌کند. جهانگیرمیرزا در تاریخ نو شرح مبسوطی از توطئه احسان‌خان نوشته است‌که بهتراست تفصیل آن‌را ازقلم خود او به‌خوانیم:

«قلعه متینه عباس‌آباد در دست معتمدان از اهل مازندران و دماوند و تفنگچیان‌تبریز و به‌کوتوالی علیمردان‌خان تبریزی مضبوط ومحفوظ بود.احسان خان‌که به‌فکر کارخود افتاده بودباحاجی‌علی‌عسگرخواجه‌سرای حرمخانه نایب السلطنه طرح آشنائی چیده اورا وکیل امور خود درخدمت نایب‌السلطنه‌ساخته بود. در این بین‌که لشکرروسیه ازمقام خود حرکت می‌کردند، احسان‌خان حاجی‌علی عسکررا واداشت‌که درخدمت نایب‌السلطنه معروض نماید علیمردان خان تبریزی راکه مردکاردیده است و درمحاصرهٔ سابق‌که به‌سرداری ینارال

گدویچ در ایروان واقع شده بود وعلیمردان‌خان میان قلعه ایروان بوده باز روانه ایروان شود ومحمدامین‌خان قاجار چون در جنگ گنجه چنانکه مذکور شد، پای ثبات نیفشرده بود به‌این جهت درخدمت نایب‌السلطنه، فی‌الجمله بی‌آبرو بود، اورا به‌حفظ وحراست قلعه عباس‌آباد مأمور فرمایند واحسان‌خان‌را بااخراج کنگرلو ابوابجمع نموده، این خدمت را از ایشان ساخته و پرداخته خواهندکه تلافی تهاون درجنگ سابق به‌عمل آید. حاجی‌علی‌عسگر دراین گفتگو ودراین تعهد التزام ازخون خود به‌دیوان اعلی سپرده بودکه اگرعیب‌و نقصی درحفظ قلعه عباس‌آباد حاصل آید، خون او درمعرض تلف باشد واحسان خان نیز دراین اوقات‌که درآن سرحد بود، اظهار سعی وتلاشی و دولتخواهی بسیار می‌نمود وخودرا به‌محل وثوق و اعتماد درآورده بود. به‌این مقدمات، امنای دولت راضی شدندکه علیمردان‌خان بامأمورین قلعه عباس‌آباد به‌قلعه ایروان رفته وقلعه عباس‌آباد به‌محمد امین‌خان قاجار سرکشیکچی‌باشی که همشیره اعیانی نایب‌السلطنه‌را درحباله نکاح داشت باابوابجمعی فوج کنگرلو واحسان‌خان سپرده شود.»[۱۴].

بدین‌ترتیب احسان‌خان در قلعه عباس‌آباد مستقرشد و بدون تردید با شیخعلی‌خان برادر خود هم مواضعه وقرارهای پنهانی داشت ــ چه اولاً از فحوای همین نامه برمی‌آیدکه شیخعلی‌خان برای اینکه در رکاب عباس‌میرزا باشد ودرفرصت مناسب برای توفیق در نقشه‌ای‌که می‌داشتند استفاده نماید ویا به‌هنگامی‌که بایستی احسان‌خان نقشه خیانت خودرا به‌مرحلهٔ عمل می‌گذاشت، او در تبریز و درجنگ نایب‌السلطنه نباشد، خاصه‌که قائم‌مقام‌هم نسبت به او نظرخوب ومساعدی نداشته واحتمالاً مظنون وبدبین‌هم بوده است[۱۵].

اما، بالاخره، به‌هرکیفیتی بوده، شیخعلی‌خان به‌قلعهٔ نظارهٔ اردو باد رفت وپس‌ازآنکه احسان‌خان قلعه عباس‌آباد را به‌شرحی‌که درتاریخ‌های قاجاریه نوشته شده[۱۶]، به‌تصرف روسها داد و روسها اورا به‌حکومت نخجوان برگماشتند[۱۷]، شیخعلی‌خان نیز پاسکیویچ را برای تصرف قلعهٔ اردو باد تشویق وترغیب نموده وآنجارا به‌پاسکیویچ تسلیم کرد، منتهی اینکه، سپاهیان ایران آنجا را مجدداً بازدوخورد شدید وخونینی پس گرفتند[۱۸].

پاورقی‌های حواشی نامهٔ بیست‌ودوم

۱ــ ص۹۵ سطر۱۳ درهمین کتاب.

۲ــ لسان‌الملک، ج۱، ص۲۶ــ۲۲۵ وهدایت، ص۳ــ۲۷۲ و جهانگیر میرزا، تاریخ‌نو، ص۸۲ــ۸۱ وبه حواشی نامهٔ ۲۷ نیز رجوع کنید.

۳ــ ص۹۶ سطر۹.

۴ــ به‌تقویم‌های تطبیقی رجوع کنید.

۵ــ ص۹۶سطر۱۸.

۶ــ صفحه۹۶ سطر۱۹.

۷ــ ر.ك به‌فرهنگ جغرافیائی ارتش، جلد چهارم، ص۳۱۸، کلمه صوفیان.

۸ــ بنابرضبط جهانگیر میرزا مؤلف تاریخ نو، قرارگاه عباس‌میرزا در نیم‌فرسنگی تبریز بوده (صفحه۷۰) و ازآنجاست‌که به‌صوفیان وطسوج‌وخوی رفته است.

۹ــ تاریخ نو، ص۷۰.

۱۰ــ لسان‌الملک، ص۲۴-۲۲۳.

۱۱ــ سفراول از ۲۶ شوال ۱۲۴۱ تادوم ربیع‌الثانی ۱۲۴۲ وسفردوم‌از هشتم ذی‌حجه ۱۲۴۲ تا دوازدهم ربیع‌الاول ۱۲۴۳ هجری قمری بوده است.

۱۲ــ ص۹۵ سطر۱۲.

۱۳ــ هدایت، روضة‌الصفای ناصری، ج نهم، ص۷۳ــ۲۷۲.

۱۴ــ تاریخ نو، ص۷۰ــ۶۸.

۱۵ــ قائم‌مقام در نامه مورد بحث راجع بــه‌نحوهٔ حرکت شیخعلی‌خان از تبریز بابی‌اعتنائی نوشته است «از تبریز تاخوی سه منزل است، چادر و تدارکی ضرور ندارد» وازاین جمله می‌توان استنباط‌کرد نظر خوشی نسبت به‌شیخعلی‌خان نداشته است. (ص۹۵، سطر۱۳).

۱۶ــ ر.ك به ص۸۲ــ۸۱ تاریخ نو و ناسخ‌التواریخ، ص۲۲۶ و روضة ــ الصفای ناصری، ص۲۷۳ ومنتظم ناصری، ج۳، ص۱۳۵.

۱۷ــ همان مدارك، همان صفحات.

۱۸ــ لسان‌الملک، ص۲۲۶ و روضة‌الصفا، ص۲۷۳.

حواشی نامهٔ بیست‌وسوم

نامهٔ بیست‌وسوم به‌خط قائم‌مقام واصل آن درمرقع شمارهٔ ۴۸۴۵ کتابخانه مرکزی ومرکز اسناددانشگاه تهران می‌باشد[۱]. مخاطب نامه را به تحقیق نمی‌شناسیم ولی‌چون قائم‌مقام اورا «نورچشمی» خطاب کرده قاعدةً یکی از برادرزاده‌هایش میرزاصادق ومیرزا اسحاق بوده‌است.

قائم‌مقام دراین نامه از «آثارفتح ونصرت» که «از همه طرف ظاهر می‌شود» صحبت کرده است ویك‌چنین‌وضعی کـه چندین فتح وتوفیق وپیروزی، متوالیاً برای سپاهیان ایران حاصل‌شده باشد، درطول مدت جنگهای دوم، جزدر ماه ربیع‌الاول سال ۱۲۴۲ روی نداده است. در این ماه بوده‌کـه ایرانیان در نبردهای متوالی، دستبردها وشکستهای متعدد به‌روسها واردساخته بودند[۲]،خاصه به وسیله حسن‌خان ساری اصلان که قائم‌مقام دربارهٔ اودرهمین نامه نوشته‌است «سوارهٔ قزاق بعدازآن شکستی که از عالیجاه حسن‌خان خـوردند...»[۳]، تاچند کیلومتری تفلیس را «معرض نهب وغارت درآورند»[۴].

ازطرفی می‌دانیم، دراین سال فتحعلی‌شاه که‌مقارن‌این‌احوال‌در آذربایجان بوده، دراول ماه ربیع‌الاول به‌سبب فرودآمدن برف، ازقرارگاه خـود درچمن طویله شامی به‌تبریزوسپس به دهخوارقان رفته بودوسرانجام دربیست وششم آن ماه به‌سوی تهران عزیمت نمود وددوم ربیع‌الثانی به‌تهران رسید.[۵]

بنابراین‌می‌توان‌گفت تاریخ نگارش‌نامه‌مورد بحث هم درماه‌ربیع‌الاول، تاقبل از بیست وششم آن ماه بوده است.

در پایان نامهٔ قائم‌مقام نوشته است «مراتب را به‌خدمت بندگان خداوندگار اعظم عرض کن، مستبشر شوند.»

مراد از بندگان خداوندگار اعظم، اللهیارخان آصف‌الدوله است که قائم‌مقام همیشه با این عنوان اورا می‌خوانده و آصف‌الدوله در این موقع در رکاب فتحعلیشاه بوده. بالنتیجه باید گفت نامهٔ مورد بحث از قرارگاه عباس میرزا در کنار رودارس[6] به‌قرارگاه فتحعلیشاه به‌تبریز و یا به دهخوارقان فرستاده شده‌است.

ازمطالبی که دراین نامه می‌بینیم ودر تاریخ‌های قاجاریه به‌آن‌ها اشاره‌ای نشده‌است، یکی، موضوع حمله ودستبرد سواران ایرانی به‌سوارهٔ قزاق‌روسی دراوچ کلیسا ودیگری بازگشت محمدآقا حیدرانلو است که‌سابقاً «بااہل وحشم خود» ازدولت ایران روگردان شده و به‌روسها پیوسته بود.

پاورقی حواشی نامهٔ بیست‌وسوم

۱ــ ر.ك به‌کلیشه شمارهٔ ۷.

۲ــ ر.ك به‌لسان‌الملك، ناسخ‌التواریخ، ج ۱، ص ۲۲۱ و هدایت، روضة‌الصفای ناصری، ج نهم ص۶۶ــ۲۶۵.

۳ــ ر.ك به ص۹۷ سطر۷ درهمین کتاب.

۴ــ ناسخ‌التواریخ، ص۲۲۲.

۵ــ همان مدرك، همان‌صفحه.

۶ــ ر.ك به‌تاریخ‌نو، ص۶۳ــ۶۲.

حواشی نامهٔ بیست وچهارم

نامه بیست‌وچهارم به خط قائم‌مقام[1] است وتاریخ ندارد ولی تاریخ نگارش آن به‌استناد دلائلی که خواهیم گفت دریکی از روزهای ۱۴ تا ۱۷ ذی‌حجه ۱۲۴۲ می‌باشد.

۱ـ مضمون‌این‌نامه چنین می‌رساندکه به هنگام نگارش‌آن، عباس‌میرزا وسپاهیان ایران هنوز دورهٔ انتظار وسکوتی را می‌گذرانیده‌اند ووضع طرفین، حالت‌متارکه راداشته است.

۲ـ دراین روزها فتحعلی‌شاه درآذربایجان بوده است.[2]

۳ـ درضمن‌نامه، قائم‌مقام پیشنهادکرده است عباس‌میرزا، آصف‌الدوله را با «جانباز وسوار» برای تقویت استعداد سپاهیان خود به‌قرارگاه خویش احضارنماید[3].

تقارن این‌قرائن چنانکه درتاریخ‌های دورهٔ قاجاریه ضبط شده، در سال ۱۲۴۲ قمری بوده است. فتحعلی‌شاه دراین سال (چنانکه درحواشی‌نامه‌بیست وپنجم باتفصیل بیشترخواهیم دید) به‌سبب اینکه اورا نسبت به‌رفتار وخیالات عباس‌میرزا بدگمان‌کرده بودند، باشتاب ازتهران حرکت‌نموده وبی‌خبرخودرا به خوی‌رسانید وعباس‌میرزا درآنجا به حضور پدر رسیدورفع بدگمانی‌هاشد.

مؤلفان ناسخ‌التواریخ وروضة‌الصفای ناصری نوشته‌اند فتحعلی‌شاه روز سه‌شنبه هشتم ذی‌حجه ۱۲۴۲ از تهران به‌سوی آذربایجان حرکت کرد واز راه چمن سلطانیه وچمن‌اوجان به‌خوی‌رفت[4] وعباس‌میرزا در خوی به حضور

شاه رسید وپس ازچهارروز اقامت درخوی به‌چورس که قرارگاه او بود، باز-گشت. هنگام عزیمت عباس میرزا به‌چورس، شاه، آصف‌الدوله را نیز با پنج هزارنفرپیاده وسوار درمعیت نایب‌السلطنه روانه‌نمود.[۵]

با درنظر گرفتن اینکه فتحعلی‌شاه به‌سبب تعجیل وشتابی که برای رسیدن به‌خوی داشته، قاعدةً نه‌روزه یاده روزه یعنی‌درحدود روزهای‌هفدهم وهیجدهم ذی‌حجه به‌خوی رسیده‌است[۶]، دراین صورت دریکـی از روزهای پانزدهم و شانزدهم درچمن‌اوجان ودرسیزدهم یاچهاردهم درچمن سلطانیه بوده و بنابراین قائم‌مقام نامه‌خود را دریکی از همین روزها ازچمن‌سلطانیه ویا از چمن اوجان نوشته است.

توضیحات

● **ص۹۹ سطر۹:** «جانباز»

هنگامی که براثر معاهدهٔ نظامی‌ومودت فین‌کن‌شتاین Finkenstein منعقد میان ناپلئون بناپارت وفتحعلی‌شاه درماه صفر ۱۲۲۲ ه.ق، هیأت نظامی فرانسوی به‌ریاست ژنرال‌گاردان Gardan به‌ایران‌آمدند، قسمتی ازسپاهیان ایران به‌سبك نظام فرانسه مرتب گردید وبقیه سپاهیان به‌همان‌روش‌سابق برقرار ماند وبرای‌تفکیك وتمیزاین دوسپاه، سپاهیان آذربایجان را کـه به‌سبك نظام فرانسه‌تعلیم می‌یافتند«سرباز» وبقیه را «جانباز» نامیدند.[۷]

پاورقی‌های حواشی‌نامهٔ بیست‌وچهارم

۱ــ کلیشه شماره ۸

۲ــ ر.ك به ناسخ‌التواریخ، ج ۱، ص ۲۵ - ۲۲۴ و روضة‌الصفای ناصری ج نهم، ص۲۷۲

۳ــ ص۹۹، سطر۸ درهمین‌کتاب.

۴ــ همان مدارك وهمچنین به‌تاریخ نوتألیف جهانگیرمیرزا نیز رجـوع کنید.

۵ــ همان مدارك و همان صفحات.

۶ــ فتحعلی‌شاه معمولا درتابستانها که به‌چمن‌سلطانیه می‌رفت، فاصله‌تهران تا آنجاکه را ده روزه می‌پیموده (ر.ك به‌ص ۲۰۹ ناسخ‌التواریخ، ج ۱) ودرمواقع تعجیلی‌همان راه را شش‌هفت روزه طی‌می‌کرد(ر.ك به‌ناسخ‌التواریخ، ج۱، صفحات ۱۹۷ و ۲۱۵) وباز مواردی سراغ داریم که به‌سبب تعجیل، مسافت‌های بیشتری راهم‌درزمانی‌بس‌کوتاهتر پیموده است‌ازجمله درسال ۱۲۴۲ فاصله بین‌دهخوارقان به‌تهران راکه خیلی بیشتراز سلطانیه به‌تهران است درمدت هفت روزطی‌کرده‌بود (از۲۶ربیع‌الاول تا دوم ربیع‌الثانی، ر.ك به‌ناسخ‌التواریخ، ص ۲۲۱) بنابراین وقتی فاصله تهران تاچمن‌سلطانیه ودهخوارقان را شش‌هفت روزه پیموده باشد، از تهران تاخوی را نیزمی‌توان در ۹ یا ۱۰ روزبه خوبی طی‌کرد.

۷ــ ناسخ‌التواریخ، ج ۱، ص ۹۸ وبرای آگاهی بیشتر به‌کتاب تحولات سیاسی نظام ایران تألیف نگارنده رجوع‌کنید. (ص۲۴ــ۱۵).

حواشی نامهٔ بیست‌وپنجم

این نامه را که قائم‌مقام ازجانب عباس‌میرزا به‌مادرفتح‌الله میرزا شعاع‌السلطنه برادرنایب‌السلطنه نوشته است ازاسنادی است که نمونه بارزتحریکات ودسایس جاری ومعمولی دردربار فتحعلی شاه می‌باشد. موضوع نامهٔ مزبور چنین‌است که‌مفسدان ومغرضان دردربار، عباس‌میرزا را به‌سازش با روسها متهم کرده بودند وعباس‌میرزا که از این ماجرا متأثربوده بامادر فتح‌اله میرزا برادر خویش، درددل‌خودرا بیان کرده‌است.

به‌هرحال، این واقعه مربوط به ماه‌ذی‌حجه ۱۲۴۲ قمری‌است که دراین تاریخ چون قلعه عباسیه به‌محاصرهٔ سپاهیان روسیه افتاد، عباس‌میرزا عده‌ای‌را به‌کمك پادگان عباسیه فرستاد وخودنیز «به‌تعجیل روانهٔ کنار ارس ومحال گچلر شد»[1] ودرهمین روزها نیز خبررسیدکه ژنرال پاسکیویچ باسی‌هزارسرباز و چهل توپ ازتفلیس به‌سوی ایروان‌حرکت کرده‌است.

ازاین‌وقایع به‌تفاوت وکمابیش درتاریخ‌های قاجاریه‌صحبت شده‌است. اما آنچه راکه درآن کتابها نمی‌یابیم، شرح این گونه تحریکات واغواها و دسایس است وازاین موضوع فقط مطالبی درتاریخ نو، تألیف جهانگیرمیرزا پسرعباس میرزامی‌یابیم ومشابه‌آن‌را نیزکه مربوط به‌پیش‌ازاین تاریخ می‌شود درمکاتبات قائم‌مقام می‌توان یافت.[2]

به‌هرصورت، نایب‌السلطنه‌این‌حوادث رابه‌اطلاع شاه رسانید وبه‌سبب خرابی‌ها وویرانی‌های‌آذربایجان ونبودن گندم وخواربارکه معلول جنگ‌های

سال گذشته می بود، از شاه درخواست کرده بود، پادشاه فقط تا «سلطانیه آمده، در آن مکان توقف فرمایند واز آنجا به فرستادن کمك و تدارکات جنگ به تقویت لشکر آذربایجان»[۳] مبادرت شود و به‌عنوان دلیل پیشنهاد خود، نوشته بود «اگر موکب همایون وارد آذربایجان شود باید این مشت‌رعیت مشغول خدمتکاری اردوی همایون بوده، ازرسانیدن سیورسات و تدارکات به‌اردوی نایب‌السلطنه عاجزخواهند آمد ودر این‌سال که غله‌فی‌الجمله تسعیری‌دارد، برای لشکریان‌سرحد، کارتنگ خواهدشد.»[۴]

مضمون این‌نامه را مخالفان نایب‌السلطنه‌ومغرضان به‌انحاء دیگر نزد فتحعلی‌شاه تعبیر و تفسیر کردند و گفتند نایب‌السلطنه باروسها ساخته است[۵] و گفته‌های خودرا آن چنان موجه وخیرخواهانه جلوه داده بودند که فتحعلی‌شاه درهشتم ذی‌حجه باشتاب از تهران حرکت کرد[۶] ویکسره تاچمن اوجان که در چهل وچند کیلومتری تبریزاست رفت‌وعباس‌میرزا که آگاه شد شاه به‌چمن‌اوجان رسیده‌است، بی‌خبرازآنچه درپشت‌پرده می گذرد، باز استدعا کرد شاه درهمان مکان توقف کند ولی«مسموع نیفتاد» وفتحعلی‌شاه تاخوی‌پیش راند ونایب‌السلطنه تاچورس وصحرای قراضیاءالدین به‌استقبال اورفت.[۷] درآنجاست که عباس‌میرزا به‌علت سفرشتابزدهٔ شاه آگاه گردید.

جهانگیرمیرزا که خود درجریان این‌وقایع بوده، درکتاب خودمی‌نویسد «این‌دعا گوی شاهی استماع نمود ازخاقان مغفورپرسیده بودند که به‌این‌تعجیل ازدارالخلافه تابه‌خوی، چه مصلحت دولتی مقتضی‌شدکه تشریف‌فرما شدید؟ فرموده بودند که یقین کردیم که عباس‌میرزا بادولت روس ساخته ومحرك سردار روس اومی‌باشد. به‌این تعجیل آمدیم که اگر عباس‌میرزا را چنین‌خیالی‌باشد، بعدازورود موکب همایون‌ما، دفع‌خیالات اوشود.»[۸]

ازاین تفصیلات می‌توان دریافت، نامهٔ موردبحث هنگامی‌نوشته شده است که عباس‌میرزا تازه از چگونگی دسایس و اتهاماتی که به‌اونسبت داده بودند،آگاه شده بود. وآن‌زمان منطقاً مقارن باروزهای بعد ازحرکت فتحعلی‌ـ شاه ازچمن اوجان تالحظهٔ ملاقات اوباعباس‌میرزا درخوی ووقوف‌وی برحقایق

بوده است زیرا در غیراین صورت منطقاً هرگز عباس‌میرزا برای توقف شاه درچمن سلطانیه وسپس درچمن اوجان اصرارنمی‌ورزید و با آن‌اصرار وصلاح‌بینی‌ها، خودرا درمظان تهمت بیشترقرارنمی‌داد.

براساس این نظر، چون فتحعلی‌شاه درروزهای شانزدهم وهفدهم‌ذی‌حجه درراه تبریز وخوی بوده[۹] تاریخ‌نگارش نامه موردبحث هم در همین روزها بوده است. اماتنهاسؤالی که ممکن‌است دراین‌جاپیش آید این‌است که ما در فتح‌الله میرزاکه قاعدةً می‌بایستی درتهران باشد، چگونه می‌توانسته است در راه تبریز وخوی، واسطهٔ شفاعت ورفع‌اتهامات عباس‌میرزاشود؟

دررفع این ابهام، کافی‌است بدانیم که سنبل‌خانم مادر شعاع السلطنه، به‌طوری که‌مؤلف‌تاریخ عضدی نوشته است، همیشه‌درسفروحضرهمراه فتحعلی‌شاه بوده وپرستاری اورا برعهده داشته است[۱۰].

نکته دیگری را نیز باید یادآورشد وآن‌چنین است که چون قائم‌مقام از چمن اوجان به‌بعد-شاید هم از چمن سلطانیه، خود درالتزام رکاب‌فتحعلی‌شاه بوده[۱۱]،ازعلت مسافرت شاه‌آگاه بوده وعباس میرزا را مطلع‌ساخته‌است ومتن نامه راهم نوشته وچنانکه معمول اوبوده است، برای‌مهرکردن آن، نزدعباس میرزا فرستاده‌ویا احتمالاً بااطلاع نایب‌السلطنه، خود به مهر عباس میرزا که همراه داشته، ممهورنموده وبه‌نام اینکه ازچورس رسیده، به‌مادر فتح‌اللهمیرزا شعاع السلطنه‌داده‌است.

پاورقی‌های حواشی نامهٔ بیست‌وپنجم

۱ــ جهانگیرمیرزا، تاریخ نو، ص۷۰.

۲ــ ر.ك به حواشی‌نامه‌های پنجم وپانزدهم.

۳ و ۴ــ تاریخ نو، ص۷۱.

۵ــ همان مدرك، همان‌صفحه.

۶ــ روضةالصفای ناصری، ج نهم ص وناسخ‌التواریخ‌ص۲۲۴،

۷ــ تاریخ نو،ص۷۱.

۸ــ همان مدرک، همان‌صفحه.

۹ــ ر.ك به‌حواشی‌نامهٔ بیست‌وچهارم.

۱۰ــ احمدمیرزا عضدالدوله، تاریخ عضدی، ص۹.

۱۱ــ ر.ك به‌حواشی‌نامه بیست‌وچهارم.

حواشی نامهٔ بیست‌وششم

نامهٔ‌مورد بحث به‌خط قائم‌مقام است[۱] که آن را ازخوی به عباس‌میرزا (به قرارگاه چورس) نوشته. اشاره‌ای که به‌عبور احتمالی سپاهیان روسیه از معبر قیقاج ورفتن آنها به نخجوان‌شده و تقارن این‌حوادث باروزهائی که‌فتحعلی‌شاه در خوی بوده[۲] مارا به‌تاریخ نگارش‌نامه که اواخر ماه ذی‌حجه سال ۱۲۴۲ه. ق. می‌باشد می‌رساند. زیرا اولاً چنانکه در حواشی‌نامه‌های بیست‌وچهارم و بیست‌وپنجم دیدیم، ورود فتحعلی‌شاه به‌خوی درهفدهم یاهیجدهم ذی‌حجه بوده است که درآنجا، عباس‌میرزا به‌حضور فتحعلی‌شاه رسید وپس ازچهارروز که درخوی ماند، برای جلوگیری ازروسها، به‌قرارگاه‌خود در چورس‌رفت.[۳] در بازگشت عباس‌میرزا به‌چورس، خبرمحاصرهٔ عباس‌آباد توسط‌روسها، منتشرشده[۴] است. به‌دلیل‌اینکه از این‌موضوع درنامه موردبحث نه‌تنها اشاره‌ای‌نشده‌بلکه به‌طوری‌که قائم‌مقام‌خودنوشته‌است، روسها تازه به‌طرف نخجوان رفته‌بوده‌اند[۵] می‌توان نتیجه گرفت عزیمت‌قائم‌مقام ازخوی، قبل‌ازرسیدن خبرمحاصرهٔ‌عباس‌آباد یعنی درهمان‌روز ورودعباس‌میرزا به چورس (بیست‌ودوم‌ذی‌حجه) بوده[۶] و چون‌قائم‌مقام به گفته‌خود دوروز درخوی برای‌سروصورت‌دادن به اوضاع خوی مانده وسپس به‌قرارگاه فتحعلی‌شاه که درخارج‌شهر مستقر بوده رفته است لذا تاریخ نگارش‌نامه درحدودروز ۲۵ یا ۲۶ ذی‌حجه خواهد بود.

توضیحات

● **ص۱۰۴ سطر۸** : قبل‌ازورود این‌غلام، قشون‌شاه...

قائم‌مقام‌دراین‌نامه ازخرابکاری‌های سپاهیان فتحعلی‌شاه به‌تفصیل‌صحبت کرده است واین همان وضعی‌است که عباس‌میرزا و قائم‌مقام پیش‌بینی کرده بودند که اگر درچنین‌روزهای بحرانی، فتحعلی‌شاه باهمراهان‌خود به‌آذربایجان آید، روی خواهد داد وچندین‌بارهم ازشاه استدعا کرده‌بودند که دروضعی آن‌چنان آشفته که علیق وغله پیدا نمی‌شود، شاه ازچمن‌سلطانیه جلوتر نیاید و ازهمان‌جا به‌امداد و فرستادن تدارکات جنگ بپردازد[7] ودشمنان و حاسدان عباس‌میرزا که همیشه منتظر فرصت می‌بودند تانظرشاه را نسبت به‌عباس‌میرزا برگردانده ذهن اورا مشوب نمایند،این مصلحت‌اندیشی‌را به‌گونه‌ای دیگرجلوه دادند وفتحعلی‌شاه به‌مصلحت‌اندیشی عباس‌میرزا وقعی نگذاشت وحرکت کرد وچون‌عباس‌میرزامجدداً استدعای توقف اردوی شاه‌را نمود، تو هم فتحعلی‌شاه بیشترشد وخودرا باشتاب به‌خوی رسانید.[8]

●ص۱۰۵سطر۱۵ : باغ جارچی

قریه پارچی، امروز ازدهستان او اوغلی،بخش حومه شهرستان ماکو و درهفت‌کیلومترونیمی شمال خوی است.[9] شاید این‌قریه درایامی که قائم‌مقام نامهٔ خودرا می‌نوشته، جزوبخش حومه‌خوی بوده است.

●ص۱۰۵سطر۲۰ : «همه‌را در کند».

اصطلاح «در کردن» در لهجه مردمان فراهان اراك به‌معنی بیرون‌کردن و اخراج کردن‌است.

●ص۱۰۵سطر۲۱ : «امیرزاده» منظور بهرام‌میرزاپسرعباس‌میرزا است که‌دراین‌موقع حکومت خوی‌را داشته‌است.

پاورقی‌های حواشی‌نامهٔ بیست‌وششم

۱ــ ر. ك به‌کلیشه۹.

۲ــ ر.ك به‌ناسخ‌التواریخ که‌می‌نویسد،خبرمحاصره ایروان‌وجنگ‌حسن‌خان ساری اصلان باروسها، درتبریز به‌آگاهی فتحعلی‌شاه رسید و سپس اضافه می‌کند «اماروسیان چون ازحصار دادن ایروان سودی بدست نکردند، دست‌بازداشته به

جانب نخجوان شتافتند» (ج۱، ۲۲۵)

ناسخ‌التواریخ، ص۲۲۴ وروضة‌الصفای ناصری، ص۲۷۲.

۴ــ ر. ك به‌ناسخ‌التواریخ، ص۲۲۵ وروضة‌الصفا ص۷۳ــ۲۷۲.

۵ــ ر. ك به‌ص۱۰۴ سطر۴ متن‌نامه که نوشته‌است «فدوی را وقتی خوی فرستادند که یقین وبود رس ازمعبر قیقاج به‌خوی خواهدآمد ولکن واردکه‌شدم، مشخص‌شدکه نخجوان‌رفته‌اند».

۶ــ ازخوی‌تاچورس به‌طورعادی‌یك‌روزراه بوده‌و درمواقع اضطراری‌دریك نیمه‌روز می‌پیموده‌اند.

۷ــ جهانگیرمیرزا نوشته است «نایب‌السلطنه این‌اخبار را [یعنی اخبار سپاه‌کشی روسها را] به‌عرض خاقان مغفور رسانید. استدعا کرده‌بودند که خاقان مغفور به‌سلطانیه آمده، درآن‌مکان توقف فرمایند و ازآنجا به‌فرستادن کمك و تدارکات جنگ به تقویت لشکر آذربایجان پرتو توجه اندازند، چه اگر موکب همایون وارد آذربایجان‌شود بایداین‌مشت رعیت مشغول‌خدمتکاری اردوی همایون بوده، ازرسانیدن سیورسات وتدارکات به‌اردوی نایب‌السلطنه عاجز خواهند آمد ودراین‌میان‌که غله فی‌الجمله تسعیری دارد برای‌لشکریان سرحدکار تنگ‌خواهد شد.» (ص۷۱).

۸ــ همان‌مدرك، همان‌صفحه.

۹ــ فرهنگ‌جغرافیائی ایران،ج۴،ص۱۰۶.

حواشی نامهٔ بیست وهفتم

این نامه که قائم مقام آن را به خط خود و از قرارگاه فتحعلی شاه نوشته به قرارگاه نایب السلطنه عباس‌میرزا فرستاده شده است[۱]. مخاطب نامه به‌احتمال قوی الله‌یار خان آصف‌الدوله بوده زیرا مطلع نامه که حاوی عناوینی مشعر بر احترام فراوان ازطرف قائم مقام نسبت به‌شخص مخاطب است «فرمولی» است که قائم مقام عین آن ویا مشابه‌آن را در نامه‌های دیگر خود خطاب به‌آصف‌الدوله بکاربرده است[۲].

تاریخ نگارش نامه به طور تحقیق معلوم نیست اما می‌توان آن را بین روزهای ۲۵ و ۲۷ ماه ذی حجه ۱۲۴۲ دانست. چند نکته‌ای که ما را به این تاریخ می‌رساند چنین است:

نکته‌اول موضوع فرستادن حسنخان (ساری‌اصلان) به‌ایروان‌است[۳] و این مأموریت‌همان‌است که مؤلفان دورهٔ‌قاجار درشرح وقایع ماه‌ذی‌حجه ۱۲۴۲ ضبط کرده‌اند[۴]. درناسخ التواریخ، ضمن‌شرح حوادث‌ذی‌حجه سال ۱۲۴۲، پس‌ازتفصیل حرکت‌فتحعلی شاه درهشتم‌ذی‌حجه به‌آذربایجان ونزدیك شدن‌سپاهیان‌پاسکیویچ به‌عباس‌آباد وشرح رفتن نایب‌السلطنه به‌خوی‌وملاقات اوبافتحعلی شاه وبالاخره بازگشت‌وی به‌چورس که درحواشی نامه بیست‌وچهارم ازآن به‌تفصیل صحبت کردیم، می‌نویسد: «این وقت، محاصره عباس‌آباد مکشوف افتاد. نایب‌السلطنه، رکن‌الدوله را با ششهزار سوار ودوعراده توپ برداشته ازچورس‌بیرون شد وحسن‌خان ساری اصلان را منشور فرستاد که به‌آهنگ جنگ روسیه راه برگیرد.»[۵]

ازآنچه مؤلف ناسخ التواریخ نوشته است معلوم می‌شود، مأموریت حسن خان ساری اصلان درماه ذی حجه ۱۲۴۲ بوده و در این تاریخ چنانکه می‌دانیم آصف‌الدوله درقرارگاه فتحعلی شاه حضورنداشته است[۶] و به‌این هر دونکته، درمتن نامه اشاره شده است. ازطرفی درمتن نامه ذکری ازنام محمد-امین خان آمده که پاسکیویچ با اوسخن ازمصالحه می گفته[۷] ونیز می‌دانیم‌عباس میرزا پیش ازآنکه به‌دیدار فتحعلی شاه به‌خوی برود، محمد امین خان را برای حفظ عباس‌آباد مأمور کرده بود[۸] وچون عباس‌آباد دربیست و هفتم ذی حجه به دست پاسکیویچ افتاد، پاسکیویچ،محمد امین‌خان وچند تن دیگر از سران سپاه ایران را دستگیر وبه تفلیس فرستاد[۹]. بنابراین موضوع مذاکرات پاسکیویچ با محمد امین‌خان مربوط به‌روزهای پیش ازفتح عباس‌آباد بوده است‌وبه‌این-ترتیب تاریخ نگارش نامه مورد بحث درهمین روزها یعنی بین روزهای ۲۵ و ۲۷ ذی حجه بوده است.

توضیحات

● **ص۱۰۷سطر۵** : «نواب نایب‌السلطنه روحی فداه به سالار مرقوم داشته بودند فکری درنظر داریم. شاهنشاه ازکمترین پرسیدند این فکر چه فکر خواهد بود.»

قائم مقام درتوجیه این مطلب درهمان نامه نوشته است «عرض کردم، البته پیشنهادی درضرب زدن روس دارند» وظاهراً همین هم بوده است زیرا در ناسخ‌التواریخ بعد از شرح مأموریت حسن‌خان ساری اصلان، می‌بینیم نوشته شده است «حسن خان را منشورفرستاد [یعنی نایب‌السلطنه] که به‌آهنگ جنگ روسیه راه برگیرد. اینك من کمین نهاده‌ام چون روسیان لشکر ترا اندك ببینند دست ازمحاصرهٔ عباس‌آباد بازدارند و ازسیغناق و سنگر خویش بیرون شده با تو درآویزند، پس من کمین‌بگشایم و ازقفای ایشان درآیم وکار به‌کام‌کنم»[۱۰]

● **ص۱۰۷سطر۶** : سالار

مراد ازسالار محمد حسن خان پسرآصف‌الدوله است‌که در این موقع سالار بارفتحعلی شاه بود وهموست که بعدها در خراسان به داعیهٔ سلطنت قیام

کرد وغائله‌ای عظیم برپا ساخت ولی سرکوب شد.

پاورقی‌های حواشی نامهٔ بیست وهفتم.

۱ــ ر. ك. به ص۱۵۷ درمتن نامه.
۲ــ ر. ك به نامه‌های ۱۳ و ۴۰.
۳ــ ص۱۰۸ سطر۳ درمتن نامه.
۴ــ ناسخ‌التواریخ، ج ۱، ص ۲۲۵
۵ــ همان‌کتاب، همان صفحه و روضة‌الصفای ناصری، ج نهم ص۲۷۲.
۶ــ ر. ك به حواشی نامه ۲۴.
۷ــ ص۱۰۷ سطر۱۰ درمتن‌نامه.
۸ــ ناسخ‌التواریخ، ج۱، ص۲۲۵.
۹ــ همان‌کتاب، ص۲۲۷،
۱۰ــ همان‌کتاب، ص۲۲۵.

حواشی نامهٔ بیست‌وهشتم

نامهٔ بیست‌وهشتم که از نظر طبقه‌بندی و انواع اسناد تاریخی، «رقم» نامیده می‌شود[1] از طرف نایب السلطنه عباس‌میرزا به‌پسرش بهرام‌میرزا حکمران خوی صادرشده و به‌خط قائم‌مقام ومهور به‌مهر عباس‌میرزا است.[2] اصل آن در مرقعی به‌شمارهٔ ۳ در آرشیو وزارت‌امورخارجه ایران ومورخ به‌تاریخ محرم ۱۲۴۳ می‌باشد. عبارت «مارفتیم و برادر کامگارعلینقی میرزا را گذاشتیم» مارا به‌تاریخ دقیقتر نامه نزدیك می‌کند. بدین‌گونه که به‌استناد ضبط تاریخ‌های دورهٔ قاجاریه، نایب السلطنه که درماه ذی‌حجه ۱۲۴۲ ومحرم ۱۲۴۳ در قرارگاه خود واقع درچورس ازمحال خوی بوده، بعدازبرگزاری ایام عاشورا علینقی‌میرزارکن‌الدوله را درچورس گذاشت وخود به سوی ایروان عزیمت کرد.[3] بنابراین، تاریخ نگارش نامه‌موردبحث یکی دوروزبعداز عاشورا بوده است‌وموضوع آن عبارت ازسفارش‌ودستورات نظامی می‌باشد.

۱ــ ر.ك به‌کتاب، مقدمه‌ای برشناخت اسناد تاریخی، تألیف نگارنده، ص۷۸.
۲ــ ر.ك به‌کلیشه ۱۰ دراین کتاب.
۳ــ ناسخ‌التواریخ، ج۱، ص۲۷ــ۲۲۶ و روضة‌الصفای ناصری، ج نهم، ص۲۷۳.

حواشی نامهٔ بیست و نهم

این نامه به‌خط قائم‌مقام[1] وعبارت است از گزارشی که او از قرارگاه فتحعلی‌شاه به‌نایب‌السلطنه نوشته است. نامهٔ مزبور تاریخ ندارد ولی چند قرینه‌ای در آن موجود است که تاریخ نگارش آن‌را به حدود نیمه اول ماه محرم ۱۲۴۳ می‌رساند و ما در این‌جا به‌اهم این قرائن اشاره می کنیم:

درجائی از نامه از فتح عباسیه یا عباس‌آباد توسط پاسکیویچ صحبت شده و می‌دانیم که عباس‌آباد در بیست‌وهفتم ذی‌حجه ۱۲۴۲ به‌تصرف روسها درآمد.[2] بنابراین، نامه مزبور قدرمسلم بعداز بیست‌وهفتم ذی‌حجه نوشته شده و امّا اینکه تاریخ آن کی ومقدم برچه تاریخی بوده است، درمتن‌نامه به‌چند نکته اشاره شده که همه بعداز ۲۷ ذی‌حجه روی‌داده‌اند وتاریخ وقوع آنها را دردست‌داریم. یکی واقعهٔ فرار شیخعلی بیگ کنگرلو و پیوستن او به‌روسهاست.[3]

این قضیه را تاریخ‌نویسان قاجاریه درضمن وقایع بلافاصله بعداز مأموریت گریبایدوف که برای پیشنهاد صلح نزد عباس‌میرزا رفته و بی‌نتیجه بازگشته بود، ضبط نموده‌اند.[4]

آمدن گریبایدوف، به‌طوری که می‌دانیم پس‌ازقضیه سقوط عباس‌آباد و دردههٔ اول محرم ۱۲۴۳ بوده است،[5] زیرا بعدازفتح عباس‌آباد است که چون بیماری وبادراردوی پاسکیویچ‌ظاهرشد وپاسکیویچ نیز از جانب عباس‌میرزا ازبابت «تلافی عباس‌آباد توهم داشت»، گریبایدوف را برای مصالحه نزد نایب‌السلطنه فرستاد.[6] ازطرفی، مورخان دورهٔ قاجار نوشته‌اند عباس‌میرزا تا برگزاری «ایام‌عاشورا» درچورس بوده وسپس به‌سوی ایروان عزیمت کرده

است.[۷] بنا بر این، ملاقات گریبایدوف با او در دهه اول محرم و فرار شیخعلی بیگ پس از بازگشت گریبایدوف یعنی درهمان روزها و یا چندروزی بعد از عاشورا بوده است. نکته دوم چنین است که قائم‌مقام در این نامه از زبان فتحعلی‌شاه می‌گوید «ما اگر به ایروان برویم، پسقویچ روبه‌خوی و تبریز بیاید صلاح ملک‌داری نیست. خود ازخوی بالاتر بکوچیم و نایب‌السلطنه به ایروان بروند و این‌همه ولایت را خالی و بی‌محل به پسقویچ واگذاریم آن‌هم درست نمی‌آید.»[۸] و از این جامعلوم می‌شود عباس‌میرزا درزمان انشاء نامه هنوز به ایروان نرسیده بوده بلکه درچورس و یا در راه ایروان بوده است.

به این دلائل، تاریخ نگارش نامه موردبحث مقارن توقف نایب‌السلطنه در چورس و یا اندکی بعد ازحرکت ازچورس (بعد از دهم محرم) و به‌عبارت دیگر، در نیمه‌اول محرم ۱۲۴۳ بوده است.

در این نامه درچند موضع به‌پیوستن «پسران کلبعلی بیگ» به‌روسها اشاره شده که مراد از آن، احسان‌الله‌خان وشیخعلی خان (یاشیخعلی بیگ) کنگرلو هستند ودرحواشی نامه ۲۳ به‌تفصیل بیشتر از داستان آنها سخن رفته است.

پاورقی‌های حواشی نامهٔ بیست‌ونهم

۱ـ ر. ك به‌کلیشه ۱۱.
۲ـ ناسخ‌التواریخ، ج۱، ص۲۲۶
۳ـ ص۱۱۰، سطر۷ درهمین کتاب.
۴ـ روضة‌الصفا ص۲۷۲ و ناسخ‌التواریخ، ص۲۲۶.
۵ـ ناسخ‌التواریخ، ص۲۲۶ و روضة‌الصفا، ص۲۷۲ ولی جهانگیرمیرزا آمدن گریبایدوف‌را در ماه «عقرب» نوشته که مصادف با ربیع‌الثانی بوده واشتباه است (ص۸۳).
۶ـ روضة‌الصفا و ناسخ‌التواریخ در همان صفحات و منتظم ناصری ج۳، ص۱۳۵.
۷ـ ناسخ‌التواریخ، ص۲۲۶.
۸ـ ص۱۱۱ سطر۱۷ درهمین کتاب.

حواشی نامهٔ سی ام

نامهٔ موردبحث درمجموعهٔ خطی منشآت قائم‌مقام متعلق به‌استادفقیدمجتبی مینوی است ودرعنوان آن نوشته شده است «به‌یکی ازشاهزادگان».

این نسبت، که مخاطب‌نامه‌یکی ازشاهزادگان بوده است بعید به‌نظر نمی‌آید زیرا استعمال عبارت «قربانت‌شوم» صورت خطابی بوده‌که قائم‌مقام معمولاً برای‌عباس‌میرزا وشاهزادگان وامیرزادگان[1] به‌کار می‌برده است. امادر موردتاریخ‌نامه، به‌طوری‌که ازفحوای آن برمی‌آید، هنگام نگارش آن‌عباس‌میرزا نایب‌السلطنه درگیر مبارزات درمنطقه ایروان بوده وسهراب‌خان‌مأموریت داشته است باسواره وسرباز «ارومی» به‌ایروان برود ولی عده‌ای از سواره وسرباز باسهراب‌خان نرفته وبعضی‌هم ازمیان راه بازگشته بودند[2] وبه‌این‌سبب «رقمی‌مؤکد» ازطرف فتحعلی‌شاه برای برگرداندن سربازان وروانه‌کردن آنها به‌میدان جنگ صادر گردیده بود.[3] به‌علاوه ازاین‌مطلب نیز چنین استنباط می‌شود که به‌هنگام نگارش‌نامهٔ مزبور فتحعلی‌شاه درآذربایجان بوده و قائم‌مقام درقرارگاه او اقامت داشته است واین وضع مقارن باروزهای مبارزات ایروان یعنی درسال ۱۲۴۳ قمری بوده است‌که بالاخره ایروان‌به‌تصرف روسهادرآمد (۱۴ ربیع‌الاول). به‌طوری‌که می‌دانیم فتحعلی‌شاه درهشتم ذی‌حجه ۱۲۴۲ از تهران عازم آذربایجان‌ودرحدود هفدهم‌وهیجدهم همان‌ماه وارد خوی شده بود.[4] درآن‌جاست‌که عباس‌میرزا به‌حضور فتحعلی‌شاه رسید وپس‌از چهارروز توقف درخوی، به‌قرارگاه خود درچورس بازگشت وازآن‌جا، پس‌ازبرگزاری‌مراسم ایام عاشورا، به‌مقصد آباران واشترك (ازمحال ایروان) حرکت کرد[5]....

به‌تصریح مؤلفان قاجاریه، سهراب‌خان نیز درمعیت همین‌سپاه مأمور محاصره اوچ کلیساشده بود.[۶]

بنابراین تاریخ نگارش‌نامه موردبحث درهمان‌روزهای نخست حرکت سپاهیان یعنی دردهۀ دوم محرم ۱۲۴۳ بوده است.

توضیحات

● **ص ۱۱۴ ، سطر ۵ و ۶:** «سوارۀخوب و قوچاق... ابوابجمع سهراب‌خان شوند...

قائم‌مقام به‌دنبال این‌جمله شرحی ازبی‌نظامی سواره وسرباز ابوابجمعی سهراب‌خان که انتظار می‌رفته است «روسفیدی‌حاصل کنند» می‌نویسد ولی عده‌ای ازآنها همراه‌سهراب‌خان نرفته وبرخی هم ازمیان راه بازگشته بودند و همین سهراب‌خان وسواره وسرباز اوهستندکه می‌بینیم، عباس‌میرزادرنبرد اشترك او ویوسف‌خان گرجی را باچهارهزارسرباز وسوار مأمور محاصره اوچ کلیسا کرده است.[۷]

پاورقی‌های حواشی‌نامۀسی‌ام

۱ــ دردوران سلطنت فتحعلی‌شاه به‌سبب بسیاری پسران و نوادگان، در مکاتبات وکتابها، پسران شاه را «شاهزادگان» وپسران شاهزادگان را «امیرزادگان» می‌خواندند.

۲ــ ص۱۱۴، درمتن‌نامه،

۳ــ ص۱۱۵. درمتن‌نامه.

۴ــ ر. ك به‌حواشی‌نامۀ ۲۶.

۵ــ ناسخ‌التواریخ، ص۲۲۶ وروضة‌الصفای‌ناصری، ج‌نهم،ص۲۷۴ ومنتظم ناصری ج۳، ص۱۳۶

۶ــ ناسخ‌التواریخ، ص۲۲۷ وروضة‌الصفا ص۲۷۴ ومنتظم‌ناصری‌ص۱۳۴.

۷ــ همان‌صفحات درهمان‌مدارك.

حواشی نامهٔ سی و یکم

این رقم از جانب نایب‌السلطنه عباس‌میرزا به‌پسرش بهرام‌میرزا صادرشده‌و ممهور به‌مهر عباس‌میرزا و به خط وانشاء قائم‌مقام است.[1] تاریخ آن، چنانکه در پایان‌نامه ذکر شده محرم ۱۲۴۳ می‌باشد و به‌طوری که درمتن آن تصریح شده است، انشاء نامه مقارن باروزهائی بوده که فتحعلی‌شاه درحال عزیمت ازخوی بوده ولی چون روزحرکت فتحعلی‌شاه را نمی‌دانیم، نمی‌توان تاریخ نگارش نامه را به‌طورقاطع وروشن تعیین‌نمود.

مضمون‌نامه عبارت است ازدستوراتی برای تعیین خسارات کمی و وکیفی که به‌زراعت خوی وارد شده‌واحتمالاً منظور ازاین خسارات، آنهائی است که به‌سبب توقف اردوی ملتزم رکاب فتحعلی‌شاه درخوی، حاصل شده است واین‌نظر هنگامی تأییدمی‌شود که می‌بینیم قائم‌مقام درنامهٔ شماره بیست‌وششم که پس‌از ورود به‌خوی، مقارن باروزهای‌اول ورود فتحعلی‌شاه نوشته ودر آن از «بی‌اعتدالی‌های» سپاهیان شاه سخن گفته،نوشته است «آسیاها درکل دهات وشهر به‌تصرف رجاله ویتیمی خودسر اردوی شاه بود وزراعت وگاو و گوسفندبردن و خوردن و کوبیدن وفروختن، امری پنهان وپوشیده نبود. بل‌امری شایع ومباح محسوب می‌شد»[2].

۱ــ کلیشه شمارهٔ ۱۲.

۲ــ ص۱۰۴ درهمین کتاب.

حواشی نامهٔ سی‌ودوم

مأخذما درنقل این‌نامه متن‌اصلی آن به‌خط قائم‌مقام است که جزومرقعی به‌شمارهٔ ۷۴۵ در کتابخانه مجلس شورای ملی ضبط می‌باشد.[۱]

مخاطب‌نامهٔ موردبحث مانند بسیاری از نامه‌های دیگر قائم‌مقام که در طی‌جنگ دوم ایران وروسیه نوشته‌شده، میرزااسحاق برادرزاده قائم‌مقام‌است که زیر دست قائم‌مقام و در رکاب عباس میرزا نایب‌السلطنه کار می‌کرده است. تاریخ‌انشاءنامه برحسب‌قرائن موجود درمتن آن، مقارن بااوائل‌محرم ۱۲۴۳ هجری‌قمری می‌باشد زیرا نخست‌می‌بینیم مطالبی مربوط به‌مصالحه‌ای که‌پیشنهاد آن مطرح بود صحبت‌شده وسپس ازتمرکز قوای‌ایران وترتیب جمع‌آوری‌آنها سخن به‌میان آمده است وهمین‌اشاره به‌موضوع مصالحه است که مارا به‌تاریخ انشاء نامه نزدیك می‌کند.

به‌طوری‌که ازتواریخ قاجاریه استنباط می‌شود، در طی سنوات جنگ دوم‌ایران وروسیه دو بارازمصالحه صحبت به‌میان‌آمده است. دفعه اول‌بعداز فتح قلعه عباس‌آباد (۲۷ذی‌حجه ۱۲۴۲ه. ق) و بروز بیماری وبادرمیان سپاهیان روسیه، ازطرف پاسکیویچ پیشنهادصلح‌شد وگریبایدوف خواهرزاده پاسکیویچ به‌این منظور به ایران آمد ومبنای پیشنهاد ومصالحه‌براین بودکه دولت‌ایران ناحیهٔ ایروان را به‌روسیه واگذار نماید ویکصدهزارتومان‌هم بابت غرامت بپردازد وروسها درمقابل، طالش وموغان را متعلق به‌ایران بدانند[۲] ولی براثر تحریکات واغواهای حسین‌خان سردارایروانی که درناحیهٔ ایروان برای خوددر

منافعی می‌داشت ومتعهد گردید درسال آینده عباس‌آباد را از روسها بازگیرد و ایروان را حفظ نماید، این صلح سرنگرفت وگریبایدوف بدون اخذ نتیجه مراجعت کرد وآتش جنگ باز روشن‌شد.

بار دوم که موضوع مصالحه به‌میان آمده است موقعی است که قوای روس به‌فرماندهی ژنرال‌ارستوف تبریزرا تصرف‌کرده بودند وژنرال‌پاسکویچ از رودخانه ارس گذشته عازم تبریز بوده‌است (ربیع‌الثانی ۱۲۴۳) وبالاخره منجر به انعقاد معاهدهٔ ترکمانچای گردید.

اما ازاینکه قائم‌مقام نوشته‌است «به‌فضل خدا هرگاه این‌چندقلعه مضبوط شود، روس به‌فضل‌خدا بایدبترسدنه‌ما» و «همین که جنگ به‌ایروان ونخجوان قطع‌نشد، قشون‌روس هرچه‌هست این‌طرف میل‌می‌کند» معلوم می‌شود هنوز میدان‌جنگ درآن‌سوی رودخانه ارس یعنی درنواحی نخجوان وایروان بوده‌و روس‌ها هنوز به‌تبریزنرسیده بوده‌اند تاصحبتی از مصالحه شده باشد. بنابراین غرض ازمصالحه‌ای که دراین نامه بدان اشاره شده، بایستی همان مصالحه اول باشد وبااین‌ترتیب تاریخ‌نگارش نامه‌مقارن، باروزهائی می‌شود که بیماری‌وبا دراردوی‌پاسکیویچ بروزکرده وگریبایدوف برای مذاکره صلح به‌ایران آمده بوده است.[۳]

ازطرفی، ازفحوای نامه چنین مستفاد می‌شود که در موقع نوشتن این نامه، هنوز شروط مصالحه معلوم نبوده‌وهمین‌قدر می‌دانسته‌اند که روسها مایل به‌مذاکره هستند وچون تاریخ آمدن گریبایدف به‌ایران درآخر محرم و اوائل صفر ۱۲۴۳ بوده، تاریخ نگارش‌نامه موردبحث هم درهمین‌روزها می‌باشد[۴].

مطالب‌دیگرنامه مربوط‌است به‌خواستن سپاه و طرح‌هائی که عباس‌میرزا برای حفظ سرحدات ایران درنظر داشته‌است.

پاورقی‌های حواشی نامهٔ سی‌ودوم

۱ــ ر. ك به‌کلیشه شماره۱۳.

۲ــ هدایت، روضةالصفای ناصری، ج‌نهم، ص۲۷۳ وصنیع‌الدوله، منتظم

ناصری، ج۳، ص۱۳۵ ولسان‌الملك سپهر، ناسخ‌التواریخ، ج۱ قاجاریه ،ص۲۲۶

۳ـ ر.ك به‌روضة‌الصفای ناصری، ص۲۷۳ و به‌ناسخ‌التواریخ ص۲۲۶.

۴ـ ر. ك به حواشی‌نامهٔ ۳۳.

حواشی نامهٔ سی وسوم

این نامه به‌خط قائم مقام نوشته شده[1] و در مرقع شمارهٔ ۷۴۵ متعلق به کتابخانه‌مجلس شورای‌ملی‌است. مخاطب نامه میرزا اسحاق برادرزادهٔ‌قائم‌مقام است که در اردوی عباس میرزا نایب‌السلطنه بوده وقائم مقام نامهٔ مزبور را از اردوی فتحعلی شاه وشب پیش ازعزیمت شاه به‌طرف مرند، نوشته است و تاریخ‌آن محرم۱۲۴۳ می‌باشد.

قرائن و دلائلی‌که برای اثبات تاریخ نگارش نامه مورد بحث موجود است، از این قرار است:

درمتن نامه نوشته شده «شاه فردا می‌کوچد ومنزل، زنجیره است». به طوری‌که می‌دانیم درسراسر خطه‌آذربایجان دومحل به‌نام زنجیره بیشتر نیست، یکی‌قریه زنجیره درشهرستان مرند[2] و دیگری در شهرستان‌ماکو[3] وچون درطی سنوات ۱۲۴۱ـ ۱۲۴۳ فتحعلی شاه به ماکو مسافرت نکرده بوده و به علاوه به‌علت اینکه قریه زنجیره ماکو خارج از راه ماکو واقع است[4]، به فرض هم که فتحعلی شاه بدان منطقه سفرکرده‌باشد امکان توقف در زنجیره نمی‌بوده. ناگزیر مراد از زنجیره مذکور درمتن نامه همان زنجیره مرند است که درمیانه راه مرند وخوی قرار دارد و بادرنظرگرفتن اینکه درآن روزها فاصله بین‌منازل سفر معمولاً پنج‌تا شش فرسنگ (۳۰ تا ۴۰ کیلومتر) بوده، می‌توان قبول کرد که منزل‌کردن درزنجیره که درفاصله۳۶ کیلومتری مرند و خوی قرارداد امکان‌پذیر بوده است.

ازطرفی قائم مقام در این نامه از موضوع مصالحه وترجمه کاغذی که پاسکیویچ فرستاده بوده ودرآن از تبریز مطلقاً اسمی نبوده صحبت کرده است. بنابراین تاریخ نگارش نامه مورد بحث هنگامی است که ازمصالحه میان ایران و روسیه گفتگو درمیان بوده است و به‌طوری‌که درحواشی نامه سی و دوم دیدیم درطی سنوات دوم ایران و روسیه دوبار، بار اول درمحرم سال ۱۲۴۳ و دفعه‌دوم درربیع‌الثانی همان سال‌صحبت ازمصالحه‌به‌میان‌آمده بوداما فتحعلی‌شاه به هنگام مذاکرات دوم مصالحه درآذربایجان حضور نداشت و بالنتیجه نامه‌مورد بحث هنگامی نوشته شده‌که برای نخستین بار ازمصالحه صحبت می‌شده و درآن موقع، فتحعلی شاه نیز در آذربایجان بوده است.

ازتاریخ عزیمت‌فتحعلی‌شاه ازخوی متأسفانه‌آگاهی نداریم اما می‌دانیم که اودرپانزدهم ماه صفر درچمن مهربان واقع درشش‌منزلی خوی[5] بوده‌است[6] وچون شش روز به عقب برگردیم حرکت فتحعلی شاه از خوی مقارن با دهۀ اول ماه صفر و یا اواخردهه سوم محرم می‌شود و از این رو، نامه مورد بحث هم بین دهۀ آخر محرم و دهۀ اول صفر ۱۲۴۳ نوشته شده است.

پاورقی‌های حواشی نامۀ سی وسوم

۱ـ ر. ك به‌کلیشه شمارۀ ۱۴.

۲ـ جغرافیا و اسامی دهات‌کشور، ص ۴۱۲ و فرهنگ جغرافیائی ایران، ج ۴، ص۲۵۰.

۳ـ همان مدارك به ترتیب ص ۴۸۹ و ص ۲۵۰.

۴ـ قریه زنجیره در ۱۴ کیلومتری سمت چپ جاده قدیم خوی به ماکو قرارگرفته است.

۵ـ منازل‌راه بدین قراربوده‌است: خوی ـ زنجیره ـ مرند ـ صوفیان‌ـ تبریز ـ بستان‌آباد وچمن مهربان.

۶ـ عبدالرزاق بیگ دنبلی، نگارستان دارا، ص۱.

حواشی نامهٔ سی وچهارم

نامه‌ایست به‌خط قائم مقام[1] و درهمان زمینه نامه‌های ۳۲ و ۳۳ که شب پیش ازحرکت فتحعلی شاه از خوی نوشته شده است[2]. مخاطب نامه مانند دو نامـهٔ قبل،میرزا اسحاق برادر زادهٔ قائم‌مقام است . نکته‌هائی که از این نامـه مستفاد می‌شود یکی این است که در این تاریخ گریبایدوف به همه جهت‌پاسخ خودرا گرفته و بـه نزد پاسکیویچ بازمی‌گشته است. نکته دیگـر اینکه میرزا صالح شیرازی که از بـدو امر، رابـط موضوع بوده[3]، درایـن سفر همـراه گـریبایدوف عـازم قرارگاه پاسکیویچ شده بود و احتمالاً مـأموریت داشته است پیغام و یا شرایط نایب‌السلطنه‌را به پاسکیویچ اعلام نماید.

پاورقی های حواشی نامهٔ سی‌وچهارم

۱ــ ر. ك به کلیشه ۱۵

۲ــ ر. ك به ص۱۲۴ درهمین‌کتاب‌که قائم مقام نوشته است «تا فردا شب، جواب زنجیره ان شاءالله بفرستید...»

۳ــ ر. ك به نامه سی وسوم.

حواشی نامهٔ سی و پنجم

سند شمارهٔ سی‌وپنجم‌رقمی ازعباس میرزا نایب‌السلطنه خطاب به بهرام‌میرزا حکمران خوی و به‌خط قائم مقام است[1]. به طوری که ازفحوای آن برمی‌آید، به هنگام نگارش آن فتحعلی شاه هنوز در خوی بوده، بنابراین تاریخ نگارش‌نامه مزبورهم قاعدةً دردههٔ اول ماه صفر۱۲۴۳ بوده است[2].

در این رقم ازفرستادن دوهزار خروار غله وپانصد نفر «فعله» از ارومی به خوی ذکری رفته است که درسایرمنابع ازآن سخنی نیست.

پاورقی‌های حواشی نامهٔ سی و پنجم

۱ـ ر. ك به‌کلیشه ۱۶

۲ـ به‌حواشی نامه‌های ۳۳ و ۳۴ رجوع کنید.

حواشی نامهٔ سی وششم

این رقم نیز از رقمهائی است که از جانب عباس میرزا نایب‌السلطنه به بهرام میرزا معزالدوله صادر شده و اصل آن درآرشیو وزارت خارجه ایران مضبوط است. رقم مزبور مانند سایر رقمها به‌خط و انشاء قائم مقام و به مهر عباس‌میرزا باسجع«عبده‌الراجی عباس» ممهور می‌باشد[1] وچنانکه درپایان رقم مزبور مصرح است، درماه صفر ۱۲۴۳ نوشته شده است.

دراین رقم به«مضبوط کردن» ایروان وسردارآباد وگذاشتن سار واصلان در سردارآباد و ورودنایب‌السلطنه در روز سه شنبه به نخجوان اشاره شده[2] که به موجب ضبط تواریخ قاجاریه، بعد از فتح‌اشترك بوده است[3] واین رویدادها خود، کلاً بعدازخاتمه حوادث طالش وکرانه‌های رود ارس بوده‌اندکه خبرآن درهفدهم ماه صفر به‌فتحعلی شاه رسیده بود[4].

واما درماه صفرسال۱۲۴۳، بعد ازهفدهم تا پایان ماه، دو سه‌شنبه سراغ داریم‌که با توجه به‌اینکه روز اول محرم در این سال چهارشنبه بوده وبرحسب آنکه‌ماه محرم درآن سال ۲۹ یا ۳۰ روزبوده باشد به ترتیب هیجدهم وبیست وپنجم یا نوزدهم وبیست هشتم صفر بوده‌اند[5] وچون نامهٔ مورد بحث دو روز پیش ازسه‌شنبه یعنی در روزیکشنبه نوشته شده[6]، تاریخ نگارش‌آن یکی‌از روز-های ۱۶ و ۱۷ یا ۲۳ و ۲۴ و به احتمال قوی روزهای ۱۶ و ۱۷ ماه صفر بوده است.

مضمون رقم دستوراتی دربارهٔ تدارك و اعزام سپاه است.

● ص۱۲۹، سطر۶ : «سردار وسارو اصلان‌را...
مراد از سردار دراین جا، حسن خان سردار قاجار قزوینی معروف به ایروانی ومنظور از سارو اصلان، برادر او حسین خان سردارمی‌باشد[۷].

پاورقی‌های حواشی نامهٔ سی وششم

۱ــ ر. ك به‌کلیشه‌۱۷.

۲ــ ر. ك به ص ۱۲۹، سطر۸.

۳ــ لسان‌الملك سپهر، ناسخ‌التواریخ کتاب‌قاجاریه، ج۱، ص۲۲۷ وروضة‌ــ الصفای ناصری، جلد نهم.

۴ــ لسان‌الملك، ج ۱، ص ۲۲۶ و روضة‌الصفا همان جلد و همان صفحه. مؤلف تاریخ نو از رفتن نایب‌السلطنه به نخجوان ذکری نکرده وهی‌نویسد پس از سر وصورت دادن به‌اوضاع ایروان وسردارآباد، نایب‌السلطنه ازارس عبور نموده، از راه با یزید وآواجق وچالدران به خوی رفت (ص ۸۶).

۵ــ ر. ك به تقویم‌های تطبیقی،ازجمله تقویم دکتر کاته نوز Cattenoz چاپ رباط، سال ۱۹۵۴ که به موجب ضبط آن روزاول محرم سال ۱۲۴۳ هجری قمری چهارشنبه بوده‌است.

۶ــ ر. ك به متن نامه، در صفحه ۱۲۹، سطر ۸ که نوشته است «وپس فردا که سه‌شنبه است به هبارکی وسعادت وارد نخجوان می‌شویم».

۷ــ ر. ك به بخش تراجم احوال درهمین‌کتاب.

حواشی نامهٔ سی وهفتم

این نامه به خط قائم مقام است[1] و او، آن را از اردوگاه فتحعلی شاه نوشته است. به‌طوری که ازمحتوای نامه برمی آید، در زمان نگارش نامه‌سپاهیان عباس میرزا توفیق‌هائی بدست آورده بوده‌اند و قائم مقام موفق شده بوده «مرحمت‌خاطر اقدس» فتحعلی شاه را شامل‌حال عباس میرزا وسپاهیان او نماید. شمول «مرحمت» فتحعلی شاه که منتج به اعطای دوازده هزار تومان پول نقد شده بود جزدرصورتی که فتح ونصرتی حاصل شده باشد امکان پذیر نمی‌بوده وپیروزی و فتحی هم که این چنین موجب رضایت خاطر شاه شده باشد، بعد از تصرف‌عباس آباد به‌وسیله روسها، غیر ازشکست روسها درقریه اشترك و «مضبوط کردن امر ایروان وسردارآباد» وهزیمت سپاه ژنرال ارستوف از نخجوان که یکی پس از دیگری روی داده بود[3] چیز دیگری نبوده است و شرح آن‌ها را مورخان دورهٔ قاجار به تفصیل نوشته‌اند[4] و از آن میان، لسان‌الملك سپهر در شرح این وقایع نوشته است عباس میرزا به‌چشمهٔ نازك خوی‌آمد و «پادشاه را ازقضیه آگاه کرد» وفتحعلی شاه «معادل ده هزارتومان زر مسکوك از بهر نایب السلطنه‌عطا فرمود»، آنگاه خود از چمن مهربان به‌اراضی سراب خیمه زد...»[5]

به استناد نامه سی وششم، چون عباس میرزا در روز سه‌شنبه هیجدهم یا نوزدهم صفر به قصد نخجوان عزیمت کرده است، فتح نخجوان و بازگشت او به چشمه نازك لا محاله در دهٔ سوم صفر وقوع یافته و تاریخ نگارش نامه مورد بحث هم درهمین روزها بوده است.

پاورقی‌های حواشی نامهٔ سی وهفتم

۱ــ ر. ك به کلیشه ۱۸.

۲ــ ر. ك به نامهٔ ۳۶ (ص ۱۲۹).

۳ــ لسان‌الملك، ناسخ‌التواریخ، ج ۱، ص ۲۲۷

۴ــ لسان‌الملك، ج ۱، ص ۲۲۷ وجهانگیر میرزا، تاریخ نو، ص۷ــ۸۶ وصنیع‌الدوله، منتظم‌ناصری، ج ۳، ص ۳۷ــ۱۳۶.

۵ــ لسان‌الملك، ص ۲۸ــ۲۲۷.

حواشی نامهٔ سی و هشتم

نامه‌ای است که به‌میرزا اسحاق نوشته شده و اصل آن بـه‌خط قائم‌مقام[1] درمرقع ۷۴۵ کتابخانه مجلس شورای ملی ضبط است.

به‌طوری که ازفحوای آن برمی‌آید قائم‌مقام به‌هنگام نگارش این‌نامه‌در اردوی فتحعلی‌شاه وعباس‌میرزا نایب‌السلطنه درچشمه نازك خوی بوده است. از همین‌دونکته معلوم می‌شود تاریخ نگارش‌نامه بعداز شکست ژنرال ارستوف در نخجوان وبازگشت‌نایب‌السلطنه به‌چشمه‌نازك‌است که دردهۀ سوم‌ماه‌صفر ۱۲۴۳ بوده‌است[2].

***

● **ص ۱۳۶، سطر۴:** «قراول سرچشمه نازك‌را...

چشمه‌نازك که درقریه نازیك یا نازك‌است‌در ۳۶میلی(۵۸ کیلومتری) شمال خوی وچهل کیلومتری، ماکو واقع می‌باشد. (فرهنگ جغرافیائی ایران، ج۴).

پاورقی‌های حواشی نامهٔ سی‌وهشتم

۱ــ ر. ك به‌کلیشه ۱۹.

۲ــ به‌حواشی نامهٔ ۳۷ رجوع کنید.

حواشی نامهٔ سی و نهم

مخاطب این نامه که به‌خط قائم‌مقام و برخی از عبارات آن به‌خط رمز نوشته شده[1] میرزا اسحاق بوده و به‌طوری که از فحوای آن معلوم می‌شود قائم‌مقام در موقع تحریر آن در قرارگاه فتحعلی‌شاه بوده‌است. تاریخ دقیق نگارش نامه معلوم نیست ولی به گمان نزدیك به‌یقین درماه‌صفر ۱۲۴۳ نوشته شده است. در اثبات این نظر کافیست بگوئیم قائم‌مقام درآغازنامه خود می گوید «عالیجاه اخوی میرزاتقی‌را درخوی گذاشتم...» و از مضمون عبارات دیگر نامه برمی‌آید این میرزاتقی که همان میرزاتقی آشتیانی است، برای وزارت بهرام‌میرزا درخوی منصوب شده‌بود. مؤلفان روضة‌الصفای ناصری و تاریخ نو ازاین انتصاب، پس از بیان جنگهای اوچ کلیسا وخوك و نخجوان‌وبازگشت نایب‌السلطنه به‌قریه‌چشمه شاهی خوی صحبت کرده‌اند[2] و به استناد نامه‌های ۳۴ و۳۵ هم می‌دانیم که فتحعلی‌شاه تادهٔ سوم ماه‌صفر درچمن مهربان بوده[3] وسپس به‌سراب رفته واز آنجا به‌سوی تهران عزیمت نموده است وبالاخره دردوازدهم ربیع‌الاول ۱۲۴۳ به‌تهران رسیده است[4]. چنانچه ده‌دوازده‌روز ماه ربیع‌الاول را برای طی راه آذربایجان به‌تهران به‌حساب آوریم فتحعلی‌شاه درروزهای آخرماه‌صفر ازچمن مهربان عازم تهران‌شده ونامهٔ قائم‌مقام نیز درهمین‌روزها نگارش یافته است.

● ص ۱۳۴، سطر۴: «عالیجاه‌اخوی میرزاتقی را درخوی‌گذاشتم...

به‌طوری که ازچند موضع از این‌نامه مستفاد می‌شود، «میرزاتقی» را قائم‌مقام به‌عنوان وزیر وپیشکار بهرام‌میرزا که حکمران‌خوی بوده درخوی

گذاشته‌ودرآنجا بکار گماشته است. عبارات «بهـرام میرزا آدم ضرور دارند» و «لازم است که درباب عالیجاه میرزاتقی فرمایشی زبانی یاخط‌مبارك به‌ایشان[یعنی به بهرام‌میرزا] بشود» درنامهٔ قائم مقام‌نیز این نظر را تأییدمی کند.

واما اینکه این میرزاتقی که بوده؟ همان‌طور که پیش ازاین به نقل از روضة‌الصفای ناصری گفتیم، مراد ازاین‌شخص میرزاتقی آشتیانی ملقب به‌قوام‌الدوله بوده‌است. ولی نکته‌ای‌راکه باید متذکرشد چنین‌است کـه هدایت در روضة‌الصفا بالصراحه نوشته‌است انتصاب میرزاتقی آشتیانی به‌وزارت بهرام‌میرزا بعداز حرکت فتحعلی‌شاه ازچمن مهربان بوده[5] و حال آنکه فحوای نامهٔ قائم‌مقام نشان می‌دهداین انتصاب زمانی صورت‌گرفته که فتحعلی‌شاه هنوز درخوی بوده وقدرمسلم این‌است که دراین‌موقع‌عباس‌میرزا هنوز درگیرودار مبارزات با روسها درقریه خوك بوده وزمانی به خوی‌رسیده (درچشمه شاهی) کـه فتحعلی شاه به‌چمن‌مهربان‌رفته‌بوده‌است. بنابراین باید گفت رضاقلی‌خان هدایت‌درضبط واقعه دچاراشتباه‌شده ویاشایدرقم وزارت میرزاتقی بعداً وپس‌از عزیمت‌فتحعلی‌شاه ازچمن مهربان صادر شده‌است.

● **ص۱۳۴، سطر۱۱: «هرگاه من‌نبودم مضایقه نبودکه‌دیروزیك‌خلعت به مبلغی معتد برای‌سرکارایشان [یعنی بهرام‌میرزا] خریداری شود...»**

خلعت عبارت بوده است از لباسی که شاه ویاولیعهد برای شاهزادگان و امیرزادگان وحکام وبزرگان کشور به‌نشانه. تفقدورضایت‌خاطر می‌فرستادند. خلعت، گاهی‌ازلباسهای شخص‌شاه ویا ولیعهد اعطامی‌شد وگاهی پارچه‌نوبرای این‌مقصودخریداری می گردید. به هرصورت، حمل خلعت ووصول‌آن به‌مقصد و دریافت‌آن به‌وسیله‌صاحب‌خلعت‌متضمن‌مراسم‌وتشریفات خاصی بوده که‌بی‌مناسبت نیست دراین‌جا ازآن ذکری بشود

دربارهٔ مراسم«خلعت‌پوشان»، جهانگردان خارجی که به‌ایران آمده‌اند به‌تفاوت صحبت‌ها کرده‌اند[6] وجامعتر ازهمه شرحی است‌کـه سرهنگ گاسپار دروویل *Gaspard Drouville* فرانسوی که خود مدتها در خـدمت ارتش ایران وفرمانده یك‌هنگ سوارنظام درآذربایجان بوده نوشته‌است[7] و ما آنچه

را که او دراین‌باره نوشته، ازنسخه ترجمه‌شده آن دراین‌جا نقل می‌کنیم:

«شاه ایران به‌هنگام عیدنوروز به‌فرزندان خود و حکـام ولایات لباس افتخارمی‌فرستد. این‌لباس‌ها معمولاً قباهای زیبای زری یانقده‌دوزی کم و بیش گرانبهائی است که به‌حسب حال ومقام به‌هریك ازشاهزادگان بخشیده می‌شود. قباها را با تشریفات خاص در لفافی می‌پیچند وبه‌وسیله اشخاص مـورداعتماد و درباریان عالیقدر که عده‌ای سوار به‌همراهشان‌است ارسال می‌دارند. لباس‌های افتخار به‌نام «خلعت» معروف است. کسی که به‌دریافت خلعت مفتخرشد، سه‌روز لباس مزبوررا برتن می‌کند ودراین مدت مهمانی باشکوهی می‌دهد. متشخصین محل عموماً به‌این‌ضیافت دعوت می‌شوند و مراسم آن بـا تشریفات بـی‌نظیری برگزار می‌شود تا درعین‌حال درجه تقرب خلعت‌پوش درپیشگاه پـادشاه به‌رخ مردم کشیده‌شود. افرادخانواده سلطنتی نیز به‌هنگام دریـافت خلعت، تشریفات پرزرق‌وبرقی انجام می‌دهند. اینك تفصیل این واقعه:

«حامل خلعت پادشاهی به‌محض ورود بـه‌مجلس، شاهزاده را از جریان امر با خبر می‌سازد. شاهزاده خیمه و خرگاه باشکوهی در دوسه‌فرسنگی محل اقامت خود برپامی‌کند. درروز معین، به اتفاق درباریان[8] کـه جملگی لباس و سلاح فاخر دربردارند وبراسب‌های اصیل سوارند، به‌سوی‌محل انجام‌تشریفات روانه می‌شوند.[9] شاهزاده درون چادر بر تخت می‌نشیند و پیام‌آور والامقام را به‌حضور می‌پذیرد. شخص اخیر، خلعت فاخررا که بربالش‌اطلس زردوزی‌شده قرار دارد عرضه می‌کند. شاهزاده ازجایی برمی‌خیزد، دودستی خلعت‌را گرفته تعظیم می‌کند. آنگاه آن‌را برابر پیشانی خـود می‌برد وبه‌خلوت می‌رود. در آنجا خلعت‌را می‌پوشد، کلاه سلطنتی برسرمی‌نهد ودرحالی‌که موزیك مترنم است وآتشبارها شلیك می‌کنند، درون چادر بازمی‌گردد. در این‌حـال باصرف غذاهای لذیذی از حضار پذیرائی مـی‌شود. شاهزاده نیز بااتفاق بـرخی از زنان خودکه به‌همراه آورده‌است کمی استراحت می‌کند وسپس به‌همان‌ترتیبی که آمده‌است به‌سوی شهر بازمی‌گردد. بازگشت شاهزاده به‌شهر باشلیك توپ به‌اطلاع مردم می‌رسد. این شلیك تاهنگام ورود وی به‌دربار[10] ادامـه دارد. در

این‌حال، شاهزاده به اندرون می‌رود و پس‌ازشنیدن تبریکات همسران خویش تا شب‌هنگام‌دراندرون‌می‌ماند. جشن وشادی‌باآتش‌بازی‌درباغ‌کاخ‌پایان‌می‌یابد[۱۱]»

برگزاری این چنین‌تشریفات، پیداست که چه هزینه گزافی را دربرمی‌داشته وبه‌همین‌دلیل‌بوده که قائم‌مقام عبارت «مبلغی معتد» را درنامه خود آورده و به‌ملاحظه‌درپیش‌بودن‌جنگ، تهیه‌ضروریات‌جنگ‌را برخریدن‌خلعت‌مقدم‌دانسته ونوشته‌است «وجهی که به‌این ازا برود اقلاً پنج‌من‌سرب ازآن‌می‌توان‌خرید».

● ص ۱۳۵، سطر ۷ : «:..تمرومیناس وانزل»

انزل ازدهستانهای بخش‌حومه شهرستان رضائیه است وتمر (به‌فتح اول ودوم) ومیناس ازقراء دهستان مزبور می‌باشند.[۱۲]

● ص ۱۳۵، سطر ۱۱ : «قرار حکم ورقم را این طوربده که‌هرچه به امیرزاده و نایب می‌نویسند...

این‌عبارت، یکی ازرسوم دیوانی واداری دورهٔ قاجاریه را نشان می‌دهد که مکاتبات ونامه‌هائی‌را که‌به‌شاه یاولیعهد و یاحکام بزرگ نوشته می‌شد «لای کاغذ» وزیر می‌گذاشتند واو به‌اطلاع مقام مربوط می‌رسانید. ترتیب دیگری هم معمول بوده وآن چنین بوده که ازطرف هردستگاه مادون، شخصی به‌عنوان «وکیل در»دردستگاه مافوق مأمور ومقیم می‌شد واو رابط و واسطه حل وفصل کلیهٔ امور دستگاه متبوع خود بوده است. مکاتباتی که میان دودستگاه مبادله می‌گردید ، به‌وسیلهٔ «وکیل در» فرستاده می‌شد. بدین‌ترتیب، نخست وکیل ازمضمون نامه وموضوع آن آگاهی می‌یافت وسپس نامه‌را به‌مرجع آن می‌رسانید واین‌منظور وروش اداری، امروز بافرستادن یك رونوشت ازنامه اصلی صورت می‌گیرد.

دریکی‌ازنامه‌های قائم‌مقام که آن را به‌میرزااسحاق برادرزادهٔ خودنوشته است، دراین‌مورد چنین‌می‌یابیم: «هرمطلبی که نواب‌نایب‌السلطنه به‌تومی‌نویسند دانسته‌باش‌که به‌آصف‌الدوله‌خودش بگوئی وآنچه‌به‌اسم‌ایشان‌خود می‌نویسند، بدان‌که بایددرخدمت‌شاه خوانده‌شود. این قاعده را مستمراً در دست نگاهدار وتخلف نکن». [۱۳]

● ص۱۳۶، سطر۶: «بدعت فتحعلی‌خانی»

موضوع این بدعت وچگونگی آن‌معلوم نشد.

پاورقی‌های حواشی نامهٔ سی‌و نه

۱ــ ر. ك به‌کلیشه شمارهٔ ۲۰
۲ــ هدایت، روضةالصفا ج‌نهم‌ص۲۷۴ وجهانگیرمیرزا، تاریخ‌نو، ص۸۷.
۳ــ به‌ناسخ‌التواریخ، ص۸ــ۲۲۷ وروضةالصفا، ص۲۷۴ نیز رجوع کنید.
۴ــ لسان‌الملك، ص۲۲۸.
۵ــ ص۲۷۴.
۶ــازجمله‌سرجان‌ملکم‌در«تاریخ‌ایران»(ج۲،صفحه۲۰۰ ترجمه‌فارسی)و لوئی‌دوبو LoeisDubeuxدرکتاب«ایران»ص۴۶۲ 1841La Perse Paris، به‌زبان فرانسوی و لردکرزن Lord Curzon درکتاب «ایران و قضیه ایران» (ج۱، ص۲ــ۵۸۱) ترجمه غلامعلی‌وحید مازندرانی وترجمه دیگری ازآن توسط علی‌جواهرکلام (به‌طور اختصار) به‌نام جهانگردی درایران (ج۱، ص۸۷).
۷ــ مسافرت به ایران درسالهای ۱۸۱۲ و۱۸۱۳، ج۱صفحات ۱۸۶ تا ۱۸۹ نسخه فرانسوی Yoyage en Perse fait en 1812 et 1813 .Paris 1825 ۸و۱۰ ــ مراد از درباریان و دربار دراین‌جا، اولیای امور و وخدمتگزاران ودستگاه اداری صاحب خلعت است.
۹ــ ژان‌ریموند Jean Raymond افسرفرانسوی کــه جزءهیأت سفارت ژنرال‌گاردان بود وبعد از عزیمت هیأت مزبور از ایران، به‌دستور گاردان برای مدتی درایران‌باقی‌ماند، درنامه‌ای که به‌تاریخ ۲۵ آوریل ۱۸۰۹ (دهم ربیع‌الاول ۱۲۲۴ه.ق) به‌گاردان‌نوشته‌است می‌نویسد: «نوزدهم‌ماه‌جاری شاهزاده باتمام‌دربار وعدهٔ پیاده‌نظام خود تایك‌فرسنگ ونیمی‌شهر به‌استقبال خلعت‌نوروزی که شاه‌برای اوفرستاده‌بود رفت.» (آرشیو تــاریخی ارتش فرانسه بــه مشخصــات 1687ــ IV پروندهٔ چهارم، قطعه هیجدهم).
۱۱ــ سفرنامهٔ دروویل، ترجمه جوادمحبی، تهران، ۱۳۳۷، صفحــات۳۸ ۱۳۷
۱۳ــ ر.ك به‌فرهنگ‌جغرافیائی‌ایران، ازانتشارات‌ستادارتش، ج۴،صفحات ۵۱و۱۳۶و۵۲۱
۱۳ــ مرقع‌شمارهٔ ۴۸۴۵ درکتابخانه‌مرکزی‌ومرکز اسناد دانشگاه‌تهران، برگ ۱۹.

حواشی نامهٔ چهلم

اصل این نامه درمرقع شمارهٔ ۲۲۱۴ درکتابخانهٔ مسجدسپهسالار و به‌خط قائم‌مقام‌است‌وتاریخ کتابت ندارد. اما به‌طورقطع ویقین‌دردههٔ اول ماه‌ربیع‌الاول سال ۱۲۴۳ ه‍. ق. نوشته‌شده. قرائن‌چندی که درمتن‌نامه موجود است درمورد سال ۱۲۴۳ برای‌تاریخ نگارش‌آن به‌هیچوجه تردیدی باقی نمی گذارد.

ازجمله این‌قراین، یکی موضوع سفرقائم‌مقام به‌همراهی آصف‌الدوله به نخجوان‌والنجق است که قائم‌مقام شرح این‌سفر را به‌تفصیل دراین‌نامه نوشته است وتاریخهای قاجاریه‌نیز این‌سفررا جزو وقایع سال ۱۲۴۳ ضبط کرده‌اند. چنانکه لسان‌الملک دراین‌باره نوشته است این هنگام (یعنی بعدازبازگشت فتحعلی‌شاه ازآذربایجان به‌تهران‌که دراواخر صفربود) «آصف‌الدوله افواج مازندران را روانه تبریز داشت وگروهی از رجال را برداشته، به‌اتفاق میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام ازآب ارس عبورکرده به‌قریهٔ النجق آمد...»[1]

واما قرائنی که مارا به تاریخ دقیقتر یعنی به‌دههٔاول ربیع‌الاول نزدیك می کند نکاتیست که بدانها اشاره می کنیم:

ازجمله موضوع«رقم‌احضار» است[2] که اشاره به احضارآصف‌الدوله و قائم‌مقام ازجانب عباس‌میرزا می‌باشد[3] ومؤلف ناسخ‌التواریخ آن‌را ذکرنموده است[4] وچون این‌خبر درردیف وقایع بعدازعزیمت فتحعلی‌شاه از آذربایجان (اواخر صفر۱۲۴۳) وپیش‌ازمحاصرهٔ سردارآباد توسط پاسکیویچ ذکرشده ومی‌دانیم‌قلعه سردارآباد در روزدوشنبه نهم‌ربیع‌الاول فتح‌شده‌است[5]، باید حکم

بر این کرد که نامهٔ مورد بحث در دههٔ اول ربیع‌الاول نوشته‌شده است و اینکه می بینیم درنامهٔ مزبور ذکری ازسقوط قلعه سردارآباد نیست، نیز خود مؤید انشاء نامه در روزهای قبل ازدوشنبه نهم ربیع‌الاول می باشد.

شتابزدگی و تعجیلی‌هم که دراحضار آصف‌الدوله وقائم‌مقام، ازاین‌نامه استنباط می‌شود ودستورات متواتری‌که دربارهٔ حرکت آنها درشب‌یکشنبه وروز یکشنبه می‌رسیده مربوط به‌روزهای آخرمحاصره سردارآباد بوده که ازپنجم تانهم جریان داشته است و پاسکیویچ لحظه‌به‌لحظه حلقهٔ محاصره را تنگترمی‌ـ کرده[6] وبالاخره آصف‌الدوله وقائم‌مقام شب‌دوشنبه ازمحل‌خود حرکت‌کرده و روزدوشنبه به‌آق‌بلاغ رسیده‌اند درآق‌بلاغ‌خبر رسیده‌بودکه «روسیه‌تاب مقاومت نیاورد. ازپیش غازیان رکاب‌والا دررفته وباکمال خفت وخواری روبه‌مراجعت گذاشته‌اند.»ولی‌بی‌گمان این‌خبر راجع به‌وقایع قبل‌ازسقوط سردارآباد ودر جبهه‌ای دیگر بوده است زیرا فرمانده سپاهیان ایران درقلعه سردارآباد، حسن‌ـ خان ساری اصلان بوده که چون‌تاب مقاومت درخود ندید شبانه قلعه را گذاشته وفرارکرده بود.[7]

چون از وقایع بعد از روزدوشنبه نهم در این نامه ذکری نیست می‌توان گفت احتمالاً نامهٔ‌مزبور درهمان روزدوشنبه نهم‌ویا فردای‌آن‌روز پیش‌از وصول خبرسقوط سردارآباد نوشته شده است.

توضیحات

در این‌نامه، قائم‌مقام صحنهٔ عملیات‌قره‌ضیاءالدین، نازك، معبر قیقاج، عباس‌آباد و....را تشریح کرده است‌که ازنظر تاریخ جنگهای ایران و روسیه مورداستفاده تواند بود.

● **ص۱۳۷ سطر۹** : «درکل‌محالات‌نخجوان، ازقزل‌بوغاز به‌این‌طرف هیچ‌جااثر آبادی نماند. هرچه بود وهرکه بود، سوختند وتاختند وکشتند و ویران ساختند...»

این‌عبارت‌که جملهٔ معروف دربارهٔ حملهٔ مغولان به‌ایران را به‌یاد می‌ـ

آورد[۸] واحتمالاً قائم‌مقام‌هم به هنگام انشاءنامهٔخود به‌آن توجه داشته‌است، به ظاهر برای تعریف وتحسین از اقدامات وتدابیر آصف‌الدوله است ولـی در حقیقت قائم‌مقام خواسته است سوء تدبیر ورفتار غیر مردمـی و دور از عقل و درایت اورا نسبت به‌مردمان‌واهالی شهرها ودهات نشان‌دهد.

●**ص۱۳۸، سطرهای ۸ و...:** «عباسیه»

قلعهٔ عباسیه یاعباس‌آباد، واقع برساحل رود ارس، درسال۱۲۲۵ قمری به‌دستور عباس‌میرزا نایب‌السلطنه ساخته‌شد وهدایت درخصوص آن نوشته‌است «عباس‌آباد قلعه‌ایست متین وحصنی حصین که دریزدآباد نخجوان ساخته شده. یك‌سمت‌آن به‌رودارس اتصال دارد و ازاطراف دیگرش به‌جانب صحاری‌است ودردوفرسخی نخجوان‌واقع‌است.جدارش متین وخندقش‌عمیق واضلاع‌خارجش برشکل مثلث وکنگرهٔ بروجش همسر سپهر مسبع مشحون به آذوقه و غـلات و حبوبات ومملو به‌سرب وباروط وتوپهای بزرگ و طـرح آن را مـوسی‌لامی مهندس فرانسه ریخته‌بود.»[۹]

پاورقی‌های حواشی‌نامهٔ چهل

۱ــ ج۱، ص۲۲۸.

۲ــ ر. ك. ص۱۳۸، سطر۱۱ درهمین‌کتاب.

۳ــ قائم‌مقام درهمین‌نامه نوشته است «عصریکشنبه وشب‌یکشنبه‌هـم دوسه کاغذ مجدد بازرسید. ناچار بندگان آصف‌الدوله به‌تعجیل کـوچیدند و باسوار وتفنگچی وتوپ راندیم تاروزدوشنبه به‌منزل آقبلاغ رسیدیم» (ص۱۳۸، سطرهای ۱۴تا۱۷) و این‌عبارت مؤیدی است براینکه رقـم احضار برای آصف‌الـدوله و قائم‌مقام بوده‌است.

۴ــ لسان‌الملك، ج۱، ص۲۲۸.

۵ــ همان مدرك وهمان‌صفحه.

۶ــ جمیل قوزانلو، تاریخ نظامی‌ایران، ج۲، ص۹۱۸

۷ــ لسان‌الملك، ج۱، ص۲۲۸ و سایرمورخان دورهٔ قاجارهم این‌نکته را یادآورشده‌اند.

۸ـ صاحب‌تاریخ گزیده ازقول شیخ‌اوحدالدین کرمانی نوشته‌است که‌گفت «آمدند و کشتند و.بردند ورفتند» (ص۵۸۲، مصحح دکترعبدالحسین‌نوائی).

۹ـ روضة‌الصفا، ج‌نهم، ص۲۷۱.

حواشی نامهٔ چهل و یکم

اصل نامهٔ چهل‌ویکم که به‌خط قائم‌مقام نوشته‌شده جزو مرقع ۲۲۱۴ و در کتابخانه مسجد سپهسالار تهران است. مخاطب آن معلوم‌نیست و تاریخ‌هم ندارد. اما به‌طورقاطع می‌توان گفت‌تاریخ‌نگارش‌آن دردههٔ اول ماه ربیع‌الاول ۱۲۴۳ می‌باشد زیرا موضوع احضار آصف‌الدوله ازنخجوان به چورس را تاریخ‌های دورهٔ قاجاریه جزو وقایع روزهای اول ربیع‌الاول ۱۲۴۳ ضبط کرده‌اند.[1]

در این‌موقع فتحعلی‌شاه، بعدازیك‌اقامت طولانی. درآذربایجان به‌تهران بازگشته‌بود[2] وآصف‌الدوله وقائم‌مقام درنخجوان بودند. نایب‌السلطنه نیز که درحوالی ایروان ونخجوان بوده به‌سبب کمی آذوقه وعلف به‌چورس واز آنجا به‌خوی رفته‌بود و ازاین‌جاست که نایب‌السلطنه، آصف‌الدوله و قائم‌مقام را احضار کرده است.[3]

موضوع‌این‌نامه تدارك‌سپاهیانی است‌که می‌بایستی به‌جنگ‌روسها در نخجوان می‌رفتند و قائم‌مقام اززبان آصف‌الدوله، آنهارا بالغ برده‌هزارسرباز وده‌هزارسوار وبیست‌عراده‌توپ برآورد می‌کند[4] ودربارهٔ استعداد سپاهیان‌روس می‌نویسد «...قهر وغلبه باماست، چراکه درکل‌ولایت نخجوان به وضعی که بندگان آصف‌الدوله خود به‌رأی‌العین دیدند زیاده‌از چهارپنج‌هزار صالدات و وهزارقزاق نمی‌توانند به‌دعوا بیارند. توپشان ده‌بیست می‌شود، بیشترهم دارند تاچه به‌دعوا توانند آورد.»[5]

ارقامی که قائم‌مقام برای سپاهیان روسیه در نامهٔ خود نوشته، درست همان است که مؤلف روضة الصفا نیز به آن اشاره کرده است.[۶] ولی برخلاف نوشته قائم‌مقام که به احتمال قوی ذکر آن نظر آصف الدوله بوده، «قهر و غلبه» با ایرانیان نشد زیرا پیش از آنکه سپاهیان ایران آماده شوند وطرح رؤیائی آصف الدوله صورت تحقق یابد، سپاه ژنرال پاسکیویچ با همان استعداد که هدایت در روضة الصفا و قائم‌مقام در نامهٔ خود ذکر کرده‌اند، مقارن همان روزهائی که در نامه موردبحث نگارش یافت، قلعه‌های سردارآباد وایروان به تصرف سپاهیان روسیه درآمد.[۷]

در این نامه، قائم‌مقام در یکی دو جمله به طرز استادانه‌ای طرز تفکر آصف‌الدوله صدراعظم را که در این موقع بسمت سرداری سپاه نیز به میدان جنگ رفته بود نشان می‌دهد. قائم‌مقام از زبان آصف الدوله می‌نویسد «مظنه نیست جمعیت ما مسلمانها کمتر از روسهای کافر باشد، با آنکه امدادی مثل باطن جناب ولایت مآب صلوات الله علیه داریم. باری بالفعل بندگان آصف الدوله در این شق خیالند و بسیار شوق و میل دارند که این جمعیت انشاءالله فراهم آید. آن‌وقت می‌فرمایند اطمینان کلی حاصل می‌توان کرد، دست به همه کاری می‌توان زد».[۸]

پاورقی‌های حواشی نامهٔ چهل و یك

۱ــ به حواشی نامهٔ چهلم، درصفحه ۳۰۲ نیز رجوع کنید.

۲ــ فتحعلی‌شاه بنابر ضبط ناسخ التواریخ در دوازدهم ربیع‌الاول وارد تهران شده بود (ص۳۲۸)

۳ــ صنیع الدوله، منتظم ناصری ج۳، ص۱۳۷ ولسان الملك، ج۱ ص۲۲۸

۴ــ ص۱۴۰ درمتن نامه موردبحث.

۵ــ همان نامه، ص۱۴۱.

۶ــ ج نهم، ص۲۷۴.

۷ــ سردارآباد درنهم ربیع‌الاول وایروان در۱۴ ربیع‌الاول فتح شد.

۸ــ ص۱۴۱ درهمین کتاب.

حواشی نامهٔ چهل‌ودوم

این‌نامه که به‌خط قائم‌مقام نوشته‌شده[1]، خطاب بـه‌میرزا اسحـاق است و تاریخ انشاء آن احتمالاً[*] ربیع‌الاول ۱۲۴۳ ه. ق می‌باشد.

موضوع‌نامه، عبارت است از پرداخت‌مواجب سربازان و نحوهٔ آن و از نظر تاریخ ارتش ایران متضمن اطلاعات‌مفیدی می‌تواند بود زیرا ازآن معلوم می‌شود درآن‌زمان توپچیان مواجب خودرا پیشاپیش‌می گرفته‌اند وآنهائی کـه مرخص‌می‌شدند وبه‌خانه‌های خودبازمی گشتند مواجب ایام استراحتشان حواله محل‌زندگیشان می‌شد وباقی‌را وجه‌نقد می‌داده‌اند وبه‌طور کلـی مـواجب هر قسمت ازسپاهیان‌اعم ازتوپچیان وغیرتوپچیان به حساب نواحی و شهرستانهای مالیات‌بده منظور می گردید.

نکته‌دیگری که دربارهٔ این‌نامه باید گفت این‌است که قائم‌مقام بـه‌میرزا اسحاق دستور داده‌است «به‌چادرهارت صاحب» رفته «قرار مواجب‌دادن قشون» را بگذارد.

این‌هارت صاحب، از افسران انگلیسی بوده‌که بین سالهـای ۱۲۲۴ و ۱۲۲۸ ه. ق (۱۸۰۹–۱۸۱۳) بعدازرفتن هیأت‌نظامی سرتیپ گاردان، برای تربیت ارتش‌ایران به‌ایران آمدند.[2] اوکه درجه سرگردی (میجر) داشت‌باوجود تغییر وتبدیل‌های زیادی که دروضع افسران انگلیسی حاصـل شده بود، تانهم محرم سال ۱۲۴۶ (۳۰ژوئن۱۸۳۰) که به بیماری وبادرگذشت، درایران بود وبادرجه‌سرهنگی سمت فرماندهی چندهنگ سربازانی‌راداشت که‌برای تربیت و

آموزش دراختیار افسران انگلیسی گذارده‌شده بود. لرد کرزن در کتاب «ایران و قضیه‌ایران» می‌نویسد، چون کلنل‌هارت در گذشت اهالی‌تبریز از بیم سرایت بیماری، ازورودجنازه او به‌شهرجلوگیری می کردند ولی‌افسران انگلیسی برجنازه هارت‌لباس‌پوشانیده ودرکالسکه نشانیدند و به‌شهر آوردند درقبرستان ارامنه به خاك سپردند.[۳]

پاورقی‌های حواشی نامهٔ چهل و دو

۱ــ ر.ك به‌کلیشه ۲۱.

۲ــ ر. ك به‌جهانگیرقائم‌مقامی، تحولات‌سیاسی نظام ایران ص۳۵ــ۳۲، پاورقی‌شماره۱.

۳ــ جلدیکم،ص۷۳۳ و به‌تحولات‌سیاسی نظام‌ایران، ص۵۱ نیز نگاه کنید.

حواشی نامهٔ چهل و سوم

رقم شمارهٔ ۴۳ که به‌خط قائم‌مقام و ممهور به‌مهر عباس میرزا نایب‌السلطنه با سجع «در دریای خسروی عباس» است[1] متعلق به آرشیو وزارت امور خارجه ایران می‌باشد و تاریخ آن ماه ربیع‌الاول ۱۲۴۳ است ولی به‌هیچ‌رو نتوانستیم به‌تاریخ دقیقتر نگارش آن نزدیك شویم.

مضمون این‌رقم دستوراتی است که به‌بهرام‌میرزا حکمران‌خوی صادر شده و در تاریخ نظامی ایران برای شرح جنگ دوم ایران و روسیه (۱۲۴۱ــ ۱۲۴۳ ه‍.ق.) بسیار مفید می‌باشد.

---

۱ ــ ر. ك. به‌کلیشه ۲۲.

حواشی نامهٔ چهل و چهارم

نامهٔ ۴۴ به‌خط قائم‌مقام و خطاب به‌میرزا اسحاق نوشته‌شده‌است[۱]. قسمت‌هائی از این‌نامه به‌خط رمز است و خطوط‌رمز آن به‌وسیله مفتاحی که با استفاده از چند نامه دیگر رمز از قائم‌مقام به‌دست‌آمد خوانده‌شد. تاریخ نگارش این نامه در فاصلهٔ نهم وچهاردهم ربیع‌الاول ۱۲۴۳ است زیرا قلعه سردارآباد که در متن نامه به‌تصرف آن اشاره شده در روز نهم ربیع‌الاول به‌وسیله ژنرال پاسکیویچ اشغال‌شد[۲] ومتعاقب‌آن قلعه ایروان درچهاردهم همان‌ماه به‌تصرف سپاهیان روسی درآمد[۳] وچون ازفتح ایروان ذکری به‌میان نیامده می‌توان گفت نامه مزبور پس ازفتح سردارآبار و پیش‌از تصرف قلعه ایروان نوشته شده است.

اما مسأله آمدن‌روسها به‌مرند، شایعه‌ای بیش‌نبود. ودراین‌تاریخ روسها هنوز به‌مرند نرسیده‌بودند زیرا پیش‌ازآنکه قلعه ایروان به‌تصرف‌قوای روسیه درآید، عباس‌میرزا که درخوی بود، علینقی‌میرزا رکن‌الدوله و اللهیارخان آصف‌الدوله را روانه تبریز نموده وقسمتی از سپاه را نیز به‌دره دزکرکر که راه دسترسی به‌مرند وتبریز می‌بود فرستاده بوده تامانع آمدن‌روسها شود وخود به‌حدود مرند رفت.[۴]

از آنچه گفته‌شد، استنباط می‌شود هنگام نگارش نامهٔ‌موردبحث، عباس‌میرزا وآصف‌الدوله ومیرزا اسحاق مخاطب‌نامه در خوی بوده‌اند که قائم‌مقام پرسیده‌است «نمی‌دانم خدایگانی [یعنی آصف‌الدوله] حالا لااقل به‌فکر بیرون کردن عیال افتاده‌اندیانه».

پاورقی‌های حواشی نامهٔ چهل چهار

۱ـ ر. ك به کلیشه شمارهٔ ۲۳.

۲ـ ناسخ‌التواریخ، ج ۱، ص ۲۲۸.

۳ـ همان‌مرجع، همان صفحه.

۴ـ همان‌مرجع، صفحات ۲۹ـ۲۲۸.

حواشی نامهٔ چهل و پنجم

اصل این نامه به‌خط قائم مقام و درمرقع شمارهٔ ۷۴۵ متعلق به کتابخانهٔ مجلس‌شورای‌ملی است[۱] و به‌طوری که از مضمون سطور ۷ و ۸ آن که درآنها ازآمدن‌پاسکیویچ وفرار سربازان ازسردارآباد و گریز ارمنی‌ها و مسلمانان از قلعه ایروان و پیوستن آنها به روسها که در اواخر دهٔ دوم ربیع‌الاول روی داده بوده[۲] وسپس ازنگرانی فتحعلی شاه صحبت شده، برمی‌آید، تاریخ‌نگارش این نامه اندکی بعداز این وقایع یعنی‌مقارن‌بااواسط دهه دوم ربیع‌الاول ۱۲۴۳ می‌باشد.

ازفحوای نامهٔ مزبور به‌وضع روحی فتحعلی شاه می‌توان‌آشنا شد که درعین حال که راضی نبوده است به‌شرکت درجنگ تن در دهد، غرورخود را نیز نشکسته ومی‌گفته است «باید خودم بروم جنگ کنم...»[۳] ومیل داشته عباس‌ـ میرزا با اصرار بگوید «زحمت به‌وجود مبارك قرار مـدهید. ماها زنده‌ایم. ستم است که خود به مهام خطیره اقدام فرمائید».[۴]

توضیحات

● **ص۱۴۹ سطر۵:** «امید من در پسرها به‌نایب‌السلطنه بود، درنوکرها به‌آصف‌الدوله. پارسال از هر دو یأس به‌همرساندم»

این نکته اشاره به نبردگنجه است که درنیمهٔ دوم ماه صفر ۱۲۴۲ اتفاق افتاده و براثر حمله شبانه توپخانه روسیه، بی‌نظمی وشوریدگی شدیدی درسپاه

ایران پدید آمد و درنتیجه، عـده‌ای کشته شدند، درحـدود دوهزار وپانصد نفر اسیر وبقیه فراری گردیدند. آصف‌الدوله وعباس میرزا هـم که وضع را چنان دیدند، به‌ناچار با معدودی ازفرماندهان سپاه که باقی مانده بودند میدان نبرد را به دنبال سربازان ترك گفتند.[۵]

درشرح همین واقعه است کـه مؤلف تاریخ نو نوشته است «اردو، چه اردوا ریخته وپاشیده. ضعفا واقویا همه‌گریخته، هرکس به‌هول جان افتاده...»[۶]

و در این نبردآصف‌الدوله‌آن چنان وحشت زده و با شتاب فرار کـرده بوده‌که درظرف یك شبانه روز ازگنجه خود را به‌دره دبز واقع بـرساحل رود ارس رسانیده بـود. قائم مقام را در وصف این فرار آصف‌الـدوله قصیده‌ای است بدین مطلع:

بگـریز به هنگام کـه هنگام گـریز است
رو درپی جان باش که جان سخت عزیز است[۷]

و در این قصیده گفته است:

آن آهوی رم دیده‌که دریك شب ویك روز
از رود زکم آمده تا دیزج و دیز است.[۸]

پاورقی‌های حواشی نامهٔچهل وپنج

۱ــ ر. ك به‌کلیشه۲۴.

۲ــ فتح سردارآبـاد در دوشنبه نهم ربیع‌الاول وفتح ایـروان وپیوستن ارامنه به روسها در ۱۴ ربیع‌الاول اتفاق افتاده است (نـاسخ التواریخ، ج۱، ص ۲۲۸ و به منتظم نـاصری ج ۳، ص۱۳۵ وکتاب جمیل قوزانلو صفحات ۹۱۸ و ۹۱۹ ج ۲ و روضة‌الصفای ناصری ج نهم، ص ۲۷۵ نیز رجوع‌کنید).

۳ــ ص ۱۴۹، سطر ۴ درهمین‌کتاب.

۴ــ ص ۱۴۸، سطر ۱۱ درهمین‌کتاب.

۵ــ ر. ك به‌ناسخ‌التواریخ ج ۱، ص۲۱ــ۲۲۰.

۶ــ صفحه۴۹.

۷ــ ر. ك به دیوان قائم مقام، چاپ وحید دستگردی

۸ــ زکم نام رودخانه‌ایست درگنجه.

حواشی نامهٔ چهل و ششم

نامهٔ مورد بحث رقمی است ازجانب عباس میرزا نایب‌السلطنه به بهرام میرزا به خط قائم مقام[۱]، مورخ ربیع‌الاول سال ۱۲۴۳ ممهور به مهرعباس میرزا به‌سجع عبده‌الراجی عباس وموضوع آن مربوط به روزهای بعد ازتصرف قلعه ایروان توسط روسها می‌باشد.

چون‌فتح ایروان درچهاردهم ربیع‌الاول اتفاق افتاده است[۲]، رقم مزبور هم که ازفحوای آن‌استنباط می‌شود بیش از چند روزی از واقعه ایـران‌نگذشته بود، به‌ظن قوی در دهۀ دوم ربیع‌الاول نوشته شده است.

عباس میرزا درموقع‌نگارش‌نامه مزبوردرقریه او اوغلی[۳] Ev - oghli واقع در راه مرند به خوی بوده و درنظر داشته است به خوی برود[۴].

توضیحات

●ص۱۵۰سطر۱۰: «او اوغلی»

او اوغلی نام یکی از دهستانهای هفت‌گانه بخش حومه شهرستان خوی و دارای ۳۴ آبادی بزرگ و کوچك است ومرکز آن نیز قریه‌ای بـه‌همین نام می‌باشد که در ۳ کیلومتری شمال شوسه خوی ـ جلفا قرار گرفته است[۵].

پاورقی‌های حواشی نامهٔ چهل و شش..

۱ـ ر. ك به‌کلیشه۲۵.

۲ـ لسان‌الملك، ج ۱، ص ۲۱۸ وصنیع الـدوله، منتظم ناصری ج ۳ ص ۱۳۵ وهدایت، ص ۲۷۵ و جمیل قوزانلو، ج ۲، ص ۱۹ـ۹۱۸.

۳ـ ر. ك به فرهنگ جغرافیائی ایران، ج ۴، ص ۵۳. درنقشهٔ انگلیسی چاپ‌شرکت سابق نفت ایران وانگلیس به‌مقیاس $\frac{۱}{۲۵۳۴۴۰}$ (قطعه J-38) نام این قریه «اواوغلو» ضبط شده است.

۴ـ ص ۱۵۰، سطر ۱۱ درهمین‌کتاب.

۵ـ فرهنگ جغرافیائی ایران، ج ۴، ص ۵۳.

حواشی نامهٔ چهل و هفتم

رقم ۴۷ به خط قائم‌مقام،مورخ بـه تاریخ ربیع‌الثانی ۱۲۴۳ است[1] و دربارهٔ روزنگارش آن باید گفت بدون تردید در روز یکـم ربیع الثانی نوشته شده زیرا اولاً می‌دانیم فتح تبریز توسط روسها در روز سوم ربیع‌الثانی اتفاق افتاده[2] و فحوای این نامه‌هم نشان می‌دهد که درزمان نگارش‌آن هنوز تبریز بدست روسها نیفتاده بـوده. ثانیاً در نامه چهل ونهم خـواهیم دید عباس میرزا در روز دوم ربیع‌الثانی‌در کافی‌الملك بین راه‌طسوج و تبریز بوده و به‌تبریز می‌رفته تا از ورود روسها به‌تبریزجلوگیری‌کند ولی نتوانسته بود به‌موقع به تبریزبرسد. بنابراین ازماه ربیع‌الثانی، روزی جز یکم نمی‌ماند که تاریخ نگارش نامهٔ مورد بحث باشد.

و اما نکاتی که درمتن این رقم وجود دارد و باید دربارهٔ آنها توضیحاتی گفته شود: یکـی مصالحه‌ایست که نایب‌السلطنه دربـارهٔ آن نوشته است سردار روس مایل بود «نظر به اذن و اختیاری کـه درمصالحه داریم با اوگفتگو نموده امر مصالحه را بگذرانیم» و سپس اضافه می کند «بنای کار را به این گذاشته عازم نخجوان شدیم که سرحدآن جا باشد و بنای‌گفتگو درسرحد بشود»[3]

ازچنین مـوضوعی درهیچیك ازتـاریخ‌های دورهٔ قاجاریه ذکری نشده است وتنها مطالبی که درخصوص مذاکرات صلح پیش‌ازتصرف تبریزنوشته‌اند، موضوع اعزام فتحعلی‌خان بیگلربیگی نزد پاسکیویچ است که حامل پیامی از طرف عباس میرزا بـوده[4] و اوهم هنگامی به پاسکیویچ‌دست یـافته است که

پاسکیویچ ازقضیه تصرف تبریز توسط ژنرال ارستوف آگاه شد[۵] وخـود نیز در راه ایروان به‌تبریز بوده است.

نکته دیگر موضوع عزیمت «ایلچـی انگلیس» درمعیت عباس میرزا به نخجوان است.

از این مسأله نیز درتاریخ‌های قاجاریه ذکری به‌میان نیامده. شاید چون درهمین روزخبر پیشروی روسها به طـرف تبریز شایع شده بـود وعباس میرزا ناچار به‌جانب تبریزحرکت‌کرده،سفرنخجوان به‌حقیقت نپیوسته‌بود مورخان از آن ذکری نکرده‌اند. ولی به‌هرحال ازاین‌نامه‌معلوم می‌شودچنین سفری درپیش بوده است.

● ص۱۵۳،ص۱۸: «عالیجاه فتحعلی خان اگرازآن راه برگشته باشد، او را ازبین راه روانه نماید».

این سفر فتحعلی خان که عباس میرزا به‌آن اشاره‌کرده است، همان‌سفری است‌که برای رسانیدن پیام نایب‌السلطنه به‌پاسکیویچ‌رفته بوده وما پیش ازاین به‌آن اشاره‌کردیم.

پاورقی‌های حواشی نامهٔ چهل وهفت

۱ــ ر. ك به‌کلیشه۲۶.
۲ــ رجوع‌کنید به‌تاریخ‌های قاجاریه.
۳ــ ص ۱۵۲ سطر۱۱ درهمین‌کتاب.
۴ــ لسان‌الملك، ج۱، ص ۲۲۹.
۵ــ همان مدرك، ص۲۳۰

حواشي نامهٔ چهل وهشتم

رقم‌شماره ۴۸ درپیرو رقم ۴۷ و به‌همان تاریخ یعنی در روز یکم‌ربیع‌الثانی ۱۲۴۳ صادرشده و به‌خط قائم مقام است[1].

۱ــ ر. ك به‌کلیشه شمارهٔ ۲۷

حواشی نامهٔ چهل و نهم

رقم چهل ونهم اگر چه تاریخ نگارش ندارد ولی ازفحوای مطالب آن می‌توان دریافت که‌موضوع آن‌مربوط به ماه ربیع‌الثانی ۱۲۴۳ قمری و روز-های تصرف تبریز است وبرحسب قرائنی که درآن می باشد، معلوم می‌شود این نامه یا رقم که به‌خط قائم مقام است[1] در روز پنج شنبه دوم ربیع‌الثانی ۱۲۴۳ نوشته شده است زیرا اولاً عباس میرزا به‌تصریح نوشته است «فردا صبح جمعه وارد شهر تبریز می‌شویم»[2] ونتیجه حاصل‌از این تصریح‌این‌است که نامهٔ مزبور رادر روزپنج شنبه نوشته‌اند. ثانیاً در این نامه صحبت از موضوع بیرون رفتن «کوچ» ازتبریز است که منظور ازآن اهل حرم عباس‌میرزا می‌باشد. تاریخ‌های عصر قاجاریه، بعد ازشرح نزدیك شدن روسها بـه تبریز و استقرار سپاه ژنرال ارستوف درصوفیان، ازاین‌موضوع گفتگو کرده وبالاتفاق نوشته‌اند حرم نایب-السلطنه روزپیش ازتصرف تبریز یعنی در روز پنج‌شنبه دوم ربیع‌الثانی ازتبریز خارج شدند[3]. ازطرفی، عبارات مذکور درمتن نامه هم‌که می گوید «امروز به منزل کافی‌الملك آمدیم.مذکورشد که‌درتبریز کوچ بعضی بیرون‌رفته»[4]می‌رساندخبر بیرون رفتن اهل‌حرم‌ازتبریز درهمان‌منزل‌کافی‌الملك و در روزپنج‌شنبه به‌نایب-السلطنه رسیده است. بنابراین‌تردیدی باقی‌نمی‌ماندکه تاریخ نگارش نامهٔ مورد بحث ما هم درهمان روزپنج‌شنبه دوم ربیع‌الثانی ـ روز پیش از اشغال تبریز-می‌باشد.

و اما نکاتی‌که در این نامه هست و نیاز به‌توضیح دارد:

● **ص۱۵۶، سطر۶:** «امروز به‌منزل کافی‌الملک آمدیم...»

در نسخه اصل نامه، جزء اول نام کافی‌الملک ناخوانا است و به وجهی، کافل‌الملک خوانده می‌شود اما ازروی فرهنگ جغرافیائی ایران و کتاب «اسامی دهات کشور»[۵] معلوم شد کافی‌الملک است وآن دهیست از دهستان شرفخانه، بخش شبسترشهرستان تبریز که در ۱۲ کیلومتری جنوب باختری شبستر و درپنج کیلومتری راه شوسه صوفیان ـ شاهپور قرار دارد. ظاهراً در آن زمان راه شاهپور (سلماس) ـ صوفیان ـ تبریز ازاین آبادی می گذشته ومنزلگاه کاروانان بوده است[۶].

ص۱۵۶، سطر۹: «ما فردا صبح جمعه وارد شهر تبریز می‌شویم و جواب این دشمن را ومثل این دشمن را می‌دهیم.».

ازفحوای این‌عبارت پیداست عباس‌میرزا که درطسوج، پیش از رسیدن به‌کافی‌الملک، از ورود روسها به صوفیان باخبر شده بود، قصد داشته است فاصلهٔ بین کافی‌الملک وتبریز را شبانه طی کرده وخود را صبح روزجمعه و زودتر از دشمن به‌تبریز برساند ولی‌بنابرآنچه‌که تاریخ‌نویسان ضبط کرده‌اند، ژنرال ارستوف که دراین موقع درصوفیان بوده زودتر از عباس میرزا به تبریز وارد شد وعباس‌میرزا هنگامی که به‌دوفرسنگی تبریز رسید، تبریز بدست روسها اشغال شده بود وعباس‌میرزا به‌ناچار به‌سلماس (شاهپور امروز) بازگشت و این که نوشته است جواب این دشمن را می‌دهیم خود مؤیدی است براین که در موقع‌نگارش نامه هنوزروسها تبریز را تصرف نکرده بودند وعباس میرزا امید ورود به‌آنجا را داشته است

● **ص۱۵۶، سطر۱۱:** «ایلچی انگلیس هم آمد»

ازآمدن سفیر انگلیس درشب قبل ازتصرف تبریز به‌قرارگاه عباس میرزا درهیچ یك از تاریخ‌های قاجار ذکری نشده[۹] و ذکر این نکته دراین نامه یکی ازمزایای‌آن است که می‌رساند چگونه انگلیسی‌ها درحساسترین لحظات حضور یافته‌اند تا نگذارند روسها به‌پیشروی خود بیشتر ادامه دهند. چون بحث در این باره خارج ازموضوع حواشی این نامه می‌باشد از بحث وتفصیل‌آن می گذریم ولی‌خوب است شرح کوتاهی راکه رابرت‌گرانت واتسن Robert Grant

Watson درمورد ملاقات سفیر انگلیس وعباس میرزا نوشته است در این‌جا نقل کنیم:

واتسون می‌نویسد: «زوجات و اولادان وقصرمسکونی به اضافه توپخانه وقورخانه قوای او[یعنی‌عباس میرزا] کلیه‌درتبریز بودند ــ درچنین احوالی‌عباس میرزا ازاسب‌پیاده‌شدو با التماس‌ازسرجان‌مکدونالدSir John Macdonald نمایندهٔ انگلستان تقاضا نمود که یکی از افسران خود را نزد جنرال پاسکیویچ بفرستد و ترتیب ملاقات با او را بدهد... جنرال‌پاسکیویچ ازقبول تقاضای والاحضرت خودداری نمود و حاضر به‌ملاقات نشد. شاهزاده چاره جز تحمل در مقابل این تحقیر نداشت و به‌سلماس مراجعت نمود»[۱۰]

● **ص۱۵۶،سطر۱۱:** «سخن پسقویچ همین است که ارس سرحد باشد وخسارت وصول شود...»

آگاهی عباس میرزا از جزئیات نیت و «سخن» پاسکیویچ بی‌گمان به واسطهٔ سفیرانگلیس بوده زیرا تا این‌زمان هنوز میان‌پاسکیویچ وعباس‌میرزا ملاقاتی و مذاکره‌ای دربارهٔ مواد مصالحه و ترك مخاصمه نشده بود بلکه، پس از ورود پاسکیویچ به‌تبریزاست[۱۱] که بیژن خان و فتحعلی خان بیگلربیگی و قائم مقام چندبار حامل پیغام‌هائی شده‌اند. اما موضوع ارس که سرحد دولتین باشد اگرچه‌بعد ازورودپاسکیویچ به‌تبریز برملا شده است[۱۲] لیکن بایدپذیرفت ازمدتها پیش‌پاسکیویچ به‌عللی‌که بالفعل از جزئیات‌آنها بی‌اطلاعیم مصلحت دولت روسیه را در این می‌دیده‌که رودخانه ارس که مرزی طبیعی است سرحد میان ایران و روسیه باشد چنانکه وقتی ژنرال ارستوف به جانب تبریز می‌آمد، پاسکیویچ دستورداده بود «هرکجاست، حرکت نکند وجنگ و دعوی‌نباشد»[۱۳] وچون‌ارستوف‌گوش به‌دستور پاسکیویچ نکرد وتبریز را اشغال‌نمود. پاسکیویچ پس از رسیدن به‌تبریز او را معزول‌کرده به روسیه فرستاد[۱۴].

پاورقی‌های حواشی نامهٔ چهل و نهم

۱ــ ر. ك به‌کلیشه‌شمارهٔ ۲۸.
۲ــ ص ۱۵۶، سطر۶ درهمین‌کتاب.
۳ــ ر. ك به‌کتابهای ناسخ‌التواریخ، ص ۲۲۹ وتاریخ نو، ص ۹۰ــ۸۹ و روضة‌الصفا، ص ۲۷۶ ومنتظم ناصری ج ۳، ص ۱۳۷.
۴ــ ص۱۵۶، سطر۶ درهمین‌کتاب.
۵ــ درفرهنگ جغرافیائی جلدچهارم ذیل عنوان کافی‌الملك و در کتاب «اسامی دهات‌کشور»، ج ۱ص۳۷۸
۶ــ ر. ك. به‌فرهنگ جغرافیائی ایران جلد چهارم، ذیل نام کافی‌الملك، ص ۴۰۵.
۷ــناسخ‌التواریخ، ص ۲۲۹.
۸ــ همان مرجع، همان‌صفحه.
۹ــ مورخان‌قاجاریه عموماً وساطت سفیر انگلیس برای مصالحه را بعد از تصرف‌تبریز نوشته‌اند. (ناسخ‌التواریخ، ص۲۳۳ و روضة‌الصفا ص ۲۷۹و...)
۱۰ــ تاریخ قاجار، ترجمه عباسقلی آذری، ص ۶۳ــ۱۶۲.
۱۱ــ مؤلف روضة‌الصفای ناصری نوشته است خبرفتح تبریـز در روز نهم ربیع‌الثانی به‌اطلاع پاسکیویچ که‌در ایروان بود رسید و او بـه‌محض شنیدن این خبر با شتاب خودرا به‌تبریز رسانید (ص ۲۷۶). بنا بـر این‌پاسکیویچ درحـدود دوازدهم یا سیزدهم ربیع‌الاول به تبریز رسیده است.
۱۲ــ هدایت درروضة‌الصفا، پس ازشرح ورودپاسکیویچ بـه تبریز نوشته است«با آصف‌الدوله نیز ملاقاتی‌مشفقانه کردند. سخن‌از صلح راندندچه‌که ینارال پسقاویچ‌تصرف این سوی‌آب خاصه تصرف تبریز را بالمآل مصلحت حال نمی‌دید»، ج نهم،ص۲۷۷.
۱۳ــ ص۱۵۷، سطر۱ در همین‌کتاب.
۱۴ــ روضة‌الصفا، ص ۲۷۶.

حواشی نامهٔ پنجاهم

به‌استناد اینکه‌دریك‌موضع از این‌نامه به «حرکت خادمان حرم ازغاز- انچای» اشاره گردیده[1]، مـی‌توان گفت نامهٔمزبور بعـدازتصرف تبریز (سوم ربیع‌الثانی۱۲۴۳) نوشته‌شده که آصف‌الدولـه ومیرزامحمـدخان لاریجانی «حرم» عباس‌میرزا را پیش‌ازورود روسها به‌تبریز، ازشهر خارج کرده وبه‌طرف باسمنج‌روانه کرده بودند.[2] چندقرینه دیگرهم که درمتن‌نامه وجود دارد، تاریخ دقیقتر آن‌را معلوم می‌کند.

ازفحوای نامهٔمزبور استنباط می‌شودکه آن، درلحظاتـی پـرتشویش و اضطراب نگارش یافته وقائم‌مقام ازبابت اردو که آن‌را به‌کجا بفرستند، دریك حالت‌بی‌تکلیفی‌بوده‌ونمی‌دانسته است اردورا درهمان محلی‌که هست نگاهدارد یابه‌اوجان ویا به‌سالیان روانه کند. به‌علاوه‌معلوم‌می‌شود قائم‌مقام درموقع‌نگارش نامه، در قرارگاه عباس‌میرزا حضور نداشته است[3] وچون مـی‌دانیم درمـوقع ورود پاسکیویچ به‌تبریز (درحدود دوازدهم تاپانزدهم ربیع‌الثانی)[4] قائم‌مقـام درقرارگاه‌عباس‌میرزا بوده‌وعباس‌میرزا اورا برای‌مذاکره صلح به‌نزدپاسکیویچ فرستاده است قاعدةً قائم‌مقام در فاصله تصرف تبریز (سوم‌ربیع‌الثانی) و ورود پاسکیویچ به‌تبریز به‌همراه‌حرم عباس‌میرزا رفته است. بدین‌قرار نامهٔموردبحث در دههٔ اول‌ربیع‌الثانی، بعداز روزسوم (تاریخ تصرف تبریز) نوشته‌شده‌است.

توضیحات

ص۱۵۸،سطر ۴: «ازاینکه شب خبر کردم... خوانین طالش زود خبر شوند»

از موضوع خبر کردن خوانین طالش در تاریخ‌های قاجاریه ذکری دیده نمی‌شود ودربارهٔ میرحسن‌خان‌طالش‌هم تنها جهانگیرمیرزا مؤلف تاریخ‌نو، یك‌بار نکته‌ای نوشته به‌این‌مضمون که پس از شکست قوای ایران و تصرف تبریز،مجتهدین‌خودرا به‌اردبیل‌رسانیدندودرآنجا به‌اتفاق جهانگیرمیرزا به‌انتظار عواقب‌کارماندند ودراین‌موقع «میرحسن‌خان طالش‌نیز پنج‌شش‌هزارنفرسواره وپیاده طالش مستعد نموده گوش به‌فرمان نشست» واحتمالاً رفتن میرحسن‌خان طالش باسواران خود به‌حدود اوجان که قائم‌مقام از آن یادکرده است، بعداز این واقعه بوده،اما چیزی که باز درپردهٔ ابهام می‌ماند این است که میرحسن‌خان طالش‌که به‌گفته جهانگیرمیرزا «گوش‌به‌فرمان» نشسته بوده، چرا موجبات نگرانی وتشویش قائم‌مقام را فراهم ساخته بود وقائم‌مقام بیم داشته است از رسیدن او به جنگل «فسادی برپاشود».[۶]؟

ص۱۵۸،سطر۱۱: «زنگبار وقراکوش»

این‌دو، دهکده‌هائی هستند از دهستان سهندآباد بخش‌بستان‌آباد تبریز که اولی در ۱۲ کیلومتری ودومی در ۱۶ کیلومتری جنوب بستان‌آباد واقعند و ذکر این‌نکته لازم است‌که فرهنگ جغرافیائی ارتش نام قراکوش رابه‌صورت قره‌کوش ضبط‌کرده[۷] وبادرنظرگرفتن اینکه قائم‌مقام‌آن راقراکوش نوشته ودر نقشه انگلیسی ایران به‌مقیاس $\frac{۱}{۲۵۳۴۴۰}$ هم‌که توسط‌شرکت سابق نفت‌انگلیس وایران در سال ۱۹۴۲ تهیه شده نیز قراکوش ضبط گردیده،ظاهراً قراکوش اصح‌است.

● **ص۱۵۹،سطر۴ :** یابنی اذهبوا فتحسسوا من‌یوسف. انه‌لایأیس

من‌روح‌الله الاالقوم الکافرون.

این‌عبارت باحذف قسمتی، از آیهٔ ۸۷سورهٔ‌یوسف قرآن نقل‌شده است ومعنی آن چنین است: «ای‌پسران‌من، بروید ویوسف را بجوئید. براستی، کسی جزمردمان کافر از مرحمت ولطف خداوند نومید نمی‌شود.»

● **ص۱۵۹، سطر۱۰:** غازانچای

این‌دهکده که نیز از دهستان سهندآباد بخش بستان‌آباد تبریز و در ۲۰ کیلومتری باختری بستان‌آباد واقع است، همان است که نام آن در فرهنگ جغرافیائی ارتش به‌اشتباه «قازانچای» ضبط‌شده است وبه هرحال ذکر نام‌آن درنامهٔ قائم‌مقام روشنگراین‌نکته است که «حرم» عباس‌میرزا که به گفته مورخان قاجاریه پس‌ازرسیدن‌به‌باسمنج، به‌زنجان‌وازآنجا به‌همدان‌اعزام‌شده‌اند.[۸] درراه رفتن ازباسمنج به‌زنجان از بیراهه رفته ودر نتیجه از غازانچای گذشته‌اند و این بیراهه‌رفتن به‌ظن‌قوی برای رفع‌مخاطراتی بوده که آنها را تهدید می‌کرده است زیرا می‌دانیم ژنرال‌ارستوف همین‌که ازحرکت نایب‌السلطنه آگاه شد خوانین مرند را که به‌روسها پیوسته بودند «باهزارسوار قزاق ودوعراده توپ» برای‌غارت ودستگیری‌آنها به‌دنبال‌ایشان فرستاد[۹] ونیزهنگامی که شاهزاده علینقی‌میرزا آنهارا ازباسمنج روانه زنجان می‌کرد، قبایل شقاقی و یکانلو به قصد غارت و دستبرد، ایشان را تعقیب کرده‌بودند.[۱۰]

پاورقی‌های حواشی‌نامهٔ پنجاه

۱ــ ص،۱۵۹سطر۱۰ درهمین‌کتاب.

۲ــ ر. ك به ناسخ‌التواریخ. ص۳۰ ــ۲۲۹ وروضة‌الصفا ص۲۷۶ و منتظم ناصری، ص۱۳۷. وتاریخ‌نو دراین‌مورد نوشته است چون روسها به‌صوفیان‌رسیدند «میرزامحمدخان لاریجانی باتفنگچیان خودبه مقابل دولتخانه همایون‌آمده‌اظهار نموده‌که پادشاه به‌من‌حکم‌فرموده اگر لشکرروس برسرتبریز آیند وبخواهند که شهرتبریزرا محاصره نمایند بایدتوحکماً عیال نایب‌السلطنه‌را برداشته از تبریز بیرون‌آورده به‌مملکت‌زنجان وخمسه رسانیده، برمن معلوم نمائی. چون مأمورم

و نایب‌السلطنه دراینجا نیست حکماً به‌مأموریت خود عمل‌خواهم کرد» (ص۸۹).

۳ــ ر.ك به ص۱۵۸، سطر۶ درمتن نامه‌که نوشته است «هرگاه دسترس به خدمت‌والا داشتم خودم رقم صادر می‌کردم و می‌فرستادم».

۴ــ ر. ك به‌حواشی‌نامه ۵۱.

۵ــ تاریخ‌نو، ص ۵ــ۹۴.

۶ــ ص۱۵۹، سطر۲درهمین‌کتاب

۷ــ ر. ك به‌نام قره‌کوش درفرهنگ جغرافیائی‌ارتش، ج۴.

۹ــ روضة‌الصفا،ص۲۷۶.

۱۰ــ ناسخ‌التواریخ، ص۲۳۰.

حواشی نامهٔ پنجاه‌ویکم

نامهٔ‌شمارهٔ ۵۱ به‌خط‌قائم‌مقام نوشته‌شده ودرمرقع شمارهٔ ۲۲۱۴ متعلق به‌کتابخانه‌مسجدسپهسالار است. این‌نامه تاریخ ندارد ولی ازروی قرینه‌ای که در متن‌آن موجود است می‌توان تاحدودی تاریخ نگارش آن‌را معلوم کرد وآن قرینه چنین است:

قائم‌مقام درآغازنامه خود، نوشته است «ازاردوی نایب‌السلطنه تااین‌جا آمدم که شایدشرط بندگی به‌جاآید، طالع مساعدت نکرد. از قراملك نتوانستم بگذرم.»

در کتاب «تاریخ‌احوال عباس‌میرزا نایب‌السلطنه»[1] به‌شرحی مشابه‌آنچه دراین‌عبارت هست برمی‌خوریم که ما را به‌تاریخ تقریبی نگارش‌نامه نزدیك می‌سازد.

مؤلف این‌کتاب‌درشرح‌تصرف تبریز، بعدازبیان باخبرشدن نایب‌السلطنه از فتح تبریز وبازگشت به‌سلماس می‌نویسد «...جناب قائم‌مقام‌را برای تکلیف صلح نزد جنرال‌پاسکیویچ روانه کردند. جنرال‌مزبور واردتبریزشده،درشهر منزل نمود. همینکه ازورود جناب‌معزی‌الیه‌اطلاع حاصل‌کرد، جنرال ابرسکوف وکیل مصالحه‌را درقریه قراملك به‌استقبال اوفرستاد وبه‌احتیاط اینکه مبادا ورود قائم‌مقام به‌شهر باعث شورش اهالی‌آنجا شود قرار داد که درباب شروط‌اصلیه مصالحه درهمان قریه باهم مکالمه نمایند.»[2]

واینکه قائم‌مقام نوشته است «از قراملك نتوانستم بگذرم، اشاره به‌همین

تدبیر پاسکیویچ بوده است.

بنابراین نامهٔ موردبحث، مربوط به‌روزهای اول ورود پاسکیویچ به تبریز می‌باشد. اگرچه تاریخ دقیق ورودپاسکیویچ به‌تبریز را در دست نداریم ولی می‌دانیم که خبر فتح تبریز درنهم ربیع‌الثانی، هنگامی به اورسید که در ایروان‌بود و به شتاب خودرا به‌تبریز رسانید.[۳] بااحتساب اینکه پاسکیویچ فاصله ایروان‌وتبریز را درظرف چهارپنج‌روزپیموده باشد، تاریخ‌احتمالی ورود او به تبریز درحدود ۱۲ تا ۱۵ربیع‌الثانی بوده وقائم‌مقام نیز درهمین‌ سعدها از اردوی عباس‌برای پیشنهاد وصلح عازم تبریزشده ودرقریه‌قراملك متوقف گردیده است.

بنابرآنچه گفته شد، می‌توان اضافه‌کرد که مخاطب‌نامه آصف‌الدوله است که در این موقع درتبریز بوده[۴] وقائم‌مقام از اینکه نتوانسته بود او را درتبریز ملاقات کند اظهارتأسف نموده است.

قائم‌مقام در این‌نامه ازآصف‌الدوله خواسته است‌صورت ماجرا راهر‌طور یقین کرده وبه‌چشم خود دیده است به‌عرض شاه برساند واضافه می‌کند «عرض بندگان عالی در خاکپای شاهنشاه وقع وتأثیر جداگانه دارد».

توضیحات

● ص۱۶۰، سطر ۸: قراملك

در وجود قریه‌ای به‌نام قراملك اگرچه باتصریح‌نامه قائم‌مقام و تاریخ احوال عباس‌میرزا تردیدی جایز نیست ولی ذکراین نکته نیز لازم است که در هیچیك از فرهنگهای جغرافیائی موجود مربوط به‌ایران مثل فرهنگ جغرافیائی ایران از انتشارات ارتش شاهنشاهی، اسامی دهات کشور نشریه ادارهٔ آمار وسرشماری و فرهنگ‌آبادی‌های ایران تألیف دکترمفخم پایان، ازقریه قراملك نزدیك تبریز ذکری دیده نمی‌شود و در این فرهنگها فقط نام یك‌قریه درآذربایجان به‌صورت قره‌ملك ضبط شده که آن‌هم که‌جزو شهرستان مراغه و در۶۶ کیلومتری جنوب خاوری مراغه می‌باشد ولی در نقشه انگلیسی تبریز به مقیاس $\frac{1}{253444}$ چاپ‌شرکت سابق نفت ایران وانگلیس قریه‌ای به‌این نام

درباختر تبریز وجزو شهرستان اسکو ثبت گردیده است.

● ص۱۶۰، سطر ۹ : «اذن گرفتم که عالیجاه اخوی، فتحعلی خان خدمت عالی برسد»

از این عبارت معلوم می‌شود اولاً درا ین سفر فتحعلی خان بیگلربیگی نیز جزو هیأت سفارت صلح بوده‌است واز این نکته در تاریخ‌های قاجاریه ذکری نشده‌است. ثانیاً بادر نظر گرفتن اینکه پاسکیویچ اجازه نداده بود قائم‌مقام به‌تبریز واردشود، ظاهراً منظور ازجمله «اذن گرفتم» اذن واجازه ازپاسکیویچ بوده است. خاصه که می‌دانیم پاسکیویچ بعداً حکومت تبریز را به‌فتحعلی‌خان‌سپرد. [۵]

● ص۱۶۰، سطر۱۲: «وعده راسی روزه قرار داده‌اند»

این نکته نیزازنکاتیست که در هیچ‌یك ازتاریخ‌ها از آن ذکری نرفته است. اگرچه قائم‌مقام درنامهٔ خود به‌صراحت نگفته است چه کسانی وعده راسی روزه قرارداده‌اند ولی چون می‌دانیم ازهمان روزهای اول تصرف تبریز، موضوع مصالحه میان‌طرفین مطرح بوده وپاسکیوبچ ارکان مصالحه رابه‌عباس‌ـ میرزا اعلام کرده بود، [۶] می‌توان گفت قرار وعده‌سی‌روزه‌هم بین پاسکیوبچ و عباس‌میرزا واحتمالاً باوساطت سرجان مکدونالد وزیرمختارانگلیس بوده وبه هرحال قدرمسلم این است که نگرانی شدید قائم‌مقام از وخامت اوضاع و از اینکه اگر درامر مصالحه‌اندکی تعلل ومسامحه شود «بقای دولت ومملکت» در مخاطره می‌بوده، خوب آشکار می‌شود.

پاورقی‌های حواشی نامهٔ پنجاه ویك

۱ــ این کتاب تألیف میرزامسعود گرمرودی است که ازمنشیان دستگاه عباس‌میرزا بود ودرزمان سلطنت محمدشاه بـه‌وزارت‌دول خارجه رسید. کتاب مزبوردرابتدای سفرنامهٔ خسرو میرزا به‌وسیلهٔ آقای محمد گلبن بـه چاپ‌رسیده است.

۲ــ همان کتاب، ص۶۶.

۳ــ روضةالصفا، ص۲۷۶ ومرآةالبلدان،ج۱، ص۴۰۶ و ناسخ‌التواریخ ص۲۳۰.

۴ـ ر. ک به‌تاریخ احوال عباس‌میرزا، ص۶۵.

۵ـ ناسخ‌التواریخ، ص۲۳۰ ونیز به‌نامهٔ ۵۲ رجوع کنید.

۶ـ ر. ک به‌حواشی‌نامهٔ ۴۹.

حواشی نامهٔ پنجاه و دوم

نامهٔ مورد بحث ممهور به‌مهر عباس‌میرزا و به‌خط قائم‌مقام[۱]، درمرقعی شامل چندین‌قطعه از اسناد خانوادگـی دوست ارجمندم تیمسارسپهبد چنگیز وشمگیر است که خطاب به‌فتحعلی‌خان بیگلربیگی جد ایشان نوشته شده‌است.[۲]

به‌طوری که از فحوای نامهٔ موردبحث برمی‌آید، مربوط به روزهـائی است که صحبت ازصلح بین روسیه وایران درمیان بوده وفتحعلی‌خان‌مأموریت داشته است باپاسکیویچ درآن باب مذاکره‌کند. درمتن نامهٔ مزبور نوشته شده است «درباب کار تبریز که نوشته بود، بسیار خوب است و همین علامت این است‌که منظور سردار مشارالیه صلح و رد تبریز است. آن عالیجاه‌هـم بسیار درست‌کرده که مشغول‌کار آنجا شده».[۳]

این نکته اشاره به اقدامات ژنرال پاسکیویچ است‌کـه پس ازورود به تبریز رفتار ژنرال‌ارستوف را به‌جنون‌تعبیرکرده‌واورا ازفرماندهـی سپاه تبریز عزل وبه تفلیس فرستاد[۴] وحکومت تبریز را که ژنـرال‌ارستوف پس‌از تصرف آنجا به‌میرفتاح سپرده بود[۵] به‌فتحعلی‌خان واگذار کرده است[۶] ومؤلف ناسخ‌التواریخ دراین مورد نوشته است پاسکیویچ چون به‌تبریز رسید «صواب‌شمرد که مداخلت درامور مسلمین نفرماید تامبادا بـه‌یك‌بار برشورند وآن کنند که اصلاح نتوان‌کرد و آصف‌الدوله را دیداری از درمهر و حفاوت نمـود و.... حکومت شهر را همچنانکه بود تفویض به فتحعلی‌خان رشتی داشت وبااو کار بروفق و مدارا کرد».[۷]

بنابراین چون ورود پاسکیویچ به‌تبریز درحدود دوازدهم تا۱۵ربیع‌الثانی بوده[۸]، واگذاری حکومت تبریز به فتحعلی‌خان درهمان‌روزها صورت گرفته، به‌ویژه که‌می‌دانیم پاسکیویچ پس‌ازسروصورت‌دادن به‌اوضاع تبریز به‌قصد تصرف‌خوی تبریز را ترك‌گفته[۹] وبعداز فتح خوی نیز چند نبرد کوچك دیگر درنواحی طسوج ودهخوارقان و ترکمانچای در روزهای پانزدهم و شانزدهم ربیع‌الثانی میان سپاهیان ایرانو قوای او روی داده[۱۰] است و ما ازاین در-گیری‌ها استنتاج می‌کنیم که مدت توقف پاسکیویچ در تبریز بین دوازدهم و پانزدهم ربیع‌الثانی بوده وبالنتیجه نامه‌مزبورهم درهمین‌روزها نوشته شده‌است و به هرصورت از نامه موردبحث برمی‌آید، بعد از مذاکرات قائم‌مقام با پاسکیویچ دربارهٔ صلح، فتحعلی‌خان بیگلربیگی در تبریز، واسطه مذاکرات شده است واوبوده است که شرایط پیشنهادی روسها را به‌اطلاع عباس‌میرزا و قائم‌مقام می‌رسانیده وضمناً معلوم می‌شود به‌هنگام نگارش نامهٔ مزبور هنوز طرفین درمذاکرات خود وپیشنهادهایی که می‌شده‌است به‌توافق نرسیده بودند.

پاورقی‌های حواشی‌نامهٔ پنجاه ودو

۱ــ ر.ك‌به کلیشه ۲۹.

۲ــ این‌نامه‌و نامه‌های۵۳و۵۴،درسالهای ۱۳۱۷و۱۳۱۸شمسی (۲۴۹۸و ۲۴۹۹شاهنشاهی) که‌تیمسارو‌شمگیرو نگارنده درپشت‌میزهای‌یك‌کلاس ویك‌مدرسه بودیم توسط ایشان دراختیار من گذارده‌شد و از این‌رو نگارنده‌را سالهاست رهین منت ولطف خود قرارداده‌اند.

۳ــ ص۱۶۲ ، سطر۶درهمین‌کتاب.

۴ــ ناسخ‌التواریخ ج۱، ص۲۳۰.

۵ــ همان‌مرجع،همان‌صفحه. این‌میرفتاح‌همان‌کسی است که چون سپاهیان روسیه به‌تبریز نزدیك‌شدند مردم شهر را برداشته وباپرچم به‌استقبال روسها رفت وتبریز بدون زدوخورد به‌تصرف سپاهیان‌روسیه درآمد.

۶ــ ناسخ‌التواریخ،ص۲۳۰.

۷ــ همان مرجع، همان‌صفحه.

۸ــ ر. ك به‌حواشی نامهٔ ۵۱.

۹ــ منتظم‌ناصری ج۳،ص۱۳۶ و ناسخ‌التواریخ ج۱ ص۲۳۰.

۱۰ــ جمیل‌قوزانلو، تاریخ نظامی‌ایران، ج۲، ص۲۶ــ۹۲۵.

حواشی نامهٔ پنجاه‌وسوم

اصل این نامه نیز مانند نامهٔ شماره ۵۲ به خط قائم‌مقام و جزو همان مجموعه اسناد خانوادگی تیمسار سپهبد وشمگیر است و در شمار همان مکاتباتیست که در روزهای متارکهٔ جنگ ایران و روسیه که رفته رفته مقدمات مصالحه‌فراهم می‌شد وصلح میان دوطرف درحال تکوین بوده نوشته شده‌است.

برای‌نزدیک‌شدن به‌تاریخ دقیقتر این‌نامه باید گفت چون دراین نامه از حکومت گیلان وواگذاری محال فومن به‌عنوان سیورغال درازای انجام‌خدمتی که به‌فتحعلی‌خان محول‌شده بود صحبت شده معلوم می‌شود نامهٔ موردبحث در روزهائی نوشته‌شده که مأموریت مذاکرات صلح به عهدهٔ فتحعلی‌خان محول بوده وآن‌مربوط به‌روزهای پیش‌از نبردهای طسوج وترکمانچای ودهخوارقان یعنی قبل ازروزهای ۱۶ و۱۷ ربیع‌الثانی وبعداز نامهٔ شماره‌۵۲ بوده است. بنابراین تاریخ نگارش نامهٔ پنجاه‌وسوم بین دوازدهم و پانزدهم ربیع‌الثانی خواهد بود.

حواشی نامهٔ پنجاه‌وچهارم

این‌نامه نیز مانندنامه‌های ۵۲ و۵۳ ازمجموعهٔ اسناد وفرامین‌خانوادگی تیمسارسپهبد وشمگیر استنساخ شده و مربوط به‌وقایع روزهای تصرف تبریز وآغاز مذاکرات صلح میان دودولت می‌باشد. اصل‌نامه به‌خط‌قائم‌مقام است[1] ومضمون آن حاکی ازاین‌است که پاسکیویچ درابتدای کار یعنی در نخستین روزهائی که به‌تبریز رسیده‌بود موافقت خودرا در مورد ملاقات باعباس‌میرزا به وسیله بیجن‌خان اعلام‌کرده واظهارداشته‌بود «وقوع‌ملاقات و گفتگوی بی‌واسطه برای مصالحه بهتراست»ولی پس‌ازبازگشت ازنبردهای طسوج و دهخوارقان، امر ملاقات ومصالحه را به‌تأخیر می‌انداخته است وهمین‌نکته است که حدود تاریخ نگارش‌نامه را معلوم می‌کند. ازروی این‌قرائن معلوم می‌شود نامهٔ‌مزبور بعداز بازگشت پاسکیویچ از آخرین نبردهای طرفین (روزهای ۱۵–۱۷ ربیع‌الثانی) به‌تبریز و پیش از نخستین ملاقات‌که در ۲۵همان‌ماه بوده[2] نوشته شده است.

اما ازطرفی می‌دانیم چون ازپیغامهای بیجن‌خان وفتحعلی‌خان و وساطت ومذاکرات آنها نتیجه‌ای بدست نیامد، قائم‌مقام ازجانب نایب‌السلطنه به‌تبریز رفت وپس‌از مذاکرات مفصل باپاسکیویچ، قرارشد عباس‌میرزا و پاسکیویچ دردهخوارقان بایکدیگر ملاقات نمایند.[3] چنانچه برای‌رفتن قائم‌مقام به‌تبریز و مذاکرات اوبا پاسکیویچ وآگاه‌شدن عباس‌میرزاکه در اورمیه بوده،[4] از زمان ومحل‌ملاقات و حرکت از ارومی و ورود دهخوارقان (۲۵ربیع‌الثانی) حداقل

سه‌روز وقت درنظر بگیریم، انشاءنامه مقدم برروز ۲۱ ربیع‌الثانی خواهدشد. بنابراین تاریخ نگارش‌نامۀ پنجاه‌وچهارم در فاصله روزهای ۱۸ و ۲۱ربیع‌ـ الثانی می‌باشد.

پاورقی‌های حواشی‌نامۀ پنجاه‌و چهارم

۱ــ ر.ك به‌کلیشه ۳۰

۲ــ قوزانلو، تاریخ نظامی ایران ج۲، ص۹۲۶ ورساله‌جنگ دوم ایران‌و روسیه،تألیف همو، ص۸۵.

۳ــ هدایت،روضةالصفا، ج نهم، ص۲۷۷.

۴ــ جهانگیرمیرزا. تاریخ‌نو، صفحات ۹۳ و۹۸.

حواشی نامهٔ پنجاه‌و پنجم

در توضیح این‌نامه باید گفت، این‌نامه از آثار قلمی قائم‌مقام نیست بلکه به‌خط وانشاء عباس‌میرزا نایب‌السلطنه است که اثر و نفوذ سبک انشاء وقلم قائم‌مقام را درآن می‌توان یافت. درج آن در کتاب حاضر ودرشمار نامه‌های قائم‌مقام ناشی ازیك اشتباه وغفلتیست که به هرتقدیر روی‌داد وازآن بابت، از محققان تاریخ ایران وخوانندگان گرامی کتاب باید پوزش طلبید ولی ناگفته نیز نباید گذشت،نامهٔ مزبور که خطاب‌به منوچهرخان ایچ آقاسی [1] نوشته شده، خود متضمن نکاتی دربارهٔ جریان انعقاد عهدنامهٔ ترکمانچای است و در زمینه محتوای نامه‌های دیگر، شامل آگاهی‌هائیست که خالی ازفایدتهای تاریخی نیست واین مزیت، شاید از ایراد و اعتراضی که به حق برنگارنده وارد است، اندکی تواندکاست.

۱ــ ایچ آقاسی به‌معنی رئیس‌خواجگان وبه عبارت‌دیگر خواجه‌باشی است واین‌شخص‌همان‌است‌که بعدها به‌مقام ایشیك‌آقاسی (رئیس یاوزیر تشریفات) رسید وبه‌لقب‌معتمدالدوله ملقب‌گردید (برای‌شرح‌حال اوبه‌کتاب رجال‌ایران، تألیف مهدی‌بامداد، جلد۴، ص۱۵۹ تا۱۶۳ رجوع‌کنید.)

حواشی نامهٔ پنجاه و ششم

اصل این نامه به‌خط قائم مقام و درمرکز اسناد عمومی لندن Public Record Office است که عکسی از آن‌را دانشمند محترم آقای دکتر فریدون آدمیت در اختیار شادروان استاد مینوی گذارده بودند ومأخذ ما در نقل این نامه، مقالهٔ استاد مینوی است که درمجله یغما منتشر شده است.[1]

مخاطب نامه، به‌طوری که در پشت آن نوشته شده ، کلنل جان مکدونالد[2] است که سفیر انگلیس در ایران بوده و درچهارم صفر ۱۲۴۲ در اردوگاه‌طویله شامی به‌حضور فتحعلی شاه باریافته بود[3].

فحوای نامه می‌رساند که در زمان نگارش نامه هنوز وجه کرور[4] هفتم از غرامات ترکمانچای تهیه نشده بوده وقائم مقام ازجانب عباس میرزا وکالت و اختیار به‌مکدونالد داده بود که به هرگونه‌می‌تواند تهیه نماید و ما می‌دانیم که کـرورهفتم در اواسط رمضان ۱۲۴۳ تهیه و تحویل روسها شد[5] و در ازای آن ارومی از رهن آزادگردید. بنابراین نامهٔ مورد بحث درنیمه اول مـاه رمضان سال ۱۲۴۳ نوشته‌شده است.

توضیحات

نکاتی که در این‌نامه به‌چشم‌می‌خورد، یکی‌موضوع تخلیه ولایات ایران ازقوای روسیه‌پس ازپرداخت شش کرور ونیم تومان است[6] که ازاین موضوع درهیچ‌یك ازمدارك ذکری به‌میان نیامده خاصه‌که درمتن قراردادکرورات هم به

چنین شرط وقراری برنمی‌خوریم.

فصل دوم قرارداد کرورات حاکی براین است که سه کرور تومان مبلغ کل غرامات «درمدت هشت روز که بلافاصله بعد ازاختتام این عهدنامه مذکور انقضاء می‌یابد به وکلای مختارروسیه یا بگماشتگان ایشان داده شودو دو کرور تومان نیزپانزده روزدیرتر وصول یابد وسه کرور هم در غـره شهر آپریل سنه ۱۸۲۸ مسیحی که عبارت است ازبیست وششم شهر رمضان سنه ۱۲۴۳ هجری ایصال‌گردد و دوکرور باقی در غرهٔ شهر ینوار [۷] کـه عبارت است از بیست و دویم جدی سنه ۱۲۴۵».[۸]

بنابراین، طبق قرارداد برای تخلیهٔ ولایات اشغالی توسط روسها، دولت ایران می‌بایستی هشت‌کرورتومان می‌پرداخت ولی به‌موجب فصل سوم قرارداد کرورات، هرگاه هفت‌کرور ازهشت‌کرور تأدیه می‌شد (نه شش کـرور ونیم)، روسها ولایات اشغالی به‌جز خوی را آزاد می‌کردند ـ مگر اینکه تصورکنیم مکدونالد درمذاکرات خود با روسها آنها را راضی به‌قبول شش کـرور ونیم نموده باشد (؟!).

نکته دوم مطلبی است درمورد نیم کرور تومان کـه حکومت هندوستان انگلیس‌بایستی می‌پرداخت[۹].

این پول‌همان است که دولت ایران به‌موجب دوفصل سوم وچهارم‌معاهدهٔ ۱۲۲۹ ه. ق که دولت انگلیس را موظف می‌داشت اگـر جنگی میان ایران با دولتی‌ازدولت‌های اروپائی روی‌دهد، به‌دولت ایران کمك کند وچون‌اعزام‌سرباز وسپاه به‌ایران مقدورنمی‌بود،قرارشدهرسال ازاین‌بابت مبلغ‌دویست‌هزارتومان به عنوان‌مخارج‌جنگ به‌دولت‌ایران بپردازد[۱۰]. به‌طوری که‌می‌دانیم انگلیسی‌ها حاضر به‌پرداخت مبلغ مورد دعوی ایران‌که بالـغ برششصد هزارتومان بابت سه سال جنگ‌می‌شدنشدند وآن چنان به دفع‌الوقت گذرانیدند تاموعد پرداخت کرورات نزدیك شد و ولایات مورد رهن درخطر افتاد و درنتیجه ،دولت ایران راضی به دریافت یك سوم‌آن مبلغ گردید. آنگاه انگلیسها دویست هزار تومان پرداختند و درمقابل فصول‌مربوط به‌پرداخت سالانه دویست هزارتومان راباطل وازعهدـ نامه خارج‌کردند[۱۱] و این قضیه بالاخره، به موجب مدارکی که در دست است

در ۱۴ صفر ۱۲۴۴ صورت تحقق یافت[۱۲] ومحتملاً به‌همین خاطر بوده است که فتحعلی شاه کرور هفتم راهم خود پرداخت واورومی آزاد شد وپولی که انگلیسها دادند جزو کرورهشتم به‌روسها داده شد.

پاورقی‌های حواشی نامهٔ پنجاه وشش

۱ــ سال هفتم، شماره‌های ۱۰ و ۱۱.

۲ــ شادروان استاد مینوی، یغما، شماره ۱۰.

۳ــ لسان‌الملك، ناسخ‌التواریخ، ص ۲۱۹.

۴ــ هر کرورعبارت ازپانصد هزارتومان بوده است.

۵ــ ر. ك به نامهٔ ۵۷.

۶ــ ص۱۷۰، سطر۶متن نامه.

۷ــ منظور ماه ژانویه است و در این جا، تاریخ برحسب تقویم روسی‌است که در این زمان ۱۲ روز با تقویم اروپائی اختلاف داشته، به این معنی که اول ژانویه روسی برابر با ۱۳ ژانویه اروپائی بوده است.

۸ــ ر. ك به‌متن قرارداد در ضمیمهٔ مقالهٔ مسألهٔ غرامات جنگ دوم ایران و روسیه، نوشته نگارنده درمجله بررسی‌های تاریخی، سال نهم، شماره ۲.

۹ــ ص۱۷۰ ، سطر۱۲ متن‌نامه.

۱۰ــ صنیع‌الدوله، منتظم ناصری، ج ۳، ص ۹ــ۱۰۷.

۱۱ــ محمود محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس درقرن‌نوزدهم ج ۱، ص ۶ـ ۲۰۵.

۱۲ــ همان مرجع، همان صفحات.

حواشی نامهٔ پنجاه و هفتم

محتوای این نامه مربوط به پرداخت غرامات جنگ ایران و روس و تخلیهٔ نواحی آذربایجان ازسپاهیان روسیه است که به‌موجب معاهدهٔ ترکمانچای قرار بود آن نواحی تا پرداخت هشت‌کرور از ده‌کرور تومان غرامات مزبور، به‌عنوان وثیقه درتصرف آنها باشد. با استفاده از این نکات به تاریخ تقریبی نگارش نامه می‌توان نزدیک شد

- به‌موجب فصل دوم قرارداد کرورات، قرار بر این بود پنج کرور تومان تا ۲۳ روزبعد از انعقاد قرارداد، یعنی تا ۲۸ شعبان ۱۲۴۳ و سه کرور دیگر تا ۲۶ رمضان همان سال تأدیه گردد[1].

قائم مقام در این نامه به‌رسیدن کرورهفتم و تخلیه ارومی (رضائیه) اشاره نموده است. بنابراین، تاریخ نگارش نامه بین ۲۸ شعبان و ۲۶ رمضان و با توجه به مشکلاتی که در امر تهیه پول فراپیش راه عباس میرزا بوده است[2]، منطقاً تحریر نامه را در اواسط ماه رمضان باید دانست.

توضیحات:

● **ص۱۷۱ سطر۷:** «حکیم صاحب»

مراد از حکیم صاحب، دکترمکنیل Mc Neill است که بعدها وزیر

مختار انگلیس در ایران شد.

●ص۱۷۱،سطر۸: «ارومی به‌فضل خدا وتوجه‌شاهنشاه خالی‌شد .»

مقصود ازتوجه شاهنشاه، ارسال‌کرورهفتم غرامات است که ابتدا قرار بودآن‌کرور وکرورهشتم را عباس‌میرزا خود بپردازد ولی به‌شرحی که در مقاله «مسأله‌غرامات جنگ دوم ایران و روسیه» گفته شده‌کرور هفتم را فتحعلی شاه فرستاد وکرورهشتم به‌عهدهٔ نایب‌السلطنه ماند.

●ص۱۷۲،سطر۲: «درباب استمالت ارامنه ، اهتمامات‌کرد وضربها به جنرال ارومی و لازرف‌که باعث همهٔ مفاسد ارمنی، او بود زد».

این عبارت اشاره بـه مداخلات وتجاوزات غیر قانونی روسها دربـارهٔ ارمنی‌های‌آذربایجان است‌که مورخان دورهٔ قاجار ازآن ذکری نکرده‌اند، فقط درتاریخ‌نو تألیف جهانگیرمیرزا وتاریخ احوال عباس‌میرزا تألیف میرزا مسعود گرمرودی، به اختصار اشارتی به این موضوع شده است[۳].

به طوری‌که از این دومنبع استنباط می‌شود، روسها مفاد فصل چهاردهم عهدنامهٔ صلح ترکمانچای راکه به‌موجب‌آن اگر از رعایای یکی‌از دو دولت، کسانی به کشور دیگری مهاجرت کنند برای استرداد و بازگشت آنها نبایـد اقدامی شود[۴]، خانواده‌هائی از ارامنه آذربایجان را به نـواحی متصرفی خود کوچ داده بودند. بی‌مناسبت نیست دراین جا قسمتی ازآنچه راکه میرزامسعود در این باره نوشته است نقل‌کنیم:

> «روسیه بعضی ازرؤسای ارامنه را به‌وعدهٔ منصب ومال فریب داده به‌مهاجرت‌تحریص وترغیب‌کردند و به‌دستیاری‌آنها به‌سایرارامنهٔ آنجا همین تکلیف نمودند. ارامنه که دراین مدت رعیتی [از] دولت جاوید مدت قاهـره همواره رعایت ومرحمت دیـده، مکنت وثروت اندوخته بودند، ازقبول این تکلیف سرباز زده، اقامت موطن‌خویش را برمتابعت رؤسای ملت وکیش ترجیح دادند.
>
> این نوع تبرا وانکار ارامنه که درحقیقت برای عدل واحسان حضرت ولیعهد وظلم‌وعدوان رؤسای روسیه‌دلیلی‌آشکاربوده، موجب

ننگ وعار روسیه شده، به‌جهت اینکه ارامنه را بکوچانند و در نظر خلق عیب خود را بپوشانند، برخلاف عهدنـامه، میان ارامنه شهرت انداختند که به‌حکم مصالحه ارامنه را حکماً هجرت باید کرد و اسامی خود را نوشته یا به‌مهر به کارگزاران روسیه باید سپرد. آن طایفه که ازشرط عهد نامه آگاهی نداشتند خواهی نخواهـی اسامی خود را موافق حکم روسیه نوشتند...»

سپس اضافه می‌کند که او ومیرزا محمد علی آشتیانی مأموریت یافته‌اند ارامنه را ازمضمون عهد نامه آگاه سازند وبسیاری از ارامنه چون ازمفاد اصلی عهدنامه آگاه شدند سر از مهاجرت باز زدند[۵] و در جای دیگر می‌نویسد «در کوچانیدن ارامنهٔ خوی وسلماس و ارومی دست به ظلم وستم وآزار و شکنجه ارامنه زدند تا آنها را مرعوب ساخته به‌مهاجرت اراضی نمودند[۶] وجهانگیر-میرزا درتاریخ نو نوشته است تعداد خانوارهای ارامنه‌ای که روسها آنها را به آن طرف رودخانه ارس کوچانیدند بالغ بر شش هـزارخانوار بوده است[۷]. و آنچه را که قائم مقام درنامهٔ خود درقالب جمله «لازارف ارمنی که باعث همهٔ مفاسد ارمنی شد» نوشته، اشاره به‌همین نکات بوده است[۸].

پاورقی‌های حواشی نامهٔ پنجاه وهفت

۱ـ ر. ك به‌مقاله مسألهٔ غرامات‌جنگ دوم ایران وروسیه، به‌قلم جهانگیر قائم مقامی، درمجله بررسی‌های تاریخی، سال نهم، شمارهٔ ۱.

۲ـ همان مدرك.

۳ـ تاریخ نو، ص۱۱۴ وتاریخ احوال عباس میرزا، صفحات ۹۱ و ۹۲ و ۹۶ و ۹۷.

۴ـ متن فصل چهاردهـم چنین است، «از هر دوطرف قـرین‌الشرف تعهد می‌شودکه رعایای جانبین‌اعم از فراری یا غیر فراری‌که درحالت جنگ و قبل از آن به‌مملکت طرفین رفته‌اند یا بعد از این بروند درصورتی‌که وجود ایشان‌منشاء ضرر وفسادی نباشد مطالبه نشود...»

۵ــ تاریخ احوال عباس میرزا نایب‌السلطنه، ص ۹۱.
۶ــ ص ۹۷ــ۹۶.
۷ــ ص ۱۱۴ .
۸ــ ص۱۷۲، سطر۳و۴ درمتن نامه.

حواشی نامهٔ پنجاه‌وهشتم

اصل این‌نامه بـه‌قلم و خط قائم‌مقام است و در مجموعه‌ای از «خطوط بزرگان» متعلق به‌مرحوم دکترقاسم غنی بـوده وشادروان عباس‌اقبال قسمتی از آن‌را در مقاله‌ای تحت‌عنوان «غرامات معاهدهٔ ترکمانچای و جریان پرداخت آن»، درمجله یادگار نقل‌نمود[1] وهمین‌مقاله مأخذما درنقل این‌نامه می‌باشد.

ازاینکه آیا متن کامل‌نامه تاریخ داشته و یانه، بی‌اطلاعیم ولی ازآنچه بالفعل دردست است معلوم می‌شود قائم‌مقـام آن را ازتبریز به‌کرمانشاه[2] و در اواخرجمادی‌الثانی۱۲۴۴ به‌برادرخودمیرزاموسی‌خان نوشته است زیرا اولاً در ضمن آن قیدشده است «... وحالا، از غره بیستم رجب ۱۰۰،۰۰۰ دیگر باید بدهیم که خوی خالی‌شود»[3] واین عبارت می‌رساند تاریخ نگارش‌نامه پیش‌از ماه‌رجب بوده است.ثانیاً فحوای نامه حاکی از این است که درموقع نگارش نامه، چندروزی از ورود گریبایدوف که قائم‌مقام ازاو به‌عنوان «ایلچی مختار روس» نام‌برده،[4] می‌گذشته است.

تاریخ‌ورود گریبایدوف را به‌ایران، نمی‌دانیم اما می‌دانیم پس‌از ورود به‌ایران یک‌ماه درتبریز بوده[5] وسپس به‌تهران رفته است و تـاریخ ورود او به تهران نیز در ناسخ‌التواریخ ضبط شده و آن در روز یکشنبه پنجم رجب بوده است[6]. چنانچه زمان سفراز تبریزبه‌تهران را به‌طوریکه معمول‌آن‌زمان بوده، در حدود ده‌الی ۱۲روزحساب کنیم‌عزیمت‌او ازتبریز در اواسط دههٔ سوم‌جمادی‌ـ الثانی‌و قاعدةً پس‌ازسروصورت‌دادن به‌مسأله غرامات و وصول وجـوهی که

قائم‌مقام از آنها یادکرده، بوده است. بنابراین تاریخ نگارش نامه مورد بحث هم دراواخر ماه جمادی‌الثانی خواهد بود.

توضیحات

● **ص۱۷۳،سطر۱۲ :** «بعد از همه‌سعی وحك واصلاح...»

این‌مصراع ازدوبیتی میرحیدر معمائی رفیعی کاشانی است و صورت کامل آن‌چنین است[۷]:

چون هیچ نشد زمدح حاصل   بعدازهمه سعی وحك واصلاح
باید خندید وبعد از آن ...   امانه همه، بریش مداح

● **ص۱۷۴،سطر۷:** « تا عید، برای صدی که مانده مهلت داده‌اند.»

منظور از«عید»، عید مولود امیرالمؤمنین علی مطابق با۱۳رجب است.

● **ص۱۷۴، سطر۱۲:** « خدا روی جنگجویان ایران را سیاه کند که جنگ به‌راه انداختند ودرمیدان نایستادند...».

اشاره به‌آصف‌الدوله وحسین‌خان سردار است که درجلسات شورای‌جهاد طرفدار جنگ باروسیه بودند وبه‌هنگام جنگ ، هردو از میدان نبردگریختند.

● **ص۱۷۴، سطرماقبل‌آخر:** «آه ازاین قوم بی‌حمیت بی‌دین»

این‌شعر، مصراع‌اول مطلع قطعه‌ایست متضمن ۵۸ بیت‌که قائم‌مقام آن‌را درتهنیت فتوحات ولیعهد عباس‌میرزا درجنگ آباران و نکوهش سردارانی که ازجنگ فرارکرده بودند، سروده ومطلع آن چنین است:

آه‌ازاین‌قوم بی‌حمیت وبی‌دین   کرد ری‌وترك خمسه ولرقزوین

● **ص۱۷۴،سطرآخر:** «عاجز ومسکین، هرچه‌دشمن وبدخواه»

این‌مصراع نیز ازهمان قطعه است که بدان اشاره‌شد ومصراع کامل‌آن چنین است:

عاجزومسکین، هرچه دشمن‌وبدخواه   دشمن‌وبدخواه هرچه عاجزومسکین[۹]

پاورقی‌های حواشی نامهٔ پنجاه‌وهشت

۱ـ سال اول، شمارهٔ ۲.

۲ـ ر.ك به‌سطر اول نامه‌که می‌نویسد: «تا به‌تبریز نرسیدیم...

۳ـ ص۱۷۴ ، سطر ۴ درمتن نامه.

۴ـ ص۱۷۳ ، سطر ۱۰ درمتن نامه.

۴ـ تاریخ‌نو، ص۱۲۰ وروضة‌الصفا ص۲۸۷.

۶ـ ج۱، ص۲۴۹ درروضة‌الصفا، ص۲۸۷.

۷ـ ر. ك به‌مجلهٔ یادگار، سال‌دوم، شمارهٔ۶، یادداشت آقای بیضائی.

۸ـ دیوان قائم‌مقام، چاپ وحیددستگردی،

۹ـ همان مرجع.

حواشی نامهٔ پنجاه‌ونهم

نامهٔ شمارهٔ ۵۹ نامه‌ایست که قائم‌مقام به‌بهرام‌میرزا معزالدوله نوشته و متن آن‌درمخزن‌الانشاء دربخش منشآت قائم‌مقام به‌چاپ‌رسیده[1] وآن در مجموعهٔ منشآت قائم‌مقام چاپ فرهادمیرزا وچاپهای بعدی‌او نیست.

موضوع‌نامه دربارهٔ تخلیه خوی ازقوای‌روسیه‌و مالیات آنجاست که بنابر قراردادطرفین،تازمان اشغال، تعلق به‌روسها می‌داشته.دراین‌نامه به عزیمت ایلچی گریبایدوف به‌تهران اشاره‌شده و این‌نکته تاریخ تقریبی نگارش‌نامه را بدست می‌دهد.

قائم‌مقام می‌نویسد «ایلچی‌روس یك‌هفته است به‌دارالخلافه رفته».[2]

تاریخ عزیمت‌گریبایدوف را، چنانکه‌درحواشی‌نامهٔ پنجاه‌وهشتم گفتیم ، نمی‌دانیم اما تاریخ ورود او به‌تهران درروزیکشنبه پنجم‌رجب بوده[3] وبااحتساب اینکه‌درآن روزهامسافت بین تبریزتهران را درحدود ده‌دوازده روز می‌پیموده‌اند تاریخ عزیمت گریبایدوف از تبریز درحدود ۲۳ و۲۵ جمادی‌الثانی وبالنتیجه تاریخ نگارش‌نامه درحدود آخر جمادی‌الاخر ودوم‌رجب یعنی یك‌هفته بعد از عزیمت گریبایدوف بوده‌است.

توضیحات

● **ص۱۷۵،سطر۸و۹:** « سخن حسابی این است که‌تا ۲۳ جمادی‌الاول مالیات‌خوی باروس است، بعدازآن باشماست».

این نکته اشاره به‌قراری است که برحسب فصل‌سوم قرارداد کرورات میان دولتین ایران وروسیه گذاشته‌شده بود و به‌موجب آن تا ایصال هشت کرور تومان ازغرامات، مالیات ولایاتی که درتصرف روسها می‌بوده برای «تدارك ضروریات عساکری که باید علی‌سبیل‌العاریه» درآن‌ولایات می‌بودند، اختصاص می‌داشت[۴].

اما به‌طوری که درحواشی‌نامهٔ ۵۸ دیدیم، خوی به‌قولی دراوائل جمادی‌الآخر و به‌قولی دربیستم‌رجب ۱۲۴۴ تخلیه شده‌بود، این‌است‌که تاریخ ۲۳ جمادی‌الاول به‌عنوان تاریخ قطع تعلق‌مالیات خوی ازروسها ابهامی به‌وجود می‌آورد و یا اگر قرار ومدارهای دیگری‌هم‌گذاشته شده بود در حال حاضر ازآن‌بی‌اطلاعیم.

● **ص۱۷۹، سطر۱۲:** «که‌دو هزارو نهصد تومان تنخواه که به عباسیه فرستاده‌اید...»

این‌مبلغ ومبالغ دیگری که به‌طور نقدی وجنسی برای روسها فرستاده‌شده ومی‌شد، بابت کرورهشتم بوده‌است[۸].

پاورقی‌های‌حواشی‌نامهٔ پنجاه‌و نه

۱ــ مخزن‌الانشاء، چاپ‌کلهر، ص۵۹-۲۵۴.
۲ــ ص ، سطردرهمین‌کتاب .
۳ــ ج۱، ص۲۴۹.
۴ــ ر.ك به‌متن قرارداد کرورات (ضمیمه مقاله مسأله غرامات جنگ دوم ایران‌وروسیه- درمجله بررسی‌های تاریخی، سال‌نهم شمارهٔ ۲)

حواشی نامهٔ شصتم

رقم شمارهٔ ۶۰ که ازطرف عباس‌میرزا نایب‌السلطنه به‌بهرام‌میرزاحکمران خوی صادرشده مورخ به تاریخ جمادی‌الثانی ۱۲۴۴ هجریست ولـی روزآن معلوم نیست. اصل آن به‌خط قائم‌مقام [1] و درمجموعهٔ شمارهٔ ۳ آرشیو وزارت امورخارجه ایران ضبط‌می‌باشد.

موضوع رقم، دربارهٔ قورخانهٔ دولتی خوی است که براثر مـذاکرات فتحعلی‌خان بیگلربیگی باوزیرمختار روسیه قرار بـوده روسها پس‌ازتخلیه‌خوی «هرچه ازقورخانه سرکاری درآنجا موجود است تصرف نکنند» [2] و به مأموران ایرانی تسلیم نمایند.

باعلم به‌اینکه کرور هشتم غرامات در اواسط ماه‌رجب ۱۲۴۴ پرداخته شد و خوی پیش از بیستم همان‌ماه تخلیه گردید، [3] موضوع‌قورخانه موجود در خوی نیز منطقاً درهمان‌روزها مطرح‌بوده وبالنتیجه می‌توان‌گفت تاریخ نگارش رقم موردبحث همان‌روزها، یعنی دراواسط ماه‌رجب ۱۲۴۴ بوده است.

درضمن این‌نامه به‌اسم وزیرمختار روسیه اشاره شده کـه بافتحعلی‌خان بیگلربیگی برای واگذاری قورخانه قراری‌گذاشته بودند [4]. این وزیرمختار به‌طوری‌که در حواشی‌نامهٔ ۵۸ گفته‌شد گریبایدوف بوده‌که درایـن تاریخ تازه به‌ایران آمده ودر تبریز توقف داشته است.

پاورقی‌های حواشی نامهٔ شصت

۱ــ ر. ك به کلیشه شمارهٔ ۳۱.
۲ــ ص ۱۷۷، سطر ۸ درهمین کتاب.
۳ــ قائم‌مقامی، مسأله غرامات جنگ دوم ایران وروسیه، درمجله بررسی‌های تاریخی، سال نهم، شمارهٔ ۱.
۴ــ ص ۱۷۷ ، سطر ۶ در همین کتاب .

حواشی نامهٔ شصت و یکم

نامه‌ایست که قائم مقام به‌حاجی‌میرزا موسی خان نوشته و اصل آن به‌خط قائم مقام درمرقع شمارهٔ ۳۵۴ خطی فیروز متعلق بـه کتابخانـه مجلس شورای ملی می‌باشد. تاریخ نگارش آن چند روزی بعد از تخلیهٔ خوی ازسربازان روسیه است زیرا قائم مقام می‌نویسد «روس از خـوی بیرون رفت. وزیر مختار شش روز مهلت به‌پولکونیك خوی داده بود...»[۱].

فحوای این عبارت چنین نشان می‌دهد که قائم مقام نامهٔ خود را درهمان روزهای اول تخلیهٔ خوی و احتمالاً درهمان روز تخلیه نوشته است و چون تخلیهٔ خوی قبل ازبیستم رجب ۱۲۴۴ بوده[۲]، تاریخ تحریر نامه قائم مقام در اوائل دههٔ سوم همان ماه خواهد بود.

توضیحات:

● **ص۱۷۸، سطر۸:** « روس ازخوی رفت. اما آنقدرماند که پنج‌شش هزارتومان ضرر تازه به‌تحریك کوچك خان و آقا فتح‌الله به‌ما زد»

این مطالب درهیچ یك ازکتابها و تاریخ‌های دوره قاجار نوشته نشده و وجودآن دراین نامه از مزایای آن است.

● **ص۱۷۸سطر۹:** «پولکونیك خوی»

مراد از این شخص، فرمانده نظامی روسیه است که درخوی بوده ومیرزا مسعودگرمرودی نام او را ژنرال‌پایقراتیف Payghratyoff نوشته است[۳].

● **ص۱۷۸، سطر۱۲** : «روس تا ۲۳ جمادی‌الاول حق دارد که این مداخل راضبط نماید...»

تعلق مداخل خوی به روسها، مانند سایر نقاط آذربایجان که تا پرداخت اقساط غرامات، در اشغال سپاهیان روسیه می‌بوده، برطبق قرارخاصی برای‌هزینه توقف و «سیورسات» سپاهیان روسیه اختصاص داده شده بود. درمورد این‌قرار، میرزا مسعودگرمرودی درکتاب خود ضمن شرح مذاکرات صلح ایران و روسیه شرحی بدین مضمون داردکه اظهارات ژنرال پاسکیویچ بوده است:

«مدار سپاه روسیه در این ولایاتی‌که متصرف شده‌اند نمی‌گذرد و کار رعیت وسپاهی، هر دوقرین تباهی است. چون رعیت تعلق به‌دولت ایران دارد، کارگزاران روسیه به خرابی‌آنها راضی نیستند. البته نواب والا [یعنی نایب‌ــ السلطنه عباس میرزا]هم به‌عسرت وزحمت سپاه‌روسیه‌رضانخواهند داد و قرارداد فرمودکه از سپاه‌خودبه‌سایر ولایات آذربایجان بفرستیم. ولیعهدقراردادفرمودند که جمعی عساکر روسیه ازجانب سلماس به اورمی تجاوزنکنند لکن سیورسات خود را موافق حساب از بیگلربیگی‌آنجا بستانند.. ازجانب‌هشترود بـه میانج برونـد و به همان شروط از حکام گرمـرود و سراب سیورسات باز یافت نمایند و از سمت دهخوارقان به‌مراغه بگذرند وکذلك سیورسات بگیرند لکن به اردبیل وخلخال‌که شاهزادگان را مقام محکم است تعرض نرسانند»[۴].

● **ص۱۸۹ ، سطر۴** : « توپ‌هائی که بایست از عباسیه برای‌سرکار نایب‌السلطنه به تبریز بیاورند...»

این‌توپهاداستان مبسوطی دارد وطرح موضوع‌آن به‌روزهای پایان‌جنگ روس وایران و انعقاد ومعاهده ترکمانچای می‌رسدکـه پس ازبرقراری صلح، پاسکیویچ‌وعده کـرده بود امپراطور روسیه سی عراده توپ در ازای ضایعات سلاح ومهمات به دولت ایران خواهد داد وقرار براین شد کـه هیجده عراده

آن از توپهای به‌کار رفته در نبرد عباسیه و۱۲ عراده از توپهای سالم و نو روسیه باشد. اما تحویل این توپ‌ها براثر رویدادهائی تا سال ۱۲۴۶ به‌طول انجامید وما درجلد دوم این‌کتاب به تفصیل از داستان‌آنها صحبت خواهیم‌کرد.

● **ص۱۷۹، سطر۱۰:** «ازجانب والا»

منظور از «والا» نایب‌السلطنه عباس میرزاست.

● **ص۱۷۹، سطر۱۰:** «هرگاه در این باب با وزیر طرف بشود».

مقصود از وزیر، وزیر مختار روسیه است.

● **ص۱۸۱، سطر۴:** «صاحبی ومخدومی»

مراد ازصاحبی‌ومخدومی، الله‌یار خان‌آصف‌الدوله‌است‌که در این‌تاریخ صدراعظم فتحعلی شاه بوده است.

***

مطالب دیگر این نامه عبارت است ازشرح تجاوزات، تعدیات و زورو ستمهائی که‌ازطرف‌روسها درنواحی‌اشغالی‌آذربایجان درموردمرزها، کاروانیان، بازرگانان‌اعمال‌می‌شده‌است.وهمچنین‌ازبدعت‌های‌نامشروع‌وغیرقانونی فرماند-هان‌روسی مثل افزایش‌حقوق راهداری‌و عوارض‌گمرکی، تجاوز به خاک‌ایران ومحسوب داشتن برخی‌ازاراضی درشمارمتصرفات روسیه (باآنکه‌آن اراضی به موجب عهد نامهٔ ترکمانچای به ایران تعلق یافته بود)ونیز ازرفتارهای مأموران روسیه، که‌برخلاف نص صریح عهد نامه وتعهدات خود می‌کرده‌اند و بالاخره از اینکه مأموران روسیه، حتی آمبورگر قونسول‌آنها به‌کلیهٔ اعتراضات اولیای ایران با دیده بی‌اعتنائی می‌نگریستند در این نامه به تفصیل‌گفتگو شده است.

پاورقی‌های حواشی نامه شصت ویک

۱ــ ص۱۷۸، سطر۷درهمین‌کتاب.

۲ــ ر. ك به‌حواشی نامهٔ ۵۸.

میرزا مسعود گرمرودی در کتاب تاریخ احوال عباس میرزا، نوشته است روسها در اوائل جمادی‌الاخره ۱۲۴۴ از خوی بیرون رفتند (ص ۱۱۵) ولی‌این

تاریخ به‌طور قطع ویقین اشتباه است زیرا در نامۀ ۵۸ که در اواخر جمادی‌الآخر نوشته شده، صحبت از این است که هنوز خوی ازقوای روسیه تخلیه نشده است.

۳ـ تاریخ احوال عباس میرزا، ص ۱۱۵ .

۴ـ ص ۸ـ۷۷ .

حواشی نامهٔ شصت و دوم

آنچه ازفحوای این نامه، که مخاطب آن معلوم نیست، برمی آید، چنین است که مربوط به سالهای پس از انعقاد معاهدهٔ ترکمانچای می باشد که خوی هنوز در رهن دوکرور هفتم وهشتم غرامات بوده وعبارت « استمالت ارامنه» در نامهٔ مزبور تأییدی براین نظر است زیرا آن،اشاره به اقدامات روسها برای کوچ دادن ارامنه وتلاش دولت ایران در نگهداری آنها می باشد[1].

۱ــ ر. ك به حواشی نامه ۵۷ و تاریخ احوال عباس میرزا نایب السلطنه، صفحات ۹۱، ۹۲، ۹۶و۹۷.

کسانی که نامشان
در
نامه‌های قائم‌مقام آمده است

آ

آبخازوف

ازفرماندهان سپاه‌روسیه بود که درجنگهای دوم ایران وروسیه دربرخی‌از جبهه‌ها فرماندهی داشت، از جمله چـون پـاسکیویچ درسال ۱۲۴۲ ه. ق به حکمرانی ارمنستان وفرماندهی کـل سپاه روسیه در قفقاز منصوب‌شد، اورا با شش‌هزارنفرسالدات وده‌عراده‌توپ به‌جبههٔ قراجه‌داغ فرستاد واودرپل‌خداآفرین متمرکز شد. درآنجا بامقابلهٔ سپاه‌ایران به‌فرماندهی محمدمیرزا روبروگردید و شکست یافت واوهمان است که درتاریخ‌های فارسی دورهٔ قاجـاریه نـام اورا آبخسوف ضبط کرده‌اند.

آصف‌الدوله (الله‌یارخان)

آصف‌الدوله فرزند رکن‌الدوله میرزامحمدخان بیگلربیگی دولوقاجـار مشهوربه‌تاج‌بخش است. اوبرادرزن عباس‌میرزا نایب‌السلطنه ودائی محمدمیرزا بود. در سرکوبی خواجهٔ کاشغری و ترکمانان و جنگهای باعثمانـی (در سال ۱۲۳۷ ه. ق) ودرجنگهای دوم ایران وروسیه شرکـت نمـود. دردورهٔ سلطنت فتحعلی‌شاه‌مشاغل‌مختلف داشت وبالاخره درسال۱۲۴۰ به‌صدارت‌عظمی رسید و تاسال۱۲۴۳ براین‌سمت باقی‌بود. دراین‌تاریخ، پس ازخاتمه جنگ وتصرف تبریز، به‌سبب سستی که ازخود درنبردها نشان داد وبرخی آن را تبانـی او با

انگلیسی‌ها ودرنتیجه، خیانت وی می‌دانند، ازصدارت معزول شد ودرمیدان‌جلو سرای سلطنتی اورا به‌ضرب چوب تنبیه‌کردند.[۱]

هنگامی‌که محمدشاه به سلطنت رسید، آصف‌الدوله به‌سابقه چندصباح صدارت وبااطمینانی‌که به‌خویشاوندی نزدیك خود باپادشاه داشت، صدارت ایران راخاص‌خود می‌دانست ولی چون قائم‌مقام به صدارت منصوب گردید و اورا به‌حکمرانی‌خراسان فرستادند، رنجیده‌خاطرشد ورنجش‌او در قیام حسنخان سالار پسراو بی‌اثر نبود و بااطلاعی‌که از نحوهٔ تفکرات واندیشه‌های او و همفکریهایش باانگلیسی‌ها دردست است، شایدهم بتوان گفت شورش سالار و واقعهٔ خراسان علی‌الاصول به‌تحریك او صورت گرفته باشد چنانکه پس از سرکوبی وقتل سالار درزمان میرزاتقی‌خان امیرکبیر، تمام املاك اونیز باالملاك سالار ازطرف دولت مصادره شد ومکاتباتی برسراین‌موضوع میان سفارت انگلیس ومیرزاتقی‌خان مبادله‌گردید[۲].

آلکساندر اول

آلکساندراول امپراتور روسیه‌که بعداز پدرش پل در۱۸۰۱م. (۱۲۱۶ ه. ق) به‌پادشاهی روسیه‌رسیدوتا۱۳دسامبرسال ۱۸۲۵م. (۱۲۴۱ ه. ق)که در گذشت درروسیه سلطنت‌کرد وبه‌جای‌او پسر برادرش، نیکلا امپراتور روسیه‌شد (از۲۶ دسامبر).

آمبورگر Ambourger

این‌شخص بعداز جنگ اول ایران وروسیه تاچندسالی‌هم پس‌از جنگ دوم قونسول‌روسیه درایران بوده ودرفعالیت‌های برای‌رفع غائله‌قتل گریبایدوف نقش‌مهمی را داشته است[۳].

۱ــ ناسخ‌التواریخ، ج۱، ص۲۴۶.

۲ــ برای‌شرح‌حال مفصلتر آصف‌الدوله به‌کتاب‌تاریخ رجال‌ایران در قرون ۱۲ و۱۳ و۱۴ تألیف مرحوم مهدی بامداد رجوع‌کنید. ج۱، ازص۱۵۴ تا ص۱۵۹.

۳ــ ر. ك به‌جلددوم نامه‌های‌پراکندهٔقائم‌مقام.

الف

ابراهیم‌خان

هویت‌واقعی ابراهیم‌خان که درنامه‌های ۱۵ و۳۶نام اوآمده به‌طورمسلم معلوم‌نشدزیرا دراین‌دوره، دردربار فتحعلی‌شاه ودستگاه ولایتعهد چندین ابراهیم خان سراغ داریم که برخی ازآنها نظامی وبرخی صاحب‌مشاغل‌دیگر بوده‌اند[۱] ولی‌آنچه ازفحوای نامه‌های قائم‌مقام برمی‌آید ابراهیم‌خان مذکور در نامه‌های قائم‌مقام ازسرداران سپاه‌بوده ودراین روزها که مقارن باماه‌رجب ۱۲۴۲ وتهیه سپاه وتدارکات‌آنها برای‌مقابله بامددوف‌بوده است، بنابرضبط مؤلف ناسخ‌التواریخ،[۲] ابراهیم‌خان قاجار دولوست که باسایر سرداران و امرا در اردوی عباس بوده‌اند ودرآنجاست که عباس‌میرزا اورا مأمور نموده است درمعیت عبدالله‌میرزا باشد.[۳]

بنابراین، ظن‌قوی براین است که ابراهیم‌خان مذکور درنامه‌های ۱۶ و ۳۵ همین‌ابراهیم‌خان قاجاردولو می‌باشد که‌ازسرداران سپاه فتحعلی‌شاه‌وعباس‌میرزا[۴] وچندی هم درسپاه محمدعلی میرزا دولتشاه[۵] بوده وپسر جان محمد خان دولو قاجاراست.

ابراهیم‌خان‌سرهنگ

این ابراهیم‌خان پسر حاج‌اسماعیل‌خان لك خوئی است واز افسران سپاه عباس‌میرزا نایب‌السلطنه بود. درجنگهای دوم ایران وروسیه شرکت داشت. بعد

۱ـ ر. ك به فرهادمیرزا، زنبیل از ص۱۲۴ تاص۱۲۸ دربارهٔ «ارباب مناصب‌وامراء دربارفتحعلی‌شاه»وازص۱۶۱ تاص۱۶۳ برای اشخاصی که دردستگاه عباس‌میرزا ولیعهد بوده‌اند.

۲ـ ج۱، ص۲۲۱.

۳ـ همان‌مرجع، همان‌صفحه.

۴ـ بامداد، ج۱، ص۶۵.

۵ـ ر. ك به‌ص۲۱۸ ناسخ‌التواریخ که ازحضور وشرکت‌او در جنگهای دوم ایران وروسیه ذکرکرده‌است.

ازمرگ عباس‌میرزا وفتحعلی‌شاه‌درخدمت محمدشاه بوده. دردفع اسماعیل‌میرزا پسر فتحعلی‌شاه وحاکم بسطام وشاهرود که‌ترکمانان‌را گردخود جمع‌نموده‌وعلیه محمدشاه قیام‌کرده‌بود، خدمت به‌سزائی نمود وبه‌پاداش این خدمت فرماندهی افواج گروسی‌را به‌اوسپردند. درواقعه‌قیام حسن‌خان‌سالار، درزمان محمدشاه‌باز مأموریت یافت وبرای دفع او به‌خراسان رفت ولی درسالهای پایان عمر، در زمان صدارت میرزاتقی‌خان درشورش سربازان علیه امیرکبیر،خود جزومحرکین بود وبه‌این‌سبب پس‌از خاموش‌شدن شورش،امیرکبیر اورا به‌اردبیل تبعیدنمود.[۱]

ابراهیم خلیل‌خان شوشی

منظور از ابراهیم‌خان مذکور در نامه شمارهٔ ۱۱، ابراهیم خلیل‌خان جوانشیرشوشی، رئیس ایل‌جوانشیر قراباغ وپسر پناه‌خان والی قراباغ است[۲]. پناه‌خان ازهمان‌آغازکار آقامحمدخان بااو ازدر اطاعت وتسلیم درنیامد و هر بار که آقامحمدخان امرا وخوانین قفقاز وقراباغ را به‌حضور می‌طلبید، پناه‌خان به بهانه‌های مختلف متعذر می‌شد، از جمله، در ۱۲۰۸ نیز عم‌زادهٔ خود عبدالصمدبیگ را باتحف‌وهدایای‌بسیار نزد آقامحمدخان فرستاد وخود پیش‌او نرفت.

آقامحمدخان که دراین‌سال برای یکسره‌کردن‌کار لطفعلی‌خان زند عازم کرمان بود، عبدالصمدبیگ‌را نیز باخود به‌کرمان برد،[۳] واو از کرمان فرار کرد ولی درتهران دستگیرشد وبه‌دستور آقامحمدخان به‌قتل رسید[۴].

این‌قضیه که ابراهیم‌خلیل‌خان را بیشتر متوهم ساخت، موجب‌شد در سال ۱۲۰۹ که آقامحمدخان‌پس‌از پایان‌دادن به‌سلسله زندیه، باردیگرامرای قراباغ وقفقازرا به‌تهران فراخواند، ابراهیم خلیل‌خان باز ازآمدن به‌حضور آقامحمدخان‌خودداری‌کرد ودرنتیجه آقامحمدخان به‌قصد سرکوبی او وچندتن‌دیگر از

۱ـ بامداد،ج۱،ص۱۴ـ۱۳.
۲ـ همان‌مرجع، ص۱۰.
۳ـ ناسخ‌التواریخ، ج۱ قاجاریه، ص۳۷.
۴ـ همان‌مرجع، ص۳۹.

سران وخوانین قفقاز وقراباغ، عازم آن دیارشد وقلعه پناه‌آباد، مرکز حکومت ابراهیم خلیل‌خان را درمحاصره گرفت. مدت محاصره به‌طول انجامید و ابراهیم‌خان که کاررا سخت‌دید تقاضای مصالحه کرد وآقامحمدخان نیز پیشنهاد اورا پذیرفت وسپس عازم گرجستان‌شد[1] ولی‌چون درخراسان‌وترکستان اغتشاشاتی به‌وقوع پیوسته‌بود، آقامحمدخان ازگرجستان به‌خراسان رفت وابراهیم‌خلیل‌خان ازاین‌فرصت‌استفاده کرد وبازخودسری ونافرمانی‌را آغاز نمود. از طرفی روسهاهم دراین موقع تاحدود شیروان ودربند ودیگر نواحی قفقاز پیش‌آمده بودند. آقا محمدخان به ناچار کار خراسان و ترکستان را ناتمام گذاشته به گرجستان وقراباغ شتافت. ابراهیم خلیل‌خان پل‌ارس‌راشکست تامانع رسیدن آقامحمدخان به‌حدود او شود. اما آقامحمدخان‌ازرودخانه‌ارس گذشت وابراهیم خلیل‌خان که تاب مقاومت درخودندید، قلعهٔ پناه‌آباد را گذاشته، بااهل واولاد خویش به‌طرف شکی واراضی لکزیه گریخت[2]. سپاهیان روسیه‌هم به‌سبب‌اینکه در این ایام کاترین امپراتریس روسیه درگذشت وپل‌اول به‌سلطنت نشست واوضاع روسیه نا آرام بود، به روسیه بازگشتند (۱۲۱۰ه. ق). لیکن در این سفر آقامحمدخان درقلعهٔ‌شوشی به‌قتل رسید وابراهیم‌خلیل‌خان بلامنازع درقلمرو خویش خود مختاری یافت تاآنکه درسال ۱۲۲۱ ه.ق در خارج قلعهٔ شوشی کشته شد[3].

ابوالحسن‌خان‌ایلچی (میرزا)

میرزاابوالحسن‌خان ایلچی ازمصادر امور و رجال دربار فتحعلی‌شاه و محمدشاه است که بارها به‌سفارت‌دربارهای اروپائی رفته وسالهانیز به وزارت دول‌خارجه منصوب بوده‌است. ترجمهٔ‌حال‌او کم‌وبیش دربرخی ازکتابها وبعضی

۱ــ ناسخ‌التواریخ، ص۴۱ــ۴۰.

۲ــ همان‌مرجع، ص۴۷.

۳ــ برای اطلاعات بیشتر به‌کتاب مهدی‌بامداد، ج۱ ص۱۳ــ۱۰ وفرهنگ نامهٔ پارسی تألیف سعیدنفیسی رجوع کنید.

ازمجلات ذکر شده است[1] وسفرنامه‌ای نیز ازاو به‌نام حیرتنامه باقی است که قسمتهائی ازآن در دوشماره ازمجله‌سخن نقل گردیده است. به‌علاوه، نامه‌هائی هم ازاو در بایگانی‌های وزارت‌خارجه ممالکی که او به‌سفارت بـه‌آن کشورها رفته‌بوده موجود است که می‌تواند مشخص میزان معلومات‌کم و نحوهٔ تفکـر ضعیف واطلاعات اندك او باشد[2].

میرزاابوالحسن‌خان پسرمیرزامحمدعلی ازاهالی تـوابع اصفهان است. میرزامحمدعلی به‌جهاتی‌ازاصفهان‌به‌شیرازرفت ودر دستگاه کریم‌خان‌زند به‌شغل سررشته‌داری سپاه مأمورشد و در آنجا بادختر حاجی‌هاشم‌خان کـدخـداباشی شیرازی پدرحاجی‌ابراهیم‌خان‌اعتمادالدوله ازدواج کرد[3] ومیرزا ابوالحسن‌خان نتیجه این‌ازدواج بوده است.

پس از انقراض زندیه، در دوران سلطنت آقامحمدخـان وچند سال‌اول پادشاهی فتحعلی‌شاه، که حاجی‌میرزاابراهیم‌خان مقام صدارت اعظم را داشت (تاسال ۱۲۱۵ هـ. ق) افراد خاندان و بستگـانش نیز درنقاط مختلف ایـران حکمران وصاحب‌اختیار و ذی‌نفوذ می‌بودند و در این‌ایام، میرزاابوالحسن‌خان نیابت حکومت شوشتر را داشت وزیردست دائی‌خود اسدالله‌خان می‌بود[4].

چون درسال ۱۲۱۵، حاجی‌ابراهیم‌خان مـورد بی‌مهری وقهرفتحعلی‌شاه

۱ــ ر.ك‌مقاله اصغرفتحی تحت‌عنوان «سرگذشت‌بزرگان، میرزا ابوالحسن خان ایلچی نخستین ایرانی در امریکا»، مجله‌مهر، سال‌هشتم، شماره‌های ۸ و۷ و همچنین به‌تاریخ رجال‌ایران درقرون ۱۲ و۱۳ و۱۴ تألیف مهـدی‌بامداد، ج۱ ص۳۷ــ۳۵ ونیز به‌کتاب حقوق‌بگیران انگلیس تألیف‌اسماعیل‌رایین رجوع کنید.

۲ــ ازجمله، سه‌نامه از او مربوط به‌سالهای ۱۲۳۴ هـ.ق که مأمور فرانسه بوده، درآرشیو وزارت‌امورخارجه فرانسه موجود است.

Perse:correspondances diplomatiques, Tom XVIII fols 59،61 et63

۳ــ میرزاحسن‌فسائی،فارسنامهٔ ناصری گفتاریکم،ص۲۵۸.

۴ــ همان‌کتاب، همان‌صفحه.

واقع‌شد و وبه‌دستوراو، دریك روز معین (اول‌ماه‌ذی‌حجه) حاجی ابراهیم‌خان وکلیهٔاعوان وبستگانش درهرجا که بودند دستگیر وبعضی به‌قتل‌رسیدند وبرخی نابینا شدند[1] بنابه‌گفته صاحب فارسنامه ناصری، میرزا ابوالحسن دراین واقعه به‌هندوستان گریخت‌وبه‌حیدرآباد دکن‌رفت ودرآنجا «به‌بلندآوازی‌اعتمادالدولهٔ ایران، درخدمت پادشاهان آن‌دیار به‌منصب منادمت رسید ودرماهی دویست روپیه سکه برای او قراردادند»[2].

بدین‌ترتیب میرزاابوالحسن‌خان تاحدود سال ۱۲۲۴ هـ. ق درهندوستان بود ودراین‌زمان، چون فتحعلی‌شاه رفته‌رفته نسبت به‌بازماندگان حاجی‌میرزا ابراهیم‌خان برسرلطف آمده‌بود و ازآن‌جمله حاجی‌محمدحسین‌خان امین‌الدوله اصفهانی داماد حاجی‌ابراهیم‌خان نیز مقام‌مستوفی‌الممالکی داشت، میرزا-ابوالحسن‌خان به ایران بازگشت و نخست در خدمت شاهزاده حسینعلی‌میرزا فرمانفرمای فارس واردشد وکمی‌بعد یعنی در همان سال ۱۲۲۴ هنگامی که برای اتمام‌کار قراردادی که درآن‌روزها میان‌ایران وانگلیس بسته‌شده‌بود قرار شد نماینده‌ای از جانب دولت ایران در معیت سرهارفورد جونس *Sir HarFord Jones* به‌لندن برود، میرزاابوالحسن‌خان را به‌سبب اینکه درمدت اقامت خود درهندوستان به‌زبان انگلیسی آشنائی یافته بود، ولی درحقیقت به پشتیبانی وبراثر اقدامات امین‌الدوله[3]، به‌این‌مأموریت فرستادند.

از نکات قابل توجه درترجمهٔ حال میرزاابوالحسن‌خان، یکی این است که دراین سفر روابط بسیارنزدیکی میان میرزا ابوالحسن‌خان و دولت انگلیس پدید آمد ودولت‌انگلیس سالی یکهزاروپانصدتومان برای‌او معین کردند که کمپانی هند بپردازد[4] واین‌وجه تاپایان‌عمر اوبه وی پرداخت می‌شد[5]. همین‌سفر

۱ــ لسان‌الملك‌سپهر، ناسخ‌التواریخ، ج۱، ص۶۴.

۲ــ میرزاحسن فسائی، گفتاریکم، ص۲۵۸.

۳ــ فارسنامه، همان صفحه و درناسخ‌التواریخ، ج۱ ص۱۰۹ وروضةالصفای ناصری، ج‌نهم درشرح وقایع سال ۱۲۲۴هـ.ق.

۴ــ ناسخ‌التواریخ، ص۱۲۳.

۵ــ مهدی‌بامداد، ج۱، ص۳۶.

است که پایه‌های ترقیات بعدی اورا [؟!] تاآنجا که درسال ۱۲۴۰ ه. ق به وزارت‌دول‌خارجه ایران رسید[۱]، گذاشته است.

میرزا ابوالحسن‌خان‌چندین‌بار به‌عنوان سفارت‌ازطرف‌ایران به‌دربارهای اروپائی‌رفت ودرتمام‌مدت‌عمرخود،حافظ منافع‌انگلستان درایران بود. معاهدات گلستان وترکمانچای که من غیر مستقیم مصالح دولت انگلستان را تأمین می‌کرد به‌امضای‌اوست واعزام‌او به‌دربار روسیه‌برای اتمام‌کار معاهدات مزبورنیز به‌پیشنهاد وتقویت وزرای مختار انگلیس در ایران بود.

میرزا ابوالحسن‌خان‌تاپایان سلطنت‌فتحعلی‌شاه درمقام وزارت دول‌خارجه باقی‌بود ولی بعدازمرگ فتحعلی‌شاه به‌علت طرفداری از سلطنت ظل‌السلطان و مخالفت بامحمدمیرزا، چون‌محمدمیرزا به‌سلطنت‌رسید، ازبیم‌جان به‌بقعهٔ حضرت عبدالعظیم پناهنده شد[۲] تااینکه قائم‌مقام‌به‌قتل رسید وحاجی‌میرزاآقاسی‌صدارت عظمی یافت. دراین‌موقع میرزاابوالحسن‌خان باز روی‌کار آمد وبه‌وزارت‌دول خارجه گمارده‌شد[۳]. درهمین‌ایام است که اوواسطهٔ انعقاد عهدنامهٔ بازرگانی بین‌ایران‌وانگلستان شده است(۱۲رمضان ۱۲۵۷ه، برابربا ۲۸اکتبر ۱۷۴۱).

ازاین پس درتواریخ زمان دیگر نامی وذکری ازمیرزا ابوالحسن‌خان دیده نمی‌شود.

ابوالفتح‌خان قراباغی

این‌شخص پسر ابراهیم خلیل‌خان جوانشیرحاکم قراباغ بود.درجنگهای دوم ایران وروسیه همیشه مصدر خدمتگزاری‌های صمیمانه نسبت به‌ایران و عباس‌میرزا بود وچون قراباغ به‌تصرف روسها درآمد، او به‌ایران کوچ کرد وازآن‌پس دردستگاه.دولتی به‌مقاماتی متعدد ازجمله‌چندین‌بار به‌حکومت‌ولایات رسید. مرحوم بامداد درشرح‌حال ابوالفتح‌خان نوشته است اودرسال ۱۲۷۵

۱ــ همان‌مرجع، ص۳۷.

۲ــ ناسخ‌التواریخ ج۲، ص۸.

۳ــ همان‌مرجع،ج۲، ص۴۱.

به مقام «وزارت عدلیه» رسید و به‌لقب معتمدالدوله ملقب شد[۱] ولی اشتباه است زیرا کسی که دراین‌سال به‌وزارت‌عدلیه‌ولقب‌معتمدالدوله رسیده بوده عباسقلی‌خان پسر ابوالفتح‌خان بوده است نه‌خوداو[۲] و به‌هرحال، فرهاد میرزا نام او را در شمار «امرا واشخاصی که در رکاب ولیعهد مرحوم‌بودند....» آورده است[۳]،

ابومحمد (میرزا)

این‌شخص در دستگاه ولیعهد عباس‌میرزا، منشی وجزو اهل‌قلم واز اهالی گرمرود بوده است[۴].

احسان‌خان

احسان‌خان پسر کلبعلی‌خان کنگرلو است که به‌سبب خیانتی که ازاو ظاهر شد، به‌دستور آقامحمدخان نابینا گردیده بود[۵] واحسان‌خان نیز باآنکه خود همیشه مورد تفقدومحبت‌فتحعلی‌شاه وعباس‌میرزا می‌بود وهمواره‌حکومت کنگرلو وقراباغ را داشت معهذا به‌انتقام پدر، درجنگهای دوم ایران وروس قلعه‌های عباس‌آباد و اردوبار را به‌روسها تسلیم کرد[۶].

احمد (میرزا)

ازمستوفیان واهل‌قلم دردستگاه عباس‌میرزا نایب‌السلطنه سه‌تن را به‌این‌نام می‌شناسیم. یکی میرزااحمد هزارجریبی مستوفی، دیگری میرزااحمد آشتیانی منشی که فرهاد میرزا درکتاب‌زنبیل ازآنها اسم برده است[۷] وبالاخره میرزااحمد

۱ــ رجال‌ایران درقرون ۱۲ و۱۳ و۱۴، ج۱، ص۴۴.

۲ــ محمدحسن‌خان صنیع‌الدوله، منتظم‌ناصری، ج۳، ص۲.

۳ــ زنبیل، ص۱۶۰.

۴ــ همان‌کتاب، ص۱۶۲.

۵ــ رضاقلی‌خان‌هدایت، روضة‌الصفای‌ناصری، ج نهم ص۷۲.

۶ــ همان‌کتاب ص۳ــ۲۷۲ ولسان الملك ج۱ قاجاریه ص۵ــ۲۲۲ و نیز جهانگیرمیرزا، تاریخ‌نو، ص۲ــ۸۱ وبه‌صفحات۶۹ــ۶۸ و۷۲ و۷۸ و ۷۹ تاریخ نو نیز رجوع کنید.

۷ــ ص۱۶۲.

مستوفی خاصه کاشانی برادرزادهٔ فتحعلی‌خان صبا ملك‌الشعراست کـه نیز «در امورنظام‌جدید رتق وفتق تمام داشت»[۱] ونایب‌السلطنه اورا درسال ۱۲۲۶ بـه جنگ باسپاه روسیه فرستاد وچون‌دراین‌جنگ تعدادبسیاری ازسپاهیان روسیه‌اسیر وبرخی‌هم خود به‌دولت ایران پناهنده‌شدند، نایب‌السلطنه ازجمع آنهاکه آئین اسلام‌نیز پذیرفتند، هنگی به‌نام «فوج ینگـی مسلمان» تشکیل‌داد ومیرزااحمد را به‌ریاست آن‌فوج برگزید واوسرانجام درجنگ ارکوان ولنکران به‌سال۱۲۲۷ کشته‌شد[۲].

بنابراین، میرزااحمد موردبحث درنامه ۴۲ قائم‌مقام، بـه‌طور تحقیق این سومین نبوده است ولی آیاکدام‌یك ازدومیرزااحمد دیگربوده است، نمی‌دانیم.

اسحاق (میرزا)

میرزااسحاق پسر میرزاحسن، برادر بزرگتر میرزاابوالقاسم قائم‌مقام‌بود. میرزاحسن که‌وزارت عباس‌میرزا راداشت وزیردست پدرش میرزابزرگ قائم‌مقام اول کارمی‌کرد، درجوانی درگذشت (در ۱۲۲۶ه. ق).

میرزا اسحاق به‌هنگام‌مرگ‌پدر، خردسال بود ومیرزا ابوالقاسم قائم‌مقام که‌پس‌ازمرگ‌میرزا حسن ازتهران به تبریز رفته وبه‌جای او به‌کار پرداخته‌بود، به‌مانند پدری ازاو نگهداری وسرپرستی کرد تابه‌رشد رسید ودخترخـود بی‌بی خانم‌را نیز به‌زنی به‌اوداد. سپس که معلوماتی فراگرفت، به دستگاه ولیعهدوارد شد تاآنجاکه درسال ۱۲۴۷ هنگامی‌که قائم‌مقام دررکاب عباس‌میرزا به‌یزد و کرمان وخراسان رفته‌بود، اوبه‌وزارت آذربایجان منصوب‌گردید[۳].

پس ازقتل قائم‌مقام وتبعید خاندان‌او، میرزا اسحاق نیز از کار برکنار شد وبابقیهٔ افراد خانواده به‌فراهان رفت وتا میرزاتقی‌خان امیرکبیر به‌صدارت ایران‌رسید وفرمان آزادی خاندان‌قائم‌مقام‌را ازناصرالدین تحصیل‌کرد، همچنان در اراك بود. ازاین‌پس تاسال ۱۲۷۱ ه. ق. ازاو خبری‌نداریم. دراین‌سال به

۱ـ لسان‌الملك، ج۱، ص۱۲۷.

۲ـ روضةالصفای ناصری، ص۲۰۱.

۳ـ صنیع‌الدوله، منتظم‌ناصری، ج۳، ص۱۵۱.

گفتهٔ مؤلف گنج‌شایگان[۱] که اشعاری ازمیرزااسحاق را در مجموعهٔ خود آورده است، میرزااسحاق درآستانه قدس‌رضوی گوشه‌عزلت گرفته و «دریکی‌از زوایا معتکف» بوده است[۲].

اسدالله‌یاور

این‌شخص شناخته‌نشد ولی ازعنوان یاور که به‌دنبال اسم‌او آمده معلوم می‌شود از افسران سپاه‌عباس‌میرزا بوده است.

اسماعیل (میرزا)

این‌شخص که ازاودرنامهٔ‌پنجم اسمی‌آمده‌است ظاهراً چاپار آصف‌الدوله بوده است.

اسماعیل (میرزا)

ازاین‌شخص دردونامه ۲۲ و۵۹ نام رفته است وبه‌طوری‌که از فحوای نامه‌های مذکور برمی‌آید، اوازمستوفیان واهل‌قلم دردستگاه ولیعهد و زیردست قائم‌مقام بوده است واما در میان اهل‌قلم دستگاه نایب‌السلطنه دوتن به‌این نام می‌شناسیم، یکی میرزااسماعیل آشتیانی که وقتی وزیر ارومی (رضائیه) شد و دیگری میرزااسماعیل تفرشی است‌که پدر میرزاابوالقاسم‌خان معین‌الملك دورهٔ ناصری بوده است[۳]. بنابراین نمی‌توان گفت میرزااسماعیل مذکور درنامه‌های قائم‌مقام کدام‌یك ازاین‌دو بوده است.

اسماعیل‌بیگ

این‌شخص شناخته‌نشد.

اسماعیل‌خان

ازاین‌شخص یك‌بار، آن‌هم درنامه ۲۴ ذکری آمده است. هویت او

۱ــ میرزا طاهردیباچه‌نگار.

۲ــ گنج‌شایگان،درج‌دوم، نسخه‌خطی کتابخانه‌مجلس‌شورای‌ملی،شمارهٔ۴۲۸

۳ــ فرهادمیرزا، زنبیل،ص۱۶۳.

شناخته نیست زیرا اولاً ازنامهٔ قائم‌مقام آگاهی‌هائی درباره‌او به‌دست نمی‌آید. ثانیاً دردستگاه عباس‌میرزا چندین‌نفر به‌این نام بوده‌اند که اسامی آنها و شرح حال برخی ازآنان دردست است[۱].

اشرف‌خان

نام این‌شخص فقط دریك‌نامه آمده[۲] و به‌طوری‌که از فحوای آن برمی‌آید، او ازفرماندهان نظامی عباس‌میرزا بوده و درجنگهای اول ایران وروسیه شرکت داشته است ولی از او درفهرست نام خدمتگزاران دستگاه ولیعهد که فرهادمیرزا درکتاب زنبیل آورده است ذکری‌نمی‌بینیم. تنها در کتاب ناسخ‌التواریخ ازشخصی به‌نام اشرف‌خان دماوندی ذکری‌شده و فحوای عبارت‌آن می‌رساند این‌شخص‌هم درسال ۱۲۲۷ ه. ق. یعنی درهمان‌سالهای جنگ اول ایران وروسیه درسپاه عباس‌میرزا بوده است[۳].

اغورلوخان

این‌شخص که درنامهٔ شمارهٔ ۱۱ ازونامی آمد، پسر جوادخان زیادلوی قاجار واز خوانین گنجه بوده که پس‌ازمعاهدهٔ گلستان باخانواده‌وکسان خود به‌ایران کوچ کرد ودرسلك‌امرای دستگاه عباس‌میرزا نایب‌السلطنه درآمد و نام اورا درکتاب زنبیل فرهادمیرزا می‌بینیم[۴].

اغورلوخان، درذی‌حجهٔ ۱۲۴۱ که اختلافات میان ایران وروسیه بالا گرفت و به‌جنگ منتج شد، از جانب عباس میرزا مأموریت یافت به گنجه رفته باجلب‌همکاری «علما واعیان گنجه» مردم آنجارا علیه روسها آماده کرده و بشوراند واودراین‌مأموریت توفیق یافت چنانکه ورود اغورلوخان به‌گنجه، به

۱ــ ر. ك. به همان‌مرجع، ص۱۶۰ به‌بعد وبه‌مهدی بامداد، ج۱، صفحات ۱۳۲ و۱۳۴ و۱۳۸.

۲ــ نامهٔ‌یکم.

۳ــ ج۱، ص۳۹ــ۱۳۸.

۴ــ ص۱۶۱.

اهالی آنجا قوت‌قلبی بخشید ویکدل ویك‌جهت، علیه‌روسها قیام کـردند. قبایل قزاق وشمس‌الدین‌لو، ایل‌بیگی خودرا که جانب روسها رامی‌داشت کشته وسر به‌طغیان برداشتند[۱] وگنجه را به‌تصرف سپاهیان ایران دادند وسپاهیان روسیه در جنگی که میان آنها باقوای ایران روی‌داد شکست‌یافته تاشکی وشیروان و برملك عقب‌نشینی کردند وبدین‌گونه،گنجه مجدداً به‌تصرف ایران درآمد و اغورلوخان به‌حکومت گنجه منصوب گردید[۲].

الله‌مراد

این‌شخص چاپار دردستگاه عباس‌میرزا وقائم‌مقام بوده است،

امامقلی‌خان (حاجی)

حاجی‌امامقلی‌خان خوئی ازخدمتگزاران نایب‌السلطنه بوده و فرهادمیرزا نام اورادرزمرهٔ «امرا واشخاصی که در رکاب ولیعهد بوده‌اند»ذکر کرده‌است.

امیراصلانخان واصلانخان

ازاین‌شخص دردونامه ۵۸ و۵۹ اسم‌برده‌شده ودرنـامه۳۲ نیز ازشخصی به‌نام اصلانخان ذکری رفته است.

دراین‌صورت، اولاً این ابهام پیش می‌آیدکه‌آیااین دونفـریکی هستند یاکه شخصی‌جداگانه بوده‌اند.ثانیاً اگرامیراصلانخان واصلانخان دونفربوده‌اند، از هویت کسی به‌نام اصلانخان اطلاعی دردست‌نداریم. وبه‌هرحـال، درمورد امیراصلانخان‌هم‌همین‌قدر می‌دانیم که درفهرست نام خدمتگزاران دستگاه‌عباس‌ـ میرزا ازشخصی به‌اسم امیراصلانخان دنبلی که پسر حسین‌خـان پسر احمدخان دنبلی بوده نامی‌رفته‌است[۴].

۱ـ روضة‌الصفای‌ناصری، ص۲۶۷ وناسخ‌التواریخ، ص۲۱۸.
۲ـ ناسخ‌التواریخ، ص۲۱۸.
۳ـ زنبیل، ص۱۶۱ـ۱۶۰.
۴ـ زنبیل ص۱۶۱.

امیرخان سردار

این‌شخص که درنامهٔ شمارهٔ ۱۷ ازاو یادشده، پسرفتحعلی‌خان‌دولوی‌قاجار وازسرداران‌مشهورسپاه‌عباس‌میرزا بوده‌است. اودرجنگهای‌متعددباکردهای بلباس (ازکردهای‌عثمانی) که در سال ۱۲۳۲ به‌حدود رضائیه تجاوزاتی کرده‌بودند، فرماندهی سپاه ایران را به‌عهده داشت و آنها را به‌کلی متواری و مجبور به بازگشت به‌خاك عثمانی نمود. درسال ۱۲۳۸ پس از پایان جنگهای ایران و عثمانی‌که به‌انعقاد معاهدهٔ اول ارزنةالروم منتج‌شد. به حکومت خوی و توابع آن‌وکردستان و همچنین به‌فرماندهی سپاه آن ناحیه منصوب گردید. در غالب جبهه‌های جنگ دوم ایران وروسیه نیز شرکت داشت وسرانجام درنبرد گنجه (شنبه۱۴صفر۱۲۴۲) به‌سبب یك‌تهور بی‌جا، جان خود را از دست‌داد[1]. واین تهور بی‌جا چنین بود که امیرخان‌سردار خود پیشاپیش سربازان به‌مقابله دشمن که باتوپخانه قوی خود آتش وطوفانی عظیم برپاکرده‌بوده شتافت[2].

عباس‌میرزا نایب‌السلطنه نیز دربارهٔ این‌رفتاراو، درنامه‌ای‌که به‌خط خود به‌میرزاتقی آشتیانی نوشته، گفته است «یك‌تهور بیجای امیرخان باعث تلف خودش شد. غازیان شیرشکارهم که معلوم، اورا گذاشته وددرفتند. محمدمیرزا را هم نزدیك‌بود بگیرند. شکرآقا وپسرش وشاه‌قلی‌بیگ برادرش به‌هزارزحمت وکوشش بیرون‌آوردند. ازاین‌فقره چنین‌معلوم می‌شود که درصورتی که اینهارا نزدیك‌بودبگیرند، پس‌معلوم است ازقشون چه‌گرفته‌شده وکشته‌شده. اینهاماندند که مردم نروند، مردم رفتند واینها ماندند. همین‌که صدابلندشد که سردار را گرفتند یاکشتند، دیگر احدی درمیدان نماند....»[3]

۱ــ هدایت، روضةالصفای ناصری، ج‌نهم ص ۲۶۷ و لسان‌الملك، ج ۱، ص۲۱۹.

۲ــ جهانگیر قائم‌مقامی، دو نامهٔ تاریخی ازعباس‌میرزا نایب‌السلطنه، بررسی‌های تاریخی، سال‌هشتم، شمارهٔ۶.

۳ــ همان مراجع.

امیرنظام (میرزامحمدخان‌زنگنه)

میرزامحمدخان‌زنگنه امیرنظام، پسرحاجی‌علی‌خان وازاخلاف شیخ علی خان زنگنه اعتمادالدوله دورهٔصفوی‌بود. وی از رجال پاکدامن و صدیق دورهٔ فتحعلی‌شاه ومحمدشاه است. در دستگاه نایب‌السلطنه منصب امیرنظامی داشت و فرماندهی ۲۰ فوج ازسپاهیان آذربایجان به‌اوسپرده بود. درسال ۱۲۴۴ ه.ق. هنگامی که قرارشد خسرومیرزا در رأس هیأتی برای عذرخواهی ازپیش‌آمدن قتل گریبایدوف به‌روسیه برود، امیرنظام به‌عنوان پیشکار خسرومیرزا ودرحقیقت برای ادارهٔ هیأت اعزامی همراه خسرومیرزا به‌روسیه رفت[1].

ازسال ۱۲۴۶ که عباس‌میرزا نایب‌السلطنه مأمور برقراری نظم یزد و کرمان وخراسان گردید، امیرنظام برای حفظ امور درآذربایجان باقی ماند وهنگامی‌هم که محمد میرزا برای اشغال تاج وتخت از تبریز به‌تهران می‌رفت باز آذربایجان به‌امیرنظام سپرده‌شد وتا کشته‌شدن قائم‌مقام نیز براین‌سمت باقی بود. حاجی‌میرزاآقاسی هم ازبیم آنکه امیرنظام درامر صدارت رقیب‌او نشود، اورابه‌پیشکاری‌قهرمان‌میرزا درآذربایجان‌منصوب‌نمود واو همچنان درآذربایجان بود تا اینکه بالاخره در۱۵رمضان ۱۲۵۷ درگذشت[2].

ب

بارتلامه (پالکونیك)

سرهنگ‌ارتش‌روسیه وازکسانی‌بوده که دروقایع پیش‌ازشروع‌جنگ‌دوم روسیه وایران فعالیتهای بسیار داشته است.

بخشعلی‌خان

بخشعلی‌خان یا بخشعلی‌بیگ‌بادوبرادر بزرگترش فضلعلی‌بیگ وحاجی‌آقا

۱ــ درجلددوم این‌کتاب، از این‌مأموریت و هیأت مزبور به‌تفصیل صحبت می‌شود.

۲ــ جهانگیرمیرزا، تاریخ‌نو، ص۲۸۴.

لربیگ، صاحبان‌قراءگرس ومحال‌خنزیرك قراباغ وازاتباع مهدیخان جوانشیر قراباغی بودند وبه‌هوی وطمع حکمرانی شوشی به قراچه‌داغ کوچ کرده در سلك‌خدمتگزاران رکاب عباس‌میرزا درآمدند[1]. چون اختلافاتی که بالاخره به جنگ‌دوم‌ایران وروسیه منجرشد، میان دولتین ظاهر گردید، این‌سه برادر درانتظار پیش‌آمدها نشستند تا به کدام‌یك ازدو دولت بگروند[2] وبالاخره‌هم به‌روسها پیوستند.

بزرگ‌نوری (میرزا)

نام‌اصلی‌او میرزاعباس وازاهالی قریه تاکرنور بوده. او پدر آقامیرزا حسینعلی‌معروف به‌بهاءالله مؤسس مذهب وطریقت بهائی است. مؤلف اشرف‌التواریخ دربارهٔاو می‌نویسد «صاحب جمیع‌اقلام بوده است»[3].

میرزابزرگ مدتی وزارت اماموردی میرزا سرکشیکچی باشی فتحعلی‌شاه وحکمرانقزوین‌را داشت[4] واحتمالاً گاهی‌نیزوزارت برخی‌دیگرازشاهزادگان‌را داشته‌است‌وبه‌هرصورت‌میان‌او وقائم‌مقام مناسبات‌دوستانه‌ای‌وجود داشته واین‌نکته ازچندنامهٔقائم‌مقام که‌خطاب به‌میرزابزرگ‌است، مستفاد می‌شود[5] وظاهراً به‌همین سبب‌هم بوده‌است که آقامیرزا حسینعلی بهاءالله، قائم‌مقام را درکتاب تجلیات، «سیدمدینهٔ تدبیرو انشا» خوانده است.

بهرام‌میرزا

بهرام‌میرزاکه دوازده‌نامه ازنامه‌های این‌کتاب بـه‌نام‌او آمـده، پسردوم

۱ــ فرهادمیرزا، زنبیل، ص۱۶۱.

۲ــ ر.ك.به‌جهانگیرمیرزا، ص۲۶ــ۲۲.

۳ــ نسخه‌خطی درکتابخانه ملی‌ملك وبه‌نامه‌ای ازقائم‌مقام درمنشآت چاپی (ص۱۱۶) نیز رجوع کنیدکه قائم‌مقام ازمیرزابزرگ تقاضای «چندقطعه سرمشق شکسته ونستعلیق» کرده‌است.

۴ــ ر. ك. منشأت‌چاپی قائم‌مقام، تصحیح نگارنده، صفحات ۱۱۶ و۱۱۷ و۱۸۱.

۵ ـ نامه‌های شمارهٔ ۱۹ و۵۷ و۵۸ و۶۴ و۹۱ درمنشآت چاپی.

عباس‌میرزا نایب‌السلطنه است[۱]. درزمان پدر از اوائل جنگ دوم ایران و روسیه (۱۲۴۱ تا ۱۲۴۳ ه. ق) تامدتها حکومت خوی‌راداشت وسپس درزمان سلطنت محمدشاه وناصرالدین‌شاه به‌حکومت وحکمرانی اغلب شهرها و ایالات ایران منصوب گردید. درخلال این‌احوال به‌سال ۱۲۷۵ لقب معزالدوله یافت[۲]. درسال ۱۲۸۲ه. ق. به‌ریاست‌مجلس‌تحقیق دیوان نظام تعیین‌گردید[۳]. درسال ۱۲۹۵ به وزارت عدلیه رسید[۴] وبالاخره درهشتم ذی‌حجه ۱۲۹۹ براثر سکته درگذشت[۵].

بیجن‌خان

بیجن‌خان یابیژن‌خان از اهالی‌گرجستان بوده‌که پس‌از جنگ اول ایران وروس (۱۲۱۸ تا ۱۲۲۸ه.ق) وانعقاد معاهدهٔ گلستان به‌ایران مهاجرت کرد و درسلك خدمتگزاران و ملتزمین رکاب نایب‌السلطنه عباس‌میرزا درآمد. فرهادمیرزا معتمدالدوله درکتاب زنبیل، در جائی‌که ازاو نام‌برده اورا «تفنگدار» نوشته است[۶].

پس ازتصرف تبریز توسط روسها، عباس‌میرزا، نخست بیژن‌خان‌را برای مذاکره درباب متارکه ومصالحه نزد پاسکیویچ فرستاد. درسال ۱۲۴۴ نیز هنگامی که‌گریبایدوف‌وزیرمختارروسیه‌درایران به‌قتل‌رسید، بیژن‌خان‌مأموریت‌یافت درتفلیس متوقف شود و واسطه امور بین دودولت باشد[۷]. درسال ۱۲۶۴ به

۱ــ لسان‌الملك‌سپهر، ناسخ‌التواریخ، ج۱ قاجاریه، ص۳۱۴.
۲ــ صنیع‌الدوله، منتظم‌ناصری، ج۳، ص۲۶۰.
۳ــ همان‌کتاب، ص۲۹۴.
۴ــ همان‌کتاب، ص۳۴۶.
۵ــ همان‌کتاب، ص۳۸۲. وبرای آگاهی‌بیشتر دربارهٔ معزالدوله به‌کتاب مرحوم مهدی بامداد، ج۱، ازص۱۹۲ تاص۱۹۵ رجوع کنید.
۶ــ زنبیل، ص۱۶۳.
۷ــ ر. ك. به‌جلددوم این‌کتاب.

حکومت یزد[1] ودرسال ۱۲۶۸ به منصب «پیشخدمت‌باشی وریش‌سفیدی عمله خلوت و تفنگدارباشیگی» منصوب گردید[2]. وبالاخره درهمان‌سال در گذشت[3].

پ

پاسکیویچ

ایوان‌پاسکیویچ *Ivan Paskievitch*(۱۷۸۲←۱۸۵۶م) ازسرداران معروف روسیه است که درجنگهای بسیاری ازجمله درجنگهای باآلمان وفرانسه (۱۸۱۲←۱۸۱۴)، جنگهای دوسالهٔ ایران و روسیه که به‌انعقاد عهدنامهٔ ترکمانچای‌منتج‌شد(۱۲۴۳ه.ق. =۱۸۲۸م.)، جنگهای باعثمانی‌ها (۱۸۲۹)، سرکوبی انقلابات‌لهستان (۱۸۳۱) شرکت وفرماندهی‌داشته وافتخارات‌زیادی برای امپراتوری‌روسیه فراهم نموده است. وی‌درسال ۱۸۴۹ (۱۲۶۶ه. ق) به‌نیابت‌سلطنت لهستان وفرماندهی کل‌ارتش روسیه درجنگهای باهنگری‌منصوب شد ودرسال ۱۸۵۰ به درجه مارشالی پروس و اطریش رسید و سرانجام در ۱۸۵۶ (۱۲۷۳ ه. ق) درگذشت.

پایقراتی‌یف

پایقراتیف *Payghratyoff* که قائم‌مقام در نامهٔ خود او را پولکونیك (سرهنگ)ومیرزامسعود گرمرودی در کتاب«تاریخ احوال عباس‌میرزا نایب‌السلطنه» ژنرال نوشته است[4]، فرمانده نظامی روسیه بود که پس از انعقاد معاهدهٔ ترکمانچای برای وصول غرامات جنگ باعده‌ای از سپاهیان روسیه در خوی باقی ماند وبالاخره درسال ۱۲۴۵ پس از وصول کرور هشتم غرامات از ایران رفت.

۱ــ صنیع‌الدوله، منتظم‌ناصری ج۳، ص۱۹۷.
۲ــ همان‌کتاب، ص۲۱۴.
۳ــ همان‌کتاب، همان‌صفحه.
۴ــص۱۱۵. ضمیمهٔ کتاب سفرنامهٔ خسرومیرزا به‌تصحیح محمدگلبن.

پسقویچ (ر. ك به پاسکیویچ).

ت

تقی آشتیانی (میرزا) ← محمدتقی آشتیانی (میرزا).

تقی‌خان

ظاهراً ازخوانین گنجه قراباغ بوده است.

ج

جعفرخان مهندس (میرزاسید)

میرزاسیدجعفرخان مشیرالدوله مهندس‌باشی از رجال معروف دورهٔ محمد شاه وناصرالدین‌شاه است که خدمت دولتی‌را درزمان فتحعلی‌شاه آغازکرد. او پسرمیرزامحمدتقی واوبرادرزادهٔ حاجی‌میرزاحسن پدر میرزابزرگ قائم‌مقام‌اول بوده‌است[۱] ودرآغازکار، زیردست میرزابزرگ قائم‌مقام خدمت‌می‌کرد. درسال ۱۲۳۰ ه‍. ق. که عباس میرزا و وزیر روشنفکر وفاضل‌او میرزا بـزرگ درنظر گرفتند چندتن ازجوانان ایرانی‌را برای فراگرفتن علـوم وفنون اروپائی بـه انگلستان بفرستند، میرزا سیدجعفرخان نیز برای فراگرفتن علم مهندسی روانـه انگلستان شد وپس‌از چهارسال، در۱۲۳۴ به‌ایران بازگشت ودر تبریز بـه‌تعلیم ریاضیات ومهندسی مشغول‌شد[۲].

درسال ۱۲۵۲ میرزاجعفرخان مأموریت یافت به‌عنوان سفیرایران به‌دربار عثمانی برود. این مأموریت تاسال ۱۲۵۹ به‌طول انجامید وسپس به‌ایران‌آمد. درسال۱۲۶۰ برای حل‌اختلافاتی‌که میان دولتین‌ایران وعثمانی براثرتجاوزات وقتل وغارت علیرضاپاشا والی‌بغداد وبصره ومحمره (خرمشهر) وارد آمده بود، میرزا جعفرخان مهندس‌باشی مأمور شد به‌منظور عقد یك‌قرارداد به‌عثمانی برود ولی چون به‌تبریزرسید سخت‌بیمار شد ومیرزا تقی‌خان وزیر نظام به‌جای او به

۱ــ شجره خاندان قائم‌مقامی و نیز ر. ك. به‌محمدمشیری، در مقدمهٔرسالهٔ تحقیقات سرحدیه، ص۹ــ ۸.

۲ــ همان‌مرجع،ص۱۰ ومهدی‌بامداد، تاریخ‌رجال‌ایران،ج۱، ص۲-۱۴۱.

عثمانی رفت ومعاهدهٔ دوم ارزنة الروم به‌سعی ودخالت او بسته‌شد. چون به‌موجب فقرهٔ سوم ازمعاهدهٔ مزبور قرار بود نمایندگانی از جانب‌دولتین ایران وعثمانی برای تعیین خطوط‌مرزی‌انتخاب و به‌مرز فرستاده‌شوند، درسال ۱۲۶۵ که‌میرزا ـ تقی‌خان امیرکبیر به‌صدارت اعظم رسیده بود، مشیرالدوله را به‌نمایندگی‌دولت ایران‌انتخاب و به‌صوب مأموریت روانه نمود. این‌مأموریت‌تاسال ۱۲۷۵ یعنی مدت ده‌سال به‌طول انجامید.

دربازگشت ازاین‌مأموریت طولانی، مشیرالدوله تاسال ۱۲۷۹ که در مشهد بدرود زندگی‌گفت مشاغل متعدد و مهمی مثل ریاست دارالشورای دولتی یعنی ریاست شورای‌وزرای ششگانه، سفارت فوق‌العاده درلندن وتولیت آستانه قدس رضوی‌را داشت.

مشیرالدوله صاحب‌تألیفاتی نیز بوده‌است، ازجمله،رسالهٔ تحقیقات‌سرحدیه که‌حاصل‌مطالعات وبررسی‌های او درده‌سال‌مأموریت‌تحدید حدود ایران‌وعثمانی است. دیگرکتاب طرز حکومت‌ایران ومقایسهٔ آن باحکومت‌های اروپاوبالاخره کتابچه سفارت که درواقع گزارش سفارت‌او در دربارعثمانی است[1].

جعفرقلی‌خان جوانشیر

جعفرقلی‌خان جوانشیر پسر حسن‌خان و او پسر ابراهیم خلیل‌خان حاکم قراباغ‌بوده‌است[2] که درسال ۱۲۲۱ هـ. ق، هنگامی‌که سپاهیان روسیه به‌قراباغ نزدیك‌شدند،او به‌امیداینکه اگردربرانداختن‌ابراهیم خلیل‌خان باروسها همراهی کند، حکومت قراباغ را بدست‌خواهد آورد، ابراهیم خلیل‌خان را به‌کشتن داد ولی روسها برخلاف انتظار او حکومت آنجا را به‌مهدیخان پسر ابراهیم خلیل‌خان سپردند[3] واین‌امر سبب رنجش اوشد ولی سالی چند را به‌مدارا و در انتظار فرصت مناسب گذرانید تادرسال ۱۲۲۶ که دولت‌ایران به‌قصد جلب‌او

۱ـ محمدمشیری،ص۱۴.

۲ـ ر. ك. به‌ابراهیم خلیل‌خان.

۳ـ لسان‌الملك، ناسخ‌التواریخ. ج۱ قاجاریه، ص۸۷ـ۸۶ ومهدی‌بامداد، ج۱، ص۲۴۷.

افتاد، روسها نسبت به‌وی بدگمان شدند اورا دستگیر و به‌تفلیس فرستادند. لیکن جعفرخان درطی راه، موفق‌شد فرار کند وخودرا به ایل‌جبرئیل‌لو رسانید وآنها را باخود همراه کرده باشش‌هزارخانوار دیگر از قبائل قراباغ به‌جانب ایران کوچانید[۱]. نایب‌السلطنه‌اورامورد‌محبت ولطف بسیارقرار داد وحکومت قراجه داغرا به‌اوسپرد[۲].

ازاین‌پس‌جعفرقلی‌خان دربسیاری‌ازمیدانهای جنگ ایران وروسیه‌شرکت جست ورشادتها ازخود نشان‌داد[۳]. اما پس‌ازپایان جنگ ایران وروسیه، دیگر از او درتاریخهای دورهٔ قاجار نام و نشانی نمی‌یابیم تا در نامهٔ دهم این‌کتاب[۴] که صحبت ازرفتن او به‌خاك روسیه‌است واحتمالا[۴]،این‌قضیه درآستانهٔ جنگ‌دوم اتفاق افتاده بوده است.

جعفرقلی‌خان‌دنبلی

این‌شخص که پسرامیراحمدخان‌دنبلی‌بوده، درتوطئه‌ای که درسال ۱۱۹۹ ه. ق، برادرزادگان احمدخان برای‌قتل احمدخان وپسرانش فراهم دیده بودند ودرآن‌توطئه احمدخان به‌قتل‌رسید، موفق‌شدجان به‌سلامت بدر برد وسپس به‌خدمت آقامحمدخان وارد گردید. اما پس از کشته‌شدن آقامحمدخان سربه طغیان ویاغی‌گری برداشت[۵] تااینکه درسال ۱۲۲۰، عباس‌میرزا به‌فکر قلع وقمع او افتاد[۶]. ولی‌او فرارکرده[۷] به‌روسها پیوست و آنها پس‌از پایان‌جنگ(۱۲۲۸

۱ــ لسان‌الملك، ج۱، ص۱۳۰.

۲ــ همان‌مرجع، ص۱۳۰و۱۳۲.

۳ــ همان‌مرجع، ص۱۴۱ و۱۴۲.

۴ــ ر. ك. به‌ص۶۰

۵ــ نادرمیرزا، تاریخ وجغرافیای دارالسلطنهٔ تبریز، صفحات ۱۵۱ و ۱۵۷و۱۵۸.

۶ــ لسان‌الملك، ج۱، ص۸۳،

۷ــ همان‌مرجع، ص۸۴.

ه. ق.) حکومت شکی را به او دادند[۱]. لیکن دیری نپائید به سال ۱۲۲۹ درگذشت[۲].

جمال بیگ

به‌طوری که از فحوای نامهٔ دهم برمی‌آید این جمال بیگ پسر داود سلطان و رئیس یکی از سه طایفهٔ پسیان بوده است. جز این، اطلاع بیشتری در بارهٔ او بدست نیامد.

جوادخان

جوادخان از طایفهٔ زیادلوی قاجـار واز طرف دولت ایران سالها حاکم گنجه بود. درسال ۱۲۱۸ ه. ق. که روسها پس از تصرف تفلیس و بـرانداختن خاندان گرگین‌خان والی آنجا[۳]، به‌قصد توسعهٔ قلمرو متصرفـات خود، به جانب نواحی دیگر قفقاز متوجه‌شدند، درگنجه بامقاومت جوادخان ومردم آنجا روبـرو گردیدند. درقتل عامی که روسها درگنجه کردند وآن، به‌قولی سه‌روز و به قولی سه‌ساعت به‌طول انجامید[۴]، جوادخان وکسان او، به‌جز یـک تن طفـل موسوم به اغورلوخان پسرجوادخان، همگی کشته‌شدند.

ح

حاتم‌خان

این شخص که نامش دردوموضع ازنامه بیست‌وسوم آمده ظاهراً ازخوانین قراباغ بوده وشایدهم همان حاجی‌حاتم خان خوئی باشد که فرهادمیرزا در کتاب زنبیل نام اوراضمن «امرا واشخاصی که درر کاب ولیعهد بوده‌اند» ذکر نموده است.[۱]

۱ــ مهدی‌بامداد، ج۱ ص۲۴۸.
۲ــ همان‌مرجع وهمان‌صفحه، ونادرمیرزا،ص۱۵۹.
۳ــ ر. ك. به‌ناسخ‌التواریخ، ج۱ قاجاریه، ص۷۱.
۴ــ صنیع‌الدوله مدت این‌قتل‌عام را سه‌روز (منتظم ناصری ج۳ ص۸۰) وهدایت درروضة‌الصفای‌ناصری سه‌ساعت نوشته‌است(ج نهم، درشرح‌وقایع‌سال ۱۲۱۸)
۵ــ ص۱۶۱.

حاجی آقالر

فرهادمیرزا اورا ازسرداران وملتزمین رکاب نایب‌السلطنه نوشته است[۱]. وی دربادی امر ازنوکرهای مهدیخان قراباغی پسر ابراهیم خلیل‌خان بود و رفته رفته که به‌دولت ودستگاهی رسید، به‌اندیشه حکومت قراباغ افتاد وازاین رو، مقارن روزهائی که صلح میان‌دولتین‌ایران وروسیه درحال برهم‌خوردن بود، خودرا درخفا به‌روسها نزدیك کرد ودرظاهر به‌عنوان خدمتگزاری، عباس‌میرزا را به‌فتح قلعه‌شوشی ترغیب می‌نمود. جهانگیرمیرزا در وصف او وبرادرانش فضاعلی بیگ وبخشعلی بیگ نوشته است، هنگامی که نایب‌السلطنه در حوالی قلعه شوشی بود «فضلعلی بیگ وبخشعلی بیگ که درآن وقت ازجمله مهاجرین و در قراجه‌داغ متوقف ودراین‌سفر از ملتزمین رکاب بودند، به برادربزرگ‌خود حاجی آقا بیگ‌لر برهم خوردن مصالحه وگذشتن لشکر ایران را ازآب ارس اظهارکرده بودند، اونیز درهمین‌روز جنگ باقدری سوار وپیادهٔ تبعهٔ خود از دهات بیرون آمد. ازدور سیاهی می‌نمود ومنتظر بودکه صورت کار ازپردهٔخفا به‌چه‌نوع ظاهر خواهد شد.»[۲].

حاجی‌خان

حاجی‌خان پسرسلیم خان شکی، از خوانین ولایت شکی بود. سلیم‌خان درسال ۱۲۴۱ ه.ق. مقارن روزهائی که روسها به عناوین گوناگون، هرروز ناحیه وقسمتی ازخاك ایران‌را تصرف‌می‌کردند ودرعین‌حال سفرای ایشان مثل مازارویچ ومنچشکوف برای مذاکرات اتحاد و دوستی به‌ایران‌می‌آمدند،درگذشت وپسرانش حاجی‌خان وحسین‌خان باوضع متزلزلی روبرو شدند. دولت ایران‌که جنگ راحتمی می‌یافت به‌قصد جلوگیری از تجاوزات روسها، به‌فکر تقویت خوانین قراباغ وگرجستان افتاد وازجمله شاهزاده شیخ‌الملوك میرزا را باسپاهی مرکب از «افواج ملایر ودوفوج عراقی وهشت عراده توپ وچهار هزارسوار»مأمورکردکه «حسین‌خان‌وحاجی‌خان‌را درولایت‌شکی مستقل نموده

۱ــ همان کتاب، ص۱۶۳.

۲ــ تاریخ نو، ص۲۲.

و مقوی ایشان باشد.»[1]

حسن‌خان بیگ

این‌شخص از خوانین قراباغ بوده است.

حسن‌خان سردار

این‌شخص که از او به‌گونه‌های حسن‌خان، حسن‌خان‌سار واصلان و سار واصلان تنها در پنج‌نامه از نامه‌های این کتاب یادشده است[2]، همان حسن‌خان قاجار قزوینی برادر حسین‌خان سردار و پسرمحمدخان قاجار ایروانی است که دربرخی از کتابها از این‌دوبرادر به‌نام حسن‌خان سردار ایروانی و حسین‌خان سردار ایروانی نام برده‌شده است.

حسن‌خان وبرادرش ازسرداران به‌نام وشجاع سپاه عباس‌میرزا بوده‌اند[3] که شهامت‌ها ومقاومت‌های آنها دربرابر سپاهیان روسیه درجنگهای اول ودوم، در تاریخ‌های دورهٔ قاجار ضبط است و سپاهیان روسیه در مبارزات با آنها صدمات بسیار دیدند وبه‌همین‌خاطر هنگامی که معاهدهٔ ترکمانچای بسته می‌شد به‌موجب فصل دوازدهم آن، طرفین معاهده موافقت‌کردند اشخاصی که در دو ساحل رودخانه ارس املاك واراضی ومتعلقاتی دارند درظرف سه‌سال می‌توانند نسبت به‌فروش ومعاوضهٔ آنها اقدام‌کنند ولی امپراتور روسیه این‌حق قانونی‌را ازحسین‌خان سردار وحسن‌خان سارواصلان که دارای ثروت و املاکی بسیار درحدود ایروان وساحل چپ ارس بودند. سلب کرد[4] وذکر این‌شرط از طرف

۱ـ تاریخ‌نو.ص۱۸.

۲ـ ر.ك به‌نامه‌های ۴، ۲۴، ۲۷، ۲۸ و۳۸ .

۳ـ مرحوم مهدی‌بامداد درشرح‌حال حسن‌خان سردار راجع به‌اووحسین‌خان برادرش نوشته‌است. می‌توان آنهارا «در حدخود از مفاخر ایران محسوب نمود ونباید زیاد از اوضاع‌ایران‌مأیوس بود. گاه‌به‌گاهی چنین افراد وفرماندهانی ایران داشته است». (رجال‌ایران، ج۱، ص۳۲۹).

۴ـ ر.ك به‌متن معاهدهٔ ترکمانچای، فصل دوازدهم.

روسها در معاهده پرطمطراق ترکمانچای خود دلیل وطن‌پرستی و ایران‌دوستی کامل این دوبرادر بوده است.

حسن‌خان علاوه براینکه درغالب صحنه‌های جنگهای اول ودوم ایـران و روسیه شرکت داشت، درسال ۱۲۳۶ نیز به‌فرمان عباس‌میرزا مأمور جلوگیری از تجاوزات عثمانی‌ها شد ودراین‌جنگها بودکه به‌سبب ابراز شجاعت وشهامت بی‌اندازه، ساروا‌صلان ویاساری‌اصلان لقب‌یافت[۱] واین‌لقب بـه‌معنی شیر زرد است.

بعداز خاتمه جنگ‌های دوم ایـران وروسیه (۱۲۴۳ ه.ق) حسن‌خان و برادرش حسین‌خان برای رفع غائله خوانین خراسان به‌حکومت آنجا منصوب شدند وتاسال ۱۲۴۵ در آنجا بودند ولـی خوانین خـراسان ازآنها اطاعت نکردند وکار غائله آنها به‌بالا کشید ودرنتیجه فتحعلی‌شاه آنهارا به‌تهران‌احضار کرد. حسن‌خان ازبیم مؤاخذه شاه ازبین راه به‌عتبات گریخت[۲]. چند سالی در آنجا بود تاآنکه‌پس‌ازمرگ فتحعلی‌شاه به‌ایران‌آمد ودرسال ۱۲۶۵ به‌حکمرانی یزدمنصوب شد[۳] ودرسال ۱۲۶۸ به‌حکمرانی کرمان وبلوچستان رفت[۴] وبالاخره درذی‌حجه ۱۲۷۱ درهمانجا درگذشت[۵].

حسن‌خان طالش (میر)

میرحسن‌خـان از سادات طالش بـود کـه تا پیش‌از انعقاد معاهـدهٔ ترکمانچای وقبل‌از آنکه طالش به‌تصرف روسها درآید همیشه ازطرف دولت ایران‌حکومت‌طالش‌را داشت‌ونیزدختر عباس‌میرزا، همسرکاظم‌خان پسراو بود. در جنگ دوم ایران وروسیه که روسها به‌طالش حمله بـردند، میرحسن‌خان با

---

۱ ـ لسان‌الملك،ص۲۰۰.

۲ـ صنیع‌الدوله، منتظم ناصری، ج۳ ص۱۴۶.

۳ـ همان‌مدرك، ص۲۰۱.

۴ـ همان‌مرجع،ص۲۲۰.

۵ـ همان‌مدرك، ص۲۴۰ وبه‌مهدی‌بامداد ازص۳۲۹ تاص۳۳۳ نیز رجوع کنید.

طایفه وسواران خود درمقابل روسها ایستادگی‌ها کرد[1] واسبق‌المجاهدین لقب یافت[2] ولـی چون طالش ضمیمه متصرفات دولت‌روسیه شد. بـه‌امید اینکه باز حکومت طالش به‌او سپرده شود نزد پاسکیویچ رفت. لیکن‌عباس‌میرزا اوراز پاسکیویچ مطالبه کردوپاسکیویچ نیز وی‌را باز پس‌فرستاد وعباس‌میرزا اورا به‌دست محمدقلی‌خان سعدلو حاکم خلخال سپرد وتأکیدکرد «چنانش بدار که فرار نتواندکرد»[3] نگرانی ودلواپسی قائم‌مقام‌هم که از بابت میرحسن‌خان در نامه پنجاهم استنباط می‌شود به‌همین‌جهات بوده است.

بدین ترتیب، میرحسن‌خان تا سال ۱۲۴۶ تحت‌نظـر و مـراقبت حاکم خلخال بود ودراین‌سال‌که نایب‌السلطنه برای رفع اغتشاش‌هـای یزد وکرمان مأمورشد میرحسن‌خان از خلخال گریخته وبه‌طالش رفت ودرآنجا عـده‌ای را گردخود جمع‌کرده به‌لنکران وارکوان تاخت وآن‌نواحی را از تصرف‌روسها بیرون آورد ولی کاراو دوامی نیافت زیرا دربرابر سپاهیان ایران‌که به دستور نایب‌السلطنه ازاردبیل به‌دفع‌او مأمورشدندوسربازان‌روسی‌که پاسکیویچ روانه لنکران‌کرد، تاب‌مقاومت نیاورد ودراواخرماه‌شوال به‌انزلی (بندرپهلوی‌امروز) وسپس به‌مازندران‌گریخت وخودرا به‌تهران رسانید ودر تهران در گذشت.[4]

حسین‌آقا

از افسران سپاه عباس‌میرزا بوده است.

حسین‌خان

این‌شخص‌که نامش درنامه‌های دهم وسیزدهم آمده‌است برادرحاجی‌آقا لربیگ شکی بوده است. (ر. ك به‌حاجی‌آقا لربیگ)

۱ــ ر.ك به‌تاریخ‌نو، صفحات ۱۷ و۱۸، ۶۶، ۷۰، ۷۶ و۷۷وروضة‌الصفای ناصری، ص۲۷۴ ومنتظم‌ناصری ج۳، ص۴۹

۲ــ ناسخ‌التواریخ،ج۱،ص۲۶۸.

۳ــ ناسخ‌التواریخ،ص۲۶۸،

۴ــ همان‌مرجع،همان‌صفحه.

حسین‌خان سردار

حسین‌خان قاجار قزوینی پسرمحمدخان قاجار بیگلربیگی ایروان و برادر بزرگتر حسن‌خان ساروااصلان است که درحدود سال ۱۱۵۵ متولدشد ودر ۱۲۴۵ در سن نودسالگی درگذشت. او ازسال ۱۲۰۹ تا ۱۲۱۱ که باباخان (فتحعلی‌شاه بعد) درفارس بود باسمت یوزباشی غلامان خاصه درخدمت او بود واز پس‌ازکشته‌شدن آقامحمدخان همواره درمشاغل مختلف دردستگاه فتحعلی‌ـ شاه خدمت می‌کرد چنانکه در ۱۲۱۲ مأمور سرکوبی غائله صادق‌خان شقاقی شدکه باداعیه‌سلطنت قیام‌کرده بودودرسال ۱۲۱۵ برای‌رفع اغتشاشات‌خراسان وهرات مأمورآن سامان شد وتاسال ۱۲۲۱ باسمت سرداری سپاه در آنجا بود. درسال ۱۲۲۱ به‌درجه‌سپهسالاری ارتقاع یافت وبه‌جنگهای ایران وروسیه‌اعزام گردید واز این‌پس دربسیاری از جنگهای داخلی وهمچنین درجنگهای دوم ایران وروسیه شرکت داشت.

پس از خاتمه جنگهای دوم ایران وروسیه (۱۲۴۳ ه.ق) وانعقاد معاهدهٔ ترکمانچای که روسها کلیه املاك ومتعلقات‌او وبرادرش حسن‌خان ساروااصلان واقع درساحل‌چپ رودخانه ارس‌راضبط‌کردند[۱]، به‌حکمرانی خراسان منصوب شد وتاسال ۱۲۴۵ به‌این‌سمت‌باقی‌بود ودراین‌سال‌به‌تهران احضار و به‌حکومت فریدن وچهارمحال وسرداری ایل‌بختیاری تعیین‌گردید وپس از چندی درهمین سال‌درسن‌نودسالگی درگذشت[۲].

حسین‌لشکرنویس (میرزا)

درنامه‌های ۱۳ و۶۱ اسم‌این‌شخص آمده است وفرهادمیرزاهم نام اورا به‌صورت «میرزاحسین مازندرانی لشکرنویس» درجزو اهل‌قلم دستگاه عباس‌ـ میرزا نایب‌السلطنه آورده است[۳].

۱ـ ر. ك به‌شرح‌حال حسن‌خان ساروااصلان درهمین‌بخش.

۲ـ منتظم ناصری، ج۳، ص۱۴۶. برای‌آگاهی بیشتر از زندگانی‌حسین‌ـ خان‌رجوع‌کنید به‌کتاب بامداد، ج۱.

۳ـ زنبیل، ص۱۶۲.

حسینقلی بیگ سیل سپر

از افسران سپاه نایب‌السلطنه بوده است.

حمزه‌خان انزانی

این‌شخص از سرداران سپاه عباس‌میرزا بوده است، اما فرهادمیرزا از او، درزمرهٔ امرا واشخاصی که دررکاب عباس‌میرزا بوده‌اند نامی‌نبرده است. در فهرست فرهادمیرزا تنها ازشخصی به‌اسم حمزه‌خان بلباسی‌نامی می‌بینیم که قاعدةً او غیراز حمزه‌خان انزانی‌است زیرا انزان که حمزه‌خان صاحب‌ترجمه اهل آنجا بوده، قریه‌ای ازدهستان مشکین‌شهر است[۱] وبلباس که این‌دیگری‌بدان منسوب است قبیله‌ای از کردهای بدلیس می‌باشد[۲] و بـه‌هر صورت حمزه‌خان انزانی همان کسی است‌که چون پاسکیویچ درسال ۱۲۴۳ قلعهٔ سردارآباد را تصرف‌کرد، اورا باحسن‌خان ساروااصلان وعده‌ای دیگر دستگیر کرده به‌تفلیس فرستاد واین عده مدتی درآنجا بودند[۳].

حیدر توره

حیدرتوره از امرای منگیت ویکی از سه‌سلسلهٔ امرائی است‌که ازاعقاب جوجی پسر چنگیز هستند[۴]. او پسرمیر معصوم شاه‌مراد بـود و از سال ۱۲۱۵ هجری‌قمری تا۱۲۴۲[۵] در منطقه‌ای شامل بخارا وخیوه وخوقندحکومت داشت وبالاخره در ربیع‌الاول‌همین‌سال درگذشت[۶].

۱ــ فرهنگ جغرافیائی ارتش، ج۴، ذیل کلمهٔ انزان.

۲ــ ر. ك به شرفنامه بدلیسی تألیف امیر شرف‌الدین بدلیسی، ص ۴۷۴ چاپ محمدعباسی.

۳ــ صنیع‌الدوله، منتظم ناصری، ج۳، ص۳۷ وناسخ‌التواریخ، ص۲۲۸ وروضةالصفای ناصری ص۲۷۴،

۴ــ ر. ك به‌استانلی لین‌پول، طبقات سلاطین اسلامی، ترجمهٔ عباس‌اقبال ص۲۴۰

۵ــ همان مرجع، ص۲۴۲.

۶ــ صنیع‌الدوله، منتظم‌ناصری، ج۳، ص۱۳۶.

خ

خانباباخان

خانباباخان مذکور درنامهٔ سی‌وهشتم، پسر محمدحسین‌خان قـراگوزلو عاشقلو رئیس طایفه قراگوزلوی‌همدان، بوده است[۱].

خدادادخان

احتمالاً او خدادادخان پسر نجفقلی‌خان‌دنبلی بیگلربیگی است که فرهاد-میرزا درکتاب زنبیل از او نام‌برده است[۲].

د

داودسلطان

داودسلطان به فحوای نامهٔ دهم که نام او در آن نامـه آمده، از رؤسای بزرگ طایفهٔ پسیان است.

داود (خواجه)

شناخته نشد.

ر

رستم‌خان

رستم‌خان که در دونامهٔ سی‌ودوم وسی‌ونهم نام اوآمده، پسر محمدحسین خان‌قراگوزلو وازتیرهٔ عاشقلو بودکه پس‌ازمرگ محمدحسین‌خان (در۱۲۴۰ ه. ق) به‌ریاست وسرکردگی طایفه رسید وبه‌خدمت محمدمیرزا پسرعباس‌میرزا نایب السلطنه، حکمران همدان منصوب گردید[۳]. اومردی ناآرام بـود و اینکه

۱ــ فرهادمیرزا، زنبیل، ص۱۶۳ وبه‌شرح‌حـال رستم‌خان درهمین‌بخش نیز رجوع کنید.

۲ــ ص۱۶۰.

۳ــ صنیع‌الدوله، منتظم‌ناصری، ج۳، ص۱۳۱.

قائم‌مقام نوشته‌است «رستم‌خان پربدهواست»[1] اشاره به‌همین ناآرامی اوست. ظاهراً میان او وعباس‌میرزا برسراملاك، اختلافی وجود داشته وچند نامه‌ای هم ازقائم‌مقام درمورد اختلافات مزبور دردست است که از آنها دریکی‌ازمجلدات دیگر این‌کتاب گفتگو خواهیم کرد.

رحمت‌الله‌خان

از افسران سپاه نایب‌السلطنه عباس‌میرزا بوده است.

ز

زمان (میرزا)

میرزا زمان مذکور درنامهٔ سی‌ودوم قائم‌مقام همان میرزازمان نوری‌است که فرهادمیرزا اسم اورا در سلك لشکرنویس باشی‌های عصر فتحعلی‌شاه ذکر کرده است[2].

بنا برضبط فرهادمیرزا، میرزازمان سومین لشکرنویس باشی عصرفتحعلی‌شاه بوده وبعدازمیرزااسدالله‌خان‌نوری(پدرمیرزاآقاخان‌اعتمادالدوله نوری) به‌این سمت ومقام‌رسیده‌است. بنابراین انتصاب او به‌منصب ومقام‌لشکرنویس‌باشیگری ظاهراً درسال ۱۲۴۵ ه. ق بوده که میرزا اسدالله‌خان به‌حکومت نور منصوب شده وبه موطن اصلی خود بازگشته است[3] و باز می‌دانیم که در همین سال، هنگامی‌که فتحعلی‌شاه برای رسیدگی به‌موضوع اغتشاشات وناامنی‌های فارس وجلوگیری از خودسری‌های فرمانفرما، به اصفهان وفارس می‌رفت، میرزازمان نیز در رکاب فتحعلی‌شاه بوده است[4].

بطوری‌که از اسناد موجود درخاندان میرزازمان برمی‌آید، اوتاحدود

۱ــ ص۱۳۵، درهمین کتاب.
۲ــ زنبیل، ص۱۲۵.
۳ــ صنیع‌الدوله، منتظم‌ناصری، ج۳، ص۱۴۸.
۴ــ میرزامحمدتقی منشی‌نوری، تاریخ ذوالقرنین، نسخه خطی درکتابخانهٔ ملی‌ملك.

سال ۱۲۵۷ ه. ق درقید حیات بوده وپس‌از مرگ او پسرش میرزا محمدتقی به‌نام‌پدر، محمدزمان خوانده‌شد واین میرزامحمدزمان دوم همان کسی است که درزمان ناصرالدین‌شاه به‌منصب امارت دیوانخانه دولتی (وزارت‌دادگستری) ولقب امیردیوانی رسید[۱].

س

سارواصلان ← حسن‌خان‌سردار

سالار (حسن‌خان)

حسن‌خان سالار پسر الله‌یارخان آصف‌الدوله دولو قاجار وپسردائی محمدشاه‌بود. ازسال ۱۲۴۰ ه. ق که‌الله‌یارخان سالار بار وخوان‌سالارفتحعلی‌شاه، به‌لقب آصف‌الدوله ملقب و به‌صدارت اعظم منصوب شد، حسن‌خان شغل پدر را یافت و سالاربار گردید[۱]. چون محمد میرزا به سلطنت رسید (۱۲۵۰ ه.ق) آصف‌الدوله به‌سبب خویشاوندی بامحمدشاه وسابقه صدارت، انتظار می‌داشت اورا به‌صدارت ایران برگزینند. ولی انتخاب میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام به‌صدارت وبعدهم انتصاب حاجی‌میرزاآقاسی بدان مهم، موجب یأس ورنجش اوشد. ازطرفی، کدورت و خصومتی‌هم که میان حاجی‌میرزاآقاسی و محمدقلی‌خان حاجب بار پسردیگر آصف‌الدوله پدید آمده‌بود مادهٔ رنجش آصف‌الدوله‌را شدیدتر می‌کرد و اخباری که محمدقلی‌خان از آشفتگی اوضاع وسوء سیاست حاجی میرزاآقاسی، از تهران‌به‌آصف‌الدوله می‌فرستاد[۲]، موجب تحریك حس جاه‌طلبی سالار می‌شد. این است که می‌بینیم سالار به‌خیال

۱ــ جهانگیر قائم‌مقامی، اسناد خاندان امیردیوان نوری، در مجله بررسی‌های‌تاریخی، سال‌هشتم.شماره۱۰.

۲ــ بامداد، ج۱، ص۳۲۷.

۳ــ ر. ك به‌ناسخ‌التواریخ، ج۲ قاجاریه، ص۱۷۰.

سلطنت، در خراسان به‌گردآوری سپاهی پرداخت وبدین‌ترتیب شورشی با شرکت کردهای قوچان وترکمانان کوکلان پدید آمد[۱] ورفته رفته باهمکاری آصف‌الدوله و پسرانش[۲]، کار بالاگرفت. اما تلاشهای سالار و آصف‌الدوله به‌جائی نرسید وسالار دربرابر سپاهی‌که برای دفع‌غائله او به‌خراسان اعزام گردیده بود، تاب مقاومت نیاورده به‌دشت ترکمان گریخت وبه‌غائله او موقتاً خاتمه داده شد[۳]. تاآنکه ناصرالدین‌شاه به‌سلطنت وامیرکبیر به‌صدارت ایران رسید (۱۲۶۴ ه.ق).

امیرکبیر، پس‌از آنکه به‌اوضاع آشفته آن‌روزها سروصورتی‌داد به‌فکر دفع غائله سالار افتاد و نخست اورا به اطاعت ازدولت مرکزی دعوت‌کرد. ولی‌چون سالار راضی به‌اطاعت نشد، امیرکبیر به‌دفع‌او تصمیم‌گرفت ونیروئی به‌فرماندهی سلطانمرادمیرزا به خراسان فرستاد. سالار درمشهد به‌نام خودسکه زد ودربرابر قوای دولتی ایستادگی کرد. ولی سرانجام تسلیم‌شد ودر شب دوشنبه ۱۶ جمادی‌الثانی ۱۲۶۶ اعدام گردید[۴].

در غائله سالار، بی‌گمان، دست سیاست دولت انگلیس دخالت داشته است.

سلمان‌خان

بطوری‌که از فحوای نامهٔ پنجاهم برمی‌آید، این شخص از خوانین سراب آذربایجان بوده است وآگاهی بیشتری دربارهٔ او بدست نیامد.

سلیمان (آقا)

از خوانین وسران ایل‌جاف بوده است.

۱ـ همان‌مرجع،ص۱۷۲.

۲ـ همان‌مرجع، ص۱۷۶ تا ص۱۷۸.

۳ـ همان‌مرجع، ص۱۷۸ تا ص۱۹۰.

۴ـ بامداد، ج۱، ص۲۹ـ۳۲۸.

سهراب‌خان

از فرماندهان سپاه عباس‌میرزا ومعروف به سهراب‌خان گرجی بوده[۱] که پس‌از شکست سپاه ایران در گنجه (صفر ۱۲۴۲) در نبردی که در ساحل ارس بین قوای روسیه وسپاهیان ایران روی داد مجروح‌شد[۲]. چندی بعدهم در دستگاه فتحعلی‌شاه «محاسب باقی ومحصل اجحاف کنندگان» می‌بود[۳].

سیف‌الملوك‌میرزا

اوپسر اول علیشاه ظل‌السلطان بود ودرکودکی اورا به‌نزد عباس میرزا ولیعهد به‌تبریز فرستادند تاباپسران عباس‌میرزا تربیت‌شود. درسال ۱۲۴۲، از طرف نایب‌السلطنه به حکومت قراچه‌داغ منصوب شد[۴]. او از شاهزادگان باکفایت وشجاع قاجار بود. پدرم ازقول جدش[۵] نقل‌می‌کرد، حاجی‌میرزا-آقاسی درهمان زمان که به‌تعلیم پسران عباس‌میرزا منصوب بود، برای خیالات آینده‌خود وپیش‌بینی‌های احتمالی، سعی‌می‌کرد در مزاج محمدشاه و سیف‌الملوك میرزا هردونفوذی داشته باشد تااگر بعداز وفات فتحعلی‌شاه ظل‌السلطان توفیق یابد باز راهی برای رسیدن به‌مقاصد خود داشته باشد. سیف‌الملوك میرزا نیز ظاهراً از پیش‌گوئی‌ها و گفته‌های حاجی دلخوش و گرم شده بود و نسبت به‌او محبت «والتفات» می‌کرد وبه‌همین‌خاطر، قائم‌مقام درنامه‌ای مختصر که از شاهکارهای قلمی‌اوست، خطاب به‌سیف‌الملوك میرزا وبه‌مقصود تنبه او نوشته است[۶]: «**وَلَسْتَ بسیف‌الملوك‌وإنّماحُسامُكَ‌صیفٌ والملوكُ‌ثلوجٌ**»[۷]

۱ــ فرهادمیرزا، زنبیل، ص۱۶۲.

۲ــ جهانگیرمیرزا، تاریخ‌نو، ص۵۲.

۳ــ محمودمیرزا، سفینهٔ محمودی، نسخهٔ خطی درکتابخانهٔ ملی‌ملك.

۴ــ جهانگیرمیرزا، ص۵ــ۶۴

۵ــ منظور ازجد، میرزاعلی پسردوم میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام است.

۶ــ منشآت چاپی قائم‌مقام. نسخه مصحح نگارنده، ص۵۲، نامهٔ ۲۶.

۷ــ معنی این عبارت چنین است: تو شمشیر پادشاهان نیستی بلکه شمشیر تو تابستان است وپادشاهان چون‌برفند».

چون فتحعلی‌شاه درگذشت وظل‌السلطان در تهران باداعیه سلطنت به تخت نشست، سیف‌الملوك میرزارا به‌ولیعهدی برگزید[۱]. اما پس‌ازآنکه‌محمد شاه به‌پادشاهی رسید (۱۲۵۰ ه. ق) سیف‌الملوك میرزا دستگیر و در قزوین زندانی شد. از این‌سال تاسال ۱۲۶۴ که محمدشاه درگذشت، یعنی مدت چهارده سال، سیف‌الملوك میرزا در زندان بود تااینکه توفیق یافت از زندان بگریزد. سپس به‌میان طوایف اطراف قزوین رفت[۲] و «هفتصد، هشتصدتن‌سوار وپیاده» گردخود جمع کرد. مؤلف ناسخ‌التواریخ دربارهٔاو می‌نویسد «پس بی‌توانی سربه‌داعیه سلطنت برداشت وقلم وقرطاس به‌دست کرده، به سران و سرکردگان سپاه مناشیر شاهانه نگاشت وبرسر هرمنشور چون پادشاهان طغرا برنهاد وفرمان شاهانه داد بدین‌شرح که می باید در رکاب‌ما حاضر شوید...»[۳] وباز همو می‌نویسد «از قضا دراین‌وقت یك‌تن از مردم وزیرمختار روس که چهارهزار دینار به‌فتراك بسته داشت وطریق دارالخلافه می گذاشت، عبوراو به سیف‌الملوك میرزا افتاد. بفرمود اورا حاضر کردند وآنزر را ازوی بگرفت و به مردم خود قسمت کرد و خطی بدو داد که چون برتخت سلطنت جای‌کند، این‌زر از خزانه دولت برساند و بااوگفت وزیرمختار را بگوی‌که من این زر از تو قرض بردم چه امروز مرا فرض افتاد»[۴] ولی کاراو دوامی نیافت وبه‌دست سپاهیان دولتی دستگیر وبه‌دستور مهدعلیا «به‌حبس جاودانی». افتاد[۵].

ش

شریف (آقامیر)

از بزرگان ومعاریف خلخال بوده است.

۱ــ ر. ك. به‌تاریخ‌های قاجاریه، از جمله به‌ناسخ‌التواریخ، ج۲، ص۹ و ج ۳، ص۱۳.

۲ــ صنیع‌الدوله، منتظم ناصری، ج۳، ص۱۹۶.

۳ــ ص۱۴ــ۱۳، ج۲.

۴ــ ج۲، ص۱۴.

۵ــ همان مرجع، همان‌صفحه.

شکرالله‌خان

به درستی شناخته‌نشد. ولی از آنچه از فحوای نامهٔ قائم‌مقام برمی‌آید، او از خدمتگزاران دستگاه عباس‌میرزا بوده است[۱].

شیخعلی بیگ

این شخص که قائم‌مقام ازاو درنامهٔ سیزدهم نام برده است وبنا برنوشتهٔ قائم مقام وی برادر عطاخان نامی بوده، شناخته نشد ولی ظاهراً از رؤسای طایفهٔ شاهسون بوده است.

شیخعلی بیگ

ازاین‌شخص که غیراز شیخعلی بیگ مذکور در فوق است، قائم‌مقام به‌صورت‌های شیخعلی بیگ وحاجی‌شیخعلی بیگ (درنامه ۲۹) و شیخعلی‌خان (درنامه ۲۲) یادکرده است. اوبرادر احسان‌خان وپسر کلبعلی‌خان کنگرلو از رؤسای طوایف قراباغ و حاکم اردوباد[۲] بود. هردو برادر مشوق و محرک سپاهیان روسیه برای تصرف قلعه‌های عباس‌آباد واردوباد بودند[۳].

شفیع (میرزا)

از فحوای نامهٔ قائم‌مقام برمی‌آید، این‌شخص از منشیان واهل‌قلم در دستگاه عباس‌میرزا بوده[۴] ولی‌چون فرهادمیرزا از دونفر به‌این نام که یکی آشتیانی بوده و درزمان محمدشاه به‌منصب‌صاحب‌دیوانی نیز رسیده‌ودیگری از مردم تبریز بوده، اسم برده است[۵]، تعیین هویت میرزا شفیع مذکور در نامهٔ

۱ــ نامهٔ‌سیزدهم.

۲ــ ر. ك. به‌ناسخ‌التواریخ ج۱ ،قاجاریه، ص ۲۲۶

۳ــ همان‌مرجع، ص۲۶ــ۲۲۵ وجهانگیرمیرزا، ص ۸۱ و۸۲. به‌شرح حال احسان‌خان درهمین کتاب نیزرجوع کنید.

۴ــ نامهٔ چهل‌ودوم، ص۱۴۲.

۵ــ زنبیل، ص۱۶۲.

قائم‌مقام به‌صورت ابهام باقی می‌ماند.

ص

صادق وقایع‌نگار (میرزا)

میرزاصادق وقایع‌نگار ازمردم مرو شاهجهان و متخلص به‌هما بود. در حدود ۱۲۰۰ هجری به‌سبب هجوم اوزبکان و ترکمانان به‌مرو، آنجارا ترك گفت وبه کربلا ونجف رفت. پس از چندی اقامت درآنجا به کاشان عزیمت نمود. درکاشان مدتی در محضر حاجی‌سلیمان‌خان صباحی کاشانی (متوفی در ۱۲۰۶ هجری) به فراگرفتن علوم ادبی‌پرداخت وسپس به‌تهران آمد. درسال ۱۲۱۵ دردربار فتحعلی‌شاه به‌سمت وقایع‌نگاری یعنی مورخ دربار منصوب‌شد وتا اندکی پس‌از سال ۱۲۳۲ که بدین‌سمت باقی بود، تاریخ دوران سلطنت فتحعلی‌شاه را در دوجلد به نام تاریخ جهان‌آراء نوشت[1]. تذکرهٔ زینةالمدایح نیز ازاوست[2].

میرزا صادق از فضلا وازرجال عصر خود بود. به‌مأموریت‌های بسیاری به‌خارج از ایران وداخل ایران فرستاده‌شد که شرح آنها را کمابیش در کتابهای تاریخی دورهٔ قاجار می‌توان یافت. قائم‌مقام بااو مناسبات دوستانه بسیارگرم ومحکمی داشته است. نامه‌های‌متعددی از قائم‌مقام که به‌میرزاصادق نوشته‌شده درست است[3].

صادق (میرزا)

مادوتن به‌نام میرزاصادق که در دستگاه عباس‌میرزا سمت‌منشی‌گری

۱ــ جلدیکم شامل شرح وقایع از سال ۱۲۱۲ تا ۱۲۲۱ وجلد دوم از سال ۱۲۲۲ تا ۱۲۳۲ ه.ق

۲ــ بامداد، ج۲، ص۱۷۳.

۳ــ از جمله سیزده نامه درمنشآت‌چاپی قائم‌مقام موجود است‌که خود از شاهکارهای قلمی قائم‌مقام می‌باشد. ر. ك. به‌نامه‌های ۹ و۱۰ و۴۶ و۵۲ و۷۳ و۷۷ و۷۸ و۹۳ و۹۶ و۱۰۰ و۱۰۴ و۱۰۵ و۱۰۶، نسخه چاپ‌نگارنده.

داشته‌اند می‌شناسیم ودر مورد میرزا صادقی که قائم‌مقام در نامهٔ خود ازاو نام برده است نمی‌دانیم کدام‌یك از آن‌دو بوده‌است.

میرزاصادق اول دائی جهانگیرمیرزا پسر عباس‌میرزا بوده واوست که در ترجمه کتاب تاریخ چین تألیف ادوارد برجیس انگلیسی که به‌دستور بهمن میرزا پسر چهارم عباس‌میرزا به‌فارسی برگردانده شد همکاری نزدیك ومؤثر داشته است[۱].

میرزاصادق دوم، برادرزادهٔ قائم‌مقام بود ودختر قائم‌مقام را نیز درحباله نکاح خود داشت. درمنشآت چاپی قائم‌مقام مکرر درمکرر نام او آمده است. قائم‌مقام اورا ازفراهان به‌آذربایجان احضار کرد ودرسلك منشیان‌دستگاه عباس‌میرزا درآورد. اوچندی وزارت احمدعلی میرزانایب محمدمیرزا حکمران خراسان را داشت[۲] ومدتی نیز به‌وزارت محمدمیرزا منصوب بود[۳]. در سال ۱۲۴۷ به‌وزارت جزئیات و معاملات مأمورشد[۴] و درسفر خراسان، در رکاب عباس‌میرزا ولیعهد ومحمدمیرزا می‌بود[۵].

صالح‌شیرازی (میرزا)

میرزا صالح فرزند حاج‌باقرخان کازرونی، یکی ازپنج‌نفر شاگردان ایرانی بودکه درسال ۱۲۳۰ ه. به‌کوشش میرزابزرگ قائم‌مقام وزیرعباس‌میرزا نایب‌السلطنه وبه دستور عباس‌میرزا برای تحصیل به‌انگلستان اعزام‌شدند و او تاسال ۱۲۳۴ درلندن‌بود. پس‌ازفراگرفتن زبانهای‌انگلیسی وفرانسه‌ولاتین به‌آموختن تاریخ وطبیعیات وفن چاپ و حکاکی وتهیه حروف مقطعه وصنعت شیشه‌سازی پرداخت.

میرزاصالح ازپیشقدمان صنعت چاپ در ایران است ونیز هموست که

۱ــ بامداد، ج۲، ص۱۷۲

۲ــ تاریخ ذوالقرنین، نسخهٔ خطی، کتابخانهٔملی ملك.

۳ــ ناسخ‌التواریخ.

۴ــ صنیع‌الدوله،مرآةالبلدان،ج۱ ، ص۵۵۸ــ منتظم‌ناصری، ج۳،ص۱۵۳.

۵ــ منشآت قائم‌مقام.

نخستین روزنامهٔ فارسی را با خط نستعلیق و چاپ سنگی در ایران دائر نمود (در ۱۲۵۳ ه.ق). به‌سبب آشنائیش به‌زبانهای خارجی، به‌بسیاری از مأموریت‌های سیاسی درزمان جنگ دوم ایران وروسیه و بعدهم درمعیت هیأت خسرومیرزا به‌روسیه فرستاده شد ویك‌بار هم درسال ۱۲۳۸ به‌سمت سفارت به انگلستان رفت[1].

ط

طهماسب‌میرزا

طهماسب‌میرزا پسر محمدعلی‌میرزا دولتشاه بود. پس از فوت محمدعلی میرزا، عباس‌میرزا اورا پیش‌خود خواند وبااو چون فرزندان خود رفتار می‌کرد ودختر خودرا نیز به‌زنی به‌اوداد.

طهماسب میرزا از شاهزادگانی بود که همیشه نسبت به‌عباس میرزا و محمدشاه وناصرالدین‌شاه صمیمی و وفادار می‌بود. درطول‌عمرخود به‌حکمرانی بسیاری از شهرستانها و استانهای ایران منصوب گردید[2]. در اواسط عمر به لقب مؤیدالدوله ملقب شد وسرانجام در ۱۲۹۷ ه. ق درگذشت.

ع

عباس‌خان قاجار

از فرماندهان سپاه عباس‌میرزا بوده است[3] ولی فرهادمیرزا از او در کتاب زنبیل نامی نبرده است.

عباسقلی‌خان توپچی‌باشی

از فرماندهان سپاه عباس‌میرزا بوده است[4].

عباس‌میرزا نایب‌السلطنه

پسر چهارم فتحعلی‌شاه بود که درچهارم ذی‌حجه ۱۲۰۳ ه. ق متولد

۱ــ بامداد، ج۲، ص۷۹ــ۱۷۷.
۲ــ ر. ك به‌بامداد، ج۲،ص۲۰۰ــ۱۹۶.
۳ــ ر. ك به‌نامهٔ ۳۲ درهمین کتاب.
۴ــ ر. ك. به‌نامهٔ ۲۶ درهمین کتاب.

شد. بنابر وصیت آقامحمدخان که مادر ولیعهد ایران بایستی از خاندان قاجار قوانلو می‌بود، عباس‌میرزا باآنکه چهارمین‌پسر فتحعلی‌شاه بود به ولایتعهدی انتخاب‌شد. مرکز حکمرانی واقامتش درتبریز بوده ولی رفته‌رفته به‌سبب بی‌درایتی درباریان‌شاه و کفایت دستگاه عباس‌میرزا، تبریز مرکز ثقل سیاست‌وکشورداری ایران گردید. جنگهای اول و دوم روس وایران را او و دستگاهش رهبری‌کردند وبه فتنه‌های یزد وکرمان وخراسان خاتمه دادند (از ۱۲۴۶ تا ۱۲۴۹ ه.ق). سرانجام در دهم جمادی‌الاخر ۱۲۴۹ در مشهد درگذشت و به‌هنگام مرگ ۲۶ پسرداشت که مهتر آنها محمدمیرزا به‌جای او به‌ولایتعهدی رسید.

عبدالکریم (ملا)

از بزرگان وعلمای خلخال بوده است.

عبدالواحد (میرزا)

میرزاعبدالواحد پسر میرزابابا برادر میرزا بزرگ قائم‌مقام اول بود ومیرزا ابوالقاسم قائم‌مقام، او وبرادر دیگرش میرزانصیر را به‌دستگاه عباس‌میرزا آورده و زیر دست خود به‌کار گماشته بود.

عبدالوهاب یسنجی‌زاده (سید)

سفیر دولت عثمانی در ایران بود که در اواخر ربیع‌الثانی سال۱۲۲۵ ه. ق به‌ایران‌آمد[1] وتا ذی‌حجه ۱۲۲۸ در ایران اقامت داشت وسپس جلال‌الدین افندی به‌جای او به‌ایران آمد[2].

۱ ــ لسان‌الملک‌سپهر، ناسخ‌التواریخ، ج۱، ص۱۲۱.
۲ ــ همان مدرک، ص۳۷.

عبدالله بیگ

جزئیات هویت او شناخته نشد. همینقدر از فحوای نامهٔ قائم‌مقام برمی‌آید که از خدمتگزاران دستگاه ولیعهد عباس‌میرزا بوده است[۱].

عبدالله‌خان فیروزکوهی

از فرماندهان سپاه فتحعلی‌شاه بود[۲].

عبدالله‌میرزا (شاهزاده)

عبدالله میرزا متخلص به‌دارا، پسر یازدهم فتحعلی‌شاه بود و در ۲۴ جمادی‌الاول ۱۲۱۱ متولدشد.

عسکر (کربلائی)

از رؤسای ایلات قراباغ بود.

عسکرخان

در دستگاه عباس‌میرزا دوتن به‌این‌نام سراغ‌داریم. یکی‌عسکرخان رشتی که میرزا محمدتقی علی‌آبادی در کتاب کلام‌الملوك دربارهٔ او نوشته است. وی از یساولان کریم‌خان زند بوده است[۳]. دیگری عسکرخان افشار ارومی است که فرهاد میرزا نام اورا در زمرهٔ خدمتگزاران دستگاه عباس‌میرزا ولیعهد ذکر نموده[۴] واو همان کسی است که از جانب دولت ایران به‌سفارت فرانسه به‌حضورناپلئون بناپارت مأمورشد وازمیان‌سفرائی که دردورهٔ سلطنت‌فتحعلی‌شاه ومحمدشاه به‌کشورهای اروپائی مأمور شدند، به‌حق ازاو باید به‌نیکی‌یادکرد.

۱ــ ر. ك. نامه ۵۹ درهمین‌کتاب.

۲ــ ر.ك به‌ناسخ‌التواریخ، ج۱، ص۲۲۶.

۳ــ به‌نقل ازمجلهٔ‌یادگار، سال‌دوم، شمارهٔ۸.

۴ــ زنبیل، ص۱۶۱.

عضدالدوله میرزا

این شخص که قائم‌مقام در نامهٔ سی‌وچهارم از او به‌صورت «نواب عضدالدوله میرزا» نام برده است شناخته نشد. ولی ازفحوای عنوانی که قائم‌مقام برای او ذکر کرده، باید گفت یکی از افراد خاندان قاجار بوده است زیرا اولاً لفظ «میرزا» دردورهٔقاجار که درآخر اسامی می‌آمد. مخصوص افراد خاندان قاجار بوده و ثانیاً عنوان «نواب» منحصراً برای نوادگان شاه و افراد دیگر خاندان قاجار که به‌تیرهٔ سلطنت نزدیك می‌بودند اطلاق می‌شده است.

علی‌اکبر (آقامیر)

از روحانیون خلخال بوده است.

علی‌اصغر (حاجی)

مراد، حاجی‌علی‌اصغر مازندرانی خواجه‌باشی عباس‌میرزا است.

علی‌خان قاجار

این‌شخص که درنامه‌های سی‌ام وسی‌وچهارم نام‌او آمده است، از فرماندهان نظامی سپاه‌عباس‌میرزا بوده و فرهادمیرزا پس از ذکرنام او در ردیف «امرا واشخاصی که در رکاب ولیعهد مرحوم‌بودند»، اضافه کرده است «شهید درجنگ‌روس»[1]. باعلم به‌اینکه علی‌خان‌قاجار تادههٔ اول ماه‌صفر ۱۲۴۳ ه. ق زنده بوده[2] وجنگ ایران وروس نیز باتصرف تبریز به‌دست روسها در سوم ربیع‌الثانی۱۲۴۳ پایان یافته است، تاریخ کشته‌شدن اورا قاعدةً دریکی

۱ــ زنبیل، ص ۱۶۲.

۲ــ ر. ك به‌نامه سی‌وچهارم که درفاصلهٔ دههٔ آخرمحرم و دههٔ اول صفر ۱۲۴۳ نوشته شده است.

از ماههای صفر وربیع‌الاول باید دانست.

علیقلی آقا

این شخص برادر اغورلوخان[1] بود و این‌دو، پسران جوادخان زیادلوی قاجار حاکم گنجه بودند[2] و علیقلی‌آقا خود از فرماندهان سپاه عباس‌میرزا می‌بود.

علی‌قلی‌خان گروسی

از فرماندهان نظامی نایب‌السلطنه بوده است.

علیقلی‌خان

شناخته نشد.

علی‌محمد بیگ

چاپار دستگاه عباس‌میرزا بود.

علینقی

چنانکه ازفحوای نامهٔ قائم‌مقام برمی‌آید (نامهٔ ۳۹)، این‌شخص از سران وبزرگان طایفهٔ قراگوزلو بوده که قائم‌مقام پیشنهادکرده بود او دربارهٔ قضیهٔ رستم‌خان به‌خانباباخان سفارش کند و این نظرهنگامی تأیید می‌شود که درضمن‌فهرست‌خدمتگزاران‌دستگاه‌عباس‌میرزا ولیعهدنام اورا می‌بینیم و در آنجا درمورد مشخصات او نوشته‌شده‌است «علینقی‌خان‌قراگوزلوسرتیپ، پسرمحمد-حسینخان قراگوزلو عاشقلو» و بدین‌ترتیب او برادرخانباباخان قراگوزلو بوده

۱ــ دربارهٔ‌اغورلوخان به‌نامهٔ یازدهم وترجمه حال او درهمین‌کتاب رجوع کنید.

۲ــ لسان‌الملک، ناسخ‌التواریخ، ج۱، ص۲۱۸.

است[1].

علینقی‌خان (میرزا)

منظور ازاین‌شخص، میرزاعلینقی‌خان فندرسکی استرآبادی است که از فرماندهان نظامی وشجاع عباس‌میرزا در جنگهای دهسالهٔ ایران و روسیه بود وشرح شجاعتهای او در تاریخ‌های دورهٔ قاجار آمده است. از جمله در شرح وقایع سال ۱۲۲۵ ه. ق که مؤلف ناسخ‌التواریخ در وصف او نوشته است «میرزاعلینقی‌خان فندرسکی استرآبادی جلادتی مردانه‌کرده و خویشتن را بی‌هشانه بدان‌توپ‌های آتش زبانه‌زد وازتگرگ مرگ بیم‌نکرد. بسیاری‌کس بکشت وبسیارکس اسیر بگرفت، چندانکه لشکرروس شکسته‌شد»[2].

میرزاعلینقی‌خان در فاصله همین‌سال یعنی سال ۱۲۲۵ وسال ۱۲۲۸ که قائم‌مقام از او به‌عنوان مرحوم یادکرده[3] درگذشت.

علینقی‌میرزا

علینقی‌میرزا رکن‌الدوله پسرهشتم فتحعلی‌شاه بودکه در نوزدهم شوال ۱۲۰۷ متولدشد.

ف

فاضل (میر)

میرفاضل از روحانیون وبزرگان خلخال بوده است.

فتح‌الله (آقا)

شناخته‌نشد.

۱ـ دربارهٔ خانباباخان به‌همین‌نام ودرهمین‌بخش رجوع کنید.
۲ـ ج ۱، ص ۱۱۹.
۳ـ نامهٔ یکم.

فتح‌الله‌میرزا

فتح‌الله‌میرزا شعاع‌السلطنه پسر سی‌وپنجم فتحعلی‌شاه بود که در رجب ۱۲۲۶ ه. ق تولد یافت.

فتحعلی‌خان بیگلربیگی

فتحعلی‌خان امین‌الملک ایشیك آقاسی باشی و بیگلربیگی تبریز، پسرهدایت‌الله‌خان گیلانی است که مشهور به‌اتورخان رشتی وخان‌باذل بوده و او همان است که درسال ۱۱۹۵ والی گیلان بوده و چون قوای آقامحمدخان قاجار به فرماندهی مرتضی‌قلی قاجار عازم تصرف وتسخیر گیلان شدند اطاعت وانقیاد آقامحمدخان را نپذیرفت ودر برابر قوای او مقاومت کرد اما تاب نیاورد و سرانجام تسلیم‌شد ولی‌چون قوای قاجار به‌دستور آقامحمدخان فرا خوانده شدند، بازهدایت‌الله‌خان به‌خودسری پرداخت تااینکه درسال ۱۱۹۷ آقامحمد‌خان، خود شخصاً برای قلع وقمع او لشکرکشید و هدایت‌الله‌خان ناگزیر به شیروان گریخت وگیلان به‌تصرف آقامحمدخان درآمد. هدایت‌الله‌خان تاسال ۱۲۰۱ درشیروان و آن‌حدود بود. در این‌تاریخ ازگرفتاریهای آقامحمدخان استفاده کرد و به‌قصد تصرف‌گیلان به‌آنجا روی‌آورد وگیلان‌را متصرف شد وآقا محمدخان‌که خود نمی‌توانست به‌گیلان برود، نیروئی به‌گیلان فرستاد. پس‌از زدوخوردهای بسیار هدایت‌الله‌خان هنگامی‌که قصد فرار داشت به تیر یك‌نفر از تفنگچیان طالش کشته‌شد و به‌دریا افتاد. یکی از ملاحان سر اورا برای‌آقا‌محمدخان برد.

هدایت‌الله‌خان پسر حاجی جمال نامی بود که خواهرش زوجه محمد‌حسن‌خان قاجار بود. به‌موجب شجره‌نامه‌ای که در خانوادهٔ بازماندگان فتحعلی‌خان بیگلربیگی موجوداست، این‌خاندان ازآل زیار هستند وفتحعلی‌خان به‌ده‌واسطه به‌شمس‌المعالی قابوس‌بن‌وشمگیر می‌رسدکه بعدها اجداد او از گرگان به‌گیلان کوچ کرده‌اند.

این‌قطعه رباعی را حاجی لطفعلی‌بیگ آذر در وصف هدایت‌الله‌خان

سروده است و آن‌را برسردر دیوانخانه رشت نوشته‌بودند:

بسردرگه تو بـه‌پانشستن نتوان   وز حلقهٔ بنـدگیت رستن نتوان

استادازل چوبازکرد این‌درگفت   این‌باب هدایت‌است، بستن نتوان

وچون آقامحمدخان بررشت مستولی شد این‌کتیبه را به‌تهران آورد و اکنون سردرعمارت سلطنتی تخت‌مرمر می‌باشد.

فتحعلی‌خان بعد از پـدر وارد دستگـاه عباس‌میرزا ولیعهد شد وچـون باصداقت وصفای خاطر خدمت می‌کرد موردتوجه واطمینان ولیعهد وقائم‌مقام قرارگرفت‌تاجائی‌که ایشیك‌آقاسی‌باشی یعنی رئیس انـدرون عباس‌میرزا شد، امین‌الملك لقب یافت واندکی بعدهم شغل بیگلربیگی تبریز بدو مفوض گردید. اوپدر محمدخان امیرتومان بیگلربیگی تبریز درزمان پادشاهی ناصرالدین‌شاه وجد محمدباقرخان امیرنظام سردارکل و وزیرجنگ بوده است. نامه‌های ۵۲ و۵۳ و۵۴ و۵۷ دراین‌کتاب که ازطرف عباس‌میرزا نایب‌السلطنه وقائم‌مقام به او نوشته‌شده به‌لطف دوست‌ارجمندم تیمسارسپهبد چنگیز امیروشمگیر که خود از بازماندگان فتحعلی‌خان بیگلربیگی هستند ، از مجموعـهٔ بسیار نفیس اسناد خانوادگی ایشان در اختیار نگارنده گذاشته شده واز این بـابت بـاردیگـر مراتب حق‌شناسی خود را به‌حضور ایشان ابراز می‌کنم.

فتحعلی‌خان

این‌شخص کـه «بدعتی» ازخود گذاشته بـود وقائم‌مقام ازآن بـابت اظهارنارضامندی‌کرده است شناخته نشد[1].

ق

قائم‌مقام اول (میرزابزرگ)

میرزامحمدعیسی ویابه‌وجه ساده‌تر آن میرزاعیسی مشهور به میرزابزرگ

۱ ــ نامهٔ سی‌ونهم.

ملقب به‌قائم‌مقام اول، فرزند میرزامحمدحسن بودکه چون پدرش در کودکی اودرگذشت، عمویش میرزامحمدحسین متخلص به‌وفاکه‌وزیر سه‌تن ازپادشاهان زندیه بود اورا نزدخود برد وبه‌تربیت‌اوپرداخت. پس‌از برافتادن خاندان‌زند، میرزاعیسی به‌خدمت خاندان قاجار درآمد و به‌سبب درایت ومعلوماتی که داشت به‌معاونت میرزاشفیع صدراعظم به‌کار مشغول گردید. درسال ۱۲۱۸ که قرار شد عباس‌میرزا به‌تبریز برود، میرزاعیسی‌را به‌سمت وزارت وپیشکاری‌او به‌عنوان قائم‌مقام صدارت عظمی برگزیدند واز این‌جا لقب قائم‌مقام یافت. وی تا آخر سال ۱۲۳۷ هـ. ق که به‌بیماری وبادرگذشت به‌این‌سمت و شغل ولقب باقی بود واز آن‌پس شغل ومنصب ولقب‌او به‌پسرش میرزا ابوالقاسم رسیدکـه قائم‌مقام دوم ملقب‌گردید.

میرزابزرگ‌قائم‌مقام ازسیاستمداران زمان خود وازپیشگامان تمدن‌جدید در ایران‌است. اعزام نخستین‌گروه محصلین‌ایرانی به‌انگلستان وتشکیل نخستین نیروی نظامی جدید به‌سبك نظام اروپائی از اقدامات وتدبیرات اوست.

قائم‌مقام‌دوم (میرزاابوالقاسم)

میرزا ابوالقاسم قـائم‌مقام دوم پسردوم قـائم‌مقام اول بود ومـا به‌سبب معروفیت‌او که برای‌کسی ناشناخته‌نیست و بعلاوه مختصری از شرح‌حـال اورا درآغاز همین‌کتاب گذارده‌ایم ونیزدرکتابی جداگانه به‌تفصیل دربارهٔ زندگانی ۵۸ساله او گفتگو خواهیم‌کرد، در اینجا به‌همین مختصر اکتفا می‌کنیم.

ك

کریم‌خان

بطوری‌که ازفحوای نامه‌های قائم‌مقام برمی‌آمد[1]، این شخص ازخوانین وبزرگان قراباغ بوده است ودر تواریخ عصرقاجارهم به‌نام‌او برمـی‌خوریم– از جمله در شرح جنگهای اول ایران وروسیه، بعداز واقعه آصلاندوزکه به‌سال

۱- ر. ك به‌نامه‌های ۱۹ و۲۴ و۴۰.

۱۲۲۸ ه.ق روی داد، مؤلف ناسخ‌التواریخ، پس از بیان توجه روسها به‌جانب نخجوان می‌نویسد «نایب‌السلطنه از در دوراندیشی نظرعلی‌خان را طلب‌فرمود وکریم‌خان کنگرلو را به‌حکومت نخجوان بازداشت»[1]

کلبعلی‌خان

کلبعلی‌خان کنگرلو ازخوانین قراباغ وپدراحسان‌خان وشیخعلی بیگ بودکه همیشه ازطرف دولت‌ایران موردمحبت وتفقد می‌بودند وحکومت‌ایروان وبخشهائی ازقراباغ را می‌داشتند. ولی سرانجام نسبت به‌دولت ایران خیانت کردند وبه‌روسها پیوستند[2].

گ

گریبایدوف

الکساندرسرگیویچ گریبایدوف Alexandre Sergiévitch Griboïédov در تاریخ ایران بیشتر به‌مناسبت مأموریتش به‌سمت وزارت‌مختار در دربار ایران وقتل‌او درتهران (ششم‌شعبان ۱۲۴۴ه. ق) شناخته شده است وحال‌آنکه اوپیش‌از این مأموریت نافرجام، باردیگر به‌ایران آمد و در طول جنگ دوم ایران وروسیه‌نیز درسپاه ژنرال‌پاسکیویچ شرکت داشته است. او درسال۱۲۳۴ به سمت دبیرسفارت روسیه در تهران، همراه مازارویچ وزیرمختار روسیه به‌ایران آمد وازجانب او مأمور جمع‌آوری فراریان واسرای روسی جنگ‌اول شد. درحین جنگ دوم نیز بعد ازتصرف قلعهٔ عباس‌آباد توسط روسها، چون در میان سپاه‌روسیه بیماری وبا شیوع یافته بود، گریبایدوف برای مذاکرات‌صلح از جانب ژنرال پاسکیویچ به‌ایران آمدولی بدون اخذنتیجه بازگشت[3] وسپس به‌هنگام انعقاد معاهدات ترکمانچای، متن روسی معاهدات به‌انشاء وقلم‌اوست.

گریبایدوف در۱۴ژانویه ۱۷۹۴ درمسکوتولد یافت. او از نویسندگان

۱ــ جلد۱ قاجاریه، ص۱۴۲.

۲ــ ر.ك به‌ترجمهٔ حال‌احسان‌خان دراین‌کتاب.

۳ــ سپهر. ج۱ قاجاریه، ص۲۲۷.

وشعرای سرشناس ومبرز روسیه است که همیشه بااجتماعات ناراضی روسیه، علیه دستگاه حاکمه همصدا بوده ونمایشنامه‌های انتقادی وتنداوکه دربارهٔاعمال ورفتار وزندگانی طبقه اشراف واعیان وطبقات حاکمه روسیه نوشته، بسیار معروف است[1].

م

محبعلی‌خان

محبعلی‌خان خلج از صاحب منصبان دورهٔ فتحعلی‌شاه بودکه فتحعلی‌شاه اورادرسال ۱۲۳۲ ه.ق به‌منظورجلب‌دوستی واتحاد دولت‌عثمانی علیه‌تجاوزات احتمالی روسها، به‌دربار سلطان‌محمودخان پادشاه‌عثمانی فرستاد واو دراواخر ماه‌شوال۱۲۳۲عازم‌کشور عثمانی‌شد[2]. بعدها درزمان محمدشاه‌نیزمصدرخدمات بسیار بود از جمله به‌حکمرانی کرمانشاهان ورفع اغتشاشات آنجا مأمور شد[3].

محمد (آقاسید)

دربارهٔ آقاسیدمحمد مجتهد رجوع‌شود به‌حواشی‌نامه‌های پنجم وششم.

محسن(میرزا)

این‌شخص همان میرزامحسن منشی تبریزی است‌که فرهادمیرزا درکتاب

۱ــ برای اطلاعات بیشتر دربارهٔ زندگی او رجوع‌کنید:
برای‌زندگی ادبی‌او به‌کتاب:

Jean Bonamour : A. S Griboédof et La vie Littéraire de son Temps. Paris, 1965

وبرای‌زندگی‌سیاسی او، به‌مقدمهٔ سفرنامهٔخسرومیرزا به‌قلم‌دکترابراهیم تیموری، درنشریه وزارت‌امورخارجه‌ایران‌شمارهٔ۳دورهٔ۳،شهریور ۱۳۴۵وهمچنین به‌مقالهٔ نگارنده‌تحت‌عنوان «نکاتی‌دربارهٔواقعه‌قتل‌گریبایدوف» درمجله بررسی‌های تاریخی، سال‌چهارم، شماره‌های ۵ و۶.

۲ــ لسان‌الملک‌سپهر، ج۱، ص۱۷۴.

۳ــ ر.ک صنیع‌الدوله، منتظم ناصری، ج۳ ص ۱۸۰ــ۱۷۹.

زنبیل، نام اورا در ردیف اهل‌قلم دستگاه عباس‌میرزا ولیعهد ذکر کرده و نیز نوشته است «برادر ناصرالملك» بوده است[۱] وظاهراً مراد ازاین ناصرالملك، میرزاباقر منشی است که درزمان محمدشاه لقب ناصرالملکی یافته است[۲].

محمدآقا

قائم‌مقام از این‌شخص بدین‌صورت در نامهٔ چهل‌وسوم نام‌برده است ولی درفهرست خدمتگزاران دستگاه عباس‌میرزا اسمی ازاو نمی‌یابیم و بدین جهت باتوجه به‌فحوای نامهٔقائم‌مقام، احتمالاً او از متنفذان محلی بوده است.

محمدآقا

از خان‌های ایل‌جاف بوده است.

محمدامین‌خان

محمدامین‌خان قاجار کشیکچی‌باشی پسرمحمدحسن‌خان‌قاجار وپسرخالهٔ عباس‌میرزا بود که دربرخی ازصحنه‌های جنگ دوم ایران و روسیه فرماندهی قسمتی ازسپاهیان را به‌عهده داشت[۳] ولی او چندان کارآمد و بادرایت نبود. چنانکه درسال ۱۲۴۲ ازبیم روسها وبه‌اغوای احسان‌خان کنگرلو، قلعهٔ عباس‌آباد را رها کرده به‌روسها سپرد وروسها او وچندتن دیگررا به‌اسارت به‌تفلیس بردند[۴]. چندی‌هم خواهر عباس‌میرزا، به‌نام گوهر ملك همسر او بود تااینکه از اوطلاق گرفت وبه‌عقد ازدواج قائم‌مقام درآمد[۵].

محمدبیگ

شناخته‌نشد.

۱ــ زنبیل، ص۱۶۳.
۲ــ زنبیل،ص۱۶۲.
۳ــ جهانگیرمیرزا. تاریخ‌نو، ص۴۵.
۴ــ همان‌مرجع، ص۲ــ۸۱ وناسخ‌التواریخ، ص۲۲۶.
۵ــ دربارهٔ احوالات محمدامین‌خان بــه‌کتاب مهدی‌بامداد، ج۵، ص۲۱۷ نیز رجوع کنید.

محمدتقی آشتیانی (میرزا)

این‌شخص که‌قائم‌مقام ازاودرنامه‌های۲۳و۳۹و۴۷ به‌صورت«میرزاتقی» نام برده است از منشیان و مستوفیان دستگاه ولیعهد و پسر هاشم‌خان و او پسر آقامحسن آشتیانی بود[۱] و فرهاد میرزا نام او را جزو اهل قلم در دستگاه عباس‌میرزا آورده است[۲].

میرزامحمدتقی در دستگاه عباس‌میرزا مصدر خدمات بسیاری بود، از جمله در سال ۱۲۳۷ قمری که جنگ ایران و عثمانی باغلبه لشکر ایران پایان یافت عباس‌میرزا اورا برای قرار مصالحه به‌ارزنة‌الروم نزد محمدرئوف‌پاشا سرعسکر عثمانی فرستاد[۳] وپس از بازگشت او میرزا محمدعلی آشتیانی برای مذاکره شرایط صلح وعقد قرارداد به‌ارزنة‌الروم رفت.

میرزامحمدتقی درسال ۱۲۵۲ به‌وزارت فریدون میرزا حکمران فارس منصوب وبه‌قوام‌الدوله ملقب شد[۴]. و چندی هم وزارت بهرام‌میرزا معزالدوله حاکم کرمانشاهان را داشت[۵].

محمدحسن (آقا)

در تاریخ‌های دورهٔقاجار غالباً به‌نام شخصی موسوم به «آقامحمدحسن مازندرانی» وگاهی «آقامحمدحسن» تنها برمی‌خوریم که سمت «پیشخدمت

۱ـ ر.ك به‌شجرهٔ خاندان میرزامحمدتقی درکتاب سپهسالاراعظم تألیف محمود فرهادمعتمد.

۲ـ زنبیل، ص۱۶۲

۳ـ لسان‌الملك، ناسخ‌التواریخ ج۱ قاجاریه، ص۲۰۰ و صنیع‌الدوله، منتظم ناصری ج۳ ص۱۲۴.

۴ـ صنیع‌الدوله، ص۱۶۷.

۵ـ فرهادمعتمد، سپهسالاراعظم، شجره.

خاصه» فتحعلی‌شاه[۱] و «صندوقدار و خزانه‌دار» نایب‌السلطنه عباس‌میرزا[۲] و «مهردار» ناصرالدین‌شاه[۳] را داشته است و این آخرین دربیست‌ویکم ربیع‌الثانی ۱۲۷۴ قمری درگذشته است[۴].

بدین‌لحاظ این ابهام پیش می‌آید که آیا این هرسه‌تن یکی‌بوده‌که به تناوب تغییرشغل وخدمت داده است؟ ولی قدرمسلم اینکه آقامحمدحسن مذکور درنامه‌های ۲۹ و۳۲ و۳۳ و۳۷ و۴۲ شخصی است که در دستگاه عباس‌میرزا خدمت می کرده است.

محمدحسن‌خان قراگوزلو

از فرماندهان نظامی سپاه عباس‌میرزا بوده‌که فرماندهی قسمتی از سواران طایفهٔ قراگوزلو را به‌عهده داشته است.

محیدحسین سلطان

از سران طایفه پسیان بوده است.

محمدخان افشار

از فرماندهان سپاه عباس‌میرزا بوده است.

محمدخان لیقوانی

از خوانین لیقوان بوده است.

محمد خان‌نایب

از افسران سپاه عباس‌میرزا بوده است.

محمدرضاخان

محمد رضاخان فراهانی از بنی اعمام قائم‌مقام بوده که چندی وزارت

۱ــ فرهاد میرزا، زنبیل ص ۱۲۵

۲ــ همان‌مرجع، ص۱۶۲

۳ــ صنیع‌الدوله، منتظم‌ناصری، ج ۳، ص۲۱۹ و ص۲۵۲.

۴ــ صنیع‌الدوله، ص۲۵۵.

سلطان‌محمد میرزا سیف‌الدوله را داشته ودر سال ۱۲۴۷ ه.ق باسمت وزارت قهرمان‌میرزا مأمور رفع‌غائله واغتشاش سبزوار گردید.[۱]

محمدرضاخان درسال ۱۲۶۵ به‌وزارت آذربایجان منصوب شد و توفیق یافت شورش عظیمی را که در تبریز برپاشده بود خاموش کند[۲] وبالاخره او در ۱۲۶۹ به‌مرض وبا درگذشت[۳].

محمدرضاسلطان

شناخته‌نشد.

محمد زمان‌خان

محمد زمان‌خان مذکور درنامهٔ بیستم، محمدزمان‌خان قاجار قوانلو و از تیرهٔ عزالدین لوست‌که نخست حکومت بسطام وکبود جامه را داشت و درسال ۱۲۲۹ ه.ق حکومت گرگان و قبایل ترکمان نیز سرجمع قلمرو حکمرانی او شد. درهمین‌زمان است‌که به‌اندیشه خودمختاری افتاد ولی سرکوب و به‌دستور فتحعلی‌شاه نابیناشد. مورخان عصر قاجار شرح قیام و غائله اورا به تفصیل نوشته‌اند[۴] ودر همین‌کتاب نیز در حواشی‌نامهٔ بیستم به‌اختصار آمده است.[۵]

محمدزمان‌خان

این‌محمدزمان‌خان‌که نامش درنامهٔ یازدهم آمده‌است از قاجارهای دولو وپسر حسینقلی‌خان‌است که‌ازسرکردگان‌سپاه‌عباس‌میرزا وموورداعتماد واطمینان او

۱ـ صنیع‌الدوله، منتظم ناصری، ج۳، ص۱۵۵ ولسان‌الملک، ج۱ قاجاریه ص۲۷۲.

۲ـ منتظم‌ناصری، ج۳؛ ص۲۰۱.

۳ـ ناسخ‌التواریخ، ج۳ قاجاریه، ص۱۹۱.

۴ـ مآثرالسلطانیه درشرح وقایع سال ۱۲۲۹ـ ناسخ‌التواریخ ج۱ص۵۴ـ ۱۵۳، منتظم‌ناصری ج۳، ص۱۰۶.

۵ـ ص۲۵۴.

بوده وهموست که فرهادمیرزا نام اورا درسلك امرا واشخاصی که در رکاب ولیعهد در آذربایجان بوده‌اند، نام برده است.[۱] او در اردوکشی‌های نایب‌السلطنه واز جمله در اردوکشی کرمان و خراسان درسال ۱۲۴۶ تا ۱۲۴۹ شرکت داشته[۲] ومصدر خدماتی بوده است ونایب‌السلطنه در بازگشت ازگرگان حکومت نیشابور را بدوسپرد[۳].

محمد صادق‌خان

از خدمتگزاران دورهٔ قاجار دراین سالها، سه‌تن‌را به‌نام محمد صادق‌خان می‌شناسیم: نخست پسر حسینقلی‌خان عموست که در دستگاه حسینعلی‌میرزا فرمانفرما بوده.[۴] دوم محمد صادق‌خان دنبلی پسر حسین‌خان مخاطب درسلام‌شاه بوده است وسومین آنها محمد صادق‌خان گروسی پدر حسنعلی‌خان امیرنظام گروسی است که ۱۹ سال حاکم گروس بوده ودرسال ۱۲۵۹ درگذشته‌است[۵]. وبه‌ظن‌قوی محمد صادق‌خان مذکور درنامه‌های ۲۷ و۳۹ قائم‌مقام همین‌شخص اخیر است.

محمدطاهرخان

مراد ازاین‌شخص که قائم‌مقام درنامهٔ پنجاه‌وهفتم می‌نومسد «حامل کرور سابع» ازغرامات جنگ ایران وروس بوده، محمدطاهرخان قزوینی است که از گماشتگان نایب‌السلطنه عباس‌میرزا بوده ومی‌دانیم که تازمان سلطنت محمدشاه نیز درقیدحیات بوده است چنانکه درسال ۱۲۵۱ درفارس بود و از طرف منوچهرخان معتمدالدوله حکمران آنجا مأموریت یافت به‌نورآباد ممسنی رفته جواهرات واموال ولی‌خان ممسنی راکه سالها یاغی بود باخود به

۱ـ زنبیل، ص۱۶۰.
۲ـ ناسخ‌التواریخ، ج۱، ص۲۶۸.
۳ـ بامداد، تاریخ رجال ایران، ج۳، ص۴۰۸.
۴ـ محمودمیرزا، گلشن‌محمودی، نسخه‌خطی متعلق به‌کتابخانه ملی‌ملك..
۵ـ بامداد، ج۵، ص۲۵۰

شیراز آورد ولی درآنجا بانیرنگ ولی‌خان، شبی مست واسیر ولی‌خان شد تا اینکه معتمدالدوله خود به‌ممسنی لشکر کشید وولی‌خان را دستگیر و محمدطاهر خان را مستخلص کرد.[۱] چندی‌بعد، محمدطاهرخان به‌حکومت بسطام منصوب شد ودرسال ۱۲۵۳ که قرار بود ناصرالدین میرزا ولیعهد به قفقاز به‌ملاقات امپراتور روسیه برود، اونیز جزو ملتزمین رکاب بوده[۲] و درباز گشت از این سفر به‌لقب‌وکیل‌الدوله ملقب وحکومت نور به‌او سپرده‌شد.[۳]

محمدعلی (میر)

شناخته‌نشد.

محمدعلی آشتیانی (میرزا)

این شخص از مستوفیان ومنشیان مبرز دستگاه عباس‌میرزا واز شعرای دورۀ قاجار ومتخلص به‌مایل بوده است. اوپسر میرزاکاظم مستوفی و برادر میرزاحسن مستوفی‌الممالک است[۴] وهموست که درسال ۱۲۳۸ هجری قمری برای بستن قرارداد صلح میان ایران و عثمانی به‌ارزنةالروم رفت و معاهدۀاول ارزنةالروم به‌وسیله او بسته‌شد وقائم‌مقام نامۀ معروف وبسیار بلیغ ومنشیانۀخود را که حاوی دستورات اداری ودیپلماسی ومتضمن نکاتی بسیار دقیق وظریف در مورد همین‌قرارداد است به‌او نوشته است.[۵] برای آگاهی بیشتر از شرح‌حال میرزامحمدعلی آشتیانی به‌تذکره مجمع‌الفصحا تألیف رضاقلی‌خان هدایت وهمچنین به‌تحفةالالباء فی تذکرةالاولیاء والشرفا تألیف زین‌العابدین علی‌بن‌الحسین صفوی که نسخه‌ای خطی ازآن به‌شمارۀ ۲۵۱۳ در کتابخانه مرکزی

۱ـ لسان‌الملك، ج۲قاجاریه، ص۳۵ـ۳۴ وبه‌بامداد، ج۵، ص۲۵ـ۳۲۴ نیز رجوع کنید.

۲ـ اقبال آشتیانی، میرزاتقی‌خان امیرکبیر، صفحات ۲۷ـ۲۵.

۳ـ لسان‌الملك، ج۲، ص۵۳.

۴ـ فرهادمعتمد، سپهسالار اعظم، شجره.

۵ـ منشآت چاپی، ص۸۵ـ۸۱ نامه‌چهل‌وچهارم.

و مرکز اسناد دانشگاه‌تهران موجود است رجوع کنید.

محمدمیرزا

محمدمیرزا پسر ارشد عباس‌میرزا نایب‌السلطنه بوده که در ششم ذی‌قعدهٔ ۱۲۲۲ قمری تولد یافت. بعداز مرگ‌پدر درسال ۱۲۴۹ (۱۰جمادی‌الاخر)، به‌ولایتعهدی فتحعلی‌شاه منصوب شد (۱۲صفر ۱۲۵۰) و چون فتحعلی‌شاه در-گذشت (۱۹جمادی‌الاخر ۱۲۵۰) به‌سلطنت ایران رسید (هفتم‌رجب) و پس از ۱۴سال پادشاهی، درششم شوال ۱۲۶۴ درگذشت.

مرتضی‌قلی‌بیگ

از مردم کبودرآهنگ و از طایفهٔ قراگوزلو بود و چون طبع شعری هم داشته است، پریشان تخلص می‌کرد.

مزراویچ

کلنل مازارویچ *Mazarowitch* از افسران ارتش روسیه بود که در سال ۱۲۳۲ قمری درمعیت ژنرال‌یرملوف *yermoloff* که به سفارت فوق‌العاده‌به‌ایران می‌آمد[۱] اونیز به‌ایران آمد ودرسال ۱۲۳۴ به‌سمت «کفیل دولت روسیه» (قونسول) در تبریز تعیین‌گردید.[۲] بعدها، درسال ۱۲۴۱ قمری در آستانهٔ جنگ دوم ایران وروسیه باز اورا در ایران می‌یابیم که درمجالس گفتگوی ایران ونمایندگان روسیه حضور داشته وهنگامی که مذاکرات طرفین به‌نتیجهٔ مطلوب نرسید وفتحعلی‌شاه میرزاصادق وقایع‌نگار را برای ادامهٔ مذاکرات به‌تفلیس فرستاد، همو در معیت میرزا صادق بود وبه‌تفلیس بازگشت.[۳]

۱ـ ر.ك به‌مقالهٔ «سندی دربارهٔ سفارت ژنرال‌یرملوف در ایران» به‌قلم نگارنده، درمجله‌بررسی‌های تاریخی، شمارهٔ۶، سال‌پنجم.

۲ـ صنیع‌الدوله، منتظم‌ناصری، ج۳، ص۱۱۹.

۳ـ لسان‌الملك، ناسخ‌التواریخ، ج۱ قاجاریه، ص۲۱۲ـ۲۱۱.

مصطفی‌خان شیروانی

او از خدمتگزاران دستگاه نایب‌السلطنه[۱] و از خوانین قراباغ بود وتا هنگام جنگ گنجه (ماه‌صفر ۱۲۴۲ قمری) درشیروان وشکی حکــومت داشت[۲] وچون گنجه به‌دست روسها افتاد، اوشیروانات را رها کرده به‌حدود ارس‌رفت[۳] بعد از این‌تاریخ از احوالات او اطلاعی نداریم.

مصطفی قلی‌خان

این شخص بالفعل شناخته‌نشد ولی بطوری‌که از فحــوای نامهٔ قائم‌مقام (نامهٔ ۴۴) برمی‌آید، ظاهراً یکی ازخوانین ایلات آن‌سوی ارس وموردتوجه واعتماد قائم‌مقام بوده است.

مطلب‌خان

به‌استناد منابع ومراجع مربوط به دورهٔ فتحعلی‌شاه و عباس‌میرزا نایب‌ـ السلطنه، دوتن‌را به‌نام‌مطلب‌خان‌می‌شناسیم. یکی‌مطلب‌خان دامغانی وازسرداران سپاه فتحعلی‌شاه است‌که در جنگهای اول ایران وروسیه[۴] و سپس درجنگهای با افغانهای‌هزاره[۵] ومنازعات باعثمانی‌ها[۶] شرکت‌داشته‌ومدتی‌هم‌حاکم‌دامغان‌بوده است.[۷] دیگری، حاجی‌مطلب‌خان خوئی‌است‌که فرهادمیرزا نام اوراجزو «امرا واشخاصی‌که در رکاب ولیعهد در آذربایجان بوده‌اند» ذکر نموده است.[۸]

۱ــ فرهادمیرزا، زنبیل، ص۱۶۱.
۲ــ جهانگیرمیرزا، تاریخ‌نو، ص۵۱ ولسان‌الملك، ص۲۱۸.
۳ــ همان‌کتاب، ص۵۲ــ۵۱.
۴ــ لسان‌الملك، ناسخ‌التواریخ ج۱ قاجاریه، ص۱۱۵.
۵ــ همان‌کتاب ص۱۶۹وص۱۷۶.
۶ــ همان‌کتاب ص۲۰۱.
۷ــ زنبیل، ص۱۲۷.
۸ــ همان‌کتاب، ص۱۶۲.

واما آنچه از فحوای دو نامهٔ چهارم وپنجاه‌ونهم قائم‌مقام و به‌خصوص ازنامه پنجاه‌ونهم برمی‌آید، مطلب‌خان مذکور درمتن‌نامه‌ها همین حاجی‌مطلب‌خان خوئی بوده است وبه‌هرصورت اطلاعی از احوالات او نداریم.

معتمدالدوله نشاط

میرا عبدالوهاب اصفهانی از رجال سیاسی وشعرا ومنشیان وفضلای‌عصر فتحعلی‌شاه‌است. درسال ۱۲۲۴ قمری به‌جای حاجی‌میرزا رضاقلی‌خان منشی‌الممالك که به‌وزارت خراسان مأمور شده‌بود. منشی‌الممالك شد ودرهمان سال لقب معتمدالدوله یافت وتا اوائل جنگ دوم ایران وروس نیز براین‌سمت باقی بود. او به‌قولی نخستین‌وزیر امور خارجه ایران[1] وبه قولی دومین‌وزیر امورخارجه ایران بوده است.[2]

معتمدالدوله در طی‌دوران منشی‌الممالکی خود به‌مأموریت‌های مهمی اعزام شد ازجمله درسال‌های ۱۲۳۳ و۱۲۳۶ و۱۲۳۸ مأموریت یافت طغیان واغتشاشاتی که درخراسان به‌تحریك خوانین افغانی روی داده‌بود خاتمه دهد. او به‌علت سلامت‌نفس وصمیمیت درخدمتگزاری موردتوجه‌خاص فتحعلی‌شاه بود تاجائی که در اواخر عمرکه سیصدهزارتومان بدهی و قرض داشت، شاه از خزانه خود قرض اورا پرداخت.

معتمدالدوله در اواخر عمر مجذوب یکی ازعرفا شد واز خدمت دولتی کناره‌گیری کرد و قائم‌مقام در شرح‌حالی‌که برای او نوشته در این خصوص گفته‌است «نمی‌دانم چه در پیمانه کردندکه یکبار، دامان سامان ازکف بداد و دعوی تقدس یکسو نهاد».[3] وی سرانجام در ۱۲۴۴ درگذشت.

۱ــ محیط‌طباطبائی، «نخستین وزیر امورخارجه ایران»، درنشریه وزارت امورخارجه، دوره‌دوم شمارهٔ ۱۲، اسفندماه ۱۳۳۹ و سعادت نوری، «معتمدالدوله نشاط نخستین وزیر امورخارجه» درهمان‌نشریه: دورهٔسوم، شمارهٔ۳، ۱۳۴۵.

۲ــ جهانگیر قائم‌مقامی، «تحقیقی دربارهٔ شغل ووظیفه منشی‌الممالکی» در مجله بررسی‌های تاریخی، سال‌پنجم، شمارهٔ۲.

۳ــ منشآت، چاپ‌نگارنده، ص۳۰۳.

معتمدالدوله گرجی (منوچهرخان)

از رجال باکفایت دورهٔ فتحعلی‌شاه ومحمدشاه بود واز اسرائی بود که آقامحمدخان درسال ۱۲۰۹ قمری ازتفلیس به‌ایران‌آورد.[۱] دردستگاه فتحعلی‌شاه، نخست‌خواجهٔ حرمسرا بود، سپس غلام‌پیشخدمت‌خاصه وبعد خواجه‌باشی‌وبالقب ایچ‌آقاسی‌باشی شد. سپس ایشك‌آقاسی‌باشی (رئیس یا وزیرتشریفات) گردید. چندی‌هم وزارت برخی ازشاهزادگان را داشت، ازجمله در ۱۲۳۹ وزیریحیی میرزاپسرچهل‌وسوم‌فتحعلی‌شاه دررشت‌بود ودرسال ۱۲۴۰ به‌وزارت سلطان‌محمد میرزا سیف‌الدوله پسر سی‌وهشتم‌شاه، حاکم اصفهان را یافت[۲]. درسال ۱۲۴۲ ضمن جنگهای دوم ایران و روسیه مأمور حفظ سواحل‌گیلان و بندر انزلی (پهلوی) شد وسپس به‌علت اعتمادی که شاه به‌اوداشت شش‌کرور تومان اولیه غرامات معاهده ترکمانچای‌را به‌وسیلهٔ‌او به‌تبریز فرستاد وچون درموردمصالحه ایران وروسیه بارفت‌وآمدهای مکرر زحمت بسیار متحمل شده‌بود عباس‌میرزا رقمی به‌خط‌خود مبنی‌براظهار رضایت وخشنودی‌خاطر به‌اونوشت واین رقم‌همان است که به‌اشتباه جزو نامه‌های قائم‌مقام در این‌کتاب به‌چاپ رسید (نامهٔ ۵۵) وجای‌آن دراین‌جا می‌بود وبه‌همین‌لحاظ عکس‌آن‌را دراین‌جا کلیشه می‌کنیم.

منوچهرخان درسال ۱۲۴۴ پس‌ازدرگذشت‌میرزاعبدالوهاب‌معتمدالدوله، لقب معتمدالدوله یافت و درسال ۱۲۵۰ به‌هنگام‌مرگ‌فتحعلی‌شاه حاکم رشت بود و به‌طرفداری ازمحمدشاه بادوهزارسوار وپیاده وچهل‌هزارتومان پیشکشی که به‌کار جنگ بامخالفان بخورد، به‌تهران آمد و درخرم‌دره زنجان به اردوی محمدمیرزا پیوست. پس ازرسیدن به‌تهران، قائم‌مقام اورا مأمور سرکوبی شاهزاده حسینعلی‌میرزا فرمانفرما درفارس کرد واو فرمانفرما و شجاع‌السلطنه هردورا دستگیر کرده به‌تهران فرستاد وخود به‌والیگری فارس منصوب‌شد.

در سال ۱۲۵۲، معتمدالدوله به‌حکومت کرمانشاهان و لرستان و خوزستان ودرسال ۱۲۵۴ به‌حکومت اصفهان معین‌گردید وتا سال ۱۲۶۳ قمری

۱ـ بامداد، ج۴، ص۱۵۹.

۲ـ همان‌مرجع، صفحات ۱۵۹ و۱۶۰.

که در گذشت[۱]، به‌غائلـه‌های شیخ ثامرخان بنی‌کعب و محمدتقی‌خان بختیاری داد[۲].

معتمدالدوله در اواخر عمر از اوضاع پرهرج‌ومرج دستگاه محمدشاه و وکارشکنی‌های حاجی‌میرزا آقاسی ومخالفت‌های‌او باوی به‌تنگ آمد وناراضی بود[۳] وشاید بهمین‌سبب هم بوده که چون سیدعلی محمدبـاب به‌اصفهان رفت، معتمدالدوله اورا به‌خانه‌خود برده وبه‌او پیوسته بوده است.

مکدونالد (کلنل سرجان)

Col. Sir John Mac donald

این شخص که دونامه ازنامه‌های قائم‌مقام به‌او نوشته شده (نامه‌های ۱۴ و۵۶) و در دونامـه دیگر از او با عنوان «ایلچی انگلیسی» یـاد شده، وزیرـ مختار انگلیس در ایران بوده است . او بنابر ضبط تاریخ‌های قاجار در بیست و نهم محرم ۱۲۴۲ به‌اردوی فتحعلیشاه، در یك فرسنگی (شش‌کیلـومتری) اهر درکنار رودخانه طویله شامی، واردشد و در روز پنج‌شنبه چهارم مـاه‌صفر به‌حضورشاه باریافت.[۴] نقش سیاسی‌او درتاریخ سیاسی‌ایران وروابط دیپلماسی انگلستان وایران بسیارمهم بوده از جمله اینکـه بازیرکی ومهارت، زمینه انعقاد ومعاهدهٔ صلح ترکمانچای را فراهم نمود و مانع پیشروی روسها درایران کـه منافع انگلستان را به‌خطر می‌انداخت، شد وبعدهم درفـرصتی مناسب تـوفیق یافت دوفصل ازمعاهدهٔ سال ۱۲۲۹ ایران و انگلیس را کـه آن فصل، دولت انگلیس‌را ملزم می‌کرد هرگاه دولت ایران بایك‌دولت اروپائی درجنگ باشد، سالیانه مبلغ دویست‌هزارتومان به‌عنوان کمك‌نظامی بـه‌دولت ایـران بپردازد، ملغا وکان‌لم‌یکن کرد.[۵]

۱ــ صنیع‌الدوله، منتظم‌ناصری، ج۳، ص۱۸۵ وبامداد، ج۴،ص۱۶۳.

۲ــ ر. ك. به‌لسان‌الملك ج۲ قاجاریه، صفحات ۱۱۷ تا ۱۲۳.

۳ــ بامداد، ج۴، ص۱۶۳.

۴ــ لسان‌الملك، ص۲۱۹ وصنیع‌الدوله، ص۱۳۳.

۵ــ برای آگاهی بیشتر از این‌داستان رجوع کنید به مقاله نگارنده زیر عنوان «مسأله غرامات جنگ‌دوم ایران وروسیه» در مجله بررسی‌هـای تـاریخی، سال‌نهم، شمارهٔ۱ و۲.

مکدونالد تاسال ۱۲۴۷ قمری در ایران بود و در این‌سال به‌مرض وبا درگذشت.[۱]

سرجان مکدونالد کتابی‌هم دربارهٔ ایران دارد به‌نام «یادداشتهای جغرافیائی راجع به‌ایران».

ملک‌قاسم‌میرزا

ملک‌قاسم‌میرزا پسر بیست‌وچهارم فتحعلی‌شاه بود که در دوم جمادی‌الآخر ۱۲۲۲ قمری متولدشد وچون به‌سن بلوغ‌رسید، به‌تبریز نزد نایب‌السلطنه‌رفت.[۲] در آنجا باخواهر میرزاابوالقاسم قائم‌مقام ازدواج کرد. درزمان حیات نایب‌ـ السلطنه غالباً حکومت نواحی مختلف آذربایجان به‌او محول می‌شد. در سال ۱۲۴۸ در رکاب نایب‌السلطنه به‌خراسان رفت و درسال ۱۲۵۰ حکمرانی آذربایجان به‌او محول گردید ودرصدور فرمان‌آزادی عیسویان‌که درسال۱۲۵۵ قمری ازطرف محمدشاه صادرشدکوشش‌ها وپشتیبانی‌های‌او بسیار مؤثر بود.[۳] درسال ۱۲۶۲ قمری درتوطئه‌ای که توسط عده‌ای از رجال دربار علیه حاجی میرزاآقاسی در تهران صورت‌گرفت، ملک‌قاسم میرزا نیز شرکت داشت و به همین سبب به‌آذربایجان تبعید شد و تا مرگ محمدشاه بدون‌کار درآنجا بود ولی چون‌محمدشاه درگذشت (۱۲۶۴) وناصرالدین‌میرزا به‌تخت‌سلطنت‌نشست میرزاتقی‌خان امیرکبیر هنگام‌عزیمت شاه به‌تهران، حکمرانی آذربایجان را به اوسپرد واز این‌تاریخ تاسال ۱۲۶۵ در تبریز بود و سپس به‌تهران آمد.[۴] از احوالات او بعداز این‌تاریخ، بالفعل اطلاعی نداریم.

۱ــ لسان‌الملک، ص۲۷۵ وصنیع‌الدوله، ص۱۵۱.

۲ــ لسان‌الملک، ج۱، ص۳۲۱.

۳ــ برای آگاهی از این‌فرمان وجریانهای بعد از آن به مقاله نگارنده زیرعنوان «مسأله لازاری‌ها درایران» درمجله بررسی‌های‌تاریخی، سال‌ششم، شماره ۶رجوع کنید.

۴ــ بامداد، ج۴، ص۳۹ـ۱۳۸.

ملک‌محمود

ظاهراً از خوانین وسران ایل پسیان ویاچولدر بوده‌است.

منچیکوف *Mentchikoff*

پرنس منچیکوف نماینده مخصوص امپراطوری‌روسیه‌بوده که درچهاردهم ذی‌قعده ۱۲۴۱ قمری برای اعلام به‌سلطنت‌رسیدن نیکلا و گفتگو دربارهٔ صلح باایران، با هدایای بسیار بـه‌سلطانیه رسید وروز شانزدهم ذی‌قعده بـه‌حضور فتحعلی‌شاه باریافت[۱] ولی مذاکرات طرفین به‌جائی نرسید ومنچیکوف درآغاز ذی‌حجه به‌سوی روسیه بازگشت وبه‌دنبال او جنگ دوم ایـران وروسیه آغاز شد.

موسی‌خان (حاجی‌میرزا)

برادر کوچکتر وصلبی میرزاابوالقاسم قائم‌مقام بوده‌کـه درسال ۱۲۲۰ قمری تولدیافت وپس از مرگ میرزابزرگ قائم‌مقام (ذی‌قعدهٔ ۱۲۳۷ ق) بـه تبریز رفت وزیردست قائم‌مقام دوم به‌کـار مشغول‌شد. مدتـی هم بـه‌وزارت کرمانشاهان مأموریت یافت چنانکـه درسال ۱۲۴۳ مقـارن بـاانعقاد معاهدهٔ ترکمانچای اورا درکرمانشاهان می‌یابیم.[۲] درسال ۱۲۴۴ به‌سمت وکیل امور نایب‌السلطنه وقائم‌مقام به‌دربار تهران‌رفت[۳] وتا زمانی که عباس‌میرزابه‌خراسان می‌رفت (۱۲۴۸) براین‌سمت باقی بود. به‌طوری‌که محمودمیرزا نوشته است. میرزاموسی‌خان دراین‌سال ازنایب‌السلطنه استدعاکرد او را از خـدمت دولتی معاف داشته به‌نیابت تولیت آستانه قدس‌رضوی بگمارند تابقیه عمر خودرا به عبادت بگذراند.[۴]

۱ـ لسان‌الملک، ج۱ قاجاریه، ص۲۱۵.
۲ـ ر.ك به‌حواشی‌نامهٔ ۵۸ ومتن آن‌نامه.
۳ـ ر.ك به‌نامهٔ ۶۱ درهمین‌کتاب.
۴ـ گلشن‌محمودی، نسخه‌خطی درکتابخانهٔ ملی‌ملك.

بدین‌ترتیب، میرزاموسی‌خان از سال ۱۲۴۸ تا ۱۲۶۲ که درگذشت (۱۸ ربیع‌الثانی)[۱] سمت «ناظم کل معاملات» آستانه قدس رضوی را داشت[۲] ودرطی این چهارده‌سال، مصدر خدمات بسیار گردید.

اعتمادالسلطنه درمطلع‌الشمس نوشته‌است «مشارالیه مساعی جمیله دراین کار خطیر نموده امر موقوفات را نظمی بسزا داده درآبادی و مرمت و احیاء صدقات جاریه کوشش زیادکرده واز آن‌جمله خیرات دارالشفای مشهد ومطبخ سرکار فیض آثارکه جمعی از غربا و واردین ازآن بهره‌مند می‌گردند وتعمیر سقاخانه طلا که دروسط صحن است و مکتب‌خانه اطفال سادات علوی است واقع درصحن مقدس برای جمعی از اطفال یتیم سادات که کلیه معاش آنها را متکفل بود. و اجرای نهر عظیم از وسط صحن مقدس و اعطای زاد و راحله به‌فقرای زوار که از عتبات عالیات وحله وبحرین به‌مشهد مشرف می‌شده‌اند وتعمیرات صحن و گلدسته که مشرف به انهدام شده بود و نظم کلیه امور خدام».[۳]

مرحوم‌بامداد این‌دوران را «ازپرثمرترین ومفیدترین دوره‌های» تولیت آستان قدس‌می‌داند[۴] ولی شاهزاده محمودمیرزاکه با قائم‌مقام وخاندان اونظر موافقی نداشته،کلیه این اقدامات وخدمات‌را به‌حساب «تصرف» به‌نفع‌شخصی اوگذاشته است.[۵]

حاجی‌میرزا موسی‌خان باشمس بانوخانم دختر چهاردهم فتحعلی‌شاه ازدواج کرد وفرزندی نداشت.

مهدی‌خان

مهدی‌خان شوشی وپسر ابراهیم‌خلیل‌خان بوده که چون برادرش مهدی-

۱ـ حاجی‌ملاهاشم‌خراسانی، منتخب‌التواریخ،ص۵۸۰ وصنیع‌الدوله، منتظم ناصری، ج۳، ص۱۸۸ وبالاخره منقورات روی‌سنگ قبراو.

۲ـ صنیع‌الدوله، منتظم ناصری، ص۱۵۴.

۳ـ ج۲، ص۲۳۵.

۴ـ ج۴، ص۱۶۵.

۵ـ گلشن‌محمودی، نسخه‌خطی، کتابخانه ملی‌ملک.

قلی‌خان درگذشت (۱۲۳۵ قمری)[۱] به‌سرپرستی ایلات قراباغ وحکومت‌آنجا رسید.[۲] هنگامی که سپاهیان روسیه به قراباغ نزدیك شدند (سال ۱۲۴۱قمری) اوبه‌سپاه نایب‌السلطنه آمد وبعد از آنکه قلعه شوشی به‌وسیله سپاهیان ایران از دست‌روسها خارج شد، دوباره به‌حکومت آنجا منصوب گردید[۳] وخود ملتزم رکاب عباس‌میرزا می‌بود.[۴] ولی به‌استناد نامهٔ دهم قائم‌مقام که مورخ ۲۲ تا ۲۶ذی‌حجه ۱۲۴۱ است وی درماه ذی‌حجهٔ آن‌سال از اردوی عباس‌میرزا فرار کرده و به‌اردوی روسها رفته بود.

مهدیقلی‌خان شاهویرن

دربارهٔ این‌شخص اطلاعی بدست نیامد ولی به‌طوری‌که ازفحوای نامه قائم‌مقام (نامهٔدهم) برمی‌آید، او از رؤسای قسمتی از ایل‌پسیان بوده‌است.

میرزابزرگ نوری← بزرگ‌نوری

ن

نایب‌السلطنه← عباس‌میرزا نایب‌السلطنه

نبی‌خان (میرزا)

میرزانبی‌خان پسرعابدین‌بیگ و پدر میرزاحسین‌خان سپهسالار مشیر-الدوله ومیرزایحیی‌خان معتمدالملك عصر ناصری است که بعدها لقب امیر دیوانی نیز یافت.

۱ــ سعیدنفیسی، فرهنگنامه فارسی، ج۱ وبامداد ج۱، ص۱۳.
۲ــ جهانگیرمیرزا، ص۲۶.
۳ــ همان‌مدرك، ص۲۶ــ۲۵.
۴ــ همان‌مدرك، ص۳۴ــ۳۳.

نجفقلی‌خان

این شخص که ازاو در دونامهٔ هفدهم وبیست‌ودوم یادشده است، به درستی شناخته نشد. تنها ازنامهٔ بیست‌ودوم قائم‌مقام مستفاد می‌شود که او از طایفهٔ قاجار بوده است.[1]

نصیرسطان

به‌استناد فحوای نامهٔ قائم‌مقام، او یکی از رؤسای ایل‌پسیان بوده است واطلاع بیشتری دربارهٔ او به‌دست نیامد.

نصیر (میرزا)

او پسر میرزابا با واو پسر حاجی‌میرزاحسن است که پدر میرزابزرگ قائم‌مقام باشد وبنا براین پسرعم قائم‌مقام دوم بوده است.

نیکلا

امپراتور نیکلا *Nicolas* پادشاه روسیه بوده که ازسال ۱۸۲۵ تا ۱۸۵۵ برابر با ۱۲۴۱ تا ۱۲۷۲ قمری سلطنت‌کرده است.

و

ولك

سرهنری ویلوك *Sir Henry Willock* که درایران به ولك صاحب معروف شده است ازافسران انگلیسی بوده که در تعقیب عهدنامهٔ موقتی۱۲۲۴ ایران و انگلیس[2] در معیت سرجان ملکم *Sir John Malcolm* در سال

۱ــ همین کتاب، ص۹۵.

۲ــ برای آگاهی از این عهدنامه رجوع‌کنید به محمودمحمود، تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس درقرن نوزدهم، ج۱، ص۶۹ تاص۸۰.

۱۲۲۵ قمری (۱۸۱۰) به‌ایران آمد ولردکرزن در کتاب خود از چهارتن از آنها که یکی همین‌ویلوك بوده اسم برده است[۱] واو دراین‌زمان درجه‌سروانی (کاپیتن) داشته است.

به‌طوری که جیمزموریه *Jams Morrier* در سفرنامه‌خود نوشته است ویلوك تاسال ۱۲۲۸ در ایران بوده و دراین سال در معیت سرهنری الس *Sir Henry Elless* سفیرفوق‌العادهٔ انگلستان که قراربود معاهدهٔ ایران وانگلستان را که درسال ۱۲۲۷ بسته شده‌بود برای امضای پادشاه انگلستان به‌لندن ببرد، به‌لندن رفت وپس از امضای عهدنامه، نسخه‌ای از آن را بانامه‌ای از جانب نایب‌السلطنه هندوستان در پائیز سال ۱۲۲۹ به‌ایران آورد و در همین‌سال، پس‌از رفتن جیمزموریه، به‌سمت وزیرمختار انگلیس در ایران منصوب‌شد.

ویلوك از این سال تاسال ۱۲۴۱ قمری وزیرمختار انگلیس در ایران بود. اوکه جزوگروه سیاسی نیابت سلطنت‌هندوستان بود برخلاف نمایندگانی که مستقیماً ازدربارلندن به‌ایران می‌آمدند، سیاست‌خشونت‌آمیزی را درایران پیروی می‌کرد وبه‌همین سبب دستگاه ولیعهد عباس‌میرزا ودرباریان فتحعلی‌شاه «از او خشنود نبودند وبه‌قول وفعل‌او اعتنائی که باید نمی‌نمودند»[۲] واین‌وضع بالاخره‌موجب‌شد دولت‌ایران میرزاصالح شیرازی را به‌لندن فرستادکه تقاضای عزل ویلوك را به‌دربارلندن اعلام‌نماید. بدین‌ترتیب، ویلوك معزول و سرجان‌مکدونالد به‌جای او منصوب وعازم ایران‌گردید.

ه

هارت‌صاحب

سرگردهارت *Hart* از افسران انگلیسی ودرخدمت ارتش ایران بود که بعداز کلنل کریستی که درشوال ۱۲۲۷ (اکتبر ۱۸۱۲) در جنگ اصلاندوز کشته‌شد به‌فرماندهی پیاده‌نظام ایران رسید. او تاذی‌حجه سال ۱۲۴۵ (ژوئن

---

۱ ــ ایران وقضیهٔ‌ایران، ترجمه وحید مازندرانی، ج۱، ص۷۳۲.

۱ ــ هدایت، روضةالصفای ناصری، ج نهم، ص۲۶۴.

۱۸۳۰) که به‌مرض وبا درگذشت[۱] به‌این سمت باقی بود. لرد ک.رزن دربارهٔ او نوشته‌است: او «درقشون ایران به‌پایگاه رفیعی رسید که هیچ یك ازصاحب‌منصبان انگلیسی در ایران به‌آن‌درجه نرسیدند وحتی چنان طرف اعتماد پادشاه قرار گرفت که پرداخت مقرری سربازان آذربایجان‌را به‌وسیله او انجام‌می‌داد»[۲] واین نکته همان است که از نامه قائم‌مقام هم مستفاد مـی‌شود که نوشته است «نورچشمی اسحق، الآن بـه‌اتفاق... برو به‌چادر هارت صاحب وقـرار مواجب‌دادن قشون‌را بگذار»[۳] وسپس لـردکرزن دربارهٔ مرگ‌او چنین اضافـه کرده است: اوهمان‌روزی در ژوئن ۱۸۳۰ وفات کـرد که مرگ وزیـرمختار انگلیس سرجان ماکدونالدنیز اتفاق افتاد و چون هردو درخارج از شهر تبریز درگذشته بودند واهالی تبریزمانـع حمل جنازه‌آنها به‌داخل شهرشدند، جسد او را اونیفرم کامل‌نظامی‌پوشیدند وچنان در تخت‌روان راست قراردادندکه گوئی زنده است ودر محوطه کلیسای ارامنه به‌خاك سپردند.»[۴]

ی

یرملوف *Yermoloff*

ژنرال‌الکساندر یرملوف از سرداران روسیه بـود کـه درسال ۱۸۱۸ (۱۲۳۱ق) به‌فرمانفرمائی گرجستان وسفارت فوق‌العادهٔ ایـران تعیین‌شد و به ایران آمد. در ۱۶رجب ۱۲۳۲ به‌تبریز رسید. در ایران از او به‌نحـو بسیار خوب وشایانی استقبال وپذیرائی‌شد.[۵]

یرملوف مأموریت داشت قراردادی بادولت‌ایران مبنی برهمکاری‌نظامی بادولت روسیه که باعثمانی‌ها در جنگ بودند منعقد نماید ونیز موافقت دولت

۱ــ کرزن، ایران وقضیه ایران، ج۱، ص۷۳۳.
۲ــ همان‌مرجع وهمان‌صفحه.
۳ــ این‌کتاب، ص۱۴۲.
۴ــ کرزن، ص۷۳۳.
۵ــ ر.ك به‌حواشی‌نامهٔدوم درهمین‌کتاب.

ایران‌را برای‌عبور سپاهیان روسیه از راه دریای خزر به‌استرآباد (گرگان امروز) واز آنجا به‌ترکمنستان و خوارزم وخیوه بدست آورد ولی نتیجه‌ای بدست نیاورد زیرا دولت ایران درپس گرفتن شهرهای گنجه و شیروان و طالش دعوی واصرار داشت وروسها حاضر به‌واگذاری این نواحی نبودند.[۱]

جنگ‌دوم ایران وروسیه درزمان حکمرانی یرملوف آغازشد وتا رمضان ۱۲۴۲ قمری ادامه‌داشت.

یحیی (میرزا)

این شخص شناخته نشد.

یوسف‌خان

در فهرستی که فرهادمیرزا معتمدالدوله در کتاب زنبیل از خدمتگزاران دربار فتحعلی‌شاه ودستگاه نایب‌السلطنه تنظیم کرده به‌نام دویوسف‌خان برمی‌خوریم که یکی یوسف‌خان گرجی سپهدار است[۲] ودیگری یوسف‌خان گرجی امیر توپخانه[۳] وچون یوسف‌خان سپهدار درسال ۱۲۴۰ قمری درگذشته است[۴] یوسف‌خانی که قائم‌مقام از او نام برده به‌طور تحقیق در ربیع‌الاول ۱۲۴۳ (تاریخ‌نامهٔ ۴۲) زنده بوده است[۵] باید گفت یوسف‌خان موردبحث یوسف‌خان سپهدار نمی‌تواندبود ولی اینکه یوسف‌خان مذکور درنامه‌های قائم‌مقام[۶] آیا یوسف‌خان‌گرجی امیرتوپخانه بوده یا دیگری، به‌ظن قوی هموست زیر اولاً

۱ــ ر.ك به‌مقالهٔ نگارنده‌زیر عنوان «سندی دربارهٔ سفارت ژنرال‌یرملوف به‌ایران» درمجله بررسی‌های تاریخی سال‌پنجم، شمارهٔ۶.

۲ــ زنبیل، ص۱۵۲ وص۱۲۷.

۳ــ همان‌مرجع،ص۱۶۰.

۴ــ بامداد، ج۴، ص۴۷۸.

۵ــ ر.ك به‌نامه ۴۲ وحواشی آن.

۶ــ نامه‌های ۲۹ و۳۴ و۴۲.

فرهادمیرزا دربارهٔ او نوشته است او درفتح قلعه امیرآباد کشته‌شده[۱] ومی‌دانیم که قلعه امیرآباد قوچان درنوزدهم صفر ۱۲۴۸ فتح شده است.[۲] بنابراین یوسف‌خان امیر توپخانه در زمان نگارش نامه‌های قائم‌مقام حیات داشته. ثانیاً قائم‌مقام درنامهٔ‌چهل‌ودوم خود به‌صورتی ازیوسف‌خان نام‌برده‌است که به‌خوبی معلوم می‌شود او افسر توپخانه و بالاترین مرجع نیروی توپخانه ارتش‌بوده که پرداخت مواجب توپچیان موکول به‌نظر او می‌شده است.

بالنتیجه، یوسف‌خان مذکور درنامه‌های قائم‌مقام همان‌یوسف‌خان‌گرجی امیر توپخانه است واو بعداز خاتمه‌جنگ ایران و روس در رکاب عباس‌میرزا به‌یزد وکرمان وخراسان رفت[۳] وسرانجام در روز فتح قلعه امیرآباد درنوزدهم صفر ۱۲۴۸ کشته‌شد.[۴]

یوسف

این‌شخص که قائم‌مقام از او درنامهٔ سی‌ونهم خود نام برده است شناخته نشد.

پایان

۱ــ زنبیل، ص۱۶۰.

۲ــ لسان‌الملک، ج۱ قاجاریه، ص۲۸۶.

۳ــ صنیع‌الدوله، منتظم‌ناصری ج۳، ص۱۵۱ــ۱۵۰.

۴ــ لسان‌الملک،ص۲۸۶.

فهرستها

مآخذ و مراجع کتاب*

الف ـ مآخذ متن نامه‌ها

مراجع ومآخذی که متن نامه‌های قائم‌مقام ازآنها نقل شده است به‌طور کلی عبارتند از مرقعات مضبوط در کتابخانه‌ها، منشآت خطی، آرشیوهای ایران وکشورهای دیگر وبرخی ازنامه‌های قائم‌مقام که در نزد اشخاص بوده است و این نامه‌ها به‌صورت رونویس، یا میکروفیلم، یا عکس، یا فتوکپی و یا عین تهیه گردیده است وچون درتدوین این کتاب وبخشهای دیگرآن نظر براین بود نامه‌هائی جمع‌آوری شوندکه درمنشآت مدون فرهاد میرزا نبوده، ناگزیر از مجلات وبرخی ازکتابهایی که نامه‌هائی از قائم مقام را به مناسبت‌هائی به‌چاپ رسانیده بودند، نیز استفاده شده‌است وبراین اساس‌مراجع این جلد ازکتاب «نامه‌های پراکنده قائم مقام» بدین قرار است:

۱ـ مرقع خطی به شمارهٔ ۲۱۱۹ متعلق به‌کتابخانه مسجد سپهسالار

۲ـ » » » ۲۲۱۴ » » » »

نامه‌های این دومرقع برخی به خط قائم‌مقام و برخی به‌خط دیگران‌است.

۳ـ مرقع خطی شماره ۷۴۵ متعلق به‌کتابخانه مجلس شورای ملی

۴ـ مرقع خطی « ۴۸۴۵ « « کتابخانه مرکزی ومرکزاسناد دانشگاه تهران

---

* دراین فهرست، فقط ازمآخذ ومراجعی یاد شده‌که در زیرنویس‌صفحات کتاب بدانها اشاره و استناد شده است.

۵ـ مرقع خطی شمارهٔ ۴۷۱ متعلق به کتابخانه مجلس شورای ملی
۶ـ « « ۳ « « آرشیو وزارت امور خارجه ایران
۷ـ « خطی « « تیمسارسپهبد چنگیز وشمگیر
۸ـ مجموعه خطی نامه‌های تاریخی به شمارهٔ ۱۴۰۲۶ متعلق به کتابخانهٔ مجلس سنا.
۹ـ مرقع خطی فیروز به‌شمارهٔ ۳۵۴ متعلق به کتابخانه مجلس شورای ملی
نامه‌های این مرقعات ومجموعه‌ها کلا به‌خط قائم مقام می‌باشد.
۱۰ـ مجموعهٔ خطی ازمنشآت قائم مقام به‌شمارهٔ ۷۸۲ متعلق به کتابخانه‌مجلس شورای ملی
۱۱ـ مجموعهٔ خطی ازمنشآت قائم مقام متعلق به‌کتابخانه ملی تهران
۱۲ـ منشآت خطی قائم مقام متعلق به‌آقای سلطان‌القرائی
۱۳ـ مجموعه خطی نامه‌های قائم مقام متعلق به کتابخانه استاد فقید مجتبی مینوی
۱۴ـ مجله یغما، سال هفتم، شماره‌های ۱۱ و ۱۲ متضمن دو نامه ازقائم مقام که به‌کوشش استاد مینوی منتشر شده است
۱۵ـ مجله یادگار سال‌یکم، شمارهٔ۲ متضمن یك‌نامه ازقائم مقام که به‌کوشش استاد فقید عباس اقبال منتشر شده است
۱۶ـ کتاب دست پنهان سیاست انگلیس در ایران تألیف خان ملك ساسانی، متضمن یك نامه
۱۷ـ مخزن‌الانشاء خط کلهر متضمن بیست وپنج نامه ازقائم‌مقام که درمنشآت چاپ معتمدالدوله نیست، تهران، ۱۲۸۶ قمری.

ب‌ـ منابع ومراجع حواشی و تعلیقات

۱۸ـ آلفرد گاردان: مأموریت ژنرال‌گاردان ترجمهٔ عباس‌اقبال، تهران ۱۳۱۰
۱۹ـ احمد میرزا عضدالدوله: تاریخ عضدی به‌کوشش کوهی کرمانی
۲۰ـ اداره آمار و ثبت احوال: اسامی دهات، کشور، تهران، چاپ دوم، ۱۳۳۶ شمسی

۲۱ــ استانلی بول: طبقات سلاطیــن اسلام، تــرجمهٔ عباس اقبال، تهران، سال ۱۳۱۲ شمسی
۲۲ــ اقبال آشتیانی: میرزا تقی‌خان امیر کبیر، تهران، سال ۱۳۴۰ شمسی
۲۳ــ بامداد (مهدی): تاریخ رجال ایران درقرون ۱۳ و ۱۴ هجری در پنج جلد، تهران ــ ۱۳۴۷ تا ۱۳۵۰ شمسی
۲۴ــ براون (ادوارد): تاریخ ادبیات ایران.
۲۵ــ بهاءالله (میرزا حسینعلی): تجلیات.
۲۶ــ جهانگیر میرزا: تاریخ نو، به کوشش عباس اقبال، تهران، سال ۱۳۲۷ شمسی
۲۷ــ دوما (ژنرال): یادداشت‌های ژنرال تره زل، ترجمهٔ عباس اقبال، تهران ۱۳۱۰
۲۸ــ دیباچه نگار (میرزا طاهر): گنج شایگان، نسخهٔ خطــی کتابخانهٔ مجلس شورای ملی به‌شمارهٔ ۴۲۸
۲۹ــ رائین (اسماعیل): حقوق بگیران انگلیس، تهران، سال ۱۳۴۶ شمسی
۳۰ــ ستاد ارتش ایران: فرهنگ جغرافیائــی ایــران، جلد چهارم چاپ اول ۱۳۳۰ شمسی
۳۱ــ سعادت نوری (حسین): معتمدالدوله‌نشاط درنشریه وزارت امورخارجه، دورهٔ دوم، شماره ۱۲
۳۲ــ شرف‌الدین بدلیسی (امیر): شرفنامه چاپ محمدعباسی، سال ۱۳۴۳ شمسی
۳۳ــ صنیع‌الدوله (محمد حسن خان): منتظم ناصری جلد سوم، تهران ۱۳۰۰ قمری
۳۴ــ صنیع‌الدوله (محمد حسن خان): مرآة‌البلدان، تهران ۱۲۹۴ قمری
۳۵ــ » » » مطلع‌الشمس، ۱۳۰۲ــ۱۳۰۱ قمری
۳۶ــ » » » ملحقات کلیهٔ تألیفات
۳۷ــ عبدالرزاق بیگ دنبلی: مآثرالسلطانیه، تهران ۱۲۴۱ قمری
۳۸ــ عبدالرزاق بیگ دنبلی: تذکره‌نگارستان دارا، تهران، سال ۱۳۴۲ شمسی.
۳۹ــ فتحی (اصغر): سرگذشت بزرگان: میرزا ابوالحسن خان ایلچی، نخستین

ایرانی در امریکا، درمجله مهر، سال نهم شماره‌های ۷ و ۸
۴۰ـ فرهاد معتمد (محمود): سپهسالار اعظم، تهران، سال ۱۳۲۵ شمسی
۴۱ـ فسائی (میرزا حسن): فارسنامهٔ ناصری، تهران، ۱۳۱۴ قمری
۴۲ـ فضل‌الله خاوری (میرزا)، تاریخ ذوالقرنین، نسخهٔخطی، کتابخانه ملك، به‌شمارهٔ ۴۳۰۲
۴۳ـ قائم مقام (میرزا ابوالقاسم): منشآت، به‌تصحیح جهانگیر قائم مقامی، تهران، سال ۱۳۳۷شمسی
۴۴ـ قائم مقام (میرزا ابوالقاسم): دیوان اشعار به تصحیح وحید دستگردی، تهران، سال ۱۲۹۸ شمسی
۴۵ـ قائم‌مقامی (جهانگیر): مقدمه‌ای برشناخت اسنادتاریخی، تهران، ۱۳۵۰ شمسی
۴۶ـ قائم‌مقامی (جهانگیر): اسناد خاندان امیر دیوان نوری، درمجله بررسی‌های تاریخی سال هشتم شماره ۱۰
۴۷ـ قائم مقامی (جهانگیر): سندی دربارهٔ سفارت ژنرال یرملوف به‌ایران، بررسی‌های تاریخی، سال پنجم، شماره۶
۴۸ـ قائم مقامی (جهانگیر): تحولات سیاسی نظام ایران، تهران ۱۳۲۶
۴۹ـ « « : دونامهٔ تاریخی ازعباس‌میرزا، بررسی‌های‌تاریخی، سال هشتم، شماره ۶
۵۰ـ قائم‌مقامی (جهانگیر): مسأله غرامات جنگ‌دوم ایران و روسیه، بررسی‌های تاریخی، سال نهم، شماره ۱ و۲
۵۱ـ قائم‌مقامی (جهانگیر): آصلاندوز، در دانشنامه ایران و اسلام، ج۱
۵۲ـ قوزانلو (جمیل): تاریخ نظامی ایران، تهران، سال ۱۳۱۵ شمسی
۵۳ـ « « : جنگ اول ایران وروسیه تهران سال ۱۳۱۵ شمسی
۵۴ـ « « : جنگ دوم ایران و روس « « ۱۳۱۵ شمسی
۵۵ـ کرزن (لرد) : ایران و قضیه ایران، ترجمهٔ وحید مازندرانی، ج۱، تهران ۱۳۴۹ شمسی
۵۶ـ کوتزبوئه (موریس): مسافرت به‌ایران‌درمعیت سفیرکبیر روسیه، ترجمهٔ

محمود هدایت، تهران، سال ۱۳۱۲ شمسی
۵۷ـ گرمرودی (میرزا مسعود): سفرنامه خسرو میرزا، با مقدمه دکتر ابراهیم تیموری ـ نشریه‌وزارت امورخارجه ایران، دورهٔ سوم شمارهٔ سوم ۱۳۴۵ شمسی
۵۸ـ گرمرودی (میرزا مسعود): تاریخ احوال عباس میرزا نایب‌السلطنه به‌ضمیمه سفرنامه خسرومیرزا، به کوشش محمد گلبن، تهران، سال ۱۳۴۹ شمسی
۵۹ـ لسان‌الملک سپهر (میرزا محمد تقی): ناسخ‌التواریخ، کتاب قاجاریه، به‌تصحیح جهانگیرقائم مقامی، تهران، سال ۱۳۳۷
۶۰ـ محمدتقی‌نوری فرزند محمدمهدی: اشرف‌التواریخ، نسخهٔ‌خطی به‌شمارهٔ ۵۹۹۹، ملی‌ملک.
۶۱ـ محمود (محمود): تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس درقرن نوزدهم، ج ۱ تهران، سال ۱۳۲۸ شمسی
۶۲ـ محمود میرزا: سفینه محمودی، نسخه خطی، کتابخانهٔ‌ملی‌ملک
۶۳ـ » » : گلشن محمودی، » » »
۶۴ـ محیط طباطبائی (محمد): نخستین وزیرامورخارجه ایران، نشریه وزارت امورخارجه دورهٔ دوم شماره ۱۲
۶۵ـ مستوفی (حمدالله): تاریخ گزیده بــه تصحیح دکتر عبدالحسین نوائی،
۶۶ـ مشیرالدوله (میرزا سید جعفرخان): رسالهٔ تحقیقات سرحدیه، به‌کوشش محمد مشیری، تهران، سال ۱۳۴۸شمسی
۶۷ـ مفخم پایان (لطف‌الله): فرهنگ آبادی‌های ایران، تهران، ۱۳۳۹
۶۸ـ معتمدالدوله (فرهاد میرزا): زنبیل، تهران،
۶۹ـ ملکم (سرجان): تاریخ‌ایران، ترجمهٔ، میرزاحیرت تهران، سال۱۸۷۶ م. (۱۲۹۳ قمری)
۷۰ـ مینوی (مجتبی): دونامه تاریخی ازمیرزا ابوالقاسم قائم مقام، مجله‌یغما، سال هفتم، شماره‌های ۱۰ و ۱۱
۷۱ـ نادرمیرزا: تاریخ‌وجغرافیای دارالسلطنه‌تبریز، تهران، سال ۱۳۲۳قمری

۷۲ـ نفیسی (سعید): فرهنگنامه پارسی جلد یکم.
۷۳ـ واتسن(سررابرت گرانت): تاریخ قاجار، ترجمه عباسقلی آذری، تهران، سال ۱۳۴۰ شمسی
۷۴ـ هاشم خراسانی (حاجی‌ملا): منتخب‌التواریخ، تهران
۷۵ـ هدایت (رضا قلی‌خان): روضةالصفای ناصری،کتاب قاجاریه، تهران، سال ۱۲۷۴ قمری
۷۶ـ یاوری (سرتیپ‌غلامرضا): جنگ ایران و روس (جنگ دوم)، ازانتشارات ستاد ارتش ایران

ج- منابع خارجی

77- Couderc (Paul): Le Calandrier, Paris, 1948.
78- Drouvi lle (Gaspard): Voyage en Perse fait en 1812 et 1813. Paris. 1825
79- Dubeux (Louis): La Perse, paris 1841
80- Gardan (général)→ Perse: Mémoires et Documents, Vol VII, Archives de Ministere des Affaires Etrangères de la France.
81- Larousse: Dictionnaire encyclopédique de XIXe Sièc Le.
82- Quillet: Dictionnaire éncyclopédique de XIXe siècle.
83- Raymond (Jean): Lettre à Général Gardan, Archives historiques de l'Armèe française, A. F. IV, 1686

فهرست اصطلاحات و لغات اجتماعی و اداری

ب

ج

چ

هـ

ی

فهرست عمومی اعلام

الف

ب

د

ز

س

ق

ک

گ

ل

ن

نامهٔ قائم مقام به ابوالفتح خان قراباغی مربوط به نامهٔ شماره ۳

نامهٔ قائم مقام به نایب السلطنه مربوط به نامهٔ شماره ۱۰

[illegible]

نامهٔ قائم مقام به آصف‌الدوله مربوط به نامهٔ شماره ۱۳

رقم عباس میرزا نایب‌السلطنه به بهرام میرزا مربوط به نامهٔ شماره ۱۹

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نامهٔ قائم مقام به میرزا اسحاق مربوط به نامهٔ شماره ۲۳

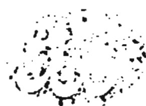
نامهٔ قائم مقام به میرزا اسحاق مربوط به نامهٔ شماره ۲۴

[illegible]

نامهٔ قائم مقام به عباس میرزا نایب السلطنه مربوط به نامهٔ شماره ۲۶

[illegible]

رقم عباس میرزا نایب السلطنه به بهرام میرزا مربوط به نامهٔ شماره ۲۸



٩

فرزند ارجمند کامکار بهرام میرزا ... بوده باشند و ... برادر کامکار ... میرزا ... [illegible]

شدند ... نیابت ... فرزند ارجمند ... اطاعت امر و نهی ایشان را لازم ... [illegible]

خودشان ... حسن خان ... کرده‌ام ... فرزند ارجمند [illegible]

... [illegible]

... [illegible] سنه [illegible]

نامهٔ قائم مقام به عباس میرزا نایب‌السلطنه مربوط به نامهٔ شماره ۲۹

[illegible]

رقم نایب السلطنه به بهرام میرزا مربوط به نامه شماره ۳۱

۵

نامهٔ قائم مقام به میرزا اسحاق مربوط به نامهٔ شماره ۳۲

نامهٔ قائم مقام به میرزا اسحاق مربوط به نامهٔ شماره ۳۳

[illegible]

نامهٔ قائم مقام به میرزا اسحاق مربوط به نامهٔ شماره ۳۴

رقم عباس میرزا نایب السلطنه به بهرام میرزا مربوط به نامهٔ شماره ۳۵

[illegible]

رقم نایب السلطنه عباس میرزا به بهرام میرزا مربوط به نامهٔ شماره ۳۶



نامهٔ قائم مقام به نایب السلطنه مربوط به نامهٔ شماره ۳۷

نامهٔ قائم مقام به میرزا اسحاق مربوط به نامهٔ شماره ۳۸

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نامهٔ قائم مقام به میرزا اسحاق مربوط به نامهٔ شماره ۳۹

نامهٔ قائم مقام به میرزا اسحاق مربوط به نامهٔ شماره ۴۲

[illegible]

رقم نایب السّلطنه به بهرام میرزا مربوط به نامهٔ شماره ۴۳



نامهٔ رمز و کشف قائم مقام به میرزا اسحاق مربوط به نامهٔ شماره ۴۴

نور چشما

[illegible]

رقم عباس میرزا نایب السلطنه به بهرام میرزا مربوط به نامه شماره ۴۶



۸

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ۲ ربیع الاول ۱۲۴۳

رقم نایب السلطنه به بهرام میرزا مربوط به نامهٔ شماره ۴۷

رقم نایب السلطنه به بهرام میرزا مربوط به نامهٔ شماره ۴۸

رقم نایب السلطنه به بهرام میرزا مربوط به نامهٔ شماره ۴۹



هو الله المحمود

فرزندی بهرام میرزا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

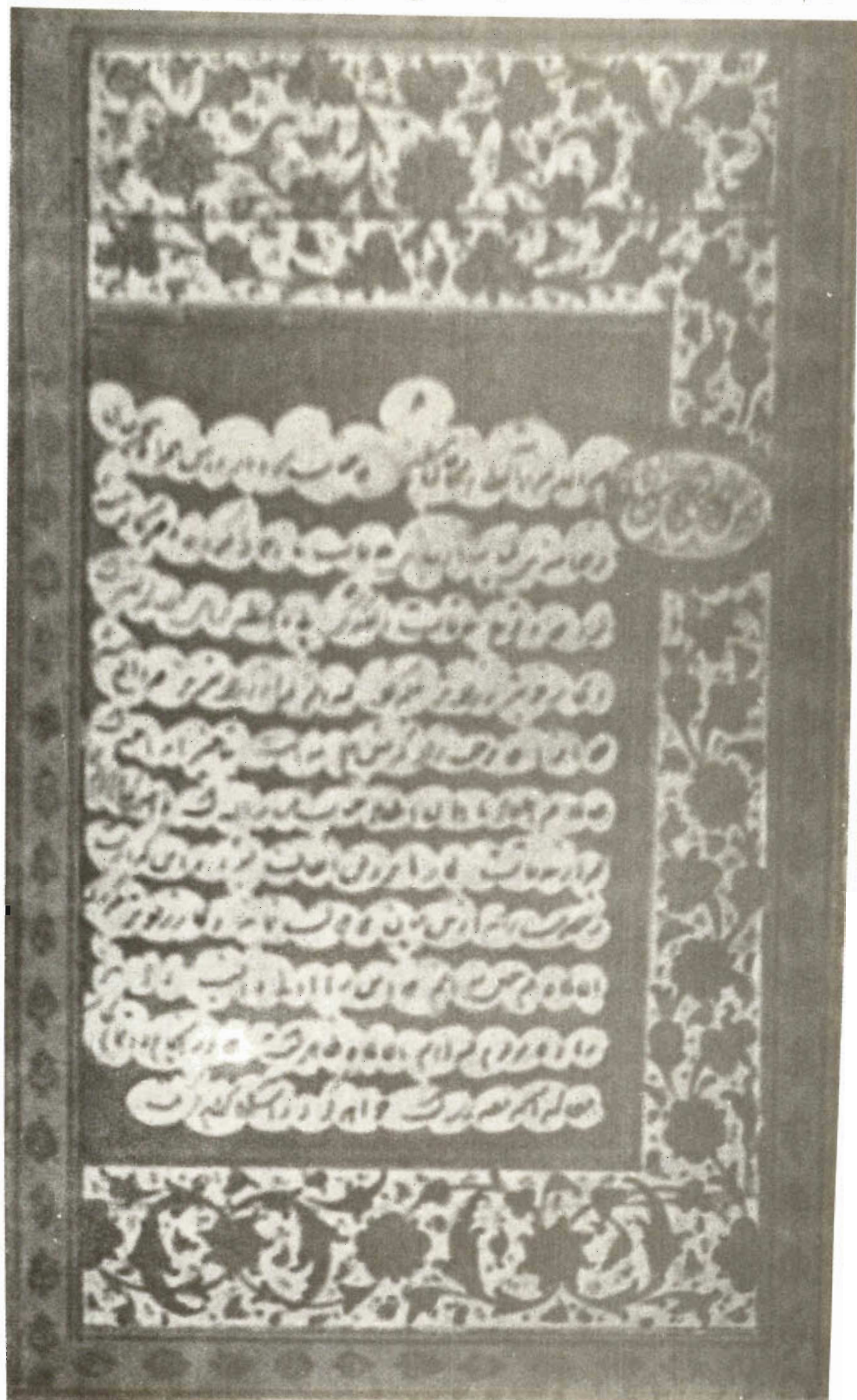
[illegible]

[illegible]

رقم عباس میرزا نایب‌السلطنه به فتحعلی‌خان رشتی مربوط به نامهٔ شماره ۵۲



رقم عباس میرزا نایب السلطنه به فتحعلی‌خان رشتی مربوط به نامهٔ **شماره ۵۴**





فرزند ارجمند کامکار بهرام میرزا آنچه که در باب قورقات نگاشته بودی در حقیقت نیکو کار کرده است

عالیجاه امیر الامراء العظام فتحعلی خان سرکشیک تبریز قرار داد گرفته که هرچه از قورقات نگاه

در اینجا مرخص است تصرف کنند دیگر شکارچیان سرکار را رد و تعلیم نمائید انشاءالله العزیز

موافق همان قرارداد که آنها عالیجاه سرکشیک شما را گرفته که هرچه قورقات

مرحمت در اینجا است از اینها سلطنه نمایید معلوم است آنها را قرارداد که گرفته اند

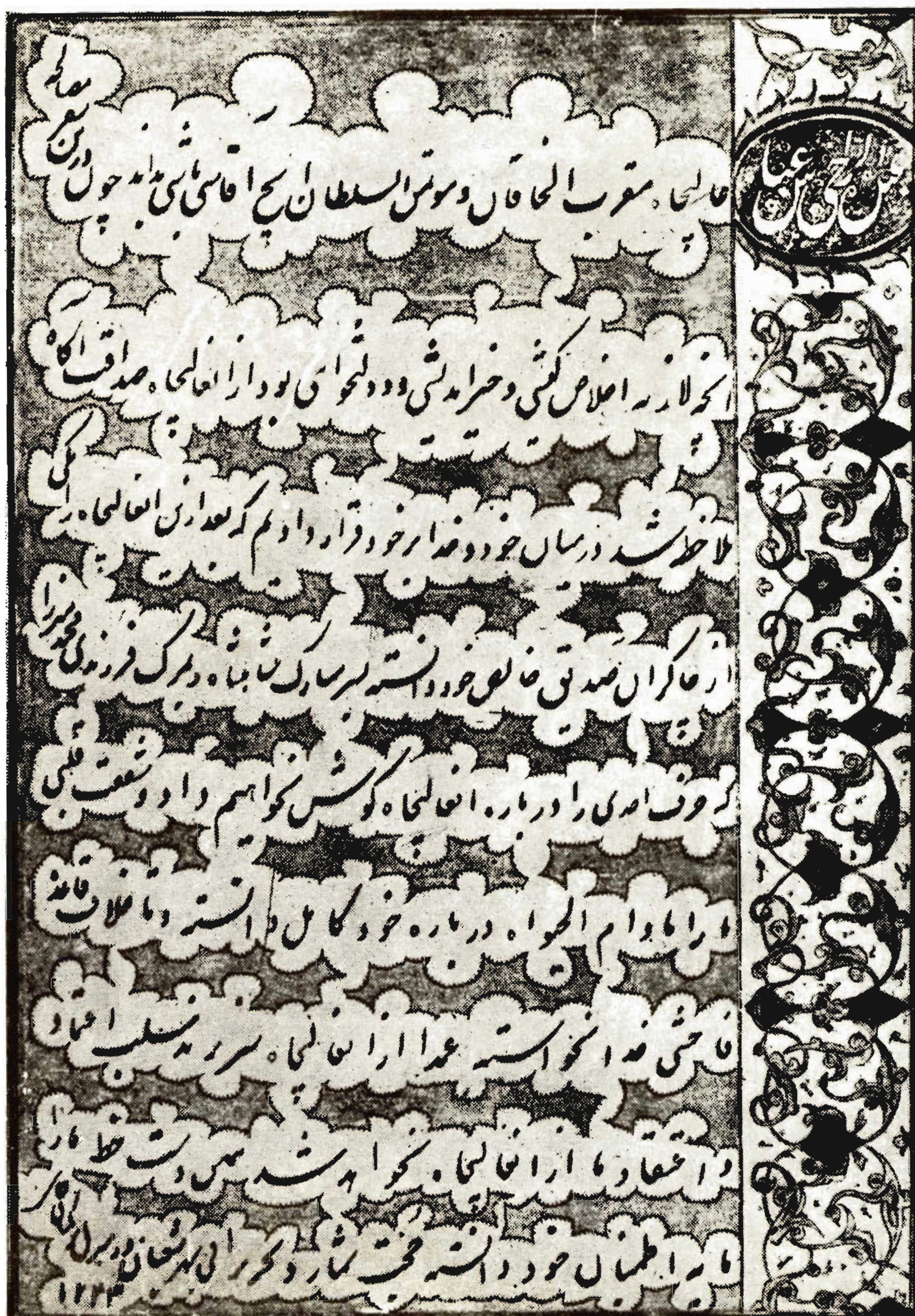
کمال تحکیم نمود در قورقات سالار و تعلیم خواهند بود در عهده شما سنه ۱۲۴۲

فرمان فتحعلی‌شاه به نایب‌السلطنه عباس میرزا

نامه رمز و کشف ملک‌الکتاب به قائم مقام

نامهٔ رمز و کشف ملک‌الکتاب به قائم مقام

رقم عباس میرزا نایب السلطنه به منوچهرخان ایچ‌آقاسی باشی



نامهٔ قائم مقام به کلنل مکدانلد وزیر مختار انگلیس مربوط به نامهٔ شماره ۱۴

[illegible]

نامهٔ قائم مقام به وزیر مختار انگلیس در ایران مربوط به نامهٔ شماره ۵۶

